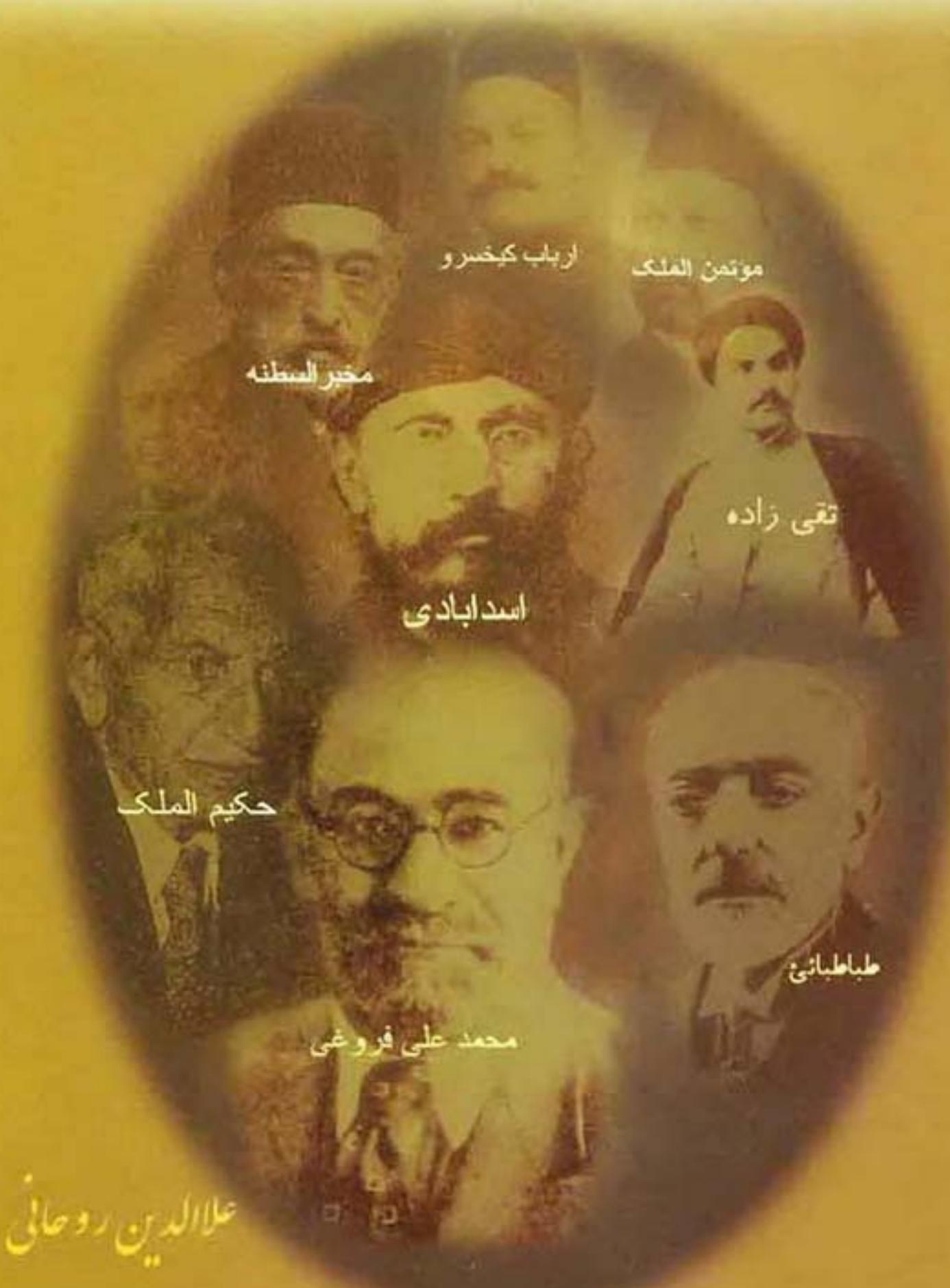


گوشه هایی از تاریخ فراماسونی ایران



ارباب کیخرو

موئین القلوب

مخرب السلطنه

تعی زاده

اسدآبادی

حکیم الملک

طباطبائی

محمد علی فروغی

علاءالدین روشنی

گوشه‌هایی از تاریخ فراماسونری ایران

گوشه هایی از تاریخ فراماسونری ایران

علالدین روحانی



چاپ پاژن

Aspects of the History of Freemasonry in Iran
by Alaeddin Rouhani

کوشاوی از تاریخ فرمانبرداری ایران
علاءالدین روحانی

Copyright © 2002 Alaeddin Rouhani

ISBN 1-58814-025-3

All rights reserved. No part of this book may be reproduced or retransmitted in any manner whatsoever, except in the form of a review, without written permission from the publisher.

Manufactured in the United States of America

The paper used in this book meets the minimum requirements of the American National Standard for Information Services—Permanence of Paper for Printed Library Materials,
ANSI Z39.48-1984

IBEX Publishers, Inc.
Post Office Box 30087
Bethesda, Maryland 20824
telephone: 301-718-8188
facsimile: 301-907-8707
www.ibexpub.com

Library of Congress Cataloging in Publication Data

Rühānī, 'Alī al-Dīn.

Gūshah 'hā'ī az tārīkh Farāmāsūnī-yi Īrān / 'Alī al-Dīn Rühānī.

p. cm.

Added t.p. title: *Aspects of the history of Freemasonry in Iran*.

Includes bibliographical references and index.

ISBN:1588140253 (alk. paper)

1. Freemasonry—Iran—History. 2. Freemasonry—Political aspects—Iran—History.

H5642.S6.A5 R85 2003

2002027634

این کتاب را به مردم نجیب ایران به خصوص روشنگران
و نویسندگان تقدیم می کنم به ایندیکاتور شناخت تاریخ
میهن عزیزان ایران را از نیاکان ناد غرض ورزشی اماد
آکو دکی های حاصل از جل و ندادنی پاک کنند.

علاء الدین روحانی
می ۲۰۰۷ نیویورک

فهرست مطالب

- ۹ انگیزه نگارنده
- ۱۲ پیشگفتار
- ۱۵ فصل اول: کلیات
- ۲۷ فصل دوم: فراملسونری سه درجه اول در ایران
- ۳۱ فصل سوم: فراملسونری در دوران سلسله پهلوی
- ۵۰ فصل چهارم: فراملسونری درجهات عالی در ایران
- ۵۶ فصل پنجم: فراملسونری و انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷
- ۶۵ فصل ششم: نویسنده‌گان ایرانی و طریقت فراملسونری
- ۷۸ فصل هفتم: تعلیمات فراملسونری
- ۸۹ فصل هشتم: فراملسونری برون مرزی ایران
- ۱۰۵ فصل نهم: پاسخ به پرسش‌ها
- ۱۱۵ فصل دهم: فراملسون‌ها و فراملسونری
- ۱۵۵ فصل یازدهم: چگونگی زندانی شدن نویسنده
- ۱۷۱ فصل بوازدهم: گفتار‌ها

انگیزه نگارنده

در سال ۱۳۴۸ هجری شمسی، نویسنده‌ای به نام اسماعیل رایین در باره‌ی فراموش‌خانه و فراماسونری کتابی در سه جلد منتشر کرد. با این که نویسنده کوشش کرده بود فراماسون‌ها را وادار به عکس العمل نماید و به همین جهت همه‌ی اسامی و عنوان‌ی فراماسون‌های ایران را در کتاب خود آورده بود ولی طبق روال و سنت فراماسونری، فراماسون‌ها در باره‌ی گزارش ضد و نقیض آفای رایین سکوت اختیار کردند. هشت سال بعد یعنی در سال ۱۳۵۶ کتابی کم حجم دریک جلد انتشار یافت تحت عنوان «شعر چیست؟» نویسنده‌ی این کتاب، آفای اسماعیل خوبی بود و موضوع کتاب، گفتگویی فلسفی است به روش دیالکتیک افلاتونی درباره‌ی شعر بین آفای خوبی و دکتر محمود هومن، استاد فلسفه مشارالیه.

در پیشگفتار این کتاب، آفای خوبی به سوابق شاگردی خود و استادی دکتر هومن اشاراتی دارد و چنین می‌نویسد:

«... و بعد‌ها کم کم، او (دکتر هومن) را در شمار دوستان خود ہدیرفت و بعدها کم کم دانستم که در دل خود از یک دوست نیز حتی به او نزدیکر شده‌ام و این بود و بود تا کتابی از چاپ درآمد که در آن پاکی، راستی، آزادی و آزادگی دکتر هومن به پرشن گرفته شده بود. مدعی، (اسماعیل رایین) سند داشت، و من لرزیدم - دلم شکست، بارها گریستم. دلم می‌خواست بروم گربیان دکتر هومن را بگیرم و با اشک و خشم و بیزاری از او پرسم که چگونه توانسته است من و همانندانم را، آن همه سال، چنان آسان فریب دهد. شگفتا!!! دریغا!!!»

و به دنبال آن، آفای خوبی موفق به دیدار حضوری با استاد خود می‌شود و به این نتیجه می‌رسد که استاد او مرد کلام و نام و مقام نیست و در پایان می‌گوید:

«بخشی از زندگانی دکتر محمود هومن در پرده‌ای لز راز می‌گذرد که تاریخ باید بدان پاسخ دهد، زیرا تاریخ داناترین و دادگرترین داور است.»

من این کتاب آقای خویی را چند بار خواندم و از بحث فلسفی آن لذت بردم اما آنچه او درباره‌ی استاد خود نوشته است، برای من پرسشهایی را مطرح کرده است.

پرسش اول این است که چرا آقای خویی با خواندن کتاب راین لرزیدند؟ زیرا مدعی سند داشت، سند مدعی این بود که دکتر محمود هومن، استاد آقای خویی، فراماسون است. بنابراین از نظر آقای خویی لازمه‌ی فراماسون بودن دوری از راستی، هاکی، آزادی و آزادگی است!!

پرسش دوم این است که چرا آقای خویی بخشی از زندگانی استاد خود را به تاریخ واگذار کرده است؟

در مورد پرسش اول برای من شگفت انگیز بود که چگونه فردی فیلسوف و نویسنده و شاعری سرشناس تا آن حد از طریقت فراماسونی بی خبر است که هس از اطلاع از فراماسون بودن استاد خود چنان منقلب شود که بلرzed و بکریدا!

چگونه ممکن است آقای خویی اطلاع نداشته باشد که فیلسفانی چون اسپینوزا، لایبنیتز، نیچه، لسینگ، هگل و بسیاری دیگر، فراماسون بوده‌اند و شاگردان آنها نلرزیدند و نگریستند و با مردان نامی دنیا چون متسکیو، ژان ژاک روسو، بنیامین فرانکلین، ترومون، روزولته جرج واشنگتن، اینشتین، سن مارتین، تولستوی، رافاییل، فرانسیس بیکن، گاریالدی و بسیاری دیگر فراماسون بوده‌اند و پیروان آنها نگریستند و نلرزیدند.

در باره‌ی پرسش دوم، من قبول دارم که تاریخ داناترین و دلاگرترین داور است اما کدام تاریخ؟ تاریخی که به دست نویسنده‌گان مزدور حکام مستبد و برای مقاصد خاص نوشته می‌شود؟ یا تاریخی که به وسیله نویسنده‌گان غیرمسئول و ناگاه و گاه از روی تعصب و کبنه و آز قلمی می‌شود؟

آیا آقای خویی نمی‌دانند که در این قرن با همه‌ی پیشرفت حیرت‌انگیز بشریت مدت هفتاد سال کارکشور شوراها ساخت تاریخ بوده است؟ در کشور عزیز خودمان آیا ما از گذشته‌ی دویسته سیصد سال اخیر اطلاع و آگاهی درست و صحیح داریم؟

به عنوان نمونه، من فقط به یک مورد تاریخ دوران اخیر ایران اشاره می‌کنم.

در باره سید جمال الدین اسدآبادی که فراماسون هم بوده، بیش از همه رجال دوقرن اخیر کتابه رساله و مقاله نوشته شده است. وقتی آدم این نوشهای را می‌خواند، از این همه تناقض حیرت می‌کند: از یک طرف نوشته و گفته اند که سید در هجده سالگی بیشتر علوم اسلامی، عرفانی، منطق، فلسفه‌ی علمی و نظری، متافیزیک، ریاضیات، طب و تشریع را فراگرفت. سید در فلسفه‌ی اسلام و تاریخ تمدن اسلام و لوضاع و احوال اسلام و مسلمانان جهان متبحر بود و گفته شده که سید زبان‌های افغانی، هندی، فارسی، عربی، ترکی و فرانسه را می‌دانسته و اندکی هم به زبان روسی و انگلیسی آشنای بوده است. در باره‌ی چنین قائد متبحری «جامع علوم معقول و منقول» که پیشوای مسلمانان جهان معرفی شده استه بعضی دیگر چون اعتمادالسلطنه، میرزا علی خان امین‌الدوله، مهدوی افشار، حاجی سیاح و غیره نوشته‌اند: سید جمال الدین را مایه و پایه علمی بس کوتاه بوده است. از حکمت عملی و امور سیاسی بهره‌ای نداشت. معلوماتش محدود به حافظه و لاظه بود و در پایان کار نوشته اند و دلیل آورده‌اند که سید منکر خدا بود و به همین دلیل از لژ فراماسونری اخراج گردید و از این همه فراتر رفته، به او نسبت قتل داده اند. (کتاب امیر نجات، ص ۱۶۳ - ۱۶۲).

در اینکه سید جمال الدین فراماسون بود، شکی نیست. چون به قول آقای خویی، مدعی سند دارد. با این وصفه عده‌ای از نویسندهایان بعد از انقلاب اسلامی، فراماسون بودن سید جمال الدین را انکار می‌کنند.

یشگفار کتاب آقای خویی مرا برانگیخت که بخشی از زندگانی دکتر هون را که شاگرد با وفای وی آن را به تاریخ واگذار کرده است، روشن کنم، زیرا من نیمی از عمر خود را در طریقت فراماسونری گذرانده‌ام و حدود بیست سال در طریقت فراماسونری ایران همکار بسیار نزدیک دکتر هون بوده‌ام. در تشکیل لژیزرگ و مستقل ایران و در به وجود آوردن درجهات عالی فراماسونری و در تشکیل شورای عالی فراماسونری در ایران با دکتر هون من همکاری داشته‌ام و از تاریخ تأسیس شورای عالی فراماسونری تا انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ مدت ۹ سال با داشتن درجه‌ی ۲۳ و آخرین درجه‌ی فراماسونری هموند شورای عالی فراماسونری بوده‌ام. اکنون دکتر محمود هون در میان ما نیست و بیشتر باران و همکاران دکتر هون به رحمت ایزدی پیوسته‌اند و تعداد قلیلی از باران

با قیمانده در سنین پیری و کهولت به سر می برد و بیم آن می رود که هس از سالی چند کسی از پاران دکتر محمود هومن در قید حیات نباشد نا آن بخش از زندگانی شادروان هومن را که به قول آقای خوبی در هردهای از راز گذشته است روشن کد. در نتیجه، این بخش از زندگانی دکتر هومن وسیله ای برای خجال پردازی و افسانه سازی نویسنده‌گان مزدور و ناگاه گردد. این انگیزه من در نوشن کتابی است که تا حدودی خاطرات شخصی مرا نیز در بر می گیرد.

پیشگفتار

«آنلن که حقیقت را نمی داند، ناگاهند
و ل آنان که حقیقت را می دانند و کمان می کنند
نیها کارند...»

برتوت برشت.

از تاریخ تشکیل اولین لژ بزرگ رمزی فراماسونری به سال ۱۷۱۷ میلادی در انگلستان تاکنون بیش از دو قرن و نیم می گذرد. در این مدت طولانی چندین کتاب درباره‌ی طریقت مذکور، خوب و بد، درست و نادرست، نوشته شده است که تعداد آنها از چندصد هزار هم تجاوز می کند.

در کشور ما ایران نیز از یکصد و پنجاه سال قبل تاکنون مطالب زیادی به صورت مقاله، گزارش در جراید یا به صورت کتاب درباره‌ی فراماسونری چلپ شده است. نویسنده‌گان تاریخ سیصد سال اخیر کشورمان که به تحقیق و تبع پرداخته اند نیز به این طریقت اشاراتی کرده‌اند.

کمتر دیده شده است که نویسنده‌گان ما در نوشه‌های خود به حقیقت دسترسی پیدا کرده باشند. دانسته یا ندانسته، از سر ناگاهی یا از سرکبه و آر، و از روی تعصب درباره‌ی طریقت فراماسونری به داوری نشسته‌اند و حتی به داستان سرایی و افسانه‌پردازی نیز متول

شده‌اند. اگر از آنها که ناآگاه بوده‌اند، بگنربیم، آنها که دانسته به هر دلیل، از نوشتمن حقیقت خودداری کرده‌اند، گناهکارند. اگر نگویم به قول بر شته تبهکارند. همان‌گونه که در باره‌ی انگیزه‌ی خود یادآوری کردم، بر آنم که دانسته‌های خود و آنچه دیده‌ام و شنیده‌ام و فهمیدم و تجربه کردم، برای اطلاع اهل تحقیق و تبع و نویسنده‌گان آینده، عرضه کنم.

امروز، تاریخ نویسی و تحقیق در باره تاریخ، جنبه علمی پیدا کرده است. چنین نیست که هر کس که قلم به دست گرفت می‌تواند تاریخ بنویسد. به همین دلیل، نگارنده‌هی هم چنین ادعایی ندارم. به خصوص آنکه شغل و تحصیلات من در رشته‌ی مهندسی است، نه رشته‌ی تاریخ. ادعای نوشتمن تاریخ را ندارم، بلکه همچنان که توضیح داده‌ام در این کتاب، اطلاعات و دانسته‌های خود را در اختیار هموطنان می‌گذارم تا در آینده کمکی باشد برای اهل تحقیق. باید تکرار کنم که من ادعای دسترسی به تمامی حقبت را ندارم زیرا حقیقت مطلق دست نیافتنی است. ولی با کوشش و نیلت شرافتمدانه، می‌توان به حلبخت نزدیک شد. البته در باره‌ی طریقت فراماسونری و تاریخ آن در جهان مقالات متعدد و اطلاعات فراوانی موجود است و طبیعتاً بخشی از این نوشه‌ها جنبه انتقادی دارد. اما در ایران انتقادات و حملات به طریقت فراماسونری و فراماسون‌ها بسیار شدید بوده است. مخالفان این طریقت هرچه خواسته‌اند گفته‌اند و نوشه‌اند، اما از طرف فراماسون‌ها کمتر دفاعی بعمل آمده است که این خود «یعنی عدم دفاع علني از طریقت فراماسونری» کمالپیش یکی از سنت‌ها و مشخصات فراماسون‌ها است. در نوشه مخالفین بیشترین سوالات مطرح شده به شرح زیر است:

- ۱- قدرت طریقت فراماسونری از نظر تاریخی
- ۲- آیا فراماسونری یک مذهب است؟ اگر نه، رابطه آن با مذهب چگونه است؟
- ۳- رابطه فراماسونری و سیاست.
- ۴- آیا چنانکه گفته می‌شود، فراماسونری یک سازمان مخفی است؟
- ۵- آیا فراماسونری سازمان جاسوسی است؟
- ۶- سازمان فراماسونری چگونه است؟ آیا همه‌ی فراماسون‌ها در تمام موارد مطیع رهبران خود هستند و از آنها دستور می‌گیرند؟
- ۷- آیا لژه‌ای فراماسونری در همه‌ی مسائل سیاسی و عمومی لژ بزرگ لئن با اسکاتلنده تبعیت می‌کنند؟

فصل اول

کلیات

درباره فراماسونری به طور اعم و تاریخ فراماسونری ایران به طور اخص و همچنین رفتار و اعمال فراماسون‌های ایرانی در طول یکصد و پنجاه سال اخیر علاوه بر مطالب جراید و مجلات کتاب‌های بسیاری هم نوشته شده‌اند. از جمله سه کتاب شاخص که در سه دهه‌ی اخیر به چاپ رسیده‌اند به شرح زیر:

- کتاب آقای اسماعیل رایین تحت عنوان «فراموشخانه و فراماسونری در ایران» در سه جلد که در دی ماه ۱۳۴۸ در کشور ایتالیا چاپ شد و چاپ‌های بعدی آن در تهران افست شده است.
- کتابی تحت عنوان «جمعیت‌های سری و فراماسونری» نوشته‌ی آقای امیر نجات که در سال ۱۳۶۲ در کالیفرنیا آمریکا چاپ شد.
- کتابی تحت عنوان «تشکیلات فراماسونری ایران» با اسلامی و اسناد منتشر نشده به قلم آقای حبیب میر که در سال ۱۳۷۰ در تهران منتشر شد.

کار آقای امیر نجات جنبه تحقیقی بیظرفانه دارد. نوشته‌ی آقای حسین میرجنبه‌ی دوگانه‌ای دارد. از یک طرف مطالبی برعلیه فراماسونری نوشته‌اند و نسبت‌های عجیب و غریبی به فراماسونری داده‌اند که می‌توان احتمال داد دستوری بوده است. از طرف دیگر، مطالبی مثبت در باره فراماسونری گزارش داده‌اند که قابل توجه است.

در باره آقای راین نگارنده معتقد است که وی از طرف ساواک مأموریت داشت و بیشتر مطالبی که در باره‌ی فراماسونری ایران نوشته با موافقت و صلاح‌بند ساواک بود.

متأسفانه هر سه نویسنده دچار اشتباه‌هایی شده‌اند. با این تفاوت که در دوکتاب اول و سوم مطالبی دستوری و حکیم فرموده درج شده است در حالیکه کتاب آقای امیرنجات این مشکل را ندارد.

اگر کسی بخواهد این کتاب‌ها و مطالبی نظیر آنها را به دقت نقد و بررسی کند، اول باید تاریخ سیصدسال اخیر ایران و زندگانی سیاسی رجال آن را مورد بررسی قرار دهد. دوم باید از طریقت فراماسونری و تعلیمات آن مطلع باشد و سوم باید با کل طریقت فراماسونری در جهان و تحولات آن در طول قریب به سه قرن آشناشی داشته و از وضع فعلی فراماسونری در جهان آگاه باشد.

مورد اول، یعنی احاطه بر تاریخ سیصدسال اخیر ایران و بهویژه زندگانی رجال سیاسی ایران در این مدت، کاری است بس دشوار، که در توان نگارنده نیست، زیرا آنچه تاکنون در این باره نوشته شده استه آنچنان مفسوس و متناقض است که دسترسی به حقیقت را مشکل کرده است. یک نمونه آن، زندگی سید جمال الدین اسدآبادی است که در ابتدای کتاب به آن اشاره شد. اما در باره‌ی بخش‌های دوم و سوم، یعنی آشناشی با طریقت فراماسونری و سابقه سیصدساله‌ی آن و سرانجام وضع فعلی آن در جهان، در این فصل به طور خلاصه اطلاعاتی در اختیار خواننده قرار می‌دهم تا از یک طرف بتوان به سوالات مطرح شده در پیشگفتار پاسخ داد و از طرف دیگر این اطلاعات بتواند به اهل تحقیق در تاریخ فراماسونری ایران کمک کند.

خلاصه‌ای از تاریخ فراماسونری در جهان و تحولات بعدی آن

در دوران باستان که هنوز تعلیم علم هندسه و شیمی و سایر علوم جنبه عمومی نداشت، یعنی دیرستان و کالج و دانشگاه برای تدریس علوم بوجود نیامده بود افرادی که در نتیجه‌ی کار و کوشش شخصی خود در حرفه‌ای تجربه آموخته و به درجه‌ی استادی می‌رسیلند، رموز کار خود را به دیگران نمی‌آموختند مگر به فرزندان یا فرزندان حرفه‌ای خود، یعنی شاگردان مورد علاقه و با استعداد خود.

در دوران قرون وسطی، که ساختمان کلیسا‌های عظیم در کشورهای اروپایی رونق داشت، معماران و استادان در حرفه‌ی بنایی و سنگرashی نیز که با به کاربردن ابزار بنایی و سنگرashی می‌توانستند شاهکارهای هنری به وجود آورند، رموز و دانش حرفه‌ی خود را به همه کس بروز نمی‌دادند، مگر به شاگردان با استعدادی که سال‌ها عمل‌زیر دست آنها مشغول خدمت بودند. چون ساختمان کلیساها سال‌ها به طول می‌انجامید، در محل یا نزدیک محل کار، اطاقی را برای تعلیم اختصاص می‌دادند که آن را «لڑ» می‌نامیدند. «لڑ» هم محل زندگانی کارگران و هم محل تعلیم آنان بود. در زبان اروپایی، «Masón» به معنای «بنا» است و به این جهت، لڑ‌های مذکور را «لڑ ماسونی» یا «ماسونری» نامگذاری کرده‌اند. معمولاً در همه کشورهای اروپایی با شروع ساختمان، تعدادی لڑ‌های ماسونری به وجود می‌آمد و پس از پایان ساختمان کلیسا، لڑ‌های مذکور تعطیل می‌شد. از آنجا که تعلیمات در لڑ‌های ماسونری با به کاربردن ابزارهای بنایی انجام می‌شد، عنوان لڑ‌ها، لڑ‌های افزار کار بود و ماسون‌هایی که تعلیم می‌گرفتند ماسون‌های افزارکار نامیده می‌شدند. در اواخر قرن هفدهم، عمل ساختمان کلیساها بزرگ رو به اتمام گذاشت و در نتیجه، لڑ‌های فراماسونری افزارکار، یکی بعد از دیگری تعطیل شدند.

در کشور انگلستان، لڑ‌های ماسونری به علت کمی کار‌های ساختمانی اجازه دادند که غیرماسونها نیز در لڑ‌ها شرکت کنند. در سال ۱۷۱۷ اولین لڑ بزرگ فراماسونری از اتحاد سه لڑ افزارکار به وجود آمد. مؤسس فراماسونری رمزی در مقایسه با فراماسونری افزارکار دونفر بودند به نام‌های دزاگولیه و اندرسون. پس از تشکیل لڑ بزرگ لندن، که افراد غیرماسون در آن شرکت داشتند، دیگر در لڑ‌ها تعلیمات حرفه‌ی بنایی داده نمی‌شد، بلکه از افزارکار بنایی، برای تعلیمات اخلاقی استفاده می‌کردند. به همین جهت آنها را

ماسونهای رمزی و لژانها را فراماسونری رمزی نام نهادند. لازم به تذکر است که از واژه‌ی رمز در اینجا به مفهوم سبول و در مقابل با واژه افزارکار استفاده شده است. در فراماسونری رمزی، افزارنایابی مانند گونیا و پرگار و غیره، به عنوان سبول و رمز تعليمات اخلاقی به کار می‌رود.

در تشکیل لژ لندن، اندرسون اسنایمه‌ای نوشت و نام آن را «لندمارک» (Landmark) گذاشت که برابر فارسی آن را می‌توان «حد و مرز» گفت. در این اسنایمه، اصول پیش‌بینی شده است که هنوز در طریقت فراماسونری منظم در جهان، رعایت می‌شود. یکی از این اصول چنین است: داوطلبی در فراماسونری پذیرفته می‌شود که به خدای پگانه ایمان داشته باشد و همچنین جلودانگی روان را باور داشته باشد. مطابق یک اصل دیگر، «در کارگاه فراماسونری، هیچ لژی نمی‌تواند رسمیت داشته باشد مگر آنکه کتاب مقدس آسمانی و گونیا و پرگار در جلوی میز استاد گشوده باشد.» بر اساس یک اصل دیگر، «هر کونه بحث در امور سیاسی و منهی، در لژهای فراماسونری ممنوع است.»

طریقت فراماسونری که در لندن به وجود آمد، باعث پدید آمدن لژهایی در اسکاتلند و ایرلند گردید و از آنجا، ابتدا به کشور فرانسه و به تدریج به همه کشورهای اروپایی رفت و سپس در بیشتر کشورهای جهان انتشار پیدا کرد.

مردم انگلستان، به عنوان محافظه کار ترین مردم جهان شناخته شده‌اند و کمتر دیده شده است که به سادگی از سنت‌های معموله نست بردارند، هنوز به مقررات و قوانین و روش‌های سیاسی و منهی قدیم خود پای بند هستند و تن به تجدید نظر نمی‌دهند و در باره فراماسونری نیز این وضع پا بر جا است. هم اکنون، لژهای انگلستان با بسیاری از طریقت‌های فراماسونری در جهان که دستخوش تحول شده‌اند، همانگ نیستند و با آنها رابطه ندارند.

قواعدی که هنوز برای تشکیل لژها و لژهای بزرگ در جهان وجود دارد، چنین است:

در هر کشور مستقلی در جهان، فقط یک لژ بزرگ می‌توان تأسیس کرد. هنگامی می‌توان در یک کشور لژ بزرگ و مستقل به وجود آورد که لااقل در آنجا سه لژ منظم وجود داشته باشد و مشغول کار باشند. این سنت از آنجا ناشی شده است که اولین لژ بزرگ در لندن از اتحاد سه لژ به وجود آمد.

وقتی وجود سه لژ منظم برای تشکیل یک لژ بزرگ در کشوری ضروری است، سوال این است که چگونه این سه لژ باید به وجود آیند؟ هر کشوری که در آن لژ مستقل وجود داشته باشد در صورت تقاضای افرادی از کشور دیگر، و بنا بر روابط فرهنگی و دوستی با آن می‌تواند در آن کشور به ناسیس لژهای سه گانه اقدام کند. از این رو است که به عنوان مثال، برای تأسیس سه لژ منظم در کشور فرانسه، کشور انگلیس اقدام کرد. وقتی لژ بزرگ لنین، برای تشکیل لژ یا لژها در کشور فرانسه اقدام می‌کند، بدینه است که تمام تشریفات ناسیس چنین لژی بر طبق اساسنامه و سنت‌های فرهنگی انگلستان به عمل می‌آید، لذا افرادی از لژ بزرگ لنین مأمور تأسیس و تقدیس لژهای اولیه در فرانسه می‌شوند. این رسم هنوز در جهان برقرار است. اما بعد از اینکه فراماسونری توسعه پیدا کرد و تعدادی از کشورها صاحب لژ بزرگ مستقل شدند، دو تغییر در روش کار حاصل گردید: اول آنکه هر کشور که دارای لژ مستقل شناخته شده باشد می‌تواند برای تشکیل سه لژ منظم در هر کشور دیگر اقدام کند و دیگر ضرورت ندارد که لژ بزرگ انگلیس به چنین کاری پردازد. دوم اینکه برای تشکیل یک لژ بزرگ در کشوری باید سه لژ بزرگ منظم جهان موافقت کند. به عنوان مثال، در تأسیس لژ بزرگ مستقل ایران در سال ۱۳۴۷ شمسی، لژهای بزرگ اسکاتلند، فرانسه و آلمان متفقا با تشکیل لژ بزرگ و مستقل ایران موافقت و در تأسیس و تقدیس آن شرکت کردند.

برخلاف تصور عمومی، لژ بزرگ در هیچ کشوری به کار تعیینات فراماسونری نمی‌پردازد بلکه کار لژ بزرگ، مدیریت لژهای تابعه است. معمولاً لژ بزرگ در سال یک با دوبار بیشتر جلسه تشکیل نمی‌دهد.

هموندان لژ بزرگ که در جلسات آن حق شرکت و رای دارند، شامل همه‌ی استاد ملسونهایی هستند که به مقام استاد ارجمندی رسیده‌اند و مسئولیت اداره یک لژ را عهده دار شده‌اند.

روابط لُزهای بزرگ جهان با پیکدیگر

طبق قانون اسلامی «الندمارک» هیچ سازمان فراماسونری در جهان حق ندارد و نمی‌تواند در امور داخلی یک لُز بزرگ مداخله کند و به طور متقابل هیچ لُز بزرگ اجازه ندارد به طور متقابل در امور لُز بزرگ یا لُزهای بزرگ دیگری مداخله کند و تنها رابطه‌ی لُزهای بزرگ، رابطه‌ی شناسایی است. اگر لُز بزرگی در کشوری یکی از مواد بزرگ قانون اسلامی را نقض کند، تنها کاری که سایر لُزهای بزرگ می‌توانند بکنند این است که آن لُز را نامنظم اعلام کند و شناسایی خود را پس بگیرند و هر نوع رابطه با لُز بزرگ نامنظم را قطع کنند و جز این، حق انجام اقدام دیگری را ندارند.

نقض یکی از مواد قانون اساسی برای اولین بار توسط لُز بزرگ کشور فرانسه انجام شد. لُز بزرگ کشور فرانسه به نام «شرق اعظم» یا «گراند اوریان» (Grand Orient) که خود توسط لُز بزرگ اسکاتلند تأسیس شده بود در سال ۱۸۷۷ میلادی در اسناده خود یکی از مواد قانون اساسی را حذف کرد و آن ماده ایمان به خداوند پگانه و جاودانگی روان بود. پس از این اقدام، همه لُزهای بزرگ جهان، از جمله لُزهای بزرگ لندن، اسکاتلند و ایرلند، رابطه خود را با «گراند اوریان» قطع کردند و آن را نامنظم اعلام داشتند، بدین معنی که این لُزها هیچ هموند (عضو) لُز بزرگ «گراند اوریان» را فراماسون نمی‌شناسند و در کارگاههای خود نمی‌پذیرند و در ضمن کوشش کردند که گراند لُز منظم دیگری در کشور فرانسه به وجود بیاورند. در سال ۱۹۱۳ میلادی لُز بزرگ منظمی به نام لُز بزرگ ملی فرانسه در کشور فرانسه به وجود آمد. بنا بر این در حال حاضر، در فرانسه دو لُز بزرگ وجود دارد، یکی لُز بزرگ ملی فرانسه که با همه لُزهای بزرگ جهان رابطه دارد و دیگری لُز «گراند اوریان» است که نامنظم دانسته می‌شود و با لُزهای منظم جهان رابطه ندارد. در گذشته، گراند لُز نامنظم فرانسه، در بعضی کشورها اقدام به تأسیس لُزهایی نمود، از جمله در کشور مصر و در کشور ایران.

گفته شد در هر کشور مستقل در جهان فقط یک لُز بزرگ می‌تواند تأسیس شود. اما در کشورهای آمریکای شمالی، کانادا، استرالیا، مکزیک و برزیل که اداره کشور به صورت فدرال انجام می‌شود و ایالت‌ها تا حدودی دارای استقلال هستند، تعداد لُزهای بزرگ مجاز برابر است با تعداد ایالت‌های موجود در آن کشورها. در آمریکای شمالی، در حدود پنجاه

لُر بزرگ وجود دارد که هر کدام استقلال کامل دارند و از هیچ قدرتی در فراماسونری تبعیت نمی کنند و روابط بین این لُرهای بزرگ همان رابطه‌ی شناسایی است و سازمان‌های دیگر فراماسونری مانند اسکلتیش رایت (Scottish Rite) و یا «شراین» (Shrine) در کارهای این لُرهای بزرگ حق مداخله ندارند.

در سه کشور آمریکای شمالی -- ایالات متحده کانادا و مکزیک -- هر سال بک کفرانس همگانی از استادان اعظم لُرهای بزرگ به نوبت در مرکز استانها تشکیل می شود که طی آن به مسائل عمومی و روابط لُرهای بزرگ می پردازد و در صورت وجود اختلاف بین لُرهای بزرگه توصیه‌هایی بعمل می آید، می گوییم توصیه، زیرا هیچ قدرتی در امور داخلی لُرهای بزرگ حق مداخله ندارد. بعدها، این جلسات سالیانه توسعه پیدا کرد و یک جلسه عمومی و بین المللی در سال در باره فراماسونری تشکیل می شود تا به مسائل مشترک و احتمالاً اختلافات ما بین لُرهای بزرگ رسیدگی کنند به عنوان مثال پس از جنگ دوم جهانی، در کشور آلمان غربی فراماسونری که در دوران حکومت نازی‌ها تعطیل شده بود، از نو آغاز به کار کرد، اما به جای یک لُر بزرگ، دو لُر بزرگ در آلمان غربی به وجود آمد و شناسایی هر دو لُر بزرگ توسط لُرهای بزرگ کشورهای دیگر، کار را مشکل کرده بود. این مشکل در جلسات بین المللی استادان اعظم مورد بررسی قرار گرفت و با توصیه‌ی همین کفرانس بین المللی، دو لُر بزرگ آلمان غربی در هم لدغام شدند و به نام لُر بزرگ متحده آلمان به فعالیت پرداختند و با بقیه لُرهای بزرگ جهان رابطه برقرار کردند و استاد اعظم همین لُر متحده آلمان بود که برای تشکیل و تقدیس لُر بزرگ ایران به تهران آمد و در مراسم شرکت کرد.

این نیز دانستی است که طریقت فراماسونری در هیچ کشوری که دستگاه حاکمه وقت موافق آن نباشد تشکیل نمی شود و به وجود نمی آید و اگر این طریقت در کشوری وجود داشته باشد و در دستگاه حاکمه‌ی کشور تغییر به وجود آید که دولتمردان و حکام جدید با وجود طریقت مذکور موافق نباشند، طریقت به حال تعلیق در می آید و هرگز دیده نشده است که طریقت فراماسونری به صورت مخفی و یا به اصطلاح زیرزمینی به فعالیت خود ادامه دهد. به عنوان مثال، پس از به روی کار آمدن رژیم نازی در آلمان و رژیم فاشیست در ایتالیا و حکومت‌های کمونیستی در کشورهای مختلف، طریقت فراماسونری در آن کشورها به حال تعلیق درآمد و هرگز دیده یا شنیده نشده است که در این کشورها فراماسونری به طور مخفی یا زیرزمینی به کار لامه داده باشد. در کشورهایی هم که به طور مؤقت به

وسیله کشورهای آلمان یا ایتالیا اشغال شده بودند، طریقت فراماسونی تعطیل شد. حتی آلمان‌ها تمام اسناد و مدارک طریقت فراماسونی فرانسه را به آلمان منتقل کردند و تعدادی از فراماسون‌های سرشناس را زندانی کردند. گفتم که پس از اشغال فرانسه بدست آلمان‌ها در جنگ دوم جهانی، فراماسونی در فرانسه تعطیل شد و در تمام دوران جنگ کوچکترین فعالیتی نداشت اما فراماسون‌های فرانسه برای نجات کشور و وطن خود اکثر به نهضت مقاومت پیوستند و تا آزادی فرانسه، تعداد کثیری تلفات داندند و پس از خاتمه جنگ تمام مدارک و اسناد فراماسونی را از آلمان به فرانسه منتقل کردند و فراماسون‌ها مجدداً به کار خود و تشکیل لژها پرداختند و پس از تشکیل مجید لژ بزرگ فراماسونی، اسناد و مدارک برگشته از آلمان را یکجا به موزه‌ی اسناد ملی فرانسه تحویل دادند.

در کشورهای زیر سلطه شوروی سابق فقط بعد از فروپاشی شوروی بود که طریقت فراماسونی تجدید حیات کرد. هم اکنون در کشورهای لهستان، چک، رومانی، بلغارستان و در خود روسیه، طریقت فراماسونی هم در سه درجه‌ی اول و هم در درجه‌ی عالی تأسیس گردیده است. در روسیه در سال ۱۳۷۵ شمسی مراسمی در مسکو برگزارشد که در آن، لژ بزرگ و نیز شورای عالی درجه‌ی عالی به وسیله فراماسون‌ها طی مراسم رسمی تشکیل گردید و در این مراسم اکثر لژها و شوراهای جهان شرکت داشتند. نگارنده به عنوان هموند شورای عالی ایران و دارنده درجه‌ی ۳۲، می‌توانست در مراسم مسکو شرکت کنم ولی مناسفانه علیرغم علاقه‌ی وافری که برای شرکت در مراسم مسکو داشتم موفق به شرکت در آن نشدم. ولی سه نفر از هموندان شورای عالی ایران در مراسم فوق شرکت داشتند.

یکی از تکلیف‌های فراماسون‌ها که هم در تعلیمات و هم در قوانین اساسی بدان اشاره می‌شود این است که فراماسون باید قوانین و مقررات کشور خود را محترم بشمارد و از آنها تبعیت کد، و حتی اگر به طور موقت در کشور دیگری اقامت دارد تابع قوانین آن کشور باشد. به همین دلیل است که پس از انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ تمام فعالیت‌های فراماسونی و سازمان‌های مربوط به آن به حال تعليق درآمده استه اکثر فراماسون‌ها که در کشور باقیمانده اند، به نام طریقت فراماسونی عمل مخالف قوانین کشور انجام ندادند اما فراماسون‌هایی که به هر علت از کشور خارج شده‌اند، تعداد زیادی به کل کار نشسته اند. اقلیت کوچکی به لژهای کشورهای محل اقامت خود پیوسته‌اند و عده کمتری به تشکیل لژ در بیرون مرز پرداختند که در فصل‌های بعد به آنها اشاره خواهد شد.

تحول دیگری که در طریقت فراماسونری به وجود آمد تشکیل درجات فلسفی است. به وجود آمدن درجات عالی در فراماسونری کمتر به وسیله نویسنده‌گان ایرانی مورد بحث قرار گرفته است. جسته و گزینخته در باره عنوان درجات چیزهایی نوشته شده است. درجات فلسفی به عنوان «آین اسکاتی کهن و پذیرفته شده» شناخته شده است شامل درجات ۴ تا ۳۲ است. بعضی تصور می‌کنند مبنظر به وجود آمدن این درجات، آمریکای شمالی است درحالیکه چنین تصوری درست نیست، گرچه توسعه‌ی آنها در کشور آمریکا اتفاق افتاد.

بررسی اینکه درجات عالی در فراماسونری چگونه به وجود آمد، محتاج تحقیق دامنه داری است که بحث در باره‌ی آن مورد نظر نگارنده نیست. در اینجا به طور مختصر، به آن اشاره ای می‌کنم و سپس وضع کوتوله‌ی آن را درجهان توضیح خواهم داد.

در دسامبر ۱۷۴۵ میلادی، چندتن از فراماسون‌های انگلیسی که ساکن بندر «بوردو» در فرانسه بودند، لُری در این بندر بنیاد نهادند که بعد‌ها به نام «لافرانس لُر اکوسز» (La Francaise Elue Ecossaise) شناخته شد. از روی دست‌نوشته‌های کهن فرانسوی روشن می‌شود که لُر «هارمونی پارف» (Harmoni Parfait) که از لُر «لافرانس» زاییده شده بود نخستین لُری بود که درجه‌های عالی می‌داده است. (نقل از صفحات ۷ و ۸ کتاب هانری کلوزن، بزرگ فرمانروای شورای عالی آمریکا).

در سال ۱۷۴۹ میلادی در لندن، لُرهای دیگری که جدا از روش سده شده لُر بزرگ انگلستان در سال ۱۷۱۷ کارمی کردند، گرد هم آمدند و با پشتیانی لُرهای بزرگ ایرلند و اسکاتلند کم کم در سال ۱۷۵۱ یک لُر بزرگ بنیاد نهادند و آن را لُر کهن نامیدند و لُر بزرگ لندن از آن به بعد لُر مدرن نامگذاری شد.

در سال ۱۷۴۵ میلادی، مردی به نام استفان مورن (Stephen Morin) که در لُر فرانس سیر دیده بود پس از چندی خود لُری به نام «پرفکت هارمونی» (Perfect Harmony) بنیاد نهاد و خود استاد آن لُر شد و در سال ۱۷۶۵ میلادی منتشری به او داده شد که حق انتخاب نماینده را داشت و با این اختیار، به عنوان نماینده کارخانجات چینی سازی فرانسه، رهپار هند شرقی شد و در جماییکا، نماینده ای به نام هنری فرانکن (Henry Franken) انتخاب کرد که این نماینده در سال ۱۷۷۶ به شهر آلبانی نیویورک رفت و در آنجا نخستین لُر جویندگان کمال را که در درجات ۴ به بالا کار می‌کرد بنیاد

نهاد. با این توضیح مختصر باید گفت درجات فلسفی ساخته و پرداخته کشور آمریکا نیست زیرا در آن تاریخ، آمریکا هنوز کشوری مستعمره بود و استقلال نداشت.

اما با اینکه دلخواه عالی از کشور فرانسه شروع شد و اصطلاح «آین اسکلتی کهن و پذیرفته شده» نیز از کشورهای اروپایی برخاسته است، باید گفت که توسعه و رونق درجات عالی فراماسونری در آمریکا پیدید آمد.

در سال ۱۷۸۶ میلادی در شهر چارلستون آمریکا درباره درجات عالی فراماسونری اساسنامه‌ای تنظیم شد به نام «بزرگ قانون اساسی» و در سال ۱۸۵۱ میلادی این اساسنامه در کارولینای جنوبی پذیرفته شد و **Grand Constitution** نام گرفت و در آن، درجات عالی را که شامل درجات از ۴ تا ۳۲ است، مشخص شد.

بینیم بر اساس «بزرگ قانون اساسی چارلستون» که هنوز به قوت خود باقی است، وضع فراماسونری درجات عالی در جهان چگونه است:

فراماسونری درجات فلسفی را هیئتی از دارندگان درجه ۳۲ به نام شورای عالی (Supreme Council) اداره می‌کند. این شورا از میان خود یک نفر را به نام «بزرگ فرمانروای با اختیار» بر می‌گزیند. عبارت «با اختیار» ترجمه فارسی (Sovereign) است و عنوان هموندان شورای عالی نیز «بزرگ بازارس کل و با اختیار» است. امتیاز هموندان یا اعضای شورا این است که رأی‌گیری در شورا باید به اتفاق آرا باشد یعنی هر یک از هموندان شورای مذکور دارای نوعی حق «وتو» است.

تعداد هموندان شورا بر طبق آین نامه‌های عمومی هر شورا در کشورهای مختلف، متفاوت است. در هر کشور مستقل، فقط یک شورای عالی می‌تواند وجود داشته باشد اما در آمریکا، چون در هنگام به وجود آمدن درجات عالی فراماسونری، حوزه‌های شمالی و جنوبی از هم جدا بودند، دو شورای عالی وجود دارد یکی حوزه شمالی است که در شهر لکزینگتون (Lexington) واقع در ایالت ماساچوست مرکز دارد و ۱۵ ایالت شمالی آمریکا از آن تبعیت می‌کند و دیگری به نام حوزه جنوبی، در واشینگتن مرکز دارد و بقیه ایالت‌های آمریکا از آن پیروی می‌کند. ضمناً شورای عالی جنوبی به عنوان شورای مادر شناخته شده است. شوراهای عالی طبق بزرگ قانون اساسی، حق مداخله در امور لژهای بزرگ و فراماسونری سه درجه‌ی لول را ندارند و تنها می‌توانند از ماسونهای لژهای بزرگ، استفاده

ملسون را برای ورود به درجات بالاتر انتخاب کند. به همین دلیل است که شرط به وجود آمدن شورای عالی در هر کشور آن است که در آن، لژ بزرگ سه درجه‌ی اول وجود داشته باشد. باید دانست فراملسون‌های درجات عالی قبل از کسب درجات عالی، هموнд لژهای بزرگ بوده اند و همیشه این هموндی را حفظ می‌کنند و مانند بقیه‌ی استادان ملسون، در لژهای سه درجه‌ی اول فعال هستند و حق رای دارند و مقامات مختلف کسب می‌کنند و تا مدامی که طبق آین نامه‌ها و اساسنامه لژهای سه درجه‌ی اول رفخار کند، کار آنها به عنوان مداخله در لژهای سه درجه‌ی اول محسوب نمی‌شود.

در کشورهای دیگر جهان وضع درجات عالی به طور خلاصه به شرح زیر است:

در کشور انگلیس، که اهالی آن مردمی محافظه کار و سنت‌گرا هستند، هیچ یک از شوراهای درجات عالی را قبول ندارند و آنها را به رسمیت نمی‌شنامند. آنها خودشان شورای عالی دارند با مقررات مخصوص به خود و از «بزرگ قانون اسلامی چارلتون» تبعیت نمی‌کند. این کشور از نظر درجات عالی فقط با کشورهای اسکاندیناوی رابطه دارد و در سال‌های اخیر یک نوع رابطه با شوراهای عالی آمریکا و کانادا برقرار کرده است.

در کشور فرانسه، دو شورای عالی وجود دارد. یکی شورای عالی «گراند اوریان» که لژ بزرگ مذکور و شورای عالی ویسته به آن «نامنظم» هستند و با هیچ کشوری در جهان رابطه ندارند. شورای دوم، که فراملسون‌های لژ بزرگ ملی فرانسه را انتخاب می‌کند، مانند خود لژ بزرگ منظم شناخته شده است و بر طبق اصول «بزرگ قانون اسلامی چارلتون»! فعالیت می‌کند.

در سایر کشورهای جهان، که در آنها لژهای بزرگ منظم وجود دارد، اکثراً دارای شورای عالی منظم هستند مانند کشورهای اروپای غربی، آمریکای جنوبی، کانادا، ترکیه و ایران قبل از انقلاب اسلامی.

در اکثر کشورهای بلوک سابق کمونیسته بعد از فروپاشی شوروی، لژهای بزرگ منظم و هم شورای عالی منظم به وجود آمده است، مانند کشورهای بلغارستان، رومانی، لهستان چک و بالاخره روسیه.

نحوه‌ی کار شوراهای عالی منظم متفاوت است. در کشور ایالت متحده، به علت کثرت داوطلب برای ورود به درجات عالی، نحوه کار چنین است: در هر ایالت، یک نماینده از

طرف شورای عالی وجود دارد که دارای درجه ۳۲ و نماینده مجاز شورای عالی است. این نماینده ماسون‌هایی را که به درجه استادی رسیده‌اند، پس از انتخاب طی مراسمی به یکباره تا درجه ۳۲ بالا می‌برد. طرز کار چنین است که همه‌ی داوطلبان را در سالی جمع می‌کند و یک نفر را در درجات مختلف سیر می‌دهند و بقیه ناظر سیر هستند. ولی این ماسون‌ها که به درجه ۳۲ رسیده‌اند، تکلیف دارند که از طریق مطالعه و پرسش، اطلاعات خود را در باره‌ی درجات مختلف تکمیل کند. رسیدن به درجه ۳۲ کار آسانی نیست زیرا دادن درجه‌ی ۳۲ باید به تصویب هموندان شورای عالی برسد. این درجه، درجلسه رسمی شورای عالی، که هر دو سال یکبار تشکیل می‌شود، به داوطلب داده می‌شود. درجه ۳۲ به اشخاصی داده می‌شود که خدمت بر جسته‌ای برای لُز یا برای طریقت فراماسونی انجام داده باشند، یا سیاستمدار بر جسته، شاعر یا نویسنده‌ای مشهور، یا دانشمندی طراز اول باشند، آنهم به این شرط که قبل از فراماسون بوده و به درجه ۳۲ رسیده باشند. به عنوان مثاله به «نیل آرمسترانگ» اولین فضانوردی که قدم بر کره ما گذاشت، درجه ۳۲ داده شد یا به ترومن، رئیس جمهوری آمریکا و بعضی دیگر از روسای جمهوری این کشور، درجه ۳۲ داده شده است. اعطای درجه ۳۲ درجلسه رسمی انجام می‌شود که معمولاً از همه هموندان شوراهای عالی جهان برای شرکت در آن دعوت بعمل می‌آید و به همین دلیل تعداد دارندگان درجه ۳۲ قلیل است. در حوزه‌ی شمالی نیز وضع به همین منوال است. ولی جلسات رسمی هریک سال یکبار تشکیل می‌شود.

غیر از انگلستان که برنامه خاص خود را دارد، درکشورهای اروپایی، که جنبه فرهنگی در آنها قوی تر استه شوراهای طبق آین نامه مصوب خود درجات را به تدریج اعطاء می‌کند و در مراحل مختلف داوطلب رساله‌هایی می‌نویسد که باید در شورای عالی مورد قبول واقع شوند تا وی بتواند به درجات بالاتر نایل آید. به عنوان مثال، درکشور هلند حداقل بیست سال طول می‌کشد تا یک استاد ماسون بتواند به درجه ۳۲ برسد. در هر حاله درکشورهای مختلف، مدت توقف در هر درجه متفاوت است. همان‌گونه که قبل اشاره کردم، در مورد مردان بر جسته، شورای عالی دارای اختیارات وسیع است و می‌تواند هر درجه‌ای را در مدت کوتاهی به طور استثنایی به داوطلب اعطاء کند.

فصل دوم

فراماسونری سه درجه‌ی اول در ایران

دوره قاجاریه

در باره‌ی تاریخ فراماسونری در دوران قاجار، تاکنون کتاب‌های متعددی نوشته شده است و بر حسب مورد، در گزارش‌های تاریخی انقلاب مشروطه نیز کم و بیش اشاراتی به فراماسونری شده است که شرح آن در سه جلد کتاب آقای اسماعیل رایین آمده است. من در نظر ندارم در باره این دوره به تفضیل وارد بحث شوم بلکه به طور کوتاه بر حسب تحقیقات بعمل آمده توسط دیگران، مروری خواهم داشت و به کلیاتی در این زمینه اشاره خواهم کرد. زیرا بیشتر تاریخ دورانهای دوم و سوم مورد نظرم است که خود شخصاً در آنها شرکت داشته ام و شاهد و ناظر بوده‌ام. به این امید که در آینده تاریخ طریقت فراماسونری این دو بخش دچار اشتفتگی و داستان سرایی و گمراهی‌های بخش اول نگردد.

خلاصه‌ی تاریخ فراماسونری در دوران قاجاریه برحسب نوشته دیگران:

آشنایی ایرانیان با طریقت فراماسونری در حدود سال ۱۸۰۸ میلادی یعنی زمان سلطنت فتحعلی شاه، دومین شاه قاجار انجام گرفت و اولین ایرانی که وارد طریقت فراماسونری شد، «عسکر خان افشار ارومی»، سفیر فوق العاده پادشاه ایران در دربار ناپلئون بنی‌پاریت، امپراطور فرانسه بود. از آن تاریخ به بعد، تعدادی از ایرانیانی که به عنوان تحصیل یا مأموریت‌های دولتی و غیره به کشورهای اروپا سفر می‌کردند، به لژهای اروپایی، به خصوص درسه کشور انگلستان، فرانسه و آلمان وارد شدند. برخی از این افراد، پس از مراجعت به کشور، کوشش کردند تا در ایران نیز لژهای فراماسونری تأسیس کنند.

اولین لژ فراماسونری در سال ۱۸۵۸ در زمان سلطنت ناصرالدین شاه در ایران تأسیس شد. بانی و موسس این لژ، میرزا ملکم خان ناظم الدوله بود که علاوه بر کسب موافقت ناصرالدین شاه، موافقت بعضی علمای منهبی را نیز جلب کرده بود. با تشکیل این لژ، که نام آن را «فراموشخانه» گذاشته بودند، تعدادی از رجال درباری و شاهزادگان و حتی سران منهبی به آن پیوستند. بعد از حدود چهار سال، شاه موقعیت استبدادی خود را در خطر دید و دستور تعطیل لژ را صادر کرد و حتی تعذیب از فراماسون‌ها را که بیشتر آنها از شاهزادگان بودند، مورد تعقیب و آزار قرار داد و خود میرزا ملکم خان را از ایران اخراج کرد.

برای دومین بار، در زمان سلطنت مظفرالدین شاه، لژی در تهران به نام لژ بیداری تشکیل گردید که گفته شد این لژ فرمان تأسیس خود را از لژ «شرق اعظم» فرانسه -- «گراند اوریان» -- در یافت کرده بود. عده‌ای از رجال، سیاستمداران، وابستگان دربار، شاعر و نویسنده‌گان و حتی علمای منهبی به عضویت لژ بیداری در آمدند.

فراماسون‌های لژ بیداری در جدل بین آزادی‌خواهان و محمد علی شاه، پادشاه مستبد قاجار، شرکت داشتند و پس از برقراری سلطنت مشروطه در ایران، در نوشن قانون اساسی و آیین نامه‌ی مجلس شورای ملی نیز همکاری کردند. لژ بیداری به دستور محمد علی شاه در سال ۱۹۰۱ میلادی (۱۲۸۰ شمسی) تعطیل گردید. در همین دوران ظهیرالدوله که در لژهای ملکم خان و بیداری عضویت داشته به تقلید از فراماسونری و بر اساس آراء و

عقاید صوفیان انجمنی به نام «الخوان الصفا» بنیاد نهاد و به فعالیت پرداخت. انجمن مذکور نیز به وسیله محمدعلی شاه منحل گردید.

این بود خلاصه و چکیده‌ای از تاریخ فراماسونری بخش اوله که در باره آن نویسنده‌گان ایرانی به تحقیق پرداخته‌اند. لاما ضمن این تحقیق، به مسائل دیگری اشاره کرده‌اند، از قبیل اینکه آیا قبل از سال ۱۸۰۸ یعنی تاریخ ورود سفیر فوق العاده‌ی ایران در دربار ناپلئون به فراماسونری، ایرانی دیگری در یکی از کشورهای اروپایی وارد فراماسونری شده بود؟ چند ایرانی از تاریخ ۱۸۰۸ میلادی به بعد در کشورهای اروپایی وارد لُزهای فراماسونری شدند و چه کسانی بودند؟ غیر از لُزهای فراموشخانه ملکم خان، لُز بیداری و انجمن اخوان الصفا، آیا لُز دیگری در شهرهای اصفهان، شیراز، تهران یا شهرهای دیگر ایران به وسیله ایرانیان تأسیس شده بود؟

برای پاسخ به این پرسشها، کوشش‌های چندی صورت گرفته است ولی جز تعداد اندکی اسلامی افرادی که در خارج از کشور وارد لُزهای فراماسونری شدند، پاسخ مستند دیگری بدست نیامده است. در باره این بخش از تاریخ فراماسونری در ایران، توجه خوانندگان را به نکات زیر جلب می‌کنم:

۱- تاکنون در هیچ سند و مدرکی اشاره نشده است که لُز فراموشخانه ملکم از یکی از لُزهای بزرگ اروپایی لجازه یا فرمان تأسیس گرفته باشد. بنابراین باید گفت میرزا ملکم خان که خود فراماسون بود، برای روشن کردن افکار عمومی و آشنا کردن مردم ایران به اصول برادری، برابری و به خصوص آزادی از یک طرف و آماده کردن ناصرالدین شاه و جلب موافقت او با تغییراتی در نحوه اداره کشور و قبول تقليید از پیشرفتهای کشورهای اروپایی، به تأسیس فراموشخانه در ایران اقدام کرده بود. با توضیحاتی که در فصل گذشته در باره تشكیلات فراماسونری در جهان دادم، فراموشخانه میرزا ملکم خان را نمی‌توان به عنوان یک لُز فراماسونری تلقی کرد، هرچند که تقليید از آن بود و همچنین، اگر به فرض در اصفهان یا شیراز، افرادی دورهم جمع شده باشند و به نام فراماسونری فعالیت هایی کرده باشند، لزوماً با لُزهای رسمی فراماسونری که اکثراً اروپایی بودند، تماسی نداشتند.

۲- به نوشته آقای امیرنجاته، لُز بیداری فرمان تأسیس خود را در تاریخ ۱۹۰۷ میلادی برابر با ۱۲۸۶ هجری شمسی از لُز «شرق اعظم» و شوراهای عالی ملسونیک فرانسه دریافت کرده‌است. ولی تاریخ فراماسونری جهان نشان می‌دهد که لُز «شرق اعظم» با

«گراند اوریان» فرانسه در سال ۱۸۷۶ میلادی برابر با ۱۲۵۵ هجری شمسی با حذف دو اصل از «لندهارک» یا قانون لسلی فراماسونری از اسنادهای خود، یعنی اصل ایمان به پگانگی خداوند و اصل جلوه‌دانگی روان، به عنوان یک لژ «نامنظم» شناخته شده است و از آن تاریخ، همه‌ی لژهای بزرگ جهان از جمله لژ بزرگ لندن، اسکاتلند و ایرلند هر نوع رابطه خود را با «شرق اعظم» فرانسه قطع کردند و هنوز هم چنین است. در تاریخ صدور فرمان لژ بیداری، یعنی در سال ۱۲۸۶ شمسی، لژ «گراند اوریان» یا «شرق اعظم» یک لژ «نامنظم» شناخته می‌شد و بنابراین لژ بیداری هم را باید یک لژ نامنظم شناخت و از طرف دیگر، لژ بیداری را نمی‌توان به عنوان یک لژ بزرگ پذیرفت و استاد آن را نمی‌توان استاد اعظم خطاب نمود، زیرا لژ بیداری فقط یک لژ نابع «گراند اوریان» فرانسه بود.

۳- تشکیلات ظهیرالدوله و انجمن اخوان الصفا که تقلیدی بودند از فراماسونری را نیز نمی‌توان لژهای فراماسونری تلقی کرد. تا آنجا که می‌دانیم مجمع آدمیت نیز با لژهای فراماسونری ارتباطی نداشت، هرچند که تعدادی از فراماسون‌ها پس از تعطیل شدن لژ بیداری در آن مجمع شرکت کردند.

۴- تعدادی از نویسنده‌گان، اعضای لژ بیداری را به خدمتگزاری انگلستان متهم کرده‌اند که به این مساله بعداً اشاره خواهیم کرد. فقط اینجا لازم است تذکر بدهم که صرف عضویت در لژ بیداری نمی‌تواند دلیل خدمتگزاری به انگلستان باشد، چون همان‌طور که قبلاً لشاره کردم، براساس مدارک موجود، لژ بیداری فرمان تأسیس خود را از «شرق اعظم» فرانسه گرفته است و لژ بزرگ انگلستان هرگز «شرق اعظم» فرانسه را یک طریقت منظم شناخته است. اینکه عضو یا اعضاًی از لژ بیداری خدمتگزار انگلستان، فرانسه، رومیه یا هر کشور دیگری بوده اند را باید به طور مشخص در ارتباط آن فرد یا افراد مورد نظر نشان داد و گرنه، میان مورخ جستجوگروه مسئول با نویسنده مزدور حکام مستبد، چه تفاوتی است؟

فصل سوم

فواهامسونری در ایران در دوران سلسله پهلوی

۱

قبل از به قدرت رسیدن رضاشاه و تأسیس سلطنت پهلوی، در جنوب ایران و در حوزه شرکت نفت لژهایی در شهرهای شیراز، آبدان و مسجد سلیمان وجود داشت که بیشتر اتباع انگلستان و در شیراز افسران انگلیسی در آن لژها عضویت داشتند. پس از انحصار نیروی نظامی انگلیس (Southern Persian Rifles) لژ شیراز به تهران منتقل شد و به نام لژ روشنایی یا «لایت» (Light) در کلیسای کاتولیک خیابان فوام السلطنه شروع به کار کرد.

رضاشاه پس از رسیدن به قدرت موافقت کرد که لژ اهواز و لژ روشنایی در تهران به کار خود ادامه دهند مشروط بر آنکه هیچ تبعه ایرانی را در این لژها پذیرند و به همین نحو، تا اشغال ایران توسط متفقین در سال ۱۳۲۰ و خروج رضاشاه از ایران، لژهای تبع لژ اسکاتلند ایرانیان را به عضویت خود نمی پذیرفتند و اگر جسته گریخته ایرانیان در این

لُرها شرکت کرده باشند، مسلمًا با اجازه و اطلاع شهربانی بود یا از طرف رضاشاه برای این کار مأموریت داشتند. کسانی که با روش کار رضاشاه آشنایی دارند، به خوبی می‌دانند که در آن ایام کسی جرات نداشت برخلاف دستور و اجازه‌ی حکومت قدیمی بردارد. رضاشاه نه تنها تمام رجال سیاسی و منهبی را تحت کنترل شدید داشت، بلکه مردم عادی را نیز کنترل می‌کرد. در اواخر سلطنت رضاشاه حتی آمد و شد مردم عادی از شهرستانها به نهران و بالعکس تحت کنترل شهربانی بود.

نگارنده که در سال ۱۳۱۶ در مشهد دوره بیرونی را تمام کردم و برای ادامه تحصیل عازم تهران شدم، می‌بایست برای سفر به تهرن جواز عبور از شهربانی بگیرم و ایام تعطیل دانشگاه برای مراجعت به مشهد نیز به جواز عبور نیاز بود. در چنین وضعی، باور کردنی نیست که یک ایرانی بتواند بدون اجازه دستگاه امنیتی حکومت دیکتاتوری، وارد لُر های فراماسونری بشود. بنابراین، در دوران رضاشاه مسلمًا هیچ لُر ایرانی برای اتباع ایران وجود نداشت و پس از شهریور ۱۳۲۰ نیز تا سال ۱۳۳۰ هیچ مدرکی در دست نیست که غیر از لُر روشنایی در تهران و یکی دو لُر در حوزه های نفتی جنوب آنهم برای خارجیان، لُر دیگری در ایران تشکیل شده باشد مدرکی هم وجود ندارد که فراماسون های لُر بیداری تجدید حیات کرده باشند.

شروع مجدد فراماسونری در دوران محمد رضاشاه پهلوی

تشکیل لُر همایون

محمد خلیل جواهری، که به گفته آقای اسماعیل راین شرح زندگانی خود را برای نامبرده نقل کرده است، در سال ۱۹۲۲ میلادی در شهر بیروت وارد طریقت فراماسونری گردید و به قول خود وی، مدت شش سال در کشور لبنان فعالیت ماسونی داشت و در اثر فعالیت های انسانی که از وی سر زد، به درجه عالی ۳۳ نایل آمد. آقای اسماعیل راین به نقل از خود آقای محمد خلیل جواهری، چنین نگاشته است که وی در سال ۱۳۱۷ به ایران بازگشت و با ماسونهای لُر بیداری برای تأسیس لُری تماس گرفت که جواب موافقی به او

ندادند. بنا به نوشته آقای رایین، آقای جواهری پس از شهریور ۱۳۲۰ با مرحوم فروغی ملاقات کرد که از لو برای تأسیس لژ جدید در ایران موافقت بگیرد، ولی فروغی به او گفت که از دو ماه قبل، اعضای لژ بیداری شروع به کار کرده‌اند و او می‌تواند با آنها کار کند. این نقل قول نمی‌تواند درست باشد، زیرا اولاً در سال ۱۳۱۷ که مرحوم فروغی خانه نشین بود، بعید است که دستگاه امنیت رضلشاه اجازه داده باشد که جواهری نامی برای تأسیس لژ فراماسونری به ایران بباید و بتواند با اعضای لژ بیداری تماس بگیرد. از سوی دیگر، در دوران رضلشاه، لژ بیداری وجود نداشت. همچنین، در شهریور ۱۳۲۰ که کشور به اشغال متفقین درآمده بود، مدت نخست وزیری مرحوم فروغی بسیار کوتاه بود و بعید به نظر می‌رسد که فروغی مریض حال در شرایطی که کشور در اشغال دشمن بود و همه ارگانهای آن از هم پاشیده و وضع خواروبیار اسفناک بود، فرصتی پیدا کرده باشد که جواهری نامی را پذیرد و بعد هم به او بگوید که از دو ماه پیش، لژ بیداری شروع به کار کرده است و او می‌تواند با آنها همکاری کند. ثالثاً، بنا به نوشته اسماعیل رایین، آقای جواهری گفت چون فرانسه در اشغال آلمان بود و «شرق اعظم» فرانسه یا «گراند اوریان» تعطیل بود، نیچار از لژ «آلینا»^{۱۰} سویس تقاضای تشکیل لژی در ایران نمود که مورد موافقت قرار نگرفته باید سوال کرد اگر لژ «شرق اعظم» تعطیل بود پس چگونه لژ بیداری که تابع «شرق اعظم» بود اجازه گرفت که دوباره آن هم در دوران حکومت رضلشاهی، شروع به کار نماید؟ آقای رایین به نقل از جواهری می‌نویسد که چون لژ «آلینا»^{۱۱} سویس جواب مساعد نداد، او شخصاً به مصر رفت و از لژ «محفل اکبر» ایده آل جهانی «الشرق الاکبر المثال العالی» تقاضای تأسیس لژی در ایران کرد. آقای رایین به نقل از جواهری می‌افزاید که شخصی به نام «حنا ابوراشد» یکی از فراماسون‌های معروف مصری به ایران آمد و مطالعه کرد و تصمیم گرفت با تأسیس لژی در ایران موافقت کند و در بهی آن، می‌هزاید: «ولی ناگهان اطلاع رسید که ماسونهای قدیمی سپهبد حاج علی کیا را ولدار به مخالفت با تأسیس لژ کرده‌اند که به دستور سپهبد حاج علی کیا، مطالبی در تهران مصور منتشر شد. مطلبی که در سال ۱۳۲۶ در مجله تهران مصور انتشار یافت».^{۱۲}

شرح نبر بود:

«در این هفتھه مردی به نام حنا ابوراشد وارد تهران شده است که مدعی است برای یک مقام عالی ایران نشان فراموشخانه اورده است، هنوز مقامات مملکتی به طور رسمی اطلاع ندارند، ولی در محافظ سیلسی گفته می‌شود که نشانی که این شخص اورده است، نشان و حمایل درجه ۳۲ است که عالی ترین نشان افتخاری

فراموشخانه است. از این نشان، فقط به ژرژ ششم، ترومون، و ونسان آوریل، رئیس جمهوری فرانسه داده شده است. در میان این سه تن، فقط ترومون عضو فراموشخانه است. هنوز معلوم نیست در صورتی که حامل نشان مراجعته کند، این نشان عالی پذیرفته خواهد شد یا خیر.»

به نظر نگارنده، این مطلب نادرست که به آقای جواهری نسبت داده شده است، ساخته و پرداخته خود آقای راین است. که نظایر بسیاری از آن را در سه جلد کتاب خود درج کرده است. آقای راین از سرهم کردن این داستانها فقط می‌خواست نتیجه گیری کند که قتل مرحوم دهقان بست فراماسون‌های لژ بیداری که در آن تاریخ وجود خارجی نداشتند صورت گرفته است. به هر حال، دنباله‌ی نقل قول از جواهری در کتاب اسماعیل راین به شرح زیر است:

«بِهِ دَبَالْ مَسَافَرَتِ آقَى حَنَّا أَبُو رَاشِدٍ، نَمَايِنَدَهُ أَى بِهِ نَامْ خَلِيلُ أَبُو الْخَبُودِ، اَزْ طَرَفَ لَزْ أَيْدِهِ أَلْ جَهَانِي مَصْرُ درْنِيمَهُ دُومُ سَالِ ۱۹۵۱ مِيلَادِي، ۱۴۲۰ شَمْسِي، بِهِ اِيرَانَ آمدَ وَ دَرْ هَتَلْ گِبَلَانَ تَهْرَانَ، شَشْ نَفَرْ اَفْرَادَ اِيرَانِي رَأَكَهُ مَعْرُوفِي كَرَدَمَ، بِهِ عَضُوبَيَتْ فَرَامَاسُونَرِي درَأَورَدَ، اِسَامِي شَشْ تَنْ مَذَكُورْ عَبَارتَ اَسْتَ اَزْ؛ دَكْتَرَ اَحْمَدَ هُوْمَنَ، دَكْتَرَ مُحَمَّدَ هُوْمَنَ، سَيدَ ذَبِيعَ اللَّهِ مُلْكَبُورَ، مُحَمَّدَ عَلِيَّ اِمامَ شُوَشْتَرِيَّ، جَعْفَرَ رَأَيْدَ وَ مِيرَ اِسْلَاوَ بَادِينَ.» (۱)

آنچه نگارنده اطلاع دارم نقل قول از شادروان دکتر احمد هومن است که وی در سال‌هایی که گفته شد، رئیس دریار بود. دکتر هومن می‌گوید روزی شاه از او خواست که در باره‌ی فراماسونری تحقیق کند و نتیجه را گزارش نماید. لو می‌گوید تا آن تاریخ اطلاع درستی از طریقت فراماسونری نداشتند، ولی مدتی مطالعه کردند و از فراماسون‌های قدیمی لژ بیداری تحقیق کردند و به دائرةالمعارف‌های فراماسونری مراجعه کردند و خلاصه‌ای به عرض رسانند. این که آقای جواهری شخصاً با شاه ملاقات کرده باشد و یا نمایندگانی از کشور مصر در این‌باره با شاه مذاکره کرده باشند، اطلاعی در دست نیست. ولی شاه با تأسیس لژ به وسیله‌ی جواهری موافقت کرد و مسلماً شش نفری که در هتل گبلان وارد فراماسونری شده‌اند، نیز با اجازه دریار بوده است. زیرا دکتر احمد هومن که رئیس دریار بود، جزو شش نفر اولیه بوده است. به هر حال در سال ۱۴۲۰ شمسی، لژ‌هاییون به سربرستی آقای خلیل جواهری در تهران تشکیل شد و طبق نوشته آقای راین تاریخ انحلال آن، ۲۸۱ نفر به لژ مذکور پیوستند که اسامی آنها با درجاتی که داشته‌اند در کتاب آقای راین ثبت شده است. همان‌طور که قبل اشاره کردند، لژ‌هاییون زاده‌ی لژ

بزرگ ایده‌آل جهانی مصر است که خود به وسیله‌ی «شرق اعظم» -- «گراند اوریان» -- فرانسه تأسیس شده بود که در جهان فراماسونری یک لژ «نامنظم» شناخته شده است. بنابراین، لژ همایون نیز یک لژ «نامنظم» بود و به همین دلیل به کارهایی پرداخت که به طریقت منظم جهانی فراماسونری ارتباط ندارد. از جمله دلتن درجات عالی به اشخاص بدون رعایت سنت‌ها و قوانین فراماسونری آنهم در پک لژ سه درجه اول و دخالت در امور سیاسی کثور، به گفته آقای راین، در زمانی که مساله ملی شدن نفت مطرح بود، همه و همه برخلاف موازین و اصول فراماسونری منظم در جهان بود. در سال ۱۳۴۴ هجری شمسی، دکتر محمود هومن، سرهست محصلین ایرانی در کشور فرانسه بود و در ضمن، در رشته فلسفه تحصیل می‌کرد. دکتر هومن، که عضو لژ همایون بود در کشور فرانسه متوجه شد که «گراند اوریان» لژی «نامنظم» است و لژ بزرگ دیگری در فرانسه وجود دارد به نام «لژ بزرگ ملی فرانسه» که در سال ۱۹۱۲ میلادی تأسیس شده و لژی «منظم» است و با همه طریقت‌های فراماسونری در جهان رابطه دارد. دکتر هومن از طریق مکاتبه با برادر خود احمد هومن او را در جریان اشتباہی که رخ داده بود، گذاشت. در همین ایام، «گراند اوریان» فرانسه از لژ همایونی دعوت کرد که هیئتی مرکب از نمایندگان خود را برای شرکت در آخرین کوانسیون «گراند اوریان» به پاریس اعزام دارد. آقای جواهری دکتر احمد هومن را به عنوان نماینده‌ی لژ همایون معرفی کرد. دکتر هومن در پاریس هس از شرکت در مراسم «گراند اوریان» به لژ بزرگ ملی فرانسه مراجعه کرد که پذیرفته نشد. به لتو توضیح دادند که چون به یک لژ «نامنظم» وابسته است، از پذیرفتن وی معنور بودند. از آن روز، این فکر پدید آمد که کوشش شود تا لژ همایون منحل و لژی با رهبری لژ بزرگ ملی فرانسه در ایران تأسیس شود. در این باره، مکاتبات مفصل انجام شد که قسمتی از آنها در کتاب آقای راین مطرح شده است.

۱

در اینجا باید اشاره کنم که آقای راین طبق معمول از هر تحوال و تغییری می‌خواهد نتیجه گیری خود را بدست آورد و به عنوان مثال، شرح مبسوطی نوشته است مبنی بر اینکه اعضای لژ روشنایی که تابع لژ اسکاتلند بودند، برای انحلال لژ همایون فعالیت می‌کردند، زیرا اعضای لژ همایون و «گراند اوریان» فرانسه، سروری لژ اسکاتلند را قبول نداشتند ولی لژ بزرگ ملی فرانسه این سروری و عبودیت را قبول داشت.

این نوع نتیجه گیری مفرضانه است، همان‌گونه که ماسون‌های «گراند اوریان» فرانسه را نوکران انگلیس معرفی کردن، چند بار توضیح دله ام و بار دیگر تکرار می‌کنم که وقتی

لُز بزرگه طبق قواعد خاص در کشوری تأسیس گردد پس از تأسیس و شناخته شدن، دیگر اجباری ندارد که از هیچ لُز بزرگ دیگری تعیت کند حتی از لُز بزرگی که در تأسیس آن شرکت داشته است.

در پایان خردادماه ۱۳۴۴ شمسی، لُز همایون در آخرین جلسه خود، اعلام انحلال کرد. در همان زمان، «پی بر شره» استاد اعظم لُز بزرگ ملی فرانسه، از آقای جواهری خواست لاقل هفت نفر را برای ده الی پانزده روز اقامت در پاریس معرفی کند که اشخاص زیر معرفی شدند: دکتر احمد هومن، دریادار عبدالله ظلی، عبدالجلیل سندجوی، مصطفی تجدد محمد علی امام شوستری، و مهدی شوکتی. نام نفر هفتم در کتاب آقای اسماعیل راین نیامده است و حدس می‌زنم که نفر هفتم دکتر منوچهر اقبال بوده باشد. (در کتاب راین، که اسمی فراماسون‌های ایران منهای نام چندنفر، درج شده است، نام دکتر منوچهر اقبال هم نوشته شده است ولی پس از چاپ کابه با قلم روی این اسم را سیاه کرده‌اند که خوانده نشود.) هفت نماینده اعزامی وارد پاریس شدند و در پاریس چند نفر دیگر به آنها پیوستند که عبارت بودند از: دکتر محمود هومن، عباس خلعتبری، رشیدی حایری و محمد ساعد. این عده در لُز «کفیانس» پاریس وارد فراماسونری شدند و تا درجه استادی سیر دیدند. باید توجه داشت همه‌ی آنها که قبل از لُز همایون عضویت داشتند، ناچار می‌بایست مجدداً در لُز منظم «کفیانس» به شماره‌ی ۲۰ تابع لُز بزرگ ملی فرانسه سیر بیشند و در مدت کوتاهی سیر در سه درجه انجام یافت. «پی بر شره» استاد اعظم از اختیارات خود استفاده کرد و برای انجام سریع سیر، که با آین نامه داخلی لُز کفیانس مغایرت داشت، دستور لازم را داد.

پس از آنکه نامبرده‌گان مراسم سیر در سه درجه را انجام داشند و به عنوان استاد ماسون هموнд لُز کفیانس پاریس شناخته شدند، طبق اسناده‌ی لُز بزرگ ملی فرانسه، تقاضای تأسیس لُزی به نام مولوی را نمودند که پذیرفته شد و فرمان تأسیس آن به شماره ۴۹ از سوی لُز بزرگ ملی فرانسه صادر شد و مراسم تقدیس لُز مولوی در پاریس، طبق رسوم قدیمی و بر اساس اسناده‌ی لُز بزرگ ملی فرانسه انجام گردید. این لُز بعد‌ها به تهران انتقال یافت، بزرگ دیگر لُز ملی فرانسه هنگام انتقال لُز مولوی به ایران سفر کرد و در تهران، در مراسم تقدیس و تأسیس لُز مولوی شرکت کرد.

دومین لُز تابع لُز ملی فرانسه، به نام لُز سعدی، در اردیبهشت سال ۱۳۴۰ شمسی تحت

شماره ۶۴ در تهران تأسیس شد. نگارنده در پاییز آن سال با معرفی دکتر محمود هومن در آن لُز سیر دیدم.

پس از لُز سعدی و پیش از تأسیس لُز بزرگ ایران، هشت لُز دیگر به وسیله لُز بزرگ ملی فرانسه در ایران تأسیس شد. لسامی لُزهای دعگانه به شرح زیر است: ۱- لُز مولوی. ۲- لُز سعدی. ۳- لُز فروغی. ۴- لُز حافظ. ۵- لُز شمس تبریزی. ۶- لُز ابن سينا. ۷- لُز مزدا. ۸- لُز لافرانس. ۹- لُز کسری. ۱۰- لُز مشعل.

لُز لافرانس به زبان فرانسه و لُز ابن سينا به زبان انگلیسی کار می کردند. در اداره لُز های تابع لُز بزرگ ملی فرانسه در ایران دکتر سعید مالک «القمان الملک» با سمت بزرگ استاد ناحیه نمایندگی لُز بزرگ ملی فرانسه را داشت.

همان طور که در فصل کلیات اشاره شد، هر لُز دارای آین نامه‌ای است که به تصویب لُز بزرگ می رسد و مطالبی که در آین نامه نوشته می شود، مربوط به امور اداری لُز است. مانند تعداد جلسات در سال، میزان حق عضویت، مدت توقف هر پایه و شرایط پذیرش داوطلبان و نظایر آن.

برای اینکه یک ماسون بتواند به عضویت لُز بزرگ برسد باید در لُز خود به مقام استاد ارجمندی رسیده باشد. رسیدن به مقام استاد ارجمندی وقت می طلبد. معمولاً حدود هفت سال طول می کشد تا یک استاد ماسون به شرط شرکت منظم در جلسات بتواند به عنوان استاد کرسی برای اداره‌ی لُز انتخاب شود و به عنوان «استاد ارجمند» شناخته شود.

لااقل هفت استاد فراماسون می توانند تقاضای تشکیل یک لُز جدید را به لُز بزرگ پنهانند. در صورت تصویب تقاضا و صدور فرمان تأسیس، هفت نفر یا بیشتر اعضای موسس، یک نفر را از میان خود به عنوان استاد ارجمند انتخاب می کنند. این روش باعث تشویق فراماسون‌ها برای تشکیل لُزهای جدید می شود و از طرف دیگر، برای آنها بیان که به علت مشاغل خاص نمی توانند به طور منظم و مداوم در جلسات لُز شرکت کنند، راهی است که از طریق آن می توانند از آن برای رسیدن به مقام استاد ارجمند و عضویت یافتن در لُز بزرگ استفاده کنند.

تشکیل لُزهای تابع لُز بزرگ اسکاتلنده در ایران

تها لُز تابع لُز بزرگ اسکاتلنده در ایران که بعد از ملی شدن صنعت نفت و تعطیل لُزهای خوزستان، هنوز در ایران به کار خود لامه می‌داد، لُز «روشنایی» (لایت) بود که در تهران کار می‌کرد. هم‌مان با تشکیل لُزهای تابع لُز بزرگ ملی فرانسه در ایران، لُز بزرگ اسکاتلنده نیز شروع به تأسیس لُزهایی در ایران کرد که به طور مختصر به آنها لشاره می‌شود:

بعد از لُز روشایی، دومین لُز تابع لُز بزرگ اسکاتلنده، لُز «تهران» بود که در تاریخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۷ شمسی بعد از انحلال لُز همایون در تهران تشکیل شد. در سال ۱۳۲۲ شمسی، هفت نفر به اسامی مهندس حسین شفاقی، سلیمان یهودی، مهندس فروغی، دکتر کیان، دکتر خشاپار، مهندس ناصر یهودی و نصرالله آذری به شهر بصره در عراق رفتند و در لُز «فیحا» سیر دیدند و درجه استادی گرفتند و پس از بازگشت به ایران، مدت سه سال در لُز «روشنایی» شرکت می‌کردند. در پایان سال ۱۳۲۶ شمسی، آنها تھاضای تشکیل لُزی به نام «لُز تهران» را نمودند و فرمان تأسیس لُز تهران به شماره ۱۵۴۱ از طرف لُز بزرگ اسکاتلنده صادر شد. در اردیبهشت ۱۳۲۷ بزرگ دیپر و بزرگ خزانه دار لُز بزرگ اسکاتلنده به ایران سفر کردند و مراسم تأسیس و تقدیس لُز تهران را انجام دادند. موسین لُز تهران، ۲۴ نفر بودند که نام آنها را آقای رایین در جلد سوم کتاب خود درج کرده است. آقای رایین تمام مراسم انجام شده را با ذکر جزئیات در کتاب خود آورده است. باید یادآور شد که در مراسم تقدیس لُز تهران، بخشایی از مزامیر حضرت داود به همراهی موسیقی خوانده شد و این کار، فرصت جدیدی به آقای رایین داد تا مجدداً به نتیجه گیری پردازد و چنین بنویسد که در یک لُز مسلمان ایرانی خواندن مزامیر داود کار سنجیده‌ای نبود. آقای رایین برای تأیید نتیجه گیری خود حتی به آقای معیط طباطبایی رجوع کرده است و از او فتوای طلیلیه است. آقای معیط طباطبایی هم که مانند بسیاری دیگر از نویسنده‌گان لُز طریقت فراماسونری اطلاعی نداشته است، گفته‌های آقای رایین را تأیید کرده است. در جای دیگر کتاب خود آقای رایین فراماسون‌های تابع لُز بزرگ اسکاتلنده را به دستبوسی آقای کریستوفر اسحق فری، استاد ناحیه لُزهای اسکاتلنده در ایران، متهم کرده است و ضمن بدگویی از سوابق کریستوفر فری، یک صفحه از کتاب خود را به شعار نگه نفرت و نفرین به آن ایرانی که دست بیگانه‌ای را ببوسد، اختصاص داده است. (صفحه ۱۵۳، جلد

در اینجا ناچارم به چند نکه اشاره کنم. چون از سوابق آفای کریستوف اسحق فری که تاریخ تأسیس لُر بزرگ ایران، استاد ناحیه و نماینده لُر بزرگ اسکانلند در ایران بود، اطلاع درستی ندارم و نمی‌توانم نوشه‌های آفای رایین را در باره سوابق وی تأیید یا تکذیب کنم. اما به فرض درست بودن همه اتهامات واردہ به وی، باید توجه داشت که اعمال و رفتار یک یا چند فراماسون نمی‌تواند معیار قضاؤت در باره‌ی طریقت فراماسونی گردد. کدام سازمان و یا طریقت را می‌توان در جهان پیدا کرد که افراد نابایی در آن نفوذ نکرده باشند؟ برای قضاؤت درسته باید بین طریقت فراماسونی و افراد فراماسون فرق گذاشت.

آرزوی من این است که این شعارها، از وطنپرستی آفای رایین سرچشمه گرفته باشند نه از تعصب و کینه و آز. اما به نظر نگارنده لویین و مهمترین تکلیف یک نویسنده آن است که بدون دلیل و مدرک مستند از افرا و تهمت زدن به دیگران خودنگاری ورزد. چگونه آفای رایین به خود اجزاهه داده است که به تعدادی از هموطنان خود، اتهام دست‌بوسی، آنهم دست‌بوسی بیگانه وارد کند. نگارنده عقبیده دارد ایرانی واقعی هر عیب و ابرادی که داشته باشد، دست‌بوس بیگانه نبوده و نیست. مهمترین تعلیمات طریقت فراماسونی، آزلدی و آزلدگی است و همین تعلیم است که همه دیگانورهای جهان را دشمن این طریقت کرده است. برای نمونه، توجه خوانندگان را به گوشه‌ای از تعلیمات فراماسونی در یکی از درجات جلب می‌کنم. درحالی که داوطلب دریکی از سفرهای خود با کمک راهنمای لُر را به آهستگی دور می‌زند، استاد لُر در فضای نیمه روشن و سکوت مطلق با صدای رسای اعلام می‌کند.

«فراماسونی تو را از عالم ندانی و قضاؤتهای نسنجیده و خرافات بیرون کشید و تو را لز بندگی رهایی بخشید. تو دیگر بت‌های انسانی برای خود نمی‌تراشی که به تأثیر آنها کورکورانه عمل کنی، بلکه این تو هستی که در باره عقاید و اعمال خود تصمیم خواهی گرفت. تو دیگر کلمه‌ها را به جای معانی نخواهی گرفت بلکه همیشه کوشش خواهی کرد که معنی را در پرده‌مرمز کشف کسی. تو دیگر هرگز هر آن معنا را که نفهمی و حقیقی نشماری، نخواهی پذیرفت.»

در این بخش، گوشه‌ای از یک دفتر آیین را در اینجا نقل کردم تا دانسته شود که

فراماسون واقعی نه دست کسی را می‌بود و نه برای خود بت انسانی می‌تراشد.

نکته دیگر در باره استفاده از مزامیر حضرت داوود است. باید توجه داشت که تأسیس لژ تهران به وسیله لژ بزرگ اسکاتلند طبق رسوم و سنت‌های همان لژ انجام گرفت و لژ بزرگ اسکاتلند یا هر لژ بزرگ دیگری نمی‌تواند و نمی‌خواهد مراسم جدیدی برای هر کشور خارجی طرح و تنظیم کند. وقتی لژ بزرگ ایران تأسیس گردید، مراسم و سنت‌های ایرانی جانشین سنت‌های دیگر شد و لژ تهران نیز از این امر تعیت کرد. از این گذشته، حضرت داوود یکی از انبیا بود که مورد قبول مسلمانان نیز هست.

تعداد لژهای تأسیس شده در ایران به وسیله لژ بزرگ اسکاتلند تا تاریخ تأسیس لژ بزرگ مستقل ایران به یازده رسید که اسامی آنها به شرح زیر است: ۱- لژ روشایی. ۲- لژ تهران. ۳- لژ خوزستان. ۴- لژ کورش. ۵- لژ اصفهان. ۶- لژ خیام. ۷- لژ مشهد. ۸- لژ نور. ۹- لژ آریا. ۱۰- لژ حافظ. ۱۱- لژ شیراز.

تشکیل لژهای تابع نز متحده آلمان در ایوان

با روی کار آمدن آدولف هیتلر در آلمان، نه تنها تمام لژهای فراماسونی در سراسر آن کشور تعطیل شدند بلکه در هر کشوری که به تصرف آلمان در آمد نیز لژهای فراماسونی مورد حمله قرار گرفتند و اسناد و مدارک فراماسون‌ها به شهر برلن انتقال یافت. پس لز شکست آلمان در جنگ دوم جهانی، متفقین تمام اسناد و مدارک فراماسونی را که به برلن برده شده بود جمع آوری و به کشورهای ذیریط انتقال دلند. ژنرال دوگل لسند فراماسونی فرانسه را به پاریس برد و به فراماسون‌های فرانسه اجازه داد که لژهای خود را مجلدا تشکیل دهند و فعالیت ماسونی را از سر گیرند.

پس از خاتمه جنگ، چنانکه در فصل کلیات اشاره شد، سازمان‌های فراماسونی دوباره در آلمان غربی تأسیس شدند و شروع به کار کردند اما به جای یک لژ بزرگ، دو لژ بزرگ در آلمان غربی به وجود آمد. وجود دو لژ بزرگ در آلمان، شناسایی لژهای آلمان را برای لژهای بزرگ کشورهای دیگر با اشکال مولجه ساخت. زیرا در هر کشور مستقل، فقط یک لژ بزرگ منظم می‌تواند تشکیل شود. پس از مذاکرات طولانی و توصیه‌های لژهای بزرگ

اروپایی و آمریکایی، دو لژ بزرگ آلمان در هم ادغام شدند و لژ بزرگ متحده آلمان در سال ۱۳۴۸ شمسی برابر با ۱۹۵۸ میلادی به وجود آمد که مورد شناسایی لژهای بزرگ اروپایی قرار گرفت.

در جریان تشکیل لژهای در ایران به وسیله لژ بزرگ ملی فرانسه و لژ بزرگ اسکاتلند، عده‌ای از ایرانیان به فکر تأسیس لژی به وسیله لژ بزرگ آلمان افتادند.^(۲)

اولین لژی که از طرف لژ بزرگ آلمان پس از جنگ جهانی دوم در ایران تأسیس گردید، لژی به نام «مهر» بود که هفت نفر استاد ماسون به نام‌های زیر تقاضای تشکیل آن را به لژ بزرگ آلمان دادند: حسین علا، سید حسن تقی‌زاده مختارالملک صبا، عبدالله انتظام، ابوالحسن حکیمی، دکتر تقی اسکنданی و شخصی‌المنی به نام «تبودور فیوکل».

طبق تحقیقات آقای راین، این هفت نفر قبل از لژ «آلپینا»‌هی سویس تقاضای تشکیل لژی در ایران را کرده بودند و تقاضای آنها رد شده بود. خلیل جواهری نیز همین تقاضا را کرده بود که مورد موافقت قرار نگرفت. در پی عدم موافقت لژ «آلپینا» با این تقاضا، هفت تن مذکور تقاضای خود را به لژ بزرگ آلمان دادند که مورد موافقت آن لژ قرار گرفت و فرمان تأسیس لژ مهر از سوی لژ بزرگ آلمان صادر شد. لژ مهر در سال ۱۳۴۸ در تهران تأسیس شد و اولین استاد ارجمند لژ مهر، حسین علا بود. آقای تقی اسکندانی به سمت اولین دبیر لژ انتخاب شد. پس از آنکه عده‌ای از ایرانیان به لژ مهر پیوستند، آلمانی‌های مقیم ایران و ایرانیانی که زبان آلمانی می‌دانستند، تقاضای تشکیل لژ دیگری به نام «آفتاب» را کرده‌اند که استاد ارجمند آن با تبودور فیوکل بود که در تشکیل لژ مهر نیز شرکت داشت و به دنبال آن، لژ سومی به نام «ستاره سحر» با موافقت آلمان‌ها در ایران تأسیس شد که استاد ارجمند آن مهندس جعفر شریف امامی بود.

این سه لژ برای تأسیس لژ بزرگ ایران کوشش کردند، زیرا طبق اصول فراماسونری اگر در کشوری سه لژ منظم وجود داشته باشد، در آن می‌توان به تأسیس گراند لژ یا لژ بزرگ اقدام کرد. سه لژ مذکور از لژ بزرگ آلمان تقاضا کردند که به آنها اجازه تأسیس لژ بزرگ در ایران داده شود و لژ بزرگ آلمان بدون توجه به قواید تشکیل لژ بزرگ در یک کشور و با اینکه در همان زمان تعدادی لژ تابع لژهای بزرگ فرانسه و اسکاتلند در ایران وجود داشتند، طبق یک فرمان غیراصولی، به سه لژ تابع خود استقلال داد و سه لژ مذکور را به عنوان لژهای خود مختار اعلام کرد و حتی از انجام نشریفات تأسیس یک لژ بزرگ

برای آنها غفلت ورزید. استقلال لژ خودمعختار در ایران در اوخر سال ۱۹۶۰ میلادی برابر با ۱۳۴۰ شمسی اعلام گردید، یعنی دو سال پس از ادغام دو لژ بزرگ آلمان در یکدیگر و تشکیل لژ متحده آلمان. این حرکت لژ متحده آلمان باعث مخالفت شدید لژهای بزرگ اروپا و به خصوص لژهای فرانسه و انگلیس گردید و لژ متحده آلمان ناچار به اصلاح اشتباه خود پرداخت و به لژهای سه گانه مهر، آفتاب و ستاره سحر اعلام کرد که همچنان با تبعیت از لژ بزرگ آلمان به کارهای خود ادامه دهد، نه به عنوان لژ خودمعختار.

لژهای مهر و آفتاب از این دستور تبعیت نکردند ولی لژ ستاره سحر که اسناد ارجمند آن مهندس شریف امامی بود و اطلاع داشت که تشکیل لژ بزرگ و مستقل در ایران در جریان است، از دستور لژ متحده آلمان تبعیت کرد. لذا لژ بزرگ آلمان، لژهای مهر و آفتاب را لژهای «نامنظم» اعلام کرد و مراتب را به همه لژهای «منظم» اطلاع داد.

دو لژ مهر و آفتاب، همچنان خود را به عنوان لژ بزرگ و مستقل ایران می‌شناختند و به کار خود ادامه دادند و به تأسیس دو لژ دیگر به نام‌های وفا و صفا پرداختند و هرگز حاضر نشدند که از ادعای خود دست بردارند. به همین دلیل این دو لژ و توابع آنها نتوانستند در تشکیل لژ بزرگ ایران شرکت کنند، زیرا «نامنظم» اعلام شده بودند. پس از تشکیل لژ بزرگ ایران، کوشش‌هایی به عمل آمد که افراد چهار لژ نامبرده از ادعای خود دست بردارند و به نحوی در لژهای تابع لژ بزرگ پذیرفته شوند، که تتجه‌ای نداشت.

علاوه بر لژ ستاره سحر، که به وسیله آلمان‌ها منظم اعلام شد تا تشکیل لژ بزرگ دو لژ دیگر به نام نلهید و کیوان تحت تابعیت لژ بزرگ آلمان تأسیس شدند و سه لژ تابع آلمان در تشکیل لژ بزرگ ایران، شرکت داشتند.

در باره‌ی تشکیل لژهای آلمانی و شرکت کنندگان در آن لژها، اولین نکه قابل توجه این است که بیشتر تقاضا کنندگان تشکیل لژ مهر از رجال سرشناس ایران بودند و همه آنها قبلیاً یا در لژ بیداری یا در لژ همایون عضویت داشتند. بنابراین، تقاضای آنها پس از خاتمه جنگ دوم از لژ بزرگ آلمان برای تشکیل لژ مهر جالب توجه است. رو کردن افرادی چون تقی‌زاده، حکیم‌الملک، قدس نخعی، حسین علاء و مهدی پیرامته، با سوابق سیاسی و گذشته‌های خاص خود به کشور آلمان شکست خورده برای تشکیل لژ فراماسونری به نظر نگلزنده معنی دار می‌آید. شاید سوابق گذشته‌ی کشورهای روسیه و انگلیس در ایران و نهضت‌های روا یا ناروا که نویسنده‌گان تاریخ سال‌های اخیر ایران به مردان سیاسی ایران

وارد کرده‌اند، باعث شد که رجال سرشناس ایران ترجیح دادند از لُثر بزرگ کشوری که در گذشته سوابق سویی در ایران نداشته است، تقاضای تشکیل لُثری نمایند و از این طریق کمتر مورد حمله قرار گیرند.

نکه دوم که در باره تشکیل لُثر مهر باید مورد توجه قرار گیرد، شرکت حسین علا و نقی اسکدانی در این لُثر است که هردو نفر در لُثر همایون شرکت فعال داشتند و آقای رایین در باره‌ی آنها مطالبی نوشته است که به آنها اشاره می‌کنم آقای رایین در صفحه ۵۱۷ جلد سوم کتاب خود می‌نویسد آقای اسکدانی، بزرگ دبیر لُثر مستقل ایران به قول خودش مطالب زیر را برای اولین بار نقل کرده است:

«چندماهی در لُثر همایون کار می‌کردم، تا اینکه برای انجام مأموریتی مجبور به مسافرت رضاییه شدم. طبق رسوم قدیمی و دیرینه‌ی ماسونی، موضوع مقصد مسافرت را به اطلاع استاد اعظم جواهری رساندم. او در جواب گفت به زودی یکی از مأمورین اینتلیجنس سرویس به تهران می‌آید و می‌خواهد تو را بیند. من برآشتم لذا با اینکه در آن اطاق عده‌ای نشته بودند و جواهری آهسته و درگوشی این مطلب را عنوان کرده بود، با صدای بلند گفتم: من چه ارتباطی با اینتلیجنس سرویس دارم؟ چرا باید با اینتلیجنس سرویس مرتبط باشم؟ من سال‌ها در تشکیلات فراماسونری آلمان فعالیت می‌کردم و در آنجا جز خدمت به مردم و کمک به توسعه آزادی و برادری و سایر امور خیریه کار دیگری نمی‌کردم ولی حالا می‌بینم شما مطالبی عنوان می‌کنید که به هیچ وجه ارتباطی با ماسونیم ندارد. این جملات اعتراض‌آمیز من، باعث مداخله چند تن دیگری شد که در آنجا حضور داشتند. آنها هم در این بحث شرکت کردند. یکی دونفر از آنها که از ذکر نام آنها معنور هستم گفتند: عصبانیت شما بیهوده است. ملهم چنین ملاقات‌هایی کرده ایم... به آقایان جواب دلام شما هم کار نلدرست و غلطی کرده‌اید. من حاضر نیستم در چنین اجتماعی شرکت کنم.»

من نمی‌دانم آقای اسکدانی پس از انتشار کتاب‌های رایین این نوشته و مطلب نقل شده از طرف او را تکذیب کرده است یا خیر. در هر حال، نکات زیر قابل توجه است:

۱- چه کسی و در چه زمانی به آقای اسکدانی تعلیم داده است که مطابق رسوم دیرینه‌ی فراماسونری باید قبل از هر مسافرت مراتب را به استاد اعظم اطلاع دهند؟ من حدود ۴۰ سال است فراماسون هستم و در اکثر مجامع بین‌المللی فراماسونری شرکت کرده‌ام و چنین رسم دیرینه‌ای که باید برای مسافرت از استاد اعظم اجازه گرفت را نشنیده‌ام.

-۲- آقای اسکندانی اظهار داشته است که در آلمان مدت‌ها در فراماسونری فعال بود از او نخواسته‌اند چنین ملاقاتی بکند. آقای اسکندانی که سال‌ها فراماسون بودند، باید می‌دانستند که لژ همایون یک لژ «نامنظم» است. ایشان لااقل باید می‌دانست که مسئول یک لژ نمی‌تواند استاد اعظم باشد. چون سمت استاد اعظم برای کسی است که رئیس لژ بزرگ و مستقلی باشد.

-۳- آقای اسکندانی که مدعی است مدتی در آلمان فراماسون بوده است، باید می‌دانست که وقتی فراماسونی سوگند باد می‌کند از برادران ارشد خود حمایت و از آنها دفاع کند، بلافتاصله اضافه می‌شود؛ مگر در موارد ارتکاب جرم و جنایت. آیا ملاقاتات با مأمور ایتالیجنس سرویس جرم نیست؟ اگر جرم است، ایشان تکلیف داشت که نام آن یکی دونفری را که گفتند ما هم چنین ملاقاتاتی داشتیم، فاش می‌کرد. همچنین می‌باید فوراً مراتب را به نحوی به مسئولین کشور گزارش می‌داد. ایشان نه تنها هیچ کدام از تکالیف خود را انجام نداد، بلکه نا تاریخ انحلال لژ همایون نیز به عضویت خود در آن لژ «نامنظم» ادامه داد.

-۴- طبق لیستی که آقای رایین از همومندان لژ همایون منتشر کرده‌اند، فراماسون‌های نامنظم لژ مذکور افراد سرشناس کشور از وزیر و وکیل و مقامات برجسته بودند. آن یکی دونفری که اعتراف کردند ملاقاتاتی با ایتالیجنس سرویس سرویس داشته‌اند، نمی‌توانستند آنها را ساده وسی اطلاعی بشنند و چگونه و چرا جناب اسکندانی از افشای هویت آنها خودداری کرده است؟

-۵- همین آقای اسکندانی که مورد تعجیل و تعریف آقای رایین قرار گرفته است، پس از تشکیل لژ مهر و پس از آنکه آلمان‌ها به لژ مهر و لژ ستاره اعلام کردند که نمی‌توانند به عنوان لژهای مستقل به کار خود ادامه دهند، نه تنها زیر بار دستور استاد اعظم لژ متحده آلمان نرفتند، بلکه پس از تشکیل لژ بزرگ ایران و شناخته شدن آن به وسیله همه لژهای منظم جهانی و به خصوص پس از به تصویب رسیدن اساسنامه لژ بزرگ ایران که در آن کوچکترین نکه قابل ایراد وجود نداشته است، آقای اسکندانی زیر بار نرفت و به کمک یکی دونفر به قول خود ادعای استاد اعظمی لژ بزرگ را داشت. با توجه به مطالب فوق در همکاری آقای اسکندانی با آقای رایین، برای بدنام کردن فراماسونری شکی نیست.

آقای رایین در صفحه ۵۲۸ جلد سوم در باره آقای حسین علا می‌نویسد: «آقای علا

قبل از اینکه در لُر مهر و گراند لُر خودمختار (منتظر گراند لُری است که آلانها به اشتباه مستقل اعلام کرده بودند و بعد هم آن را نقض کردند) به دریافت مقام استاد اعظمی نایل شود، از لُر ایده‌آل جهانی مصر صاحب عالی ترین عنوان یعنی مقام فراماسونری مدام‌العمر شده بود و نامه او را در ۲۲ اوت ۱۹۵۱ که در جواب استاد اعظم لُر ایده‌آل جهانی نوشته بود نقل می‌کند و بعد لداعاً می‌کند که آفای علا برای انحلال لُر همایونی فعالیت کرده است که به نظر می‌رسد نتیجه گیری آفای رایین متناقض است.

تشکیل لُر بزرگ ایران

گفتم که فعالیت فراماسونری بعد از شهریور ۱۳۴۷ و به خصوص پس از خاتمه جنگ جهانی دوم با موافقت دستگاه حاکمه ایران شروع شده است. شاید موافقت شاه با تأسیس لُرهای فراماسونری به این علت بود که تصور می‌کرد تأسیس لُرهای فراماسونری در ایران ممکن است سدی در مقابل حزب توده و دخالت کشور شوراهای درامور داخلی ایران به وجود بیاورد، که این فکر تا اندازه‌ای صحیح به نظر می‌رسد. از طرف دیگر این تصور که با فراماسونری به این امید موافقت شد که فراماسونری در همه‌ی کشورهای سلطنتی طرفدار و تقویت کننده رژیم سلطنتی استه تصور اشتباهی است. چون فراماسونری برای رژیم‌های غیر دمکراتیک خواه سلطنتی و یا جمهوری سودمند نیست. نگارنده در فصلهای آینده به این موضوع خواهم پرداخت که چگونه پادشاه بعداً به اشتباه خود پی برد و به وسیله ساواک، لجازه انتشار سه جلد کتاب اسماعیل رایین را صادر کرد.

به هر حال، دستگاه حاکمه وقت و به خصوص پادشاه، از وجود لُرهای سه گانه تابع کشورهای انگلیس، فرانسه و آلمان ناراضی بودند. در زمان تشکیل لُر لافرانس، که به زبان فرانسه کار می‌کرد، استاد اعظم لُر بزرگ ملی فرانسه، «وان هگ» شخصاً با هیبتی به ایران آمد و مراسم تأسیس و تقدیس لُر لافرانس را انجام داد. نگارنده یکی از موسسین لُر لافرانس و سومین استاد ارجمند لُر مذکور بودم.

وان هگ، استاد اعظم لُر بزرگ ملی فرانسه در این سفر به دیدار شاه ایران نایل آمد، پس از انجام مراسم تأسیس لُر لافرانس در مراسم شام نیز اعلام کرد که به حضور شاه رفته است و شاه اصرار دارد که هرچه زودتر لُر بزرگ مستقل ایران تشکیل شود. وان هگ گفت که به شاه قول داده است که کوشش خواهد کرد تا حداقل نادو سال دیگر این

خواست پادشاه انجام پذیرد.

به هر حال، برای تشکیل لژ بزرگ باید مقدماتی انجام می‌گرفته ابتدا دو کمیته از طرف لژهای سه گانه انتخاب شدند. ماموریت یک کمیته ترتیب دلخواه مقدمات انتخاب استاد اعظم برای لژ بزرگ بود و کمیته دیگر مأمور شد که قانون اساسی لژ بزرگ ایران را تنظیم کند.

برای انتخاب استاد اعظم لژ بزرگه طبق رسوم بلید تمام فراماسون‌هایی که به مقام استاد ارجمندی رسیدند. در یک محل جمع شوند و استاد اعظم را از میان خود برگزینند. شرط عضویت در لژ بزرگه دارا بودن مقام استاد ارجمندی است. در لژهای نابع لژ بزرگ ملی فرانسه، دکتر سعید لقمان‌الملکه بزرگ استاد نایجه‌ی لژهای فرانسوی، کاندیدا بود. کاندیدای لژهای آلمانی (فقط سه لژ) مهندس جعفر شریف امامی بود. لژهای نابع لژ بزرگ اسکاتلند، آقای دکtramamی (امام جمعه) را کاندیدا کردند. دکتر امامی در لژ مولوی (لژ نابع لژ ملی فرانسه) سیر دیده بود و به عضویت فراماسونری درآمد ولی لژهای نابع لژ بزرگ اسکاتلند لژی به نام نور تشکیل دلند که دکتر امامی جزو موسسین آن بود و به سمت اولین استاد ارجمند لژ نور برگزیده شد. روشن بود که بدون موافقت شاه مقدور نبود استاد اعظم برگزیده شود. از طرف دیگر، طبق اساسنامه، انتخاب استاد اعظم باید به وسیله استادان ارجمند انجام می‌شد نه توسط شاه. این مسئله به این ترتیب حل شد که نظر شاه نسبت به یکی از سه کاندیدا خواسته شود. شاه مهندس شریف امامی را ناید کرد. لذا پس از رأی گیری، مهندس شریف امامی به این مقام انتخاب شد.

به نظر نگارنده شایسته ترین شخص برای استاد اعظمی ایران مرحوم دکرسعید لقمان‌الملک بود. این مرد دارای صفات و خصوصیات یک انسان کامل و از نظر فراماسونری، نمونه بود. من خاطره‌ای از وی دارم که باید برای کمک به شناخت شخصیت وی، بازگو کنم، معمولاً وقتی استادی به عنوان استاد ارجمند یک لژ انتخاب می‌شود خود سalarانی را که باید مدت یک سال تحت رهبری او کار کند، برمی‌گزیند. وقتی به عنوان سومین استاد کرسی لافرانس برگزیده شدم و مشغول مطالعه برای انتخاب سalarان لژ از بین استادان ماسون بودم، مرحوم لقمان‌الملک به من مراجعه کرد و از من خواست که او را به عنوان پایین ترین مقام سalarی انتخاب کنم من تعجب کردم. استاد نایجه دارای چنان اختیاری است که هر آن که اراده کند می‌تواند شخصاً جای استاد را بگیرد و در هر جله

این استاد ناحیه است که باید اجازه کار به استاد ارجمند لُر بدهد. حالا چگونه بود که وی از من می خواست که لو را به عنوان پایین ترین مقام سالاری انتخاب کم؟ هرچه کوشیدم نتوانستم او را از این خواسته منصرف کم. ناچار پذیرفتم و این مرد محترم که در سنین کهولت به سر می برد و از لحاظ شناوی نیز به مشکل دچار بود، با داشتن مقام استادی دانشگاه و مقام سناטורی، مدت یک سال تمام بدون حتی یکبار غیبت یا تأخیر، در لُر حاضر می شد و با خضوع تمام فرامیں مرا به اجرا می گذاشت و از این راه به ما درس می داد و می آموخت که ما به عنوان فراماسون باید فروتن بشیم و از راه فرمابندهای است که می توانیم فرماندهی کنیم.

دلیل اینکه درانتخاب استاد اعظم از بین سه نفر کاندیدای لُرها، طریقت فراماسونی با انتخاب مهندس شریف امامی تسلیم نظر شاه شد، این بود که فعالیت و گسترش فراماسونی بی اطلاع و موافقت دستگاه حاکمه مقدور نبود. در دوران سلطنت محمد رضا شاه، سازمان، حزب و گروه سیاسی، صنفی و حتی منهنجی بی اطلاع دستگاههای امنیتی شاه، امکان فعالیت نداشت، مگر سازمان‌های چربکی زیرزمینی.

کمیته‌ی دوم، یعنی کمیته‌ی مسئول تنظیم اساسنامه، کار خود را به خوبی انجام داد، به این ترتیب که با رعایت اصول لندمارک، موارد دیگری در اساسنامه لُر بزرگ ایران پیش بینی شد که با فرهنگ ایرانی و به خصوص با عرفان ایرانی هماهنگی داشت. برای دفتر آین، از بین سه لُر بزرگ اروپایی، آین فرانسوی (Emulation) را که معمول کشورهای فرانسه زبان است و با فرهنگ ایران نزدیکی دارد، انتخاب گردید. اساسنامه در یک گردنهایی عمومی در لُر بزرگ در حال تأسیس به تصویب رسید. پس از به تصویب رساندن اساسنامه و انتخاب استاد اعظم برای لُر بزرگ ایران، مکاتباتی با سه لُر بزرگ اسکاتلند، فرانسه و آلمان به عمل آمد. مدارک این مکتابات در حال حاضر در اختیار استاد ملی جمهوری اسلامی ایران است و آقای حسین میر در کتاب خود تحت عنوان «تشکیلات فراماسونی در ایران، با اسمی و اسناد منتشر نشده» قسمتی از آنها را منعکس کرده است و لزومی ندارد که در اینجا به تکرار آن پردازم.

اساسنامه لُر بزرگ ایران به وسیله لُرهای بزرگ اسکاتلند، فرانسه و آلمان بدون تغییر مورد پذیرش قرار گرفت. لُر بزرگ ایران، طی مراسمی در بعداز ظهر روز دهم اسفند ۱۳۴۷ هجری شمسی در سالن دیبرستان دخترانه واقع در خیابان سوم اسفند آن روز، تقدیس شد.

در مراسم مذکور همه فرামاسون‌های عضو لژ بزرگ ایران، شامل همه استادیار جمیند لژهای فراماسونی در ایران، شرکت داشتند. علاوه بر آنها، چهار هیئت اروپایی نیز در این مراسم حضور یافته بودند، که عبارت بودند از استاد اعظم لژ بزرگ اسکاتلند، هیئتی به سربرستی استاد اعظم لژ بزرگ لندن، هیئتی به سربرستی وان هگ، استاد اعظم لژ بزرگ ملی فرانسه، و هیئتی به سربرستی استاد اعظم لژ متحده آلمان. پس از آنچه مراسم تأسیس و استقرار استاد اعظم و سalaran لژ بزرگ ایران، مراسم شام رسمی در هتل دریند باحضور همه میهمانان خارجی و همچنین هموندان لژ بزرگ و همسران آنها برگزار شد.

این بود گزارش کوتاهی از تشکیل لژ بزرگ مستقل ایران که به زودی از طرف همه لژهای منظم جهان شناخته شد و ارتباط برادری برقرار گردید. بدینهی است لژ بزرگ ایران نمی‌توانست با لژ «گراند اوریان» فرانسه یا لژ ایده‌آل جهانی مصر رابطه داشته باشد، زیرا آنها به عنوان لژهای «نامنظم» شناخته شده بودند و هنوز هم به صورت لژهای «نامنظم» به فعالیت خود ادامه می‌دهند.

پانویس‌ها:

(۱) آنای امیر نجات در صفحه ۴۰۹ کتاب خود در رابطه با تشکیل لژ همایون در ایران، علاوه بر اسلی شش نفر نقل شده توسط آنای رایین، نام دونفر دیگر را نیز قید کرده است: پکی ارنست پرون، همکلاس مسدر رضاشاه و دیگری علی قربشی، نماینده خراسان در مجلس. ظاهراً گزارش امیر نجات درست است و گویا سواک به آنای رایین اجازه نداد که نام دونفر دیگر را بنویسد.

(۲) آنای امیر نجات در صفحه ۲۰۴ کتاب خود، مقاله‌ای از تقی زاده نقل کرده است که در مجله پادگار شماره دهم صفحه ۱۲ درج شده بود. در این مقاله می‌خوانیم که در ایران برای نخستین بار سیدحسن تقی زاده به فکر تأسیس لژی تبعیق لژ بزرگ آلمان اتفاق ہوئه بود و در مجله پادگار چنین نوشت:

«...جهارم تشکیل جمعیتی برای ترویج حبیث و شرف و راستگویی و لجتنب لز دروغ و دسیسه و نفاق و خودداری لز مبالغه و افهلهات بی اساس و بی دلیل و احتراز از مسلمان و پرهیز لز غبیث و تملی مخصوصاً نزک مطلق نعارفات بی حقیقت رویارویی که لز بدترین مفاده اخلاقی این ملت

لست چه در کلام و عمل و چه در کتابت اگر چنین انجمشی از مردمان صاحبیل و منزه به وجود
باید و به طور ثابت و منمر گذشته از تبلیغ قول سرمشق مشهودی به دیگران نشان بدهد و قطعاً در
ایجاد نهضت اخلاقی بی اثر خواهد بود و مانند تأثیر محظی بنامی آزاد در انگلستان و فرقه دوستان
با کوکرها در بنای اخلاقی نیواینگلند در منطقه مالک متعدد امریکا و همچنین در خود انگلیس
انقلاب اخلاقی تدریجی به وجود خواهد آورد. علامت اصلاح اخلاق، راستگویی، موقوف کردن
تعارفات و تملقات روپاروی تقدیم شدید به نظم در وقته حفظ وعده و حضور در سر وقته حفظ
قوله سریاندی، سرفرازی، عدم تلوّن و تبعیت در عقاید از لریاب نفوذ و وزش بد قدرت و ایجاد در
کلام و اکتفا بعد لازم لست و هر وقت ما اثری از لینه صفات در جمعی از جوئلان خود دیدیم
بالنسبة امیدواری شویم و البته برای اینکلار بهترین وسیله تشکیل جمیعت لخوتی لست که مرالب
حفظ صفات در هدیه‌گر باشند و با تشویق و احترام دارند گان صفات و تحفیز و طرد مختلفین.»

فصل چهارم

فراهماسونری درجهات عالی در ایران

تشکیل کارگاههای درجهات عالی فراهماسونری

به طوریکه اشاره کردم لژهای سه درجه اول که تحت عنوان لژهای آبی شناخته می‌شوند، به ریاست استاد اعظم و کمیته‌ای که توسط هموندان لژ بزرگ انتخاب می‌شوند اداره می‌شوند. طبق بزرگ قانون اساسی هیچ سازمان فراهماسونری دیگر در جهان حق مداخله درامور لژهای بزرگ را ندارد. چنانکه در فصول گذشته آمد طبق (Constitution) با بزرگ قانون اساسی سال ۱۸۰۸ چارلستون که در آن درجهات عالی از درجه ۴ تا ۳۲ پیش بینی شده است در اکثر کشورهای جهان که دارای لژهای آبی سه درجه‌ی اول هستند، لژهای درجهات عالی نیز به وجود آمده اند که تحت سپرستی شورایی از دارندگان درجه‌ی ۳۲ اداره می‌شوند.

در ایران نیز از سال ۱۲۹۵ کارگاههای درجهات عالی به وجود آمده است که اکنون به

شرح آن می‌پردازم.

در تابستان سال ۱۹۶۵ میلادی، برابر با سال ۱۳۴۴ هجری شمسی، چهارده تن از استادان ملسونهای هموند لُر بزرگ ملی فرانسه (۱۱) در ایران ازیزگ فرمانروای شورای عالی فرانسه، شارل ریاند Charles Riandy درخواست کردند «آین اسکاتی کهن و پنیرفته شده» در ایران تشکیل شود. اسمی ۱۴ تن مذکور به شرح زیر است: دکتر سعید مالک لفمان لللکه سناتور سرلشگر محمود میرجلالی، دکتر محمود ضیابی، دکتر احمد هومن، دکتر محمود هومن، مهندس علی معین، محمد جهانشاهی، موسی آبین، علی کوچکعلی، اصغر سلیمانی، دکتر هوشنگ ظلی، دکتر احمد دارابی، عیسی مالکه مهندس علاء الدین روحانی (نگارنده). اکنون که مشغول نوشتن این تاریخچه هستم، از آن ۱۴ نفر فقط چهار تن در قید حیات هستند.

زنده بیاند شارل ریاند با تقاضای ۱۴ استاد ملسون موافقت کرد و برادر بسیار نام آور، ژان پالو Jean Palo، بزرگ بازرس کل و با اختیار شورای عالی فرانسه را به تهران اعزام داشت. ایشان ۱۴ استاد ملسون را در درجات ۴ تا ۱۴ سیر داد. (۲)

در ماه اکبر سال ۱۹۶۶ میلادی برابر با ۱۳۴۵ هجری شمسی، هیئتی به رهبری برادرنام آور ژرژ هزن George Hazan، جانشین با اختیار شورای عالی فرانسه به تهران آمد و این هیئت ضمن سیر چندین استاد ملسون دیگر به درجات ۴ تا ۱۴، دارندگان درجات قبل ۴ تا ۱۴ را تا درجه ۱۸ سیر داد. در همین سفر همچنین به تشکیل یک «کارگاه جویندگان کمال» به نام سقراط و یک کارگاه (Chapitre) به نام «شاپیتر گل صبح» اقدام کردند. دکتر محمود هومن به استادی کارگاه سقراط و دکتر سعید مالک به استادی کارگاه گل صبح برگزیده و مستقر شدند. در ماه نوامبر ۱۹۶۷ هیئت دیگری به ریاست شارل ریاند، بزرگ فرمانروای شورای عالی فرانسه به ایران آمد و با تشکیل یک کارگاه برین (Consistory)، ده تن از دارندگان درجه ۱۸ را تا درجه ۲۲ و سه تن آنها را تا درجه ۳۲ سیر داد و دکتر محمود هومن را به عنوان نماینده (Deputy) شورای عالی فرانسه در ایران برگزید.

فعالیت شورای عالی فرانسه در ایران تا سال ۱۹۷۰ میلادی برابر ۱۳۴۹ هجری شمسی، با اعزام هیئت‌هایی به ایران ادامه داشت و در نتیجه راهنمایی‌های شورای عالی فرانسه و کوشش و پشتکار عده‌ای از برادران ملسون آنجنان آمادگی بدست آمد که توانستیم یک

ماه پس از تشکیل و رسمیت یافتن لژ بزرگ ایران، در اول مارس ۱۹۶۹ ميلادي برابر ۱۰ اسفندماه ۱۳۴۷ حق تأسیس **patent** تشکیل شورای عالی مستقل ایران را از طرف شورای عالی فرانسه بدست آوریم و در پی آن در تاریخ ۲۰ آوریل ۱۹۷۰ شورای عالی «آینس اسکاتی کهن و پذیرفته شده» برای ایران رسمیت پیدا کرد.

در تأسیس و تقدیس شورای عالی ایران، هیئت هایی به شرح زیر حضور پیدا کردند:

۱- هیئتی به سپرستی شارل ریاند Charles Riandy بزرگ فرمانروای با اختیار شورای عالی فرانسه.

۲- هیئتی به سپرستی رائول برتو Raoul Berteau بزرگ فرمانروای با اختیار شورای عالی کشور بلژیک.

۳- هیئتی به سپرستی ویلن هوفمن Villen Hofman بزرگ فرمانروای با اختیار شورای عالی کشور هلند.

به این ترتیب در تاریخ دهم اردیبهشت ۱۳۴۸ شورای عالی «آینس اسکاتی کهن و پذیرفته شده» برای ایران به طور رسمی تأسیس و تقدیس شد و برادر نام آور، دکتر محمود هومن به عنوان اولین فرمانروای با اختیار شورای عالی ایران برای مدت پنج سال با رای هموندان شورای عالی ایران برگزیده شد و به وسیله سه هیئت اروپایی در سمت خود مستقر گردید. هیتهاي سه گانه اروپایی همچنین نه تن برادران دارنده درجه ۲۲ را به سمت هموندان شورای عالی ایران به ترتیب و رعایت ارشدیت درست های خود مستقر کردند: سرلشگر میرجلالی، دکتر محمود ضیابی، مهندس علاء الدین روحانی، دکتر احمد هومن، دکر هوشنگ ظلی، مهندس علی معین، علی کوچکعلی، اصغر سلیمانی و محمد حسن مشیری.

توضیح: در جریان تشکیل لژ بزرگ ایران از طرف دو نفر استاد ملسونی که دلوطلب ورود به درجات عالی بودند و پذیرفته نشدند، زمزمه‌ای برخاست که هموندان کارگاه‌های درجات عالی نامنظم هستند و اگر این اتهام درست می‌بود، هیچیک از آنها نمی‌توانستند به عنوان هموند لژ بزرگ، در تأسیس آن شرکت کنند. بزرگ دیبر لژ اسکلتند که همراه هیئت برای شرکت در مراسم استقرار لژ بزرگ در تهران حضور یافته بود به این زمزمه دامن می‌زد. مناسفانه مهندس شریف امامی که به عنوان استاد اعظم انتخاب شده بود (ونه

به عنوان کاندیدای عضویت در شورای عالی) و این انتخاب هم طبق دستور شاه انجام شده بود چنان‌که اصول طریقت وارد نبود و تحت تأثیر این زمزمه‌ها قرار گرفت. بزرگ دبیر لژ اسکاتلند به این علت زمزمه بکی دونفر استاد ماسون را تأیید می‌کرد، که همان‌طور که در فصل کلیات توضیح داشت در انگلستان و اسکاتلند شورای عالی تابع مقررات خاصی است که با هیچ یک از شوراهای عالی جهان ارتباط ندارد و آنها را نمی‌شناسد. در جریان این پیشامد دکتر سعیدملک به عنوان اعتراض از شرکت در کارگاه‌های درجات عالی خودداری کرد و بحث منظم بودن یا منظم نبودن فراماسون‌های کارگاه‌های درجات عالی بین مهندس شریف امامی و دکتر محمود هومن ادامه پیدا کرد تا بالاخره با توضیح استادان اعظم کشورهای فرانسه و آلمان، مطلب برای مهندس شریف امامی روشن گردید و در نتیجه همه فراماسون‌های درجات عالی توانستند به عنوان همومن لژ بزرگ ایران در مراسم تأسیس آن شرکت کنند.

لژ بزرگ ایران در تاریخ اول مارس ۱۹۶۹ به وسیله سه لژ اروپایی در تهران تأسیس شد. به همین سبب، دیگر ادامه‌ی کار «آیین اسکاتلندی کهن و پذیرفته شده ایران» به عنوان وابسته به شورای عالی فرانسه ممکن نبود. به همین دلیل، ماسون‌های درجات عالی، بر فعالیت خود افزودند به طوری که بلافاصله پس از تشکیل لژ بزرگ ایران، بتوانند شورای عالی درجات ۴ تا ۳۲ را در ایران به وجود آورند و رسمیت بخشدند.

طبق آیین نامه عمومی مصوب شورای عالی ایران، در انتخاب استادان فراماسون برای ورود به درجات عالی بسیاد دقت و سختگیری می‌شد. همچنین، برای ترفع از یک درجه به درجه‌ی بالاتر، داوطلب می‌باید رساله‌ای درباره سیر در درجات قبلی خود بنویسد و در کارگاه بخواند و به سوال برادران حاضر پاسخ دهد. اگر پس از رأی‌گیری در کارگاه مورد قبول قرار می‌گرفته پذیرش داوطلب به شورای عالی پیشنهاد می‌شد. در صورت نصوب شورای عالی کارگاه می‌توانست به سیر داوطلب بپردازد و همین سختگیری‌ها و دقت‌ها باعث شد که در طول ۹ سال از تاریخ تأسیس و فعالیت شورای عالی، تعداد ماسون‌هایی که در درجات عالی پذیرفته شدند، از دویست و پنجاه نفر تجاوز نکرد.

در مدتی کمتر از یک سال از تاریخ تشکیل شورای عالی «آیین اسکاتلندی کهن و پذیرفته شده» برای ایران، از ۳۲ شورای عالی، ۲۳ شورا با شورای ایران روابط برادری برقرار کردند.

(۲)

علاوه بر جلسات سالیانه شوراهای عالی اروپایی و جنوب و شمال آمریکا، شوراهای عالی کشورهای جهان، هر پنج سال یکبار یک جلسه همگانی به عنوان کنفرانس بین‌المللی برگزار می‌کند به عنوان مثال بیستمین کنفرانس بین‌المللی در سال ۱۹۷۵ به دعوت حوزه‌شمال آمریکا در شهر ایندیاناپولیس مرکز ایالت ایندیانا تشکیل شد. شورای عالی ایران نیز در این کنفرانس دعوت داشت. موضوع کنفرانس، «نمادولیسم در فرمان‌سوئی» تعیین شده بود. دکتر محمود هومن، محمد حسین مشیری و نگارنده از شورای عالی ایران در کنفرانس بین‌المللی ایندیاناپولیس شرکت کردند.

دکتر محمود هومن گفتاری به زبان انگلیسی دربارهٔ موضوع کنفرانس عرضه کرد که بسیار جالب بود و به عنوان بهترین گفتار شناخته شد. در این کنفرانس حادثه‌ی ناگواری نیز رخ داد و آن فوت بزرگ فرمانروای شورای عالی ترکیه بود که هنگام عرضه گفتار خود، به سکته قلبی دچار شد و قبل از رسیدن به بیمارستان درگذشت و ناشر عمومی به خصوص ناشر شورای میزان را برانگیخت. دکتر محمود هومن طی هفت سال از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ در ۵ کنفرانس اروپایی شرکت کرد و در همه آنها گفتاری عرضه کرد. نگارنده توانسته ام در سه کنفرانس اروپایی شرکت کنم و در کنفرانس سال ۱۳۵۵ در هامبورگ گفتاری در باره اصل دوم «آیین اسکاتی کهن و پذیرفته شده» به زبان فرانسه عرضه کردم.

قرار بود کنفرانس بین‌المللی سال ۱۹۷۹ در تهران تشکیل شود و به همین دلیل، مهندس شریف امامی که تا تاریخ ۱۳۵۶ تقاضای ورود به کارگاههای عالی را نکرده بود، با اطلاع از اینکه به عنوان استاد اعظم باید بتواند در جلسات رسمی کنفرانس شرکت کند تقاضای عضویت درجات عالی را نمود. قاعده‌تا در چنین شرایطی شورای عالی ایران می‌توانست از اختیارات خود استفاده کند و در یک جلسه به طور خلاصه طی مراسمی به استاد اعظم درجه ۳۳ بله‌دهد. پس از بحث در شورای عالی ایران، موافقت شد که مهندس شریف امامی به علت مشغله زیاد از سیر در همه درجات که طولانی است، معاف شود. اما اولاً در درجه ۴ مانند دیگران سیر کامل ببیند و در درجات دیگر تا درجه ۲۲ لااقل یک بار شرکت کند و ناظر سیر دیگران باشد و در درجه ۲۲ سیر کامل ببیند که به همین نحو عمل شد و قریب یک سال طول کشید تا وی به دریافت درجه ۲۲ توفیق یافتد و عنوان بزرگ بازرس کل با اختیار را دریافت کرد.

روزی که قرار بود کفرانس اروپایی در تهران برگزار شود، شریف امامی رئیس دولت بود و شهر تهران در آتش می‌سوخت. روز بعد، دولت شریف امامی سقوط کرد. تعداد کمی از مدعوین اروپایی و دوسره نفر از کشور آمریکا برای شرکت در کفرانس تهران وارد شهری شدند که در آن حکومت نظامی برقرار بود و رفت و آمد در آن بسیار دشوار بود، به خصوص برای مسافران خارجی. به هر حال، کفرانس به کوتاهی و فشرده برگزار شد و همه‌ی میهمانی‌های رسمی که پیش‌بینی شده بودند، ابطال شدند و ملافت‌های میهمانان به شهرهای اصفهان و شیراز نیز انجام نگرفت. تعداد قلیل میهمانانی که به ایران آمده بودند، طی یکی دو روز موفق شدند به کشورهای خود مراجعت کنند.

این بود تاریخ فراماسونری ایران تا انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ که کوشش کردم حتی الامکان فشرده و کوتاه باشد.

پانویس‌ها

(۱) به طوریکه لشله کردم، قبل از تشکیل لژ بزرگ، لژهای فراماسونری در ایران سه دسته بودند. دسته‌ای تابع لژ بزرگ ممل فرانسه، دسته‌ای تابع لژ بزرگ اسکاتلند و دسته‌ی سوم تابع لژ بزرگ متحده المان بودند.

(۲) زنده پلا شارل روئانه در زمان اشغال فرانسه توسط قواه نازی، دستگیر و تاخته‌ی جنگ در زندان نازیها به سر می‌برد و پس از خاتمه‌ی جنگ به فرانسه برگشت و مجدداً در نائب‌شورای عالی فراماسونری اقدام کرد.

(۳) در کشورهای اروپایی رسم براین است که شورهای عالی همه کشورهای اروپایی، هر سال به نوبت یک جلسه همگانی تشکیل می‌دهند که در آن جلسات فقط درباره مسائل مشترک فراماسونری، بحث و گفتگو می‌شود. جلسات سالیانه به نوبت در کشورهای تشکیل می‌شود و ریاست جلسه‌ها بزرگ فرماتروای کشور می‌باشد. معمولاً کشورهای خاورمیانه نیز در برنامه اروپایی گنجانده می‌شوند. همه اعضای شورهای عالی جهان به شرکت در جلسات رسمی شورهای عالی حوزه‌های دوگانه آمریکا دعوت می‌شوند. حوزه جنوب آمریکا که مرکز آن در واشنگتن است، هر دو سال پکیار جلسه رسمی شورای عالی تشکیل می‌دهد در حال که در حوزه شمال آمریکا که مرکز آن در بوستون است جلسات رسمی شورای عالی سالی پکیار برگزار می‌شوند.

فصل پنجم

فراماسونری ایران و انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷

آقای حسین میر، نویسنده کتاب «فراماسونری در ایران با اسامی و اسناد منتشر نشده» که در سال ۱۳۷۰ در ایران منتشر شد، فصلی را از صفحه ۲۲۳ تا ۲۲۸ به فراماسونری و انقلاب اسلامی اختصاص داده است که بخشی از آن را عیناً در اینجا نقل می‌کنم.

«پس از اعلام ممنوعیت تردد ۲۴ ساعته در تهران توسط شاپور بختیار، آخرین نخست وزیر حکومت پهلوی و فرماندار نظامی تهران، مردم به امر رهبر انقلاب، حضرت آیت‌الله العظمی خمینی، به خیابان‌ها ریخته و با نظامیان و ماموران پلیس م Nietzsi به زد خورد پرداختند. تانکها به آتش کشیده شدند اسلحه خانه‌ها تصرف شد. مردم بر پادگان‌ها و کلاتری‌ها غلبه کردند و با اعلام بیطوفی سران ارتشد و فرار نخست وزیر و رئیس ستاد ارتشد، انقلاب پیروز شد. به دنبال استقرار انقلابیون در رادیو و تلویزیون و سربازخانه‌ها و مواضع حساس، نیروهای انقلابی به دستگیری عاملان کشتار مردم در دوره‌ی حکومت نظامی و

عمال رژیم پرداختند. امرای ارتش و نیروهای مسلح، افسران و صاحب منصبان ساواک و فرمانداری نظامی و وزرا دسته دسته به وسیله‌ی مردم دستگیر شده و به محل اقامت امام و سپس به زندان قصر تحویل داده شدند. جوانان و نیروهای انقلابی بدون اینکه دستور یا دستورالعمل دریافت کرده باشند، بنا به درک انقلابی خود هر کس را که جزو عاملان دوره‌ی استبداد و استعمار تشخیص می‌دادند دستگیر می‌کردند. فراماسون‌ها، اعم از اینکه صاحب شغل و مقامی بودند با نبودند، جزو دستگیرشدگان بودند. مردم ملسویت را اقدام علیه استقلال کشور دانسته و ملسویت را در جنایات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی دوره پهلوی دخیل می‌شناختند و به عنوان مجرمین متوجه مجازات آنان را دستگیر می‌کردند و تحویل می‌دادند.

جوانان، شاگردان مفازه‌ها، کارگران کارخانه‌ها، مفازه‌داران، دانشجویان کارمندان و متصدیان ادارات و ارتش، به خصوص نیروی هوایی و بازاریان و تحصیل کردگان و متخصصان که اولین کسانی بودند که در کمیته و دادستانی کل انقلاب اسلامی در تهران، زندان قصر، فعالیت می‌کردند. آنها با دریافت و تشخیص خود و بعدها با اعلام به دادستانی و صدور برگ جلبه به بازداشت متهمان می‌پرداختند و در سربرگ تحویل متهم به کمیته‌ها با دادرس، در مقام ذکر علت دستگیری و جرم بازداشت شده، می‌نوشتند: «فراماسون».

در دادستانی کل انقلاب اسلامی، ضمن دیگر تحقیقات در مورد اینکه عضو ملسوی هستند یا خیر، سوال می‌شد و در مورد کسانی که عضویت آنها در فراماسونری مشهور یا مسلم بوده، عضویت آنها به عنوان اتهام ورود در تشکیلات مقدم علیه امنیت و استقلال کشور به آنان تقهیم و خواسته می‌شد از اتهام خود دفاع کنند. در کیفرخواست‌هایی که به وسیله نماینده دادستان کل انقلاب علیه متهمان تنظیم و در دادگاه‌های انقلاب خوانده می‌شد و متن آنها در روزنامه‌ها و رادیوتلویزیون انتشار پیدا می‌کرد، عضویت در تشکیلات فراماسونری به عنوان یکی از اتهامات بعضی متهمان عنوان شده است و به دلیل که اتهام را اثبات می‌نموده، اشاره شده است.

در ادعائمه دادستان علیه امیرعباس هویدا که در شماره ۱۴۲-۲۴ و ۵۸-۱۹ روزنامه‌ی کیهان چاپ شده استه عضویت در لژ فراماسونری (فروغی) به عنوان یکی از فقرات اتهام ذکر شده است.

بعضی از متهمان عضویت خود را در سازمان فراماسونری انکار می‌کردند، در صورتی که اسناد موجود نشان می‌دهد آنها عضو لژهای ملسوی بوده‌اند لیکن ملسوی‌ها برای گریز از سنگینی بار این اتهام که نفرت عمومی را بر می‌انگیخته عضویت خود را انکار کرده‌اند. در اولخر حکومت پهلوی، اسناد یا اعلام‌هایی به صورت مخفی انتشار می‌یافتد و اسمی فراماسون‌ها در انها برای اطلاع و هشیاری مردم اعلام می‌شد. بعضی از کسانی که نام آنان جزو اسمی

ملسون‌ها انتشار یافته بود یا با ماسون‌ها تشبیه اسمی داشتند با چلب آگهی و ارسال جوابیه به مطبوعات، عدم عضویت خود را در فراماسونری اعلام می‌کردند و صریعاً یا ضمناً از آن فرقه بیزاری ابراز می‌نمودند. این عمل که در دوره استقرار حکومت ملسونی پهلوی و بعد از آن انجام می‌شد از اتزجار مردم از اعضا و فعالیت تشکیلات فراماسونری نشان داشت. تشکیلاتی که مردم و روشنفکران و مورخان و سیاستمداران اصولی آن را عامل اسلامت کشور در چنگال کشورهای جهانخوار می‌دانستند. در نخستین روزهای پیروزی انقلاب که تمامی گوشه و کارکشور زیر مراقبت مردم از هر قشر و گروهی بود خانه‌های امن ساواک و ساختمان‌های محل لژهای فراماسونری به وسیله‌ی مردم شناسایی و تصرف گردید. صرفنظر از لطمانتی که ممکن است در این اقدامات به اسناد و مدارک وارد شده و سبب شده باشد اسناد و مدارکی ازین رفته یا بدست عمل ماسون‌ها یا گروهایی که با انقلاب اسلامی همراه نبوده‌اند بیافتد، مقداری اسناد از این ساختمان‌های کشف شد که خبر آن در همان روزهای در مطبوعات انتشار یافت. (کیهان ۱۲-۷-۱۳۵۷، اطلاعات ۲۵-۱-۵۸)

دادگاه‌های انقلاب اسلامی به دنبال درخواست دادستانی به اتهامات فراماسون‌ها رسیدگی و عضویت آنان در تشکیلاتی که مرام و رویه‌ی آن مخالف اسلام استقلال کشور و دیانت بود در کار دیگر جنایات آنان قابل معجازات دانسته و اکثر سرجنگیان را از مصلدیق و محارب و مفسد تشخیص و حکم معجازات صادر نمودند. این احکام که متن یا خلاصه‌ی آنها به همراه متن کیفرخواست‌ها و بخضا تحقیقات و مذاکرات جلسات محکمه در مطبوعات منتشر می‌شد، مورد تأیید و پشتیبانی مردم و موجب خشنودی آنان از صحبت تشخیص قضاؤت انقلاب بود. مردم با مطالبی که در روزنامه‌ها می‌نوشتند و تظاهراتی که در حمایت و تأیید دلسرما و دادگاه انقلاب اسلامی انجام می‌دادند، این هدی و خشنودی را ابراز می‌نمودند.

غرض از ذکر این تاریخچه این است که به یادآوریم تلقی عمومی و رأی و نظر عموم مردم از تمام طبقات، حتی طرفداران سلطنت و حکومت وابسته به غرب، بر نقی و طرد ماسون‌ها بود و همه آنان را عامل فساد کشور و انحطاط وضع اقتصادی و فرهنگی و وسیله وابستگی سیاسی به بیگانگان و دقیقاً آنها را جاسوسان و عمل اطلاعاتی و عملیاتی نیروهای مُخرب خارجی می‌دانستند.

اکثر ملسون‌ها منزل و محل کار خود را ترک کردند در حال اختفا و انتظار به سر می‌بردند. تعدادی از آنها با احسان خطر قبل از پیروزی انقلاب از کشور خارج شده و بسیاری از آنان از مملکت فرار کردند. بینندگان سنتی منافقه‌ها و قراردادهای بزرگ، دریافت کنندگان زمین‌ها و جنگلهای یکصد هزار متری مازندران، بورس بازان زمین، بانکداران، خارج کنندگان غیر قانونی ارز، یعنی ماسون‌ها، یهودیان و بهاییان، به دامان سرزمین مادر ماسونی پناه برداشتند. کسانی هم بودند که

حیرت زده از بهم ریختن دستگاه رویین نمای ماسونی، آمریکایی، درانتظار بازگشت پیروزمندانه‌ی شاه و شریف‌امامی و استادان اعظم و دیگر شرکای شرکت سهامی انگلو-آمریکن پهلوی در تلاش برای درهم شکten پایه‌ها حکومت جوان انقلابی بودند. اردشیر زاهدی در واشنگتن گفت: شاه سه ماه دیگر باز می‌گردد. (کیهان ۱۰-۵۷). یک دسته‌ی صدقه‌ی از پیمانکاران، سوار هولپیما شده از کشور خارج شدند تا کلیه‌ی طرح‌های عمرانی بر زمین بماند. صاحبان کارخانه‌های وابسته به شرکت سهامی مذکور در فوق فرار کردند و در این اوضاع و احوال، مردم به شناسایی ماسون‌ها و اموال آنان در کنار دیگر عمال رژیم ساقط شده‌ی پهلوی پرداخته، آنان را به مراجع قضایی معرفی می‌کردند. بسیاری از ماسون‌ها نتوانستند در سرکارخود حاضر شوند. از حضور عده‌ای از آنان نیز به وسیله کارکان محل کارشان جلوگیری شد. وزرا، وکلای مجلس، سناتورها، پیمانکاران، صاحبان صنایع، تجار، واسطه‌ها، مدیران شرکتها دلالی و خدماتی به اتهام اختلاس، حیف و میل اموال عمومی، اخذ وامهای کلان بدون دادن وثیقه‌ی کافی، خارج کردن ارز و سرمایه ملی بدون جواز قانونی، و دیگر عنایین جزایی تحت تعقیب قرار گرفتند. اکثر قابل توجه آنان ماسون بودند و ماسونیت، یکی از اتهامات آنان شمرده می‌شد. اسنادی که به دست می‌آمد و اقلایی که خود متهمان می‌کردند، نشان می‌داد آنان در لژها به اتخاذ تدابیری در باره‌ی امور سیلیسی و مالی مملکت پرداخته، با استفاده از شبکه‌ی وسیع برادران، آن تدابیر را به اجرا در می‌آورند. این درحالی بود که آنان به هنگامی که در محل کارشان مورد سوال قرار گرفته بودند که در چه دسته و جمعیتی عضویت دارند، عضویت خود را در لژهای ماسونی پنهان کرده بودند. ماسون‌ها در سواکه حزب‌های دولتی و حزب شاهنشاهی رستاخیز عضویت داشتند و علاوه بر همکاری با «شرق اعظم» فاهره و پاریس و لندن و آمریکا، با دستگاههای امنیتی داخلی نیز تشریک مساعی می‌نمودند.

بسیاری از فراریان، کارخانه و باغ و منزل و اثاث‌البیت خود را رها کردند کشور را ترک کرده بودند. دولت ناچار برای اینکه اموال تا بازگشت صاحبان آن محفوظ بماند و یا موردنجاوز و تضییع قرار نگیرد، اموال را پس از اطلاع، تحت سرپرستی و حفاظت قرار داد. بعضی املاک و اموال ماهها و سال‌ها رها شده بود بدون اینکه دولت و نهادهای قانونی اطلاعی داشته باشند. اکثر این اموال رها شده متعلق به اعضای سواک و فراماسون‌ها و کارخانه‌داران وابسته بود.

پس از تصویب قانون اساسی در سال ۱۳۵۸ که در اصل چهل و نهم آن مقرر شده بود: «دولت موظف است ثروتهای ناشی از ربا، غصب، رشو، اختلاس سرقた، قمار، سوه استفاده از موقوفات، سوه استفاده از مقاطعه کاری‌ها و معاملات دولتی، فروش زمین‌های مولات و مبالغات اصلی، دایر کردن اماکن فساد سایر موارد غیرشرعی را گرفته و به صاحب حق رد کند در صورت معلوم نبودن او، به

بیت المال بدهد. این حکم باید با رسیدگی و تحقیق و ثبوت شرعی، به وسیله دولت اجرا شود.»

و قانون نحوه اجرای اصل چهل و نهم در سال ۱۳۶۳ به تصویب رسید. در ماده ۵ قانون آمده است: «دادستان موظف است راسماً نسبت به اموال و دارایی اشخاص حقیقی و یا حقوقی در موارد زیر که آنها را با توجه به دلایل و امارات قانونی موجود، نامشروع متعلق به بیت المال یا امور حبیه تشخیص دهد، از دادگاه صالح رسیدگی و حکم مقضی را تقاضاً نماید.

بنصره- در مورد اصل ۴۹، نسبت به دعای شخصی پس از شکایات شاکی، دادگاه رسیدگی خواهد کرد.

۱- کارمندان ساواک منحله

۲- کسانیکه عضویت یا فعالیت در تشکیلات فراماسونری و ارتباط با سازمان‌های جاسوسی بین‌المللی داشته‌اند.

بدین ترتیب، اموال اعضای تشکیلات فراماسونری می‌باشد مورد رسیدگی قرار گیرد تا چنانچه از طریق غیرقانونی و برخلاف ضوابط بدست آمده باشد، پس از رسیدگی و ثبوته بازیس گرفته شود. اینکه قانونگذار اعضای تشکیلات ماسونری را در ردیف دوم پس از کارمندان ساواک ذکر کرده استه اولاً نشانه‌ی اهمیتی است که این گروه در نظام ساقط پهلوی داشته‌اند و ثانیاً نشان‌دهنده‌ی درجه‌ی قدرت آنان در نصاحب اموال عمومی و فعالیت‌های مالی توأم با فساد و بندوقیت است. ثالثاً دلیل درجه‌ی حساسیت ملت و میزان نفرت مردم از آنان پس از مأمورین ساواک - که در ردیف اول منفوران قرار داشتند - می‌باشد. هرچند که باید گفت مأموران ساواک، مجریان کماراده‌ی دستورهای رؤسای خود بودند و گر جنایتی مرتکب شده باشند، امر به جنایت در اکثر موارد و علی‌الا اصول از طرف رؤسای ماسون آنها صادر شده است و چه بسا به خاطر علاوه‌ای که به شاه و کشور فارغ از وابستگی سران کشور به بیگانگان داشتند، نسبت به اعضای ماسونری، اشخاصی پاک‌دل و وطن‌خواه بودند. این تفاوت نیز وجود داشت که جنایات ساواکی‌ها در شکجه‌ی مبارزان مسلمان و غیر‌مسلمان و قتل زندانیان بدون محاکمه، سبب شده بود مردم در درجه‌ی اول از آنها نفرت و انتزجار داشته باشند ولی پنهان‌کاری ماسون‌ها آنان را از تیررس امواج احساسات انقلابی دور نگه داشته بود.

آنچه در بند دوم ماده ۵ قانون مذکور در فوق جالب توجه است این است که: بلافاصله پس از ذکر عضویت یا فعالیت در تشکیلات فراماسونری، ارتباط با سازمان‌های جاسوسی بین‌المللی را ذکر کرده و بدین ترتیب، عضویت در ماسونیت را متراծ با ملازمه بین این دو و نحوه‌ی عمل اشاره کرده و در واقع ماسونیت را نوعی از انواع سازمان‌های جاسوسی بین‌المللی دانسته است. این نظر در اسنادی که از ارتباط اعضای لژها و گردانندگان طریقت‌ها و بخش‌های مختلف

ملسوئی با لُر های مادر در لندن، آمریکا، فرانسه، قاهره و غیردر دست است، تأیید می شود. به این مطلب در فصل بعد خواهیم پرداخت.»

تا اینجا گزارش آقای حسین میر در جریان انقلاب است که خواننده خود باید تضات کند بیشتر مطلب دیگر نشده است. آقای حسین میر پس از این گزارش مطالب دیگری درباره فراماسونری و اسناد و اسامی فراماسون ها می نویسد که به بعضی آنها در دنباله بحث اشاره خواهم کرد. در اینجا باید نگارنده به عنوان شاهد به نکاتی اشاره کنم که آقای حسین میر از آنها آگاه نبوده است. در دوران انقلاب سه مرکز اصلی طریقت فراماسونری به طور کامل و دست نخورده با همه مدارک در اختیار کمیته های انقلاب قرار گرفته است، به شرح زیر:

اول: ساختمان مرکزی لُر بزرگ ایران، در خیابان بهارستان، شماره ۴۱۵.

دوم: ساختمان مرکزی کارگاههای عالی درجهات ۲۲ تا ۲۴ و محل جلسات شورای عالی ایران در خیابان اختیاریه‌ی جنوبی، کوچه آزاده، شماره ۴۳.

سوم: منزل شخصی مهندس شریف امامی، استاد اعظم لُر بزرگ ایران در دروس.

ساختمان خیابان اختیاریه‌ی جنوبی در مالکیت انجمن خواجه نصیر طوسی بود که مورد استفاده کارگاههای درجهات عالی قرار می گرفت. در این سه مرکز، اسناد و لوازم موجود شامل البته علایم تابلوها، دفترهای آیین، کتابخانه کتابهای مقدس، ابزار معماری و غیره وجود داشت. ساختمان اختیاریه‌ی جنوبی، به وسیله‌ی کمیته مسجد قبا تصرف شد و بعداً تمام مدارک در اختیار حجت‌الاسلام مفتح (امام جمعه مسجد قبا) قرار گرفت. یکی از فراماسون ها، به نام دکتر علی امینی (۱۱) از روی کجکلوی همان روزهای انقلاب با حجت‌الاسلام مفتح ملاقات کرد و در باره طریقت فراماسونری به او توضیحاتی داد. حجت‌الاسلام مفتح که همه مدارک را در اختیار داشت، از او در باره دفتر آیین درجهات مختلف توضیح خواست. دکتر امینی طی چندین روز ملاقات متوالی با حجت‌الاسلام مفتح، ضمن خواندن دفترهای آیین، به سوالهای وی جواب و توضیح می داد. بعدها شنیده شد (نگارنده در این مورد مدرکی ندارد) که حجت‌الاسلام مفتح گزارشی به شورای انقلاب داد دایبراینکه فراماسون ها را نمی توان به عنوان ارتedad مورد تعقیب قرار داد زیرا آنها پیرو مذاهب رسمی کشور هستند. نکمی دیگر سوالی است که آقای بنی صدر از آیت‌الله

خمینی در باره فراماسون‌ها کرده است. آیت‌الله خمینی در ذیل سوال بنی صدر مرقوم داشتند صرف فراماسون بودن جرم نیست، مگر آنکه منهم مرتکب جرایم دیگری شده باشد (نقل به معنی، نه عین عبارت). من خود قتوکپی این پرسش و پاسخ را دیده‌ام و یک نسخه‌ی آن را برای یکی از بستگانم که در شهر مشهد تحت تعقیب بود فرستادم که چون جرم دیگری نداشتند با استفاده از این قتوکپی آزاد شد. اما بعد‌ها در هیچ‌جا من نامه‌ی حجت‌الاسلام مفتح به شورای انقلاب و پرسش بنی صدر از امام خمینی انعکاس یافتد. یکی از علل عدم انتشار این نوسنده شاید جو حاکم بر جامعه انقلابی بود که باعث سکوت در این باره شد.

اما به نظر نگارنده برخورد سران مذهبی جمهوری اسلامی با فراماسونری پیچیده نر از اینهاست. برای فهم رابطه‌ی پیچیده بین سران مذهبی و فراماسونری، باید از سید جمال‌الدین اسدآبادی شروع کرد به لُر بیداری نگریست، رابطه علمای سرشناس و فراماسونری را در دوران انقلاب مشروطیت در نظر گرفت و بالاخره، دنباله‌ی این رابطه را در دوران محمد رضا شاه و حتی در دوران انقلاب بهمن‌ماه، جستجو کرد. موارد زیر نکاتی از این خط ارتباطی را روشن می‌کنند:

۱- سید جمال‌الدین اسدآبادی یکی از بزرگترین رهبران جهان اسلام، فراماسون بود و در این‌باره اسناد معتبری وجود دارد که در اکثر کتاب‌های تاریخی منعکس شده‌اند. به علاوه، عکس سید جمال‌الدین با پیش‌بند و حمایل فراماسونری و خط‌وی برای تقاضای ورود به طریقت فراماسونری وجود دارد.

۲- میرزا ملکم خان نظام‌الدوله، موسس فراموشخانه در زمان ناصر‌الدین شاه نظر موافق دونفر از مجتهدين طراز اول تشیع را جلب کرده بود به اسامی سید صدق سنگلچی و سید اسماعیل بیهانی. آنها شرح زیر را به ناصر‌الدین شاه نوشتند: «آنچه ما فهمیده‌ایم تشکیل و تأسیس فراماسون در ایران با ترتیبات فعلی مضر به دین اسلام و مخالف تاج و تخت و مقام سلطنت نیست». (نقل از کتاب امیر نجات، صفحه ۲۱۳). به علاوه از میرسیدزین العابدین، امام جمعه‌ی تهران و آقای سید حسن روضه خوان شیرازی به عنوان اعضای فراموشخانه نام برده شده است.

۳- در لُر بیداری، اسامی تعدادی عالم مذهبی به شرح زیر ثبت شده است: شیخ ابراهیم زنجانی، شیخ مرتضی نجم‌آبادی، سید جمال‌الدین واعظ، سید محمد صادق طباطبائی و

ادیب الملک فراهانی.

۴- در دوران جدید و تأسیس لژ بزرگ ایران، امام جمعه تهران، دکرامامی فراماسون بود.

۵- مهندس بازرگان که اولین دولت جمهوری اسلامی را تشکیل داد و درمیان اطرافیان وی، چهره‌های فراماسون دیده می‌شد، همانند رئیس ستاد، فرید، دکتر ضیاءالدین هیشت، از روسای بانک، و حاجی برخورد، از تجار مدافع انقلاب.

به نظر نگارنده، در دوران انقلاب و بعد از آن، سران منصبی جمهوری اسلامی با فراماسونی برخوردی دوگانه داشتند. چگونگی و علل این برخورد دوگانه، خود به تحقیق اجتماعی-تاریخی جداگانه ای نیاز دارد که در توان نگارنده نیست. در ذیل فقط به چند نمونه که نمودار این برخورد دوگانه است، اشاره می‌کنم:

نخست: تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، آیت‌الله خمینی که از بیان نظرات خود ابابی نداشت و به صراحة کلام معروف بود، در باره‌ی طریقت فراماسونی سکوت اختیار کرد. هر چند مسئولین درجه‌های پایین تر جمهوری اسلامی به هیستری و جنجال علیه فراماسونی دامن زدند، اما آنچه قطعی است این است که خود آیت‌الله خمینی در دامن زدن به این هیستری و جنجال شرکت نکرد. باید سوال کرد چگونه است که رهبر انقلاب بسال‌ها تجربه‌ی مبارزه‌ی سیاسی مخفی وعلنی در باره‌ی سازمانی چنین «مخوف» و «وحشتناک» سکوت کرد؟

دوم: در دوران کوتاهی که دکتر بهشتی رئیس دیوان عالی کشور بود، با اطلاع از اینکه تعدادی از قضات، بخصوص قضات دیوان عالی کشور فراماسون هستند، به قضات فراماسون گفت با وجود جو حاکم، مصلحت آنها در این است که تک تک تقاضای بازنیستگی کند. همه‌ی قضاتی که فراماسون بودند، بی سرو صدا بازنیسته شدند. در قانون نحوه‌ی اجرای اصل ۴۹ در سال ۱۳۶۳، اشاره به قضات نشده است. در جریان مذاکرات مجلس در باره تصویب این قانون، گفته شد که در مورد قضات، رسیدگی با فوهی قضاییه است. یعنی فوهی قضاییه را از شمول قانون معاف دانستند و حتی از قطع حقوق بازنیستگی قضات نیز خودداری کردند. نحوه‌ی رفتار دکتر بهشتی شابعتی را دامن زد و حتی گفته

می شد دکتر بهشتی و بلهنر نیز فراماسون بودند که این شایعه البته بی اساس بود زیرا هیچ دلیل و مدرکی در طریقت فراماسونی درباره عضویت آنها وجود نداشت. همچنین گفته شده است که آقای صدق طباطبائی در آمان وارد لُر فراماسونی شده بود که ممکن است درست باشد، ولی اینجانب مدرکی در این مورد دردست ندارم.

سوم: علی رغم آینها، در سال ۱۳۶۲ هنگامی که قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ قانون اسلامی در مجلس مطرح شد، تعلاطی از فراماسون‌ها با مراجعته به شورای نگهبان تقاضا کردند که نام فراماسون از قانون حذف شود. شورای نگهبان تقاضای مذکور را پذیرفت و حتی حاضر نشد نسبت جلسوسی به فراماسون‌ها را از متن قانون حذف کد. این تصمیم شورای نگهبان البته با رفتار آیت‌الله بهشتی تناقض داشت در ضمن، مدرکی موجود نیست که در آن تاریخ، آیت‌الله خمینی رهنمودی در باره فراماسونی به شورای نگهبان داده باشد.

چهارم: جالب توجه است که با وجود تصویب قانون اصل ۴۹، در عمل رفتار مسئولان جمهوری اسلامی با فراماسون‌ها به وضوح حلی تناقض است. مثلث، همان‌طور که اشاره کردم، قضات فراماسون را به کلی از قانون مستنی کردند و به جرم فراماسون بودن، به اموالشان تجاوزی نشد. حتی حقوق بازنیستگی قضات هم قطع نشد. بسیاری از استادان دانشگاه و کارمندان دستگاههای دولتی قبل از انقلاب که ملسوں بودند، تحت تعقیب و مجازات قرار گرفتند و بسیاری دیگر از تعقیب و مجازات معاف شدند. همچنین، مسئولان جمهوری اسلامی بسیاری لز فراماسون‌های اخراج شده را به خصوص در دانشگاه به همکاری مجدد دعوت کردند. اینکه مسئولان جمهوری اسلامی در عمل با بسیاری از فراماسون‌ها -- یعنی به قول آنها «جلسوان بین‌الللّی» و «اعضای سازمان مخوف فراموشخانه» -- با مدارا برخورد کرده‌اند، بیانگر گستنی است میان شعار و لادعا از یک طرف و واقعیت روزمره از طرف دیگر.

پانویس

(۱) دکتر علی امینی هژشك لطفال با دکتر علی امینی رجل سپسی نسبتی ندارد.

فصل ششم

نویسنده‌گان ایرانی و طریقت فوام‌اسونوی

فرانسیس بیکن، یکی از پیشگامان فلسفه تو در کتاب ارگانون خود می‌نویسد:

«پژوهندۀ حقیقی کسی است که روش دقیق پژوهش را بداند و بکار بند و نیز لز پیش‌داوری آزاد باشد» و از این روست که او خطاهای و مانع‌هایی را که در راه هستند و بنیاد خطاهای اندیشه‌اند، بت می‌نمد و آگاه شدن لز آنها را برای دورماندن از قضاوت نادرست لازم می‌داند.. بیکن بت‌ها را به چهار بخش تقسیم می‌کند و آنها را بتهای قبیله‌ای، بت‌های غار، بت‌های بازاری و بت‌های نمایش می‌نمد.

(نفل از کتاب فلسفه کانت نوشته دکتر میرعبدالحسین نقیب‌زاده)

من این گفته‌ی فرانسیس بیکن را نقل کردم تا توجه خواننده را به دو نکه‌ی اساسی جلب کنم؛ نکه‌ی اول این است که نویسنده‌ی محقق تاریخ نگار باید روش دقیق پژوهش را بداند و دوم آنکه باید از پیش‌داوری آزاد باشد. برای آزاد شدن از پیش‌داوری، نویسنده باید مانع‌هایی را که بنیاد خطای اندیشه‌اند، از خود دور کند. متاسفانه اکثر ما ایرانیها اعم از نویسنده، سیاستمدار، بازاری و حتی مردم کوچه و بازار، گرفتار بت‌هایی هستیم که مانع آزاد شدن ما از پیش‌داوری می‌شود. به عنوان نمونه، لخیرا آقای صادق زیاکلام استاد دانشگاه کابی نوشتۀ‌اند تحت عنوان: «ما چگونه ما شدیم؟» در این کتاب از جمله آمده است: «اینکه ما ایرانیان می‌گوییم استعمار باعث عقب ماندگی ما شده است» درست نیست بلکه باید گفته شود چون ما عقب افتاده بودیم، استعمار به سراغ ما آمد. بنابراین ما باید کوشش کیم علت عقب افتادگی خود را کشف کیم و اگر علت را پیدا کردیم می‌توانیم عقب افتادگی خود را جبران کنیم و در راه پیشرفت گام برداریم. ولی اگر به این شعار «بت» اکتفا کردیم که استعمار باعث عقب افتادگی ما شده است، چون استعمار همیشه وجود دارد و فقط نحوه‌ی آن تغییر می‌کند، بنابراین ما نا ابد عقب افتاده باقی خواهیم بود.» نویسنده کتاب «ما چگونه ما شدیم» کوشش کرده است با مراجعته به گذشته‌ی ایران، علت عقب افتادگی آن را کشف کند. من بر آن نیستم که در باره موقعيت ایشان در کار کشف علت‌های عقب افتادگی ایران داوری کنم، ولی توجه استاد به شکستن بت «شعار استعمار» بسیار بجا و جالب توجه و ارزشمند است.

با این توضیح که شرط موقعيت در هر تحقیق در باره عقب افتادگی کشور ما این است که به شعار «استعمار باعث عقب افتادگی ما شد» اکتفا نکد. از این گونه است شعار «کار، کارانگلیسی هاست» که در کشور ما «بت» شده است. این حقیقت دارد که کشور انگلیس در دو سه قرن گذشته در استعمار بسیاری از کشورهای جهان دست داشت و این هم حقیقت دارد که دو کشور انگلیس و روسیه تزاری در دو قرن گذشته در امور مملکت ما مداخله می‌کردند و زیان‌های جبران ناپذیری بر ما وارد کردند. اما به دور از حقیقت است که ما یک سره همه‌ی حوادث کشور خود را بدون رسیدگی صادقانه، دایی‌جان ناپلشون وار، به مداخله‌های کشورهای انگلیس و روسیه نسبت دهیم.

«کار، کارانگلیسی هاست» برای بیشتر نویسنده‌گان ما به صورت «بت» در آمده است. در هر موضوع که نتوانسته اند علل و موجبات حوادث را کشف کنند، با انتصاب آن به یک

کشور دیگر خود را قاتع و راضی کرده‌اند. یک روز این کشور بیگانه انگلیس است. روز دیگر، کشور کمونیست شوروی است. یک روز آمریکاست، یک روز استکبار جهانی است، یک روز صیهونیسم است و یک روز غرب به طور کلی است. یکی ازیت‌های مشهور برای نویسنده‌گان ما طریقت فراماسونری است که از زمان سلطنت ناصرالدین‌شاہ معمول و رایج شده است که کار بسیاری از جویندگان و پژوهندگان را آسان کرده است. در باره هر حادثه تاریخی یا سیاسی که نتوانسته علل بوجود آمدن آن را کشف کند، فوراً به سراغ فراماسونری، فراموشخانه و فراماسون می‌روند و دست پنهان آنها را در حوالات دخیل می‌دانند و به این ترتیب، به خیال خود دیگر به تحقیق دیگری احتیاج پیدا نمی‌کنند.

من نویسنده‌گان ایرانی را که در باره فراماسونری کلب نوشه‌اند به سه دسته تقسیم می‌کنم: دسته‌ی اول آنها بی‌هستند که لز طرف حکام مستبد وقت یا سازمان‌های امنیت حکام وقت مأمور نوشتمن مطالبی در باره طریقت فراماسونری بودند که به نمونه‌هایی از آنها اشاره کرده‌اند و در این فصل مجدداً به نکاتی اشاره خواهم کرد.

دسته دوم افرادی هستند که در باره تاریخ سیاسی دوران لختیر ایران تحقیق و بررسی کرده‌اند مانند سعید نفیسی، خان ملک و محمود محمود وغیره. متلافانه این دسته با این که وطن پرست بوده‌اند، ولی اولاً درنتیجه بی اطلاعی از طریقت فراماسونری، ثانیاً به علت نفترتی که از دخالت‌های انگلیس در ایران داشتند تحت تأثیر شایعات مربوط به فراماسونری قرار گرفتند و نتوانستند از پیشداوری لحتراز کند. از این دسته من محمود محمود نویسنده کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس رابه عنوان نمونه برگزیده ام. قسمی از مطالبی را که در باره طریقت فراماسونری نوشته استه در زیر نقل می‌کنم:

«...این اولاخر دیگر به قدری این محافل خطرناک شد و عملیات آن به قدری وحشت آور است که انسان از شنیدن و خواندن اقدامات و عملیات آنها وحشت می‌کند. همین که دول اروپا به فکر استعمار افتادند، این محافل بهترین وسیله بود که توسط اعضای آن می‌توانستند تولید اختلاف کنندو با نفاق و دویست میان سکه‌ی آن مملکتی که به تصرف آن تصمیم گرفته بودند، موفق شوند.

داعیان جسور و از جان گذشته‌ی زیاد به اطراف عالم، مخصوصاً آسیا و آفریقا روانه داشتند. مأموریت آنها در این زمینه‌ها بوده که آداب و رسوم، آیین و منهجب و اصول حکومت آنها را به عنوانی که فقط خود داعیان به آنها آشنا هستند، در انتظار سکه حقیر و بی اعتبار جلوه داده با عبارات دلفریب آنها را نسبت به اصول زندگانی و حکومت ملی خودشان بدین و ناراضی کنند.

این کلمه آزادی که در میان یک قوم یا ملت جا هل بر سر زیان‌ها افتاد، غافل

هستید چه اثرات شومی در میان آن ملت سله لوح تولید خواهد نمود. کلمات سه گانه موهم که عبارت از آزادی، برابری و برادری بشده یک آتش در سال ۱۷۸۹ در اروپا به وجود آورد که خشک و ترد هر چه بود سوخت و روح ملت فرانسه را طوری مسموم نمود که هنوز هم که هست از اثرات آن نام مهیب خلاص نشده است و ملت فرانسه به حال طبیعی خود عدول نکرده است.

اینک با این مقدمه که فوقاً گذشت، من تعجب دارم که چگونه این نسبت را به سید جمال الدین داده و او را داعی و مبلغ یک چنین موسسه‌ای دانسته اند که در ایران و سایر ممالک اسلامی محافل آنها را تشکیل دله است. من امیدوارم ریشه‌ی این درخت فته و فساد که عالمی را زیر و رو نموده است از ایران برآنداخته شده است. دیگر محفل با این نام و نشان در ایران وجود ندارد. (نقل از صفحات ۲۷ تا ۲۹ کتاب «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس»، جلد ۶)

من چیزی براین نوشته اضافه نمی‌کنم زیرا کسی که اصل آزادی را مایه فساد و تباہی بداند و کلمات سه گانه آزادی، برابری و برادری را که امروز سرفصل قوانین اساسی کشورهای متفرقی جهان است موهم بداند، از پیش‌داوری آزاد نیست و نمی‌توان به قضایت چنین شخصی اعتماد کرد.

دسته سوم: نویسنده‌گانی هستند که کوچکترین اطلاعی از اصول فراماسونری ندارند. چیزهایی اینجا و آنجا شنیده یا خوانده‌اند. این شنیده‌ها و خوانده‌ها را برای خود نمایی جمع آوری کرده و برای اظهار فضل، مطالبی هم به قول مرحوم تقی‌زاده از دلستان‌های جن و پری به آنها می‌افزایند. از این دسته در همه دوران‌ها فراوان دیده می‌شود. به عنوان نمونه از دسته اخیر، من فقط به بخشی از ابتدای کتاب «فراماسونری در ایران با اسمی و اسناد منتشر نشده» آقای حسین میر اشاره می‌کنم.

آقای حسین میر در ابتدای کتاب خود و قبل از پرداختن به گزارش جریان فراماسونری در دوره‌ی انقلابی طبق معمول کوشش می‌کند که ارتباط فراماسونری و دین یهود را تحریج کند. در این باره وی ادعا می‌کند فراماسون‌ها سنت‌ها و رسوم خود را از دو منبع اقتباس کرده‌اند: یکی دین یهود و دیگری علوم جدید. وی در پی این کشف، در صفحات ۳۶ الی ۳۵ کتاب خود، به نقل از کتاب «سیر تکر عصر جدید»، فراماسونری در عمل را چنین توصیف می‌کند: «که آنها طرفدار لیبرالیسم، کلام‌سیویلیتیسم، زوداییسم، یهودی‌گری اوپرانتیستی می‌باشند.» آقای حسین میر، بعد از این مقدمات و روشن کردن ذهن خواننده، وارد بحث اصلی در باره تشکیلات مخفی، نیمه مخفی و علنی «سازمان آنها» می‌شود و در

این فصل است که فتوکپی تعدادی از اسناد به قول خودش با اهمیت از قبیل قسم نامه دکتر محمود هونن و یکی دو تن دیگر، ثبت انجمان خواجه نصیر طوسی، دستور نامه های شورای عالی ایران، تشکیلات «نیمه مخفی» (!!!) کلوب روتاری، پالشگاه لاینز، جمعیت تبلیغ اخلاقی و جمعیت برادران جهانی می پردازد و نتیجه گیری می کند که این سازمان مخفف فراماسونری دارای سه نوع تشکیلات مخفی، نیمه مخفی و علنی است. چون این گزارش نمی توانست در روزگار چاپ کتابه کامل و تکمیل شده معرفی گردد، ناشر که متوجه شده بود نسبت دادن کمونیسم به فراماسونری را فراموش کرده استه برای جبران این غفلت در صفحه ۱۵۴ کتاب خود، جدولی تنظیم کرد تا وجوه مشترک فراماسونری و کمونیسم را تشریع کند. با استناد به جدولی که در کتاب آقای میر گجانده شده است، فراماسونری و کمونیسم در موارد زیر هم عقیده هستند:

۱- خدا وجود ندارد. ۲- همه موجودات از تکامل انواع هست تر به وجود آمده اند (لولوسيون). ۳- انسان های شایسته احترام فقط فراماسون ها و کمونیست ها هستند. ۴- آزادی در رد همه عقاید و قبول فقط عقیده فراماسونری. ۵- آزادی و هرج و مرج جنسی به صورت فحشاء و همجنس بازی و انحراف اخلاقی. ۶- غوطه ور شدن مردم در فساد و تباہی به منظور ایجاد شرایط انقیاد و اسارت آنها بدست ماسون ها و کمونیست ها. ۷- ایجاد حکومت جهانی بر مبنای عقاید قوم یهود و کمونیسم بی خدابی.

در اینجا لازم می داشم یک نمونه دیگر را بیانگر تقاویت بین نویسنده مسئول و غیرمسئول است. تا آنجا که نگارنده مطالعه کرده ام، به جز یک مورد، به نمونه ای برخورد نکرده ام که یک نویسنده ایرانی در مطلبی اظهار بی اطلاعی کند و آن یک مورد شادروان احمد کسری است که در صفحه ۱۰ تاریخ مشروطیت ایران در باره‌ی میرزا ملکم خان چنین می نویسد:

«از کسانی که در زمان ناصر الدین شاه دلسوzi به توده و کشور نموده و به بیداری مردم کوشیده اند، یکی میرزا ملکم خان اسپهانی و دیگری سید جمال الدین اسدآبادی شمرده می شود. میرزا ملکم خان نوشه هایی می دارد که همگی آگاهی و دانش او را می رسانند، چیزی که هست ملکم از دسته های فراماسون ها بوده و نوشه هایش آن رنگ را داشته است و ما چون از اندیشه و خواست آن دسته آگاه نیستیم درباره‌ی ملکم نیز داوری نخواهیم کرد.»

مقایسه نوشته‌های محمود‌محمد و حسین میر درباره‌ی فراماسونری با گفته‌ی کسری با خواننده است.

در تمام گزارش‌های نویسنده‌گان و پژوهندگان درباره فراماسونری یک نکته تاریک وجود دارد و آن این است که: هیچکس نگفته و نتوشته است که در لزهای کارگاه‌های فراماسونری رمزی چه مسائلی مورد گفتگو قرار می‌گیرد یا تعلیم داده می‌شود. همه و همه فقط به خیال‌پردازی و افسانه سرایی پرداخته‌اند.

درباره اولین لز یا فراموشخانه در دوران سلطنت ناصرالدین شاه نکات زیر جالب توجه است: آیا بلوغ‌کردنی است که ناصرالدین شاه از مطالبی که در لز گفته می‌شد بی‌خبر بود؟ یعنی خبرچین‌های ناصرالدین شاه که در لز وارد شده بودند، مسائلی را از وی پنهان می‌کردند؟

برای اینکه دانسته شود ناصرالدین شاه با چه قدرتی پنجاه سال سلطنت کرد، این گزارش کوتاه کافی است. ناظم‌الاسلام کرمانی در صفحه ۱۷۰ تاریخ بیداری ایرانیان می‌نویسد:

«چند سال قبل به ناصرالدین شاه رایرت داشت که شیها جمعی در محله‌ی سنگلچ دریک خانه اجتماع کرده و درامر مملکت و اصلاح مذاکره می‌کنند. پادشاه جمعی را فرستاد و شش هفت نفر از اصلاح‌خواهانی که دورهم نشته بودند، ماخوذ و شبانه آنها را به حضور شاه برند. چاهی در اندرون حفر کرده بودند که برف در آن می‌ریختند یا برای همین جور کارها معیا بود. سنگ سرچله را برداشته، ملخوذین را در آن چاه انداختند. آن وقت خود شاه نفنگ را بدمست گرفت و متجاوز از سی فشنگ از پس آنان فرستاد که به اعتقاد خود زوینتر آنان را به اسفل السافلین رساند و به حاضرین هر یک یک اشرفی انعام داد برای شکرانه موقعیت در قتل آنها. (به نقل از صفحه ۲۳۰ کتاب امیرنجاجات)

در کتاب‌های تاریخی و به خصوص در خاطرات اعتماد‌السلطنه، در باره اعمال این چنین از طرف ناصرالدین شاه مستبد، که به سایه خدا (ظل الله)، آنهم از طرف علمای منهبي ملقب شده بود، زیاد نقل شده است. آنچه نوشتمن برای یادآوری نحوه‌ی سلوک و رفتار شاه بود. بدیهی است که جزیات آنچه در فراموشخانه میرزا ملکم خان می‌گذشت

به وسیله‌ی خبرچین‌ها به اطلاع ناصرالدین شاه می‌رسید. افرادی که وارد لُر فراموشخانه شده بودند، اکثراً از شاهزادگان قلچار و رجال درباری بودند. آیا همه‌ی این شاهزادگان و رجال درباری و خبرچین‌ها، آنچنان پاییند سوگند خود در فراماسونری بودند که به قول نویسنده‌گان ما، حاضر بودند سر بدنه‌ند و سر ندهند؟ آیا می‌توان قبول کرد که این شاهزادگان و رجال درباری که اغلب نویسنده‌گان، آنها را نوکر ییگانه و از طرف دیگر، آدمکش و و دزد بیت‌المال معرفی کرده‌اند، آنچنان آدمهای درستی بودند که خلاف سوگند خود به فراماسونری عمل نکردند و به ناصرالدین شاه و مأموران او از آنجه در درون لُرها می‌گذشت اطلاعی نمی‌دانند؟ نه، چنین نبود. مسلماً ناصرالدین شاه از جزییات آنجه در داخل لُر می‌گذسته با اطلاع بود. ترس ناصرالدین شاه از شاهزادگان و رجال درباری نبود زیرا همه‌ی آنها نوکران و چاکران خاص شاه و از قماش ظل الله بودند. آنجه ناصرالدین شاه را متوجه کرد، همانا گفتگو و تعلیمات فراماسونری بود. به همین دلیل کوشش ناصرالدین شاه و هوادارانش متوجه این مسئله بود که آنجه در فراماسونری می‌گذرد به خارج درز نکد. در واقع این طریقت فراماسونری نبود که مانع درج و افسای تعلیمات داخل لُر گردید. ناصرالدین شاه طریقت را تعطیل کرد و اکثر فراماسون‌ها به زندان افتادند و مورد تعقیب و آزار مأموران شاه قرار گرفتند. ناصرالدین شاه خود میرزا ملکم خان را از کشور اخراج کرد و محل تشکیل لُر با تمام وسائل و نوشته‌ها، در اختیار مأموران شاه قرار گرفت. ترس اصلی ناصرالدین شاه از این بود که مبادا تعدادی از ایرانیان وطن پرسته، تحت تأثیر تعلیمات فراماسونری قرار گیرند. به همین دلیل کوشش ناصرالدین شاه و نوکران وی متوجه این امر بود که آنجه در طریقت فراماسونری گذشت، انتشار پیدا نکند. سرانجام، این فراماسونری نبود که از انتشار تعلیمات خود ممانعت کرد بلکه این ناصرالدین شاه بود که برای رفع خطر، تمام تلاش و کوشش خود را در مخفی داشتن مسائل داخلی لُر بکار برد یا از طریق گزارش‌های جعلی، یا با از میان برن گزارش‌های واقعی. یهوده نیست که در اعلان نامه دولتشی، عبارتی اینچنین درج می‌شود: «لهذا، صریح حکم همایون شد که اگر بعد از این عبارت و لفظ فراموشخانه از دهن کسی بیرون باید تا چه رسد به ترتیب آن، مورد کمال سیاست و عصب دولت خواهد شد...»

اما در باره گزارش‌ها به این دو نمونه توجه کبید (به نقل از صفحه ۲۲۱ کتاب امیرنجاجات):

«در زمینه فعالیت فراموشخانه ملکم خان جمعاً سه گزارش به ناصرالدین‌شاه داده شده است. گزارش اول به وسیله‌ی میرزا سید جعفرخان مشیرالدوله و گزارش دوم را میرزا محمد علیخان علاءالسلطنه، سفیر ایران در لندن داده‌اند که از هیچ یک از گزارشات فوق اثری دردست نیست. لیکن شماره‌ی ثبت هر دو گزارش در اسناد وزارت خارجه بایگانی راکد، که به همت علی‌اصغر حکمت در زمان سلطنت رضاشاه پهلوی جمع آوری و حفظ شده استه دیده می‌شود. سومین گزارشی که با سبکی آخوندی ضمن تبلق از سلطنت و تعریف از مذهب، به وسیله‌ی شخصی که ادعای کرده است داخل لژ فراماسون را دیده، کم و بیش در عالم تخیل تهیه و تقدیم شده است.»

نقل این گزارش ده صفحه‌ای در اینجا ضروری نیست و علاقمندان می‌توانند به کتاب امیر نجات مراجعه کنند. این گزارش که نام نویسنده‌ی آن معلوم نیسته ناتمام است و به قول نویسنده کتابه امیر نجات، گزارش به مقام سلطنت نمی‌تواند ناتمام باشد. بنابراین نشر دنباله‌ی گزارش مصلحت مقام سلطنت نبوده است. همان ده صفحه‌ای که موجود استه گواه این مطلب است که از نویسنده‌ی گمنام خواسته شده است برای انحراف افکار عمومی در باره فراماسونری، ده صفحه چرت و پرته آنهم به روش آخوندی بیساد و دهها غلط املایی، سرهم بندی کند و بشرف عرض ملوکانه برسانند.

باید توجه کرد که احتمالاً در دو گزارشی که به وسیله‌ی مشیرالدوله و علاءالسلطنه، سفیر ایران در لندن تنظیم شده بود، مطالبی وجود داشت که افشاری آنها مصلحت مقام سلطنت نبود و می‌بایست از میان می‌رفت. بقیه‌ی گزارش‌های موجود، از جمله گزارش دیرالملک به صدراعظم نیز حکیم فرموده و دستوری لست که به یکی دو جمله آن اشاره می‌شود:

«مقصود اصلی این شرکت عالیگیر برهمه کس معلوم نیسته ولی آنچه تابحال فهمیله شده است آنست که سعی و کوشش آنها در برطرف کردن دین و منصب و سلطنت مستقله است» (نقل از کتاب امیر نجات، صفحات ۲۴۷-۲۴۲).

در طول تاریخ ایران، چهار بار تمام مدارک و اسناد طریقت فراماسونری در اختیار حکومت وقت قرار گرفت. بار اول در زمان ناصرالدین‌شاه، بار دوم، در زمان محمدعلیشاه قاجار، در جدال بین آزادی‌خواهان و مستبدین، بار سوم در زمان سلطنت محمدرضاشاه، به

وسیله سازمان امنیت و چهارمین بار به وسیله مردم انقلابی و سردمداران انقلاب در سال ۱۳۵۷. ولی هر چهار بار بسیاری مطالب در باره فراماسونری انتشار یافته به جز یک نکه اسلامی که به سکوت برگزار شده است و آن نکه این است که در فراماسونری چه چیز تعلیم داده می شود؟ یا در فراماسونری چه مسائلی مورد بحث قرار می گیرد؟

همه می دانند در تمام دوران سلطنت محمد رضا شاه، بخصوص پس از کودتای سال ۱۳۲۲، سازمان امنیت با قدرت کامل از جزئیات امور مملکت باخبر بود. در هر سازمان پا وزارت خانه، اداره‌ای به نام حفاظت وجود داشت که همه‌ی جزئیات و اعمال مسئولین را به ساواک گزارش می داد و همه می دانند مقامی از مدیر کل به بالا بدون صلاح دید ساواک به کسی داده نمی شد. از همین رو، ساواک در تمام لژهای فراماسونری در دوران محمد رضا شاه خبرچین داشت و آنچه در فراماسونری گفته یا نوشته می شد، بلافاصله به ساواک گزارش داده می شد. بهترین مدرک و دلیل این گفته، سه جلد کتاب آقای اسماعیل راین است. این آقا مدارک منتشر شده در کتاب خود را غیر از ساواک از چه منبعی می توانست بدست آورد؟ دعوتنامه‌ها، صور تجلیسه‌ها، اسمایی کامل فراماسون‌ها، سمت فراماسونری در لژهای مختلف مکاتبات لژها، اسمایی افرادی که برای تشکیل لژهای جدید به ایران می آمدند... خلاصه همه آنچه در فراماسونری ایران می گذشته با دقت کافی. حتی بدون نام بردن از چند ماسون که اسمایی آنها نباید افشا می شد، در کتاب آقای راین گزارش داده شده است. آیا کسی می تواند ادعا کند با این ادعا را پنیرید که آقای اسماعیل راین بدون اجازه و کمک ساواک به همه مدارک در باره فراماسونری ایران دسترسی پیدا کرده است و خودسرانه به انتشار آنها مباردت ورزیده است؟ تصور نمی کنم هیچ آدم بالغی که در دوران سلطنت محمد رضا شاه بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ در ایران زندگی کرده باشد این حقیقت را انکار کند.

سوال دیگر این است که چرا آقای راین برای چاپ کتاب خود به ایتالیا رفت؟ حال آنکه وسائل چاپ کتاب به زبان فارسی در ایران بیشتر فراهم بود. دلیل آن آشکار است. اگر این کتاب‌ها در ایران چاپ می شد، در جریان چاپه روسای دو مجلس و رئیس دولته با خبر می شدند و با مراجعه به شاه جلوی چاپ آن را می گرفتند. آقای راین توانست با کمک مأموران امنیتی ایران کتاب خود را در ایتالیا به چاپ برساند. در اینکه راین بستور و راهنمایی ساواک کتاب‌های خود را چاپ کرده استه تردید نیست. همین آقا کتاب دیگری با راهنمایی ساواک چاپ کرده باره موقوفه هند که در آن به بسیاری از علمای

منهی و حتی مراجع تقلید شیعیان بی احترامی شده است و آنها را حقوق بگیر دولت انگلیس معرفی کرده است. انتشار سه جلد کتاب آفای رایین، علی رغم همه بدگویی‌ها و داستان‌سازی‌ها و افسانه‌پردازی‌های وی، دو پیامد جالب داشت. اول اینکه کتاب رایین باعث شد که تعذیل بیشتری برای ورود به طریقت فراماسونری هجوم بیاورند و این امر نه تنها برای دستگاه حکومت خوشابند نبود، بلکه از نظر طریقت نیز کار مضر و بی‌فائده‌ای بود. پیامد دوم اعتراض فراماسون‌ها بود به مهندس شریف‌امامی، استاد اعظم لژ بزرگ ایران، رئیس مجلس سنا، رئیس بنیاد بهلوی و نزدیکترین فرد به مقام سلطنت. دفاعی که مهندس شریف‌امامی از خود کرد، این بود که: «من خدمت اعلیحضرت عرض کردم اگر ایشان میل ندارند طریقت فراماسونری در ایران وجود داشته باشد، به چاکر امر می‌فرمودید در آنرا بیندم. ولی در جواب فرمودند خبر، کارنان را بکنید. دستور دلام کتاب‌ها را جمع کنند.»

اما حقیقت مطلب از نظر فراماسون‌ها چیز دیگری بود. محمد رضا شاه با اینکه عوامل دولتی و درباری مورد اعتماد مقام سلطنتی از قبیل رؤسای دو مجلس، برخی از وزرای هیئت دولت، نخست وزیر، امام جمعه تهران و همچنین عوامل سواک به عنوان خبرچین، در طریقت فراماسونری وارد شده بودند، باز از آنچه وحشت داشت تعليمات فراماسونری بود. همان‌طور که گفتم سلاوک از جزئیات طریقت با اطلاع بود. حل چگونه است که در سه جلد کتاب رایین به همه جزئیات فراماسونری اشاره شده است، جز بک نکه و آن تعليمات فراماسونری است. چرا رایین کوچکترین اشاره‌ای به مطالبی که در لژها مورد بحث قرار می‌گرفت نمی‌کند؟ حال آنکه دفاتر آین به زبان فارسی در ایران چلپ شده بود و در دست همه‌ی فراماسون‌ها بود و مسلمان سخه‌هایی از این دفاتر در اختیار سواک هم بود. بنابراین قطعی است که آفای رایین مطالبی را در کتاب خود در باره طریقت فراماسونری در ایران منعکس کرده است که سواک اجازه انتشار آنها را داده بود و سلاوک اجازه نداده بود که تعليمات فراماسونری منتشر شود. روشن است که شاه که خود اجازه تشکیل لژها و لژبزرگ را داده بود افراد مورد اعتماد خود را نیز وارد طریقت کرده بود، با انتشار همه‌ی مطالب مربوط به فراماسونری موافقت کرده بود. منها اصل مطلب، یعنی تعليمات فراماسونری.

انگیزه ممانعت سواک از انتشار این تعليمات مشابه انگیزه‌ی حکومت‌های ناصرالدین شاه و محمدعلی‌شاه است که اسناد و مدارک مربوط به فراماسونری را تصرف و ضبط کردند.

زیرا تعییمات فراماسونری و شعار اصلی آن، یعنی آزادی، برابری، برادری برای حکومت‌های دیکتاتوری خطرناک است. محمد رضا شاه در دورانی سلطنت می‌کرد که با دوران ناصرالدین شاه تفاوت بارز داشت. محمد رضا شاه با اوضاع آشنازی کامل داشت و زیرک‌تر از آن بود که با تأسیس لژهای فراماسونری مخالفت کند. اما برای مصون ماندن از خطر آن، لازم بود که برای طریقت فراماسونری و فراماسون‌ها پرونده‌ای بسازد که در موقع لازم بتواند همه‌ی فراماسون‌ها را به ملت جلسه‌سازی یگانه معرفی کند و از خود رفع خطر نماید. در صورت انتشار محتوای تعییمات فراماسونری، درست کردن چنین پرونده‌ای بی‌حاصل می‌شد. اما بازی روزگار را بیین که درست نتیجه معکوس به بار آمد و پرونده تنظیم شده علیه فراماسون‌ها، مورد استفاده سران و جلوداران انقلاب ۱۳۵۷ قرار گرفت.

سه اقدامی که ساوک در دوران بعد از کودتای ۱۳۳۲، برای پیشگیری از خطر و حفظ امنیت انجام داده بود، بعدها مورد بهره‌داری انقلاب قرار گرفت. نخستین اقدام، پرونده‌سازی علیه طریقت فراماسونری و فراماسون‌ها بود. دومین اقدام ساوک، پرونده‌سازی علیه بعضی از رجال بود که احتمال سرکشی آنها وجود داشت و سومین اقدام ساوک که بعد از انقلاب نتیجه معکوس به بار آورد، ایجاد اختلاف و نفاق بین امرای ارتش بود. اقدام اخیر بعد از ماجراهای کودتای نافرجام سرتیپ قره‌نی شلت گرفت و شاه شخصاً در این راه می‌کوشید، زیرا نگران بود که اگر امرای لشگری باهم یگانه بشنند، خطر بروز کودتا بیشتر می‌شود. یکی از دلایل از هم پاشیدن ارتش و انجام نشدن کودتا علیه انقلاب پس از خروج شاه از کشور، وجود اختلاف بین امرای ارتش بود. اختلافی که نهال آن را خود شاه نشانده و آبیاری کرده بود.

در دوران انقلاب و پس از آن، فراماسونری گونه‌ای خاص پیدا کرد که می‌توان آن را چنین خلاصه کرد:

۱- همان‌طور که اشاره کردم، سران منهضی با نوجه به اینکه در اوار مختلف از فقهای برجسته و شناخته شده‌ای نظیر سید جمال الدین اسدآبادی فراماسون بودند مصلحت نمی‌دانستند اشخاصی را به عنوان فراماسون بودن مورد تعقیب و آزار قرار دهند و این مطلبی است که امام خمینی در پاسخ بنی صدر اعلام فرمود. از طرف دیگر، سران جمهوری اسلامی نیز به دلایل مشابه دلایل شاهان پهلوی و قاجار، با وجود طریقت فراماسونری در ایران موافق نبودند.

۲- در جریان انقلاب، تعداد زیلای از فراماسون‌ها، به خصوص فراماسون‌های بازار و دانشگاه، با انقلابیون همکاری کردند. به همین سبب، در حکومت مؤقت مرحوم بازرگان، چهره‌های ملسونی مشاهده می‌شد، از قبیل اولین رئیس ستاد ارتش، سرلشگر فربد، دکتر ضیاءالدین هیئت، از مشولان بانک، علی برخوردار، از کارخانه‌داران مشهور وغیره.

۳- عناصر چپ بهترین موقعیت را برای حمله به فراماسونری در دوران انقلاب بدست آورده بودندو چنانچه معمول آنها بوده استه شعارهای اصلی آنها شامل حمله به فراماسونری از یک طرف و انگ و برچسب زدن به چهره‌های درخشنده بین پرست از طرف دیگر بود. چپ‌ها در دوران قدرت حزب توده و لشغال آذربایجان، علیه ساعد نخست وزیر وقت شعار «مرگ بر ساعت» سر می‌دادند. ساعد یک فراماسون و یک میهن پرست نمونه، با دلین امتیاز نفت به روس‌ها مخالف بود. عناصر چپ تها به شعار دلین اکتفا نکردند بلکه مطالب موهم بسیاری علیه طریقت فراماسونری انتشار دادند و سازمانی هم تحت عنوان «کفرانست» تشکیل دادند. آنها از طریق این سازمان نشریاتی منتشر می‌کردند، به خانه فراماسون‌ها تلفن می‌کردند و آنها را تهدید می‌کردند و افراد را به کمیته‌ها معرفی می‌کردند. کار سازمان کفرانست بالاخره به جایی رسید که دادستان انقلاب مجبور به مداخله و تعطیل آن گردید.

۵- سکوت سران مذهبی انقلاب در باره فراماسونری باعث گردید که مشولان رده‌های پایین، نظیر افراد کمیته‌ها، بازرس‌ها، مشولان وزارت اطلاعات و غیره، مزاحمت‌هایی به طور کلی برای فراماسون‌ها به وجود آورند و جزو حاکم باعث شد که عناصر بی‌وجودانی که می‌خواهند از هر آب گل آلودی ماهی بگیرند، بسیاری از فراماسون‌ها را مورد اخاذی قرار دهند.

آنچه در بالا بدلن اشاره گردید باعث شد که نوشته‌های آقای حسین میر پس از گذشت دوازده سال از تأسیس جمهوری اسلامی، جنبه دوگانه‌ای داشته باشد. از یک طرف، آقای حسین میر ناچار بود مطالبی برعلیه طریقت فراماسونری بنویسد و در این کار نا آنچه پیش روی کند که فراماسون‌ها را منکر خدا معرفی کند، فراماسونری را با کمونیسم یکی بداند. همه ایسم‌ها را به فراماسونری نسبت دهد و سازمان‌هایی نظیر لاینز و روتاری را که کوچکترین ارتباطی با طریقت فراماسونری ندارند، جزو تشکیلات علنی فراماسونری معرفی

کند.

از طرف دیگر، دیده می شود که برای نخستین بار از زمان ناصرالدین شاه تا کنون، آقای حسین میر نامه‌ای از دکتر محمودهون و بعد از آن نامه‌ای از دکتر علی امینی را در کتاب خود آورده است، که گوشه‌ای از تعالیم فراماسونری در آنها منعکس شده است. آقای حسین میر به این هم اکتفا نکرد و یک سال بعد، نامه‌ی دکتر امینی را به نام خود در روزنامه جمهوری اسلامی شماره ۲۸۱۵ به تاریخ ۷ امرداد ۱۳۷۱ منتشر کرد. این حرکت نشان می دهد که مخالفت رده‌های پایین مسئولان جمهوری اسلامی نیز تقلیل پیدا کرده، یا کنترل شده است. انتشار نامه دکتر امینی در روزنامه جمهوری اسلامی ظاهرا به دلایل زیر صورت گرفت:

اولاً: همان طور که قبل اشاره شد، سران منهبی در حکومت جمهوری اسلامی، اگر با وجود طریقت فراماسونری مخالف بوده و هستند، با آن دشمنی ندارند. ثانیا، برای مسئولان امنیتی ثابت شده است که فراماسون‌هایی که از کشور خارج نشده‌اند، نه تنها کوچکترین خلافی مرتكب نشده‌اند، بلکه در هر مقامی که بودند با مسئولان کشور همکاری کردند، به خصوص در دوران جنگ هشت ساله، و به همین دلیل هم تعدادی از آنها به طور مشخص در مراکز دانشگاهی به کار دعوت شدند. ثالثا، و از همه مهم‌تر، فراماسون‌ها در خارج از کشور، به عنوان طریقت فراماسونری، در هیچ فعالیت سیاسی علیه جمهوری اسلامی شرکت نکردند.

فصل هفتم

تعلیمات فراماسونری

در فصل‌های گذشته دیدیم که در چهار دوره‌ای که اسناد و مدارک سازمان و طریقت فراماسونری در اختیار سران حکومت قرار گرفت، یعنی دوره‌های ناصرالدین شاه محمدعلی‌شاه، پهلوی و جمهوری اسلامی، کتاب‌هایی درباره اسناد مذکور منتشر شد که در هیچ‌کدام ذکری از تعلیمات طریقت فراماسونری و اینکه چه می‌گوید و چه مسیری را دنبال می‌کند، به میان نیامد. آنچه در این کتاب‌ها انعکاس یافت، یک مشت اسناد، نامه‌ها و فتوکپی‌های بی‌اهمیت و فهرست‌هایی از اسامی فراماسون‌ها بود، آنهم با اشتباه‌های عمدی بسیار. تنها بعد از دوازده سال که از استقرار جمهوری اسلامی گذشته آقای حسین میر دانسته یا ندانسته، دو نامه منتشر کرد، یکی به نام دکتر محمود‌هومن و دیگری به نام دکتر علی‌امینی، که نامه اخیر، همان‌گونه که اشاره کردم، به وسیله‌ی دکتر هومن دیگه شده

بود. از آنجا که هر دو این نامه‌ها به گوشه‌هایی از تعلیمات فراماسونری اشاره دارند، من ابتدا متن آنها را در اینجا نقل می‌کنم و پس، توضیحات بیشتری در باره تعلیمات فراماسونری خواهم داد.

نامه دکتر هومن، اولین بزرگ فرماتروای شورای عالی «آین اسکانی کهن و پذیرفته شده» برای ایران:

بسم الله الرحمن الرحيم

کعبتہ محترم امام خمینی، دامت برکاتہ،

طريقت فراماسونری یا «بنایی آزاد» طريقتی است باستانی که بر بنیاد دیانت، فضیلت و تقوی پایه گذاری شده و اعضای آن پاییند دین خود هستند و با دقت فراوان از قوانین اخلاق پیروی می‌کنند.

فراماسون‌ها عقیده دارند که «انسانها به ظاهر می‌نگردند، در صورتی که خدا از درون دلها آگاه است.» و از اینجا است که برادران حقیقی فراماسون همیشه کوشش دارند که به خلاف دستور و جدلن اخلاقی عمل نکنند و این کار را تکلیف خود می‌دانند. «درهای این طريقت به روی هر انسانی که به خداوند متعال ایمان دارد و کتاب آسمانی را هدای اعمال خود می‌داند، گشوده است. فراماسون‌ها افرادی مطبع و صلح طلب‌اند و هیچگاه با دسته‌بندی‌ها و توطئه بر ضد صلح و رفاه مردم سروکار ندارند. آنان باید در هر پیشامدی از منافع جامعه پشتیبانی کنند و در آبادنی کشور خود با حرارت اقدام کنند.»

طريقت فراماسونری منظم در ایران در سال ۱۳۴۷ رسمیت یافته و آزاد و مستقل است و وابسته به هیچ کشور بیگانه نیست. اما از آنجا که در دوره‌ی گذشته، سواک می‌خواست به هر گونه فعالیت معنوی رخنه کند، این بود که فراماسون‌های ایران مصلحت دیدند که به نام انجمن‌های فرهنگی که فقط در راه تربیت اخلاقی برادران کار می‌کنند و طبق مقررات به ثبت رسیده‌اند، با پروانه شهریانی به کارهای خود بپردازند.

«گفتو و بحث‌های سیاسی در کارگاه‌های طريقت منوع است.» اکون که چهره اصیل اسلام آشکار شده، فراماسون‌ها که مؤمنان حقیقی و دین‌داران واقعی هستند، می‌توانند با آزادی بیشتر فعالیت کنند و برای این منظور با کمال خوشوقتی، همبستگی خود را با نهضت انقلاب اسلامی ایران به رهبری حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی اعلام می‌دارند.

«ما فراماسون‌ها از راه سیر در مقامات طريقت خود و به روش رمز، در راه آرمان‌های آزادی، دین‌داری و احترام به انسان گام بر می‌داریم و سه ستون ایمان، نیکخواهی و امید، راهنمای ما هستند.»

برادران فراماسون در کارگاه خود می‌آموزند که ملایم و فروتن بشنند و

به وسیله‌ی رفتار آمیخته با تقوا و نیکخواهی، طریقت قدیمی خود را به همه جهانیان ثابت کنند، تا اینکه نام ماسون، به تهایی همه کس را معتقد کند کسی که این نام را دارد، از کسانی است که همه غم‌زدگان می‌توانند درد خود را به او شرح دهند و همه ستم دیدگان می‌توانند از او کمک و حمایت بخواهند. دست او به وسیله عدالت هدایت می‌شود و قلب او سرشار از احسان و نیکوکاری است.

امیدوارم این اعلامیه برای زدوین زنگ تهمت‌هایی که تا امروز به طریقت ما نهاده شده، سودمند باشد و ما بتوانیم در پناه دولت اسلامی به کارهای معنوی خود بپردازیم و اعضای محترم کمیته‌ی امام خمینی، روشن و متمایز بیینند که ما نیز مانند آنان خواستار آسایش و آرامش مردم هستیم و از ستمگری و زورگویی و بی‌احترامی به انسان دور مانده‌ایم.

محمد هومن، رئیس طریقت فراماسونری کهن و پذیرفته شده‌ی ایران.

با اینکه طبق نامه‌ی فوق دکتر محمود هومن خود را رسما به عنوان مشول فراماسونری ایران معرفی کرده است، و مقام ایشان از نظر فراماسونری خیلی بالاتر از روان‌شاد مهندس شریف امامی بود، از طرف کمیته‌ی امام خمینی کوچکترین مزلجمتی برای او به وجود نیامد و پس از چندی، به علت بیماری و برای معالجه به کشور آلمان رفت که متأسفانه معالجات مؤثر واقع نشد و به دار باقی شافت. طبق وصیت وی، جتازه او به ایران منتقل شد و همان‌طور که خواسته بود، در دامنه جبال البرز به خاک سپرده شد.

متن نامه دکتر علی امینی که هم در کتاب حسین میر و هم در روزنامه جمهوری اسلامی در سال ۷۱ درج شده است، به شرح زیر است:

موضوع: درباره فراماسونری ایران

مطلوبی که ناکون در باره طریقت فراماسونری بعضی «بنایی آزاد» و اصول و هدفهای آن نوشته شده است، اغلب به صورت رمان‌های پلیسی و بی‌ارزش درآمده و متأسفانه تحت نأثیر مطالب عامیانه و شایعات بی اساس که سال‌هاست از طرف دشمنان طریقت که دشمنان مملکت ما هستند، به وجود آمده است قرار گرفته و به نظر می‌آید که تویسندگان این‌گونه مقاله‌ها و کتاب‌ها، خود را در مقابل جعبه‌ی اسرارآمیز و سریسته‌ای دیده‌اند که چون کلید آن در دسترس نبوده و نتوانستند آن را باز کنند و از محتویات آن اطلاع بدست آورند، به حدس و گمان پرداخته و در آخر کار تصورات خود را با حقیقت یکی گرفته و به شرح آنچه که به خیال خودشان ممکن بود در آن وجود داشته باشد، پرداخته‌اند. در حالیکه بسیار آسان تر بود با یکی از کسانی که کلید جعبه را در اختیار دارد،

تماس بگیرند و آن را بگشایند و محتویات آن را به چشم بیینند.

گفتن این نکه لازم است که طریقت فراماسونری معمولاً از خود دفاع نمی کند زیرا این دفاع ممکن است باعث تبلیغ شود و فراماسونری هیچگاه به تبلیغ نمی پردازد. در همه کشورها در موارد مختلف به فراماسونری حمله شدید شده است ولی طریقت از خود دفاع نکرده استه زیرا عقیله دارد که سرانجام حقیقت برای همه کس روش می شود.

در سال ۱۸۲۲ میلادی، مردی به نام مورگان که حرفه او سنگراشی و بنایی بود، دریکی از لژهای استان نیویورک درخواست ورود به فراماسونری را کرد. تقاضای او به این علت که پیشنه خوبی نداشت، مورد قبول قرار نگرفت.

درخواست مورگان یکبار دیگر در سال ۱۸۲۵ رد شد و او از این بابت کنیه فراماسونری را به دل گرفت و دشمنان فراماسونری او را وسیله تبلیغ بر ضد این طریقت کردند. بدلاً سان که در سال ۱۸۳۲ حزب «ضد ماسونی» برای سبیزه‌جویی ۱۹۱ روزنامه در اختیار خود داشت و مخالفان آنچه توانستند گفتند و نوشتند، کار به جایی کشید که در سال ۱۸۴۶، از ۵۰۰ لژ وابسته به لژ بزرگ نیویورک با ۲۰ هزار عضو، فقط ۶۵ لژ باقی مانده بود. اما با گذشت زمان، حقیقت فراماسونری آشکارشد و مردم به پاکی و درستی این طریقت پی بردن و دوباره لژهای تازه بنیاد کردند و اعضای تازه به طریقت گرویدند. آبرت پایک، فیلسوف نامدار فراماسونری آمریکا در کتاب معروف خود به نام «عقاید و بنیادهای اخلاقی فراماسونری» درباره این پیشامد چنین نوشت: «چه بسا دشمنان شما خدمت‌هایی برای شما انجام می‌دهند که دوستان شما هرگز قادر نیستند انجام دهند.» دشمنی و حملات دسته‌هایی که به بهانه دفاع از مورگان به تهمت زدن به فراماسونری پرداختند، باعث شد که همه‌ی مردم آمریکا به درستی و پاکی کار فراماسونری پی ببرند و عقاید آنها را محترم دارند. نظیر این گونه حرکه‌ای ضد ماسونی در آلمان، فرانسه، ایتالیا، انگلستان، ترکیه، یونان اطربیش و بسی کشورهای دیگر روی داده است.

اما در وضع کوتی کشور ما، به نظرمی رسد که انتخاب این راه حل درست نباشد زیرا ذهن مردم به اندازه ای نسبت به این موضوع غریب و ناآشنا است که سخن هر کس را ممکن است عقیله صحیح و حجت به شمار آورند، به خصوص که تبلیغات پنجاه ساله‌ی اخیر بر ضد این طریقت، اکثریت مردم را بر انگیخته است. همچنین از آنجاکه انسان طبیعتاً با هر چه ناشناخته است، یا از درستیش و تعظیم درمی آید یا احساس دشمنی می کند، این است که نسبت به این طریقت نیز احتمالاً پیشداوری و احساس قبل خصم‌انه وجود دارد. بنابراین سخنان دشمنان این طریقت آسان‌تر مورد قبول واقع می گردد. از این رو لازم می داند سخنی چند راجع به این طریقت گفته شود.

۲- اصول و مبانی و هدف‌های طریقت فراماسونی

قبل از هرجیز از خوانندگان گرامی تقاضا دارد که با حوصله و برداشی تمام این صفحات را مطالعه و پس از تمام شدن آن به داوری پردازند، زیرا چه بسا مطالبی در میان این نوشته وجود داشته باشد که احساس مخالفتی در خواننده ایجاد کند که بعداً توضیحات کافی و جواب آن داده شده باشد. بنابراین خواهشمند است که قبل از خواندن تمام توضیحات، اقدام به داوری نفرمایید.

فراماسونی طریقتی است که آشنایی با آن فقط از راه سیر ممکن است و بنیاد ذاتی آن همانا ایمان به خدا، معمار بزرگ جهان و همعجین باور داشتن اصل جاودانگی روان انسان است.

هدف سنت فراماسونی این است که بدون تبعیض، همه مردان شایسته و با ایمان را که نسبت به همنوع خود احترام و محبت دارند در دامان خود گرد آورد تا اینکه در آنها شوق درستکاری و مسئولیت شخصی پیدا شود و خواهان حقیقت و عدالت و آزادی شوند. این طریقت می‌خواهد اراده هموندان خود را به اندیشه و کردار همراه با دانایی و برداشی نیرومند کند تا اینکه آنها همیشه در اندیشه پیشرفت و آسایش، یگانگی و نیکبختی خانواده انسانی و هریک از اعضای آن باشند.

آموزش و پرورش این سازمان همراه با پیروی از اصول ایمان منهی، اخلاق و حقیقت است. فراماسون به اعتبار فراماسون بودن ناگزیز است که از قانون اخلاق پیروی کند. اگر این هنر را بفهمد هیچگاه نمی‌تواند منکر خدا شود و پاییند اصول دین خود نباشد.

او بهتر از هر کس خواهد فهمید که انسان‌ها به ظاهر می‌نگرند در صورتی که خدا از درون دل‌ها آگاه است. از این‌رو تکلیف ویژه هر فراماسون این است که هیچگاه بر خلاف دستور وجدان اخلاقی عمل نکند.

فراماسون‌ها با همه‌ی مردمان پاکدامن و با تقویاً یگانه می‌شوند و این یگانگی بر بنیاد محبت برادری استوار است. آنان آموخته‌اند که به خطاهای انسان‌ها با همدردی بنگرند و کوشش کنند به وسیله‌ی پاکی رفتار خود، ارزش بزرگ ایمان خوبیش را به دیگران نمایان سازند. بدین سان فراماسونی کانون اتحاد میان مردان نیک و حقیقت جو و نیکوترين وسیله دوستی، آشتی دهنده میان مردمانی است که بدون وجود این سازمان، همیشه از یکدیگر جدا می‌مانند.

فراماسونی مانند همه آئین‌ها و طریقت‌های مشابه دیگر، رازهای خود را از همه جز مردان آزاده و سپرده‌یدگان، می‌پوشاند، زیرا فهمیدن حقیقت برای همگان به آسانی می‌سر نیست و آشکار ساختن بی‌موقع حقایق چه بسا زیان آور است.

خدالوند به هر کسی به اندازه لازم قدرت درک حقیقت را داده است. همان‌گونه که بعضی از مردم از تشخیص بعضی رنگ‌ها ناتوان هستند، اگر تعليمات ماسونی در قالب رمز نمی‌بود، صورت و مفهوم‌های عامیانه را پیدا

می کرد و بسیاری از مردم می خواستند که به خیال خودشان در موردهایی آنها را بهتر کنند یا نوآوری به کلر ببرند. از این رو است که آشنایی با طریقت فراماسونری فقط از راه سیر میسر است.

منظور از سیر ایجاد تحول و تغییراتی درونی در داوطلب است، به طوریکه او عمیقاً از شنیدن سخنان استاد متاثر شود و این تأثیر راهنمای زندگی او برای بهتر کردن خود و دیگران باشد و یا به بیان فراماسون‌ها، «مردی بهتر در جامعه‌ای بهتر برای اجتماعی بهتر شود.» این بهتری چیز دیگری جز استواری در ایمان به خدا و آمادگی برای خدمت به مردم نیست. معمولاً این جاست که تشریفات خاصی که در ریتویل (Ritual) یعنی «دفتر آین» گردآمده است در محلی که نام آن «لژ» است، اجرا می‌شود.

لژ عبارت از محل است که در آن فراماسون‌ها برای کارکردن و تعلیم و تعلم و پیشرفت در شناسایی اسرار دانش کهن طریقت جمع می‌شوند. کلمه لژ به معنای اعم خود هم شامل اشخاص است و هم شامل محل تجمع آنها. بنابراین هر وقت جمعی طبق قوانین طریقت گردیدم می‌آیند یا جلسه به صورت مرتب و مقرر تشکیل می‌دهند، آن جمع یا آن جلسه لژ نامیده می‌شود. معمولاً در موقع ورود داوطلب به لژ، چشم‌های او با نواری بسته می‌شود تا او بتواند بدون آنکه تحت تأثیر تزیینات لژ و برادرانی که در آنجا حضور دارند، واقع شود، افکار خود را متمرکز کرده، عمیقاً به تعلیماتی که به او داده می‌شود، توجه کند. پس از آنکه قسمتی از تشریفات انجام گردید، چشمان او را باز می‌کنند.

منظور از همه‌ی این تشریفات این است که داوطلب تحت تأثیر تعلیمات اخلاقی که به او داده می‌شود قرار گیرد، زیرا اصول و مبانی اخلاقی بشر از پنج هزار سال تاکنون تغییرات اساسی نکرده‌اند و آزادی، نوع دوستی و کمک به دیگران، همراه با گفتار و کردار و اندیشه نیک و درسته از دوران باستانی تاریخ انسان تا زمان ما همیشه به نوعی نکرار شده است و هنوز هم نوع بشر به آن درجه از علو اخلاقی و معنوی که لازم بوده استه نرسیده است و از این رو پیروان طریقت فراماسونری عقیده دارند که این تعلیمات اخلاقی، اگر با سیر همراه باشد اثر عمیق‌تری بر جای می‌گذارد.

فراماسونری طریقشی است بسته و محدود و نه طریقشی مخفی و پوشیده. علت محدود و بسته بودن این طریقت این است که اولاً مردانی به فراماسونری قبول می‌شوند که درست و نیک و آزاد و بالغ و رشید و دارای عقل سليم باشند و به خداوند لایزال ایمان داشته باشند. در طریقت فراماسونری، پذیرفتن اشخاص فاسد و ماجراجو مغلور نیست و به جز اشخاص نیکنام نباید کسی بدان راه پیدا کند.

دوم، تعلیمات فراماسونری فقط از راه سیر منتقل می‌شود و خود این تعلیمات پیوسته و مانند پلکان درجه به درجه با پله به پله است. یعنی برای آنکه تعلیمات

درجه خاص داده شود، داوطلب باید تعلیمات درجه قبل را دریافت کرده و عمیناً به آنها توجه نموده و آنها را فهمیده باشد. بنابراین فقط کسانی می‌توانند به آن درجه برسند که لیاقت آنها برای درجه مذکور گواهی شده باشد. بدین جهت دیگران حق حضور در آن جلسه را ندارند و الا اصول، مطالب و تعلیمات فراماسونری و ریتولیل های آن، با ذکر تمام جزئیات در هر مغازه کابفروشی وجود دارد که با بهای نازلی به فروش می‌رسد و هر کس می‌تواند آنها را خریده و بخواند. اما بدیهی است که خواندن این کتاب‌ها با شناختن آنها از راه سیر تفاوت فاحش دارد.

جا دارد که باز هم تاکید و تکرار شود که طریقت فراماسونری با استفاده از تعلیمات خود در پرده مجاز، وسیله‌ای است که درس‌های بزرگ اخلاق و فلسفه را از طریق سیر به داوطلبانی که با پاک‌دلی و آزادگی در راه آن قدم برداشته‌اند، می‌دهد و هر چه که داوطلب بیشتر پیشرفت می‌کند، بیشتر و بهتر و کاملتر ارزش هدف و فلسفه‌ی آن را درک می‌کند، به طوری که هرچه جلوتر رود، بهتر متوجه خواهد شد که درجات فراماسونری افزودن به دانایی انسان است و نه فقط افزودن دانستی‌های انسان، زیرا انسان ممکن است عمری را برای بدست آوردن دانش بگذراند، ولی هنوز دانا نباشد و این دانایی به حقوق و منافع و وظایف انسانی است که فراماسونری می‌آموزد و از این راه است که انسان حقوق خود و دیگران را بهتر می‌شناسد و برای آن ارج ییشتی می‌گذارد و سر به بندگی و بردگی نمی‌سپرد.

فراماسون‌ها یکدیگر را برادر می‌نامند و این عنوان را می‌توان به این شکل توضیح داد: «هر انسانی مالک و حاکم شخص خود می‌باشد و این حکومت بر شخص خود آزادی نامیده می‌شود. وقتی تعدادی از این حکومتهاش شخصی به یکدیگر می‌پیوندند، جامعه و دولت به وجود می‌آید. هر یک از حکومتها که برای ساختن حقوق عمومی قسمتی از امتیازات خود را جدا می‌سازد که این قسمت برای همه یکسان است و این یکسان بودن امتیاز و حقی که هر شخص برای همه از دست می‌دهد، برابری نامیده می‌شود و حقوق عمومی چیزی جز حفظ و حمایت همه نیست که اشعه‌ی آن روی هر فرد می‌افتد و این حمایت هر فرد به وسیله‌ی همه‌ی نیروها، برادری نامیده می‌شود.

فراماسون‌ها آزادی را در رأس هرمی فرض می‌کنند که قاعده آن برابری است. برابری در جامعه، به مفهوم زیستن در یک سطح نیست، بلکه جامعه‌ای است که دارای سبزه‌زار و درختان بلند است، همراه با رقبت و کار و کوشش. از نظر فراماسون‌ها، همه استعدادها باید شانس مساوی داشته باشند. از نظر سیاسی همه رای‌ها یک وزن باشند و همه اعتقادها دارای حقوق مساوی. وسیله ایجاد برابری، آموزش رایگان و در مراحلی آموزش اجباری است، چه آموزش، روشنایی است و همه چیز از روشنایی برمی‌خیزد و به آن برمی‌گردد.

در لزوهای فراماسونری ابزار کار بناهای قدیمی مانند گونیا، پرگار، شاقوله ماله‌ی بنایی و چکش سنگراشی به عنوان رمزهای راستی، درستی، بردباری مبانه‌روی، استقامت و پایداری وجود دارد. همچنین برای هر درجه تابلوهایی موجود است که اصول اخلاقی ای که در آن درجه تعلیم داده می‌شود به صورت رمز در آنها نشان داده شده است. مثلاً تابلوی یکی از درجات حاوی یک اسکلت مرده و یک تبلوت است و منظور از آن جلب توجه به عاقبت هر انسان نلپایداری زندگی بشر و مرحله‌ی آخر آن، یعنی مرگ است. در این درجه، به داوطلب تعلیم داده می‌شود که از آنجا که آخرین مرحله سرنوشت هر انسان مرگ است، پس هر کس باید سعی کند که قبل از آنکه چنگال مرگ گیریان او را بگیرد، تکالیف خود را در این جهان انجام دهد تا روان او که پس از مرگ باقی مانده است، دچار ناراحتی و عذاب نگردد.

نزدیکی این رمز با دستور منصب اسلام دایر به زیارت اهل قبور در شب‌های جمعه بسیار اعجaby انگیز است و در هر دو مورد، موضوع تبه انسان و توجه دایمی او به مسئله مرگ می‌باشد. آیا می‌توان تصور کرد که چنین طریقی بتواند پیشداوری‌های ناچارته که در میان بسیاری از مردم وجود دارد، مانند آدمکشی و غیره را تأیید کند؟ آیا هیچ انسان فرزانه‌ای قدر است که در میان این تعلیمات اخلاقی که فشرده‌ی همه اصول منهبی و معمتوی همه‌ی زمان‌ها است، نکه‌ای برخلاف فضیلت و تقوای پیدا نماید؟

سه درجه اول فراماسونری را شاید بتوان برای سپرده‌گان این درجات به شرح زیر خلاصه نمود:

۱- خداوند، دانای جاوید، توانا به همه چیز، آفرینش خرد بربین و عشق بی‌پایان است. تو باید او را نیایش کنی، احترام بگذاری و عاشقانه دوست بداری و از راه کوشش در راه هنر او را ستایش کنی.

۲- آیین تو باید بر نیکخواهی استوار باشد نه فقط به خاطر انجام یک تکلیفه زیرا این کار به توشادی می‌دهد، روان تو جاوید است و توباید آن را تنزل دهی.

۳- تو باید در مقابل گاه ستیزه کنی و از کوشش نایستی و آنچه را به خود روا نمی‌داری، به دیگران نیز روا مداری. تو به سرنوشت مقدس خود ایمان داری و از این رو است که به نور دانایی روشن خواهی بود.

۴- تو باید به پدر و مادر خود و سالخورده‌گان احترام بگذاری و توجه نمایی. به جوانان تعلیم دهی و از کودکان و بیگناهان حمایت کنی.

۵- قسمتی از زندگی تو باید برای خانولده ات به کار رود و کشور خود را دوست داشته و به آن مهر بورزی و از فواین آن اطاعت کنی.

۶- دوست تو مانند خود تو است و بیچارگی او را از تو جدا نخواهد کرد و پس از مرگ او هر آن چیزی را خواهی کرد که برای او در زنده بودن می‌گردد.

- ۷- از دوستی غیرواقعی دوری کن و از زیاده روی پرهیز و کاری نکن که در اثر اشتباه لکه ای در وجودان تو به جای گذارد.
- ۸- تو اجازه نخواهی دل که شهوت برتو چیره شود و نتیجه شهوت و طمع دیگران را درسی برای خود بگیر و اشتباهات دیگران را بپخش.
- ۹- بیشتر گوش بده و کمتر سخن بگو. درست و راست رفتار کن، زخمها و بدی‌ها را فراموش کن و به جای آن، نیکی کن و از قدرت و برتری خود سوه استفاده نکن.
- ۱۰- برای شناختن انسان اندیشه کن تا خود را بشناسی و همیشه دنبال اخلاق و هنر باش، علیل بش و از تبلی پرهیز و از همه مهم‌تر، انسان‌ها را دوست بدار، زیرا آن کس که به دیگری نفرت دارد، در تاریکی خواهد بود. وظیفه‌ی تو این است که در راه بالابردن سطح اخلاق و دانش جامعه بکوشی تا همه‌ی انسانها با سرنوشت‌شان هماهنگ شوند.

این بود نامه دکتر امینی. همان‌طور که اشاره کردم درج مجدد این نامه در شماره ۳۸۱۵ مورخ ۱۷ مردادماه ۱۳۷۱ روزنامه‌ی جمهوری اسلامی بسیار معنی دار است.

من در ادامه بحث در باره تعالیم فراماسونری، مجدداً این سوال را مطرح می‌کنم که فراماسونری چه می‌گوید که این همه کتاب، به خصوص درکشورهای دیکتاتوری برعلیه آن نوشته‌اند؟ دریک جمله می‌توان گفت: هدف فراماسونری تربیت اخلاقی انسان است از طریق تمثیل و دربرده مجاز و از راه سیر.

تعلیمات درمدارس و دانشگاهها جنبه کلاسیک دارد، یا به اصطلاح اهل فن، دیداکتیک (Didactic) است، یعنی روش تدریس. آموزگار یا استاد معلوماتی را از طریق گفخار یا جزو و کتاب به شاگرد می‌آموزد و در زمان‌های مختلفه آنچه را تدریس کرده است، از دانشجو یا شاگرد می‌پرسد تا اطمینان حاصل کند که وی موضوع درسی را فهمیده است. اما نوع دیگر تعلیم داریم به نام تربیت اخلاقی که روش تدریس درآموختن آن نتیجه بخش نیست. مثلاً تکامل و ایجاد تحول اخلاقی در انسان تنها از راه سیر (Initiation) امکان پذیر است. کاری که نظری آن در عرفان ایرانی به نام سیرو سلوک به وسیله‌ی عرفا انجام می‌گرفت. در این نحوه تربیت، داوطلب را در شرایط خاصی قرار می‌دهند و از راه تمثیل و رمز، او را به تفکر و اسما دارند تا خود موفق به کشف رمزها شود و بدین طریق در او تحول ایجاد گردد. بهترین مثالی که می‌توان بدان اشاره کرد، انجم مراحل حج است. در مراسم حج، سوالاتی که باید برای زایرخانه‌ی خدا مطرح گردد از این قبیل است: چرا همه زایران باید احرام بینندن، یعنی لباس ساده و بکتواخت برتن کنند؟

این کار رمز چیست؟ سعی بین صفا و مروه رمز چیست؟ رجم شیطان چیست؟ در آنجا که شیطان نیست، و دهها سوال دیگر. اگر زایری در آن فضای ملکوتی در خود فرو رود و در باره کشف رموز اعمال فوق به تفکر پردازد و اگر خود نتواند رموز اعمال فوق را کشف کند، از راهنمای خود کمک یابد. چنین زایری پس از انجام کامل مراسم حج، انسان دیگری می‌شود که می‌توان به او گفت در مراسم حج سیر دیده است. اما اگر کسی مراسم حج را سرسرا و به عنوان یک تکلیف دینی صرف انجام دهد، در او تحول اخلاقی ایجاد نمی‌شود. چنین است که مثلاً آقای جلال‌الحمد، پیرو حزب نو و مکتب دیالکبک پس از مراسم حج، کتاب «حسی در میقات» را به رشته‌ی تحریر درمی‌آورد، یا بسیاری از رهبران منهبی نظیر حجت‌الاسلام امام محمد غزالی، پس از انجام مراسم حج، انسان تکامل یافته‌ی دیگری می‌شوند.

مثال دیگر، کلب مقدس ما مسلمانان است که بخشی از تعلیمات آن از راه رمز و تمثیل است که فهم آن برای همه کس مقدور نیست و می‌بینیم که برای هی بردن به تعلیمات و رموز قرآن کریم باید به شرح تفسیرهای گوناگون مراجعه منهبی مراجعه کرد.

منظور از سیر در فراماسونری در خود فرورفتن و به تفکر پرداختن در باره تعلیماتی است که از طریق تمثیل و رمز داده می‌شود که خود باید خویشن را سیر بدهد. یعنی از شنیدن سخنان استاد متاثر شود و این تاثر، راهنمای زندگی او برای بهتر شدن باشد. منظور و هدف سیر، ایجاد تحول و تغییر درونی در داوطلب است. چنین است که عارف بزرگ آیت‌الله حاج میرزا حبیب خراسانی می‌گوید:

گوهر خود را هویدا کن، کمال این است و بس
خویش را در خویش پیدا کن، کمال این است و بس

اميلوارم که اين توضيح مختصر مسئله تربیت اخلاقی انسان از طریق سیر را برای خواننده روشن کرده باشد. اینک باید در باره تمثیل یا آنالوژی نیز اشاره ای بکنم.

از دوران باستان تا به امروز، و به خصوص از دوران فلاسفه یونان به بعد، برای شناسایی و دسترسی به حقیقت در مسایل علوم تجربی، دو روش تحقیق از راه قیاس و استقراء وجود دارد، اما در مسائل ماوراء الطبيعه یا به قول اهل فن، متأفیزیکه هیچ یک از این دو روش تحقیق نتیجه‌بخش نیست، بلکه تنها از راه تمثیل می‌توان به شناسایی دست یافت. تمثیل روشی است که افلاطون پیشنهاد کرده است و گفته است که تمثیل کلید راز جهان

است. بهترین مثال آن غار افلاطون است. آنهایی که با فلسفه آشنایی دارند، از جزئیات تمثیل غار افلاطونی مطلع هستند. من از توضیح بیشتر دراین باره خودداری می‌کنم و خواننده کجکلو را به پایان کتابه که تعدادی از گفتارهای دکتر محمودهون را در آنجا نقل کرده‌ام، رجوع می‌دهم.

اینک که به کوئالی درباره سیر، رمز و تمثیل اشاره شد، می‌توان توجه خواننده را به نوع تعليمات اخلاقی طریقت فراماسونری جلب نمود. اول باید این نکته را توضیح بدهم که تمام تعالیم فراماسونری از درجه اول تا درجه ۳۳ را می‌توان از روی دفاتر آیین دریک کتاب سیصد، چهارصد صفحه‌ای و شاید کمتر، منتشر ساخت. اگر قرار بر آموزش و تدریس باشد، در مدت ۱۵ روز تا یک ماه می‌توان همه آنها را تدریس نمود. بعد هم می‌توان از داوطلب امتحانی به عمل آورد و به او دیپلم درجه ۳۳ اعطای کرد. اما چنین کاری از نظر اخلاقی، تحول و تکاملی در داوطلب به وجود نمی‌آورد. هدف فراماسونری تدریس نیست بلکه ایجاد تحول اخلاقی و تکامل اخلاقی در داوطلب است.

من در باره نحوه تعلیم رمزی در فراماسونری یکی دومثال می‌آورم. در بدو ورود، داوطلب که لباس ساده و محققی پوشیده است و تمام الات زینت و نقود او را گرفته‌اند با چشم بسته وارد کارگاه می‌شود. این کار دارای رمزی است که داوطلب خود باید در باره آن اندیشه کند. یک رمز این کار این است که به داوطلب تفهم می‌شود که در فراماسونری، ثروته مقام اجتماعی، تحصیلات عالی و سوابق خانوادگی، امتیاز محسوب نمی‌شود. این کار همچنین به داوطلب می‌فهماند که تنها مسایل انسانی و اخلاقی است که در فراماسونری می‌تواند امتیاز محسوب شود. داوطلب دیگری ممکن است به رمز خلقت انسان توجه کند. مثال دیگر درباره مفاهیم افزار بنایی است. مثلاً رمز گونیا چیست؟ توجه یک داوطلب از گونیا به قضاؤت درست برمی‌گردد، زیرا گونیا که زاویه نود درجه را اندازه گیری می‌کند، اگر زاویه‌ای به اندازه یک میلیونی ام درجه کمتر با زیباتر از نود درجه باشد، قضاؤت گونیا آنست که زاویه مذکور نود درجه نیست و به این نحو، گونیا هیچ تعارف و معامله‌ای نمی‌پذیرد. پس می‌توان گونیا را رمز قضاؤت درست دانست. دلوطلب دیگری از گونیا رمز هنر با رمز زیبایی را کشف می‌کند و چنین است که طریقت فراماسونری مخفی نیست، بلکه تعليمات آن رمزی است. به همین دلیل در همان سیر درجه اول، به داوطلب گفته می‌شود که فراماسونری از راه مجاز و در پرده رمز، تعليم می‌دهد.

فصل هشتم

فراماسونی برون مرزی ایران

پس از انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ و دریی فوت دکتر محمود هومن، عمل‌طريقت فراماسونی در ایران به صورت تعطیل کامل درآمد. برای فراماسون‌ها حتی دسترسی به اسناد و مدارک کتابخانه وغیره متعلق به فراماسونی امکان‌پذیر نبود. خانواده تعدادی از فراماسون‌ها که به علت شغل و مقام بازداشت شده بودند، به سوزاندن مدارک فراماسونی اقام کردند و آنهایی هم که مورد تعقیب قرار نگرفته بودند، از نظر احتیاط مدارک فراماسونی خود را اعم از عکس یا دیبلم وغیره سوزانندند. بنابراین مدارک عمده فراماسونی فعلاً فقط در اختیار سازمان‌های امنیتی یا اسناد ملی قرار دارد و یکی از دلایل که نگارنده را قادر به نوشن تاریخ فراماسونی کرد، این است که لاقل آنچه را در خاطر دارم بنویسم، که کار پژوهندگان آنی آسان‌تر شود. زیرا در آینده اگر کسی بخواهد اطلاعات واقعی از طريقت فراماسونی بدست آورد، نمی‌تواند تنها به اسنادی که در

اختیار سازمان‌های امنیتی است، اکتفا کند، چون در هر دوره و زمانی سازمان‌های امنیتی به دلایلی همه‌ی استند را در اختیار نویسنده‌گان قرار نمی‌دهند.

پس از انقلاب و برقراری جمهوری اسلامی، دیگر هیچ‌گونه فعالیتی مقدور نبود و فراماسون‌هایی که در ایران مانده‌اند، نه تنها فعالیتی به عمل نیاورند، بلکه از قوانین و مقررات جمهوری اسلامی پیروی کامل کردند و در هیچ اعدام و دسته بندی مخالفین جمهوری اسلامی شرکت نکردند.

اما چگونه ممکن شد که فراماسونری به نام ایران در خارج از کشور به وجود آید؟

فراماسون‌های ایران، چه در دوران انقلاب و چه پس از برقراری جمهوری اسلامی، به هر علت که از کشور خارج شده بودند و در کشورهای دیگر اقامات گزینند، می‌توانستند به سازمان‌های فراماسونری کشور محل اقامات خود مراجعه کنند. امکان داشت آنها به صورت میهمان در ازایهای آن کشورها شرکت کنند یا حتی در صورت تمایل عضویت یک از این محل اقامات خود را پذیرند. تعللی از فراماسون‌های ایرانی در کشورهای اروپایی و آمریکا و کانادا چنین کردند. یعنی عضویت یکی از ازایهای محل اقامات خود را پذیرفتند و از این راه با تعدادی از افراد محل اقامات جدید خود آشنایی پیدا کردند و در بسیاری از موارد، از راهنمایی آنها برای پیدا کردن دوستان و کار جدید بهره‌مند شدند. (امیدوارم که دشمنان طریقت این گفته را برای متهم ساختن آنها به جلسوسی مورد سوءاستفاده قرار ندهند).

با این حال، شمار عده‌ای از فراماسون‌های ایران در خارج از کشور، مانند آنان که در کشور بالقی مانند از هر نوع ادامه فعالیت خودداری کردند. در این میان، شرایط هموندان شورای عالی «آیین لسکلتی کهن و پذیرفته شده» یعنی دارندگان درجه ۳۲ که در شورای عالی ایران عضویت داشتند، با شرایط سایر فراماسون‌های ایران تفاوت داشت. زیرا اولاً اسلامی هموندان شورای عالی ایران مانند همه شوراهای عالی جهان در مطبوعات و نوشته‌های فراماسونری جهانی با قيد سمت درج شده بود و ثانیاً، فراماسون‌های دارای درجه ۳۲ در هر نقطه از دنیا که بنشنند برای شرکت در جلسات سالانه شوراهای محلی یا به کنفرانس‌های محلی یا بین‌المللی دعوت می‌شوند. از سوی دیگر، خود این افراد به هر شورایی که مراجعه کنند، به عنوان میهمان به جلسات رسمی پذیرفته می‌شوند. به این ترتیب، تعلل کسی از هموندان شورای عالی ایران که به خارج مسافرت کرده بودند، در

جلسات سالانه شوراهای عالی اروپایی و آمریکا و کانادا شرکت می‌کردند. اولین بار که از تعدادی هموندان شورای عالی ایران دعوت به عمل آمد، این دعوت از سوی شورای عالی کشور همسایه ایران، ترکیه بود که بعد از ایران، میزبانی کنفرانس اروپایی را بر عهده داشت. چندسالی که از شرکت تعدادی از هموندان شورای عالی ایران در کنفرانس‌های اروپایی سپری گردید، بخشی پیش آمد که آیا ممکن است شورای عالی ایران و کارگاه‌های آن در خارج از کشور به فعالیت پردازند و به کار خود ادامه دهند؟ در ادامه این بحث بعضی شوراهای عالی جهان، هموندان شورای عالی ایران را به این کار تشویق کردند، از جمله سه شورای عالی اروپایی که در تشکیل شورای عالی ایران شرکت داشتند، یعنی شوراهای عالی فرانسه، بلژیک و هلند و همچنین شورای عالی حوزه شمال آمریکا بیشتر از دیگران در راهنمایی و تشویق هموندان شورای عالی ایران کوشان بودند.

اولین سوال که مطرح شد، این بود که هیچ شورایی نمی‌تواند بدون داشتن لژهای سه درجه اول یا لژ بزرگ به کار پردازد زیرا می‌باید افراد شایسته خود را از بین استادان ملسون لژهای تابع لژ بزرگ انتخاب کند. بنابراین برای امکان پذیر ساختن از سرگیری کار شورای عالی در بیرون مرز، می‌باید لژ بزرگ ایران در بیرون مرز تشکیل و آغاز به کار می‌کرد.

تشکیل لژ بزرگ ایران در بیرون مرز

۱- در آبان ماه ۱۳۶۱ تعداد ۱۷ نفر استاد ملسون در شهر لس‌آنجلس گرد هم آمدند و درباره تشکیل لژ بزرگ ایران در بیرون مرز مذاکره کردند. مذاکرات این علماء به نوشتن نامه‌ای به عنوان بزرگ دیبر لژ بزرگ ایران، مهندس حسین دفتریان منجر شد که در آن درخواست شده بود از مهندس شریف امامی که در نیویورک اقامت داشته خواسته شود نظر خود را در باره شروع به کار لژ بزرگ ایران اعلام دارد. این نامه عیناً به نظر مهندس شریف امامی رسید که در ذیل آن چنین نوشت:

«با توجه به زحماتی که برای تشکیل و استقرار لژ بزرگ ایران و شناسایی آن از طرف لژهای بزرگ جهانی کثیله شده و بعد از مدت‌ها میهن عزیز ما دارای

لُز بزرگ مستقل شناخته شده گردید، درین است که فعالیت لُز بزرگ ایران متوقف گردد. علیهذا با این نظر کمال موافقت را داشته و لازم می داشم به طوری که مذاکره شد، اقدام مقتضی هرچه زودتر بر طبق اساسنامه بعمل آید..»

۲- ساعت ۵ بعدازظهر روز یکم دی ماه ۱۳۶۱ برابر با ۲۲ دسامبر ۱۹۸۲ ميلادي جلسه فوق العاده کمیته لُز بزرگ در شهر نیویورک تشکيل شد و استاد اعظم پس از گشایش جلسه اظهار داشتند بنا به اختیاراتی که بر طبق اساسنامه به من داده شده استه برادر محترم حسین دفتریان را به سمت قائم مقام استاد اعظم و برادر محترم نعمت الله رایین (۱) را به سمت بزرگ دبیر لُز بزرگ منصوب می نمایم. صورت جلسه به اعضاء بزرگ دبیر و استاد اعظم رسید.

کمیته بزرگ پس از تعطیل، مجددا در ساعت ۷ بعدازظهر تشکيل جلسه داد. استاد اعظم بعد از گشایش جلسه اظهار داشت چون در دوره‌ی آپنده برای اجرای تکاليف استاد اعظم آمادگی لازم را ندارم، از این رو برادر محترم حسین دفتریان، قائم مقام استاد اعظم را برای به عهده گرفتن سمت استاد اعظم لُز بزرگ ایران پیشنهاد می کم. نسبت به این پیشنهاد رای گرفته شد و به اتفاق آراء به تصویب رسید. سپس کمیته برادران زیر را به عنوان سalaran لُز بزرگ برگزید: باقرهیئت، شاهپور بهبهانی، منوچهر طلیعه، امیر مهدی خواجه‌ی، حسین لاری، جهانگیر حاج علیلو، مؤید قهرمانی، حمید لاری. صورت جلسه این گزینش‌ها تنظیم شد و به اعضاء استاد اعظم و بزرگ دبیر رسید.

۳- در تاریخ بیستم دی ماه لُز بزرگ اولین جلسه خود را در شهر نیویورک تشکيل داد. در این جلسه، پیشنهاد کمیته برای انتخاب مهندس دفتریان به سمت استاد اعظم به رای گذاشته شد و به اتفاق آراء به تصویب رسید. (۲)

در تاریخ ۱۹ آذر ماه ۱۳۶۴ برابر با ده دسامبر ۱۹۸۴ مراسمی در نیویورک انجام شد و آقای مهندس حسین دفتریان به عنوان استاد اعظم لُز بزرگ ایران دربرون مرز مستقر شد. در این مراسم که امکانات آن از طرف لُز بزرگ نیویورک در اختیار ایرانیان گذاشته شده بود، استاد اعظم لُز بزرگ ایالت نیویورک و دونفر از هموندان لُز بزرگ مذکور نیز شرکت داشتند.

نگارنده در آن تاریخ برای دیدار فرزندان خود در آمریکا بودم و از من نیز برای شرکت در مراسم فوق دعوت شده بود. قبل از انجام مراسم، جلسه کمیته بزرگ برای انتخاب سalaran لُز بزرگ تشکيل شد. در این جلسه من به شدت با تشکيل لُز بزرگ دربرون مرز مخالفت

کردم. با توجه به سوابقی که داشتم، مخالفت من تأثیر داشت و ایجاد مشکل می‌کرد. اما در نتیجه توضیح چندنفر از فراماسون‌های قدیمی که آنها را مردمان شایسته احترام می‌دانستم، از مخالفت دست برداشتم. آنها استدلال کردند که در حال حاضر، ایرانیهای فراماسون که در پنجاه ایالت آمریکا و تعدادی از ایالات کانادا اقامت دارند، به لژهای آمریکایی و کانادایی می‌بینندند و به خصوص جوان‌هایی که هنوز وارد فراماسونری نشده‌اند، به لژهای بیگانه می‌روند و با فرهنگ کشور خود نیز بیگانه می‌شوند. لذا، اگر لژ بزرگ ایران در بیرون مرز به وجود آید، این جوان‌ها به لژهای دیگر نخواهند رفت و در لژهای ایرانی به زبان فارسی به کار می‌هردازند و با فرهنگ و به خصوص با تعلیمات عرفان ایرانی سروکار خواهند داشت. این دلیل مرا قانع کرد. معاذالک با همه اصراری که کردند، هیچ سمعی را در لژ بزرگ نپذیرفتم.

پس از اسقرار مهندس حسین دفتریان در مقام استاد اعظمی، لژ بزرگ ایران در بیرون مرز رسمی تشکیل شد اما برای شناخته شدن آن هنوز لازم بود اقداماتی انجام گیرد.

اولین اقدام لازم فراین رام، برقراری ارتباط با لژهای بزرگ آمریکا بود. جلسه عمومی استادان اعظم ایالت‌های آمریکا در سال ۱۹۸۴ میلادی در شهر سیاتل ایالت واشنگتن تشکیل شد. هیئت ایرانی همراه استاد اعظم مهندس حسین دفتریان، در تاریخ ۲۱ فوریه ۱۹۸۴ در جلسه همگانی بزرگ استادان اعظم لژهای بزرگ آمریکا شرکت کردند. اما در اعلامیه نهایی و پایانی کفرانس، هیچ اشاره‌ای به لژ بزرگ ایران نشده است.

لژ بزرگ نیویورک با اینکه با تشکیل لژ بزرگ ایران در نیویورک موافقت کرده بود حاضر نشد رسمی پایگاهی به لژ بزرگ ایران بدهد. عندرش این بود که دوره استاد اعظمی در نیویورک بیش از یک سال نیست و او نمی‌تواند موافقت کمیته لژ بزرگ را برای کاری به این مهمی جلب کند. در این جریان، بزرگ فرمانروای پیشین شورای عالی حوزه شمالی آمریکا پیشنهاد کرد که این کلر در بوستون شاید آسان تر باشد چون دوره ریاست استاد اعظم در ملاچوست سه سال است و زمان کافی برای بحث و متقاعد کردن استاد اعظم آن وجود دارد.

در تاریخ ۲۱ تا ۲۹ سپتامبر سال ۱۹۸۴ که جلسه سالیانه شورای عالی حوزه شمالی آمریکا تشکیل گردید، تعهدی از هموندان شورای عالی ایران در مراسم مذکور به عنوان میهمان شرکت کرده بودند. نگارنده نیز در آن جلسه شرکت داشتم. بزرگ فرمانروای پیشین

این شورا، به نام استانلی ماسکول (Stanley Maxwell)، اعلام کرد که خوشبختانه موافقت استاد اعظم لُر بزرگ ماساچوست برای دادن پایگاهی به لُر بزرگ ایران در بیرون مرز جلب گردیده است. به این ترتیب مشکل محل لُر بزرگ ایران حل شد. اما برای شروع به کار لُر بزرگ ایران هنوز کافی نبود، زیرا می‌بایست حداقل سه لُر تابع لُر بزرگ ایران در بیرون مرز مشغول به کار باشند تا لُر بزرگ برون مرزی بتواند رسمیت پیدا کند.

ابتدا تصمیم بر این بود که سه لُر یکی در بوستون، یکی در لس آنجلس و دیگری در سانفرانسیسکو استقرار پیدا کند، با توجه به اینکه بیشتر ایرانیان مقیم آمریکا در این شهرها ساکن بودند. اما تشکیل لُر در این سه شهر نیز عمل نبود، زیرا هیچ یک از لُرهای بزرگ دیگر حاضر نبودند که لُر بزرگ دیگری در حوزه قضایی آنان دارای لُری باشد که تابع آنها نباشد. سرانجام در تاریخ ۲۶ مارچ ۱۹۸۵، قراردادی با لُر بزرگ ماساچوست مبادله شد که هم مرکز لُر بزرگ ایران در بوستون باشد و هم سه لُر تابع لُر بزرگ ایران در بوستون مستقر شوند. در تاریخ اول آوریل ۱۹۸۵ سه لُر به نام‌های مولوی، حافظ و هاتف وابسته به لُر بزرگ ایران در بیرون مرز به کار پرداختند و موافقت شد که هر یک از لُرهای سال فقط دو جلسه تشکیل دهنده و کار کند، یکی در ماه آبان و دیگری در ماه خرداد و لُر بزرگ نیز سالی دو جلسه همزمان با لُرهای سه گانه داشته باشد. روزهای تشکیل جلسه باید به نحوی انتخاب می‌شد که با تعطیلات پایان هفته همزمان باشد که با استفاده از دوروز تعطیل، برادران ملسون بتوانند در بوستون حضور پیدا کنند. دیده شده است که علاوه بر شهرهای مختلف آمریکا و کانادا، بعضی ایرانیان ساکن اروپا هم سالی دو بار رفع مسافت را برای انجام این مقصود پذیرا شدند. در کفرانس سالیانه استادان اعظم لُرهای بزرگ آمریکا که در تاریخ ۱۷ فوریه ۱۹۸۶ تشکیل شد، کمیته شناسایی و اطلاعات کفرانس مذکور به استاد اعظم ماساچوست، دیوید ریچاردسون (David Richardson) تبریک گفت که پایگاهی به لُر بزرگ ایران در شهر بوستون داده است و این کار او را به عنوان نمونه دوستی برادرانه در فراماسونری ستود.

تشکیل شورای عالی «آیین اسکاتی کهن و پذیرفته شده»

بوای ایران در بیرون هرگز

در اولین جلسه لژ بزرگ، که در تاریخ ۱۹ آذر ۱۳۶۲ برابر با ۱۰ دسامبر ۱۹۸۴ در شهر نیویورک تشکیل شد، چند تن از هموندان شورای عالی ایران که در تشکیل لژ بزرگ شرکت داشتند، در یک گفتگوی موقت، دکتر هوشنگ ظلی را به عنوان فرمانروای آتشی و امیر منصور شاهپرکی را به عنوان بزرگ دیر آتشی در نظر گرفتند که برای تشکیل شورای عالی در بیرون مرز کارها را پیگیری کنند. اما به علت آنکه دکتر هوشنگ ظلی زبان انگلیسی نمی‌دانست و در پاریس زندگی می‌کرد، عملای پیگیری کارهای مربوط به تشکیل شورای عالی به وسیله‌ی دو تن از هموندان شورا، پرویز یگانگی و شادران ایرج هدایت، که در کانادا اقامت داشتند، انجام می‌گرفت. پس از آنکه لژ بزرگ تأسیس شد، برادر پرویز یگانگی از هموندان شورای عالی (آنها بی‌کش از کشور بودند) دعوت کرد که در تاریخ شش مارچ ۱۹۸۸ در نیویورک گرد هم آیند تا در باره‌ی تشکیل شورای عالی اقدام شود. کسانی که به این دعوت پاسخ دادند و در روز شش مارچ در جلسه‌ای که در هتل پلازا نیویورک تشکیل شده بود، شرکت کردند، عبارت بودند از: امیر مهدی خواجه‌ی، ابوالحسن معلم، محمد حسن مشیری، نعمت الله راین، علام الدین روحانی، لطف الله حی، پرویز یگانگی، دکتر هوشنگ ظلی، دو نفر از برادران، مهندس حسین دفتریان و ایرج هدایت که نتوانستند در جلسه شرکت کنند، نامه نوشته‌ند و حق رای خود را به دیگر برادران واگذار کردند. پس از مذاکره و رای گیری برادر نام آور پرویز یگانگی به عنوان دومین فرمانروای با اختیار شورای عالی ایران انتخاب شد. او نیز طبق رسوم قدمی و بر طبق آیین، هموندان شورای عالی ایران را با رعایت ارشدبیت به شرح زیر انتخاب کرد:

- ۱- محمد حسن مشیری.
 - ۲- علام الدین روحانی.
 - ۳- لطف الله حی.
 - ۴- ابوالحسن معلم.
 - ۵- ایرج هدایت.
 - ۶- حسین دفتریان.
 - ۷- امیر مهدی خواجه‌ی.
 - ۸- نعمت الله راین.
- دکتر هوشنگ ظلی به عنوان هموند افتخاری برگزیده شد.

در پایان جلسه، اعلامیه انتخابات و برگزیده شدن بزرگ فرمانروای دو زبان فارسی و انگلیسی تنظیم شد و به اعضاء بزرگ بازرسان کل و با اختیار هموندان شورای عالی ایران رسید. گزارش این جلسه در تاریخ ۵ آوریل ۱۹۸۸ به وسیله پرویز یگانگی برای اطلاع بزرگ فرمانروای حوزه شمال آمریکا، فرانسیس جی پال به شهر لکزینگتون ارسال شد.

در تاریخ ۱۴ آهریل از طریق شورای عالی حوزه شمالی آمریکا از شوراهای عالی اروپایی و دیگر شوراهای عالی در حال کار در جهان در باره دو باره به کار پرداختن شورای عالی ایران کسب تکلیف شد، با اعلام اینکه شورای عالی حوزه شمال آمریکا فرمان لازم را تنظیم و اعلام نموده است، پس از وصول پاسخ شوراهای عالی در کارجهان، و به خصوص سه شورای کشورهای فرانسه، بلژیک و هلند که در تأسیس شورای عالی ایران در تهران شرکت داشتند، و همچنین شوری عالی حوزه جنوب آمریکا، مراسمی در سوم جولای ۱۹۸۸ انجام شد. گزارش این مراسم توسط فرانسیس پال در گردشگری سالانه شورای عالی حوزه شمال آمریکا که در تاریخ ۲۸ آگست ۱۹۸۸ در شهر میشیگان تشکیل شد، ارایه داده شد، که به شرح زیر است. از این گزارش ۲۳۳ صفحه‌ای فقط آنچه مربوط به تشکیل شورای عالی است، به طور خلاصه در زیر نقل می‌شود:

بزرگ فرمانروای با اختیار شورای عالی شمال آمریکا، فرانسیس جرج پال، در باره دوباره به کار پرداختن شورای عالی ایران چنین گزارش داد:

«هموندان شورای عالی و سایر علاقمندان به یاد دارند که در یکی دو سال گذشته در مجله (Allocation) از تمایل هموندان شورای عالی ایران در بیرون مرز برای بنیادگذاری دوباره آین اسکاتی کهن و پذیرفته شده در بومتن آگاه شدند. در سال پیش، آنها با فرمانروای پیشین حوزه شمال آمریکا، استانلی مکسول و همچنین با استاد اعظم لژ بزرگ ماساچوست که به تأسیس لژ بزرگ ایران در بیرون مرز علاقمند بود تماش گرفتند. نامبردگان و دیگر برادران معتقد بودند شورای عالی ایران می‌تواند سرهنگی لژهای آئی را به عهده بگیرد و برادران شایسته‌ی ایرانی را در پایه‌های آین اسکاتی کهن و پذیرفته شده سبر بدهد. شورای عالی شمال آمریکا، برای انجام این لهداف مطلوبه موضوع به اطلاع فرمانروایان شوراهای عالی فرانسه، بلژیک و هلند که خود از پایه گذاران اصلی شورای عالی ایران در سال ۱۹۷۱ در تهران بودند، رسانید. در تأسیس شورای عالی ایران در سال ۱۹۷۱، بزرگ فرمانروایان وقت، شارل ریاند (Charle Riandeh) از فرانسه و ھوفمن (W.B. Hoffman) از هلند و رایول برتو (Raoul Berteau) از بلژیک حضور داشتند. جانشینان آنها در ۱۹۸۸ یعنی برادران نام آور، به ترتیب بارنژه (Baranger) از فرانسه و البرت از بلژیک (Albert) و کنت (Kent) از هلند، با رضایت و اشتیاق پذیرفته و تأیید کردند که اسکاتیش رایت ایران به عنوان برون مرزی زیر نظر شورای عالی ایران تأسیس شود. جریان به اطلاع کلاین کشت (Fred Klenknecht)، بزرگ فرمانروای حوزه جنوب آمریکا و گوردون بنت (Gordon Bennett) بزرگ فرمانروای کانادا هم رسانده شد.

برادرنام آور کلاین کشت موافق شورای عالی خود را اعلام داشت و برادر

نام آور بنت، بزرگ فرمانروای کانادا موافقت شخص خود و همچنین موافقت جانشین خود را اعلام و موافقت شورای عالی کانادا را به اجلاس رسمی آن شورا موكول کرد. پس از آن، موضوع به تمام شوراهای عالی و همچنین لژهای بزرگ «سيستم اسكنانديناوي» که با شورای شمال آمریکا رابطه دارند، اعلام گردید.

با انجام کارهای مقدماتی فوق، بزرگ فرمانروای حوزه‌ی شمال آمریکا از برادران شوراهای عالی جهان تقاضا کرد که در اجلاس رسمی که در سوم جولای ۱۹۸۸ برگزار می‌شد در صورت امکان حضور یابند. برادران ایرانی نیز دعوت جداگانه‌ای به عنوان میزبان بعمل آوردند. (۳) در تشکیل اجلاس سوم جولای ۱۹۸۸ از گشودن اجلاس به وسیله‌ی بزرگ فرمانروای حوزه‌ی شمال آمریکا، سرویسی ایران و سپس سرود ملی آمریکا خوانده شد و بزرگ فرمانروا گزارش کوتاهی از کوششهای چندسال لغیر در بوستون که به این گردهمایی منجر شده استه بیان داشت. وی آنگاه میهمانان ما، بزرگ فرمانروایان و نمایندگان آنها و همچنین برادران شرکت کننده‌ی حوزه‌ی شمال آمریکا در مراسم را معرفی کرد. سپس برادرنام آور فرانسیس پال از فرمانروای منتخب شورای عالی ایران، پرویز یگانگی خواست افسران تازه برگزیده شده‌ی شورای عالی ایران را معرفی کند، با انجام این کار بزرگ فرمانروا، فرانسیس پال، از بزرگ فرمانروای پیشین حوزه‌ی شمال آمریکا، برادر نام آور، استانی مکسوله تقاضا کرد افسران انتخاب شده را مستقر کند.

برادر نام آور استانی مکسول از برادران نام آور موستلگ (Mostleg) و برکوئیست (Berquist) خواست در انجام این تکلیف او را همراهی کند. مراسم استقرار افسران شورای عالی ایران طبق مراسم شورای عالی حوزه‌ی شمال آمریکا و کشور کانادا انجام شد و برادران برگزیده به شرح زیر مستقر شدند

برادر بسیار نام آور پرویز یگانگی، بزرگ فرمانروا

برادر بسیار نام آور، محمدحسن مشیری، جانشین بزرگ فرمانروا
برادر بسیار نام آور، علاءالدین روحانی، مهین دستور

برادر بسیار نام آور، لطف الله حسینی، بزرگ خزانه‌دار

برادر بسیار نام آور، ایرج هدایت، بزرگ دیر

برادر بسیار نام آور، حسین دفتریان، رئیس تشریفات

برادر بسیار نام آور، مهدی خواجه‌ی، بزرگ خطب

برادر بسیار نام آور، نعمت الله رایین، بزرگ سخنگو

ضمناً برادر بسیار نام آور ابوالحسن معدل که حاضر نبود به عنوان بزرگ مهردار معرفی شد. استقرار ایشان به وسیله‌ی شورای عالی ایران در جلسه بعد انجام خواهد گرفته. برادر بسیار نام آور دکتر هوشنگ ظلی به عنوان هموند افتخاری متصوب شد.

پس از تأیید استقرار به وسیله‌ی برادر نام آور مکسول بزرگ فرمانروای

حوزه‌ی شمال آمریکا، فرانسیس پال تشکیل و فعالیت شورای عالی ایران را بدین شرح اعلام داشت:

«من بزرگ فرمانروای با اختیار شورای عالی حوزه‌ی شمال آمریکا، با تأیید و تصویب بزرگ فرمانروایان شوراهای عالی کشورهای فرانسه، بلژیک و هلند اعلام می‌کنم که شورای عالی ایران اکنون در بیرون مرز جانشین شورای عالی ایران است که در حمایت شوراهای عالی فرانسه، بلژیک و هلند در تهران-ایران در سال ۱۹۷۱ به فرمانروایی زنده بlad دکتر محمود هومن ۴۳، اولین و تنها فرمانروا تشکیل گردید. همچنین اعلام می‌کنم این شورا قادر و آماده است که کار خود را در فراماسونری اسکاتیش رایت از سر بگیرد و برادران شایسته و حائز شرایط را در پایه‌های آین اسکاتی کهن و پذیرفته شده برای ایران سیر بدهد.

در پایان طبق رسوم قدیمی در بستان، نشت شورای عالی اقدام گردید. آنگاه بزرگ فرمانروا، فرانسیس پال، از برادر بسیار نام آور، پرویز یگانگی، تقاضا کرد اولین جلسه شورای عالی ایران بیرون مرز را تشکیل بدهد. بزرگ فرمانروا شورای عالی ایران در بیرون مرز، طبق آین پایه ۴۳ شورا را گشود.

در اولین اقدام او مراتب سپاس خود را از معمار بزرگ جهان و سپس شورای عالی حوزه‌ی شمال آمریکا ابراز داشت و شمه‌ای نیز از پیام زنده بlad دکتر محمود هومن اولین فرمانروای شورای عالی ایران و همچنین از پیام تبریک شارل ریاند، بزرگ فرمانروای آن روز فرانسه بازگو نمود و سپس به مناسبت دویست و دوازدهمین سال اعلام استقلال آمریکا در پایان هفت شادباش گفت و از بزرگ فرمانروای حوزه‌ی شمالی و همچنین بزرگ فرمانروای پیشین استانی ماقسول و دیگر فرمانروایان حاضر و غایب به نهایت قدردانی را بعمل آورد. همچنین از برادران نام آور شورای عالی حوزه‌ی شمال آمریکا قدردانی نمود. شورای عالی ایران در بیرون مرز، سپس از برادران در گذشته و پایه گذاران شورای عالی ایران از جمله دکتر محمود هومن، نخستین بزرگ فرمانروای شورای عالی ایران سرلشگر میرجلال، جانشین بزرگ فرمانروا و هموند در گذشته، علیرضا امیرسلیمانی، یاد نمود.

کار بعدی شورا شنیدن گزارش‌ها بود، اولین گزارش را برادر نام آور علام الدین روحانی، مهین دستور شورا و دیر کمیته‌ی ریتویل (دفترهای آین) ارایه داد. سپس گزارش برادر نام آور لطف الله حی، بزرگ خزانه‌دار، و همچنین گزارش برادر نام آور، ایرج هدایت بزرگ دیر، ارایه گردید. آنگاه بزرگ فرمانروا پیشنهاد کرد که دو تن برادران نام آور، فرانسیس پال، بزرگ فرمانروای شمال آمریکا و استانی ماقسوله، بزرگ فرمانروای پیشین حوزه‌ی شمال آمریکا، به عنوان هموندان افتخاری شورای عالی ایران پذیرفته شوند که طبق آین، رأی گیری بعمل آمد و به اتفاق آراء تصویب شد. سپس بزرگ فرمانروا، پرویز یگانگی، از

بزرگ فرمانروایان حاضر خواست هر کدام که مایل باشند درباره تشریفات انجام شده سخن بگویند. برادر نام آور بارانزه بزرگ فرمانروای عالی فرانسه گزارش کوتاهی از تاریخچه شورای عالی ایران داد و پس افزود که امروز از روزهای تاریخی طریقت اسکاتیش رایت است و پس از شرح کوتاه از تاریخ اولین شورای عالی ایران گفت از طرف بزرگ فرمانروای شورای عالی ایتالیا و همچنین بزرگ فرمانروای کشور سویس که به علت گرفتاری هایی که داشتند و فرصت کافی نبود در این مراسم شرکت کنند، از من خواستند شروع مجدد شورای عالی ایران را به برادران ایرانی تبریک بگویم.

بزرگ فرمانروای بلژیکه برادر نام آور جرج کست، ابتدا نامه‌ی شورای عالی هلند را قرائت کرد که در آن با تأسف از عدم حضور در بستون یاد کرده بود و اظهار امیدواری کرده بود که روزی شورای عالی ایران به کشور عزیز خود بیازگردد و اسکاتیش رایت را لذامه دهد. پس از سوی خود و شورای عالی بلژیک این روز تاریخی را فراموش نشتنی خواند و اظهار داشت که در برلبر کار انجام شده‌ی امروز جز ابراز تمجد و خرسندی پیامی ندارد و با یادآوری تأسیس شورای عالی ایران بیست سال پیش در تهران، به سبب انجام کار بزرگ امروز، از بزرگ فرمانروا پال و بزرگ فرمانروای پیشین استانی ماسکول قدردانی گرد و گفت در امید و آرزوی آن است که کلمه بیرون مرز از شورای عالی ایران حذف شود. این شورای عالی جایگاه ارجمندی در میان شورای‌های عالی در جهان دارد و مورد تکریم و احترام قاره اروپا است.

بزرگ فرمانروای کانادا، برادر نام آور بنت (Bennett)، ضمن تذکر و پلادوری ۱۲۲ سالگی کشور کانادا که اخیراً جشن آن برگزار شد، گفت هنگام برگزاری جشن ۲۱۲ سالگی کشور آمریکا در آن کشور بودم. وی از اهتمام و کوشش پی‌گیر و خستگی ناپذیر شورای عالی ایران در بیرون مرز گه با وجود اشکالات فراوان، توفیق ایجاد آن را پیدا کرده، ستایش نمود و مراتب خرسندی خود را به خصوص از اینکه چند تن از افسران شورای عالی ایران در شهرهای ونکوور (Vancouver) و تورonto (Toronto) زندگی می‌کنند، ابراز داشت و اضافه کرد که این امر نه تنها مورد تأیید فائم مقام شورای عالی کانادا و خود او است، بلکه بزرگ فرمانروای پیشین کانادا نیز آن را تأیید می‌کند.

برادر نام آور دیوید کروگر نماینده اعزامی بزرگ فرمانروای حوزه جنوب آمریکا، کلابن کشته، پیام نهشت آن شورای عالی و خود بزرگ فرمانروا را ابلاغ و این واقعیت را تأیید کرد که از جنبه‌ی تاریخی فرمانسوئی همراه و هماهنگ اصل آزادی بوده است. پس از انجام کارها، بزرگ فرمانروا پرویز یگانگی، از بزرگ سخنگو خواست که به نیایش پردازند و پس از انجام آن، جلسه شورای عالی ایران در بیرون مرز طبق پایه ۳۳ بسته شد.

با توجه به دوری سفر هموندان شورای عالی ایران و همچنین میهمانان از

ملوأه دریاها به کشور آمریکا، بزرگ فرمانروای شمال آمریکا برنامه شام و میهمانی کوتاهی برای برادران حاضر در شبه شب دوم جولای در سالن آدامز (Adams) در هتل ریتس کارلتون (Ritz Carlton) نرتیب داد.

یکشبے شب نیز پس از اتمام کارهای سوم جولای و تشریفات رسپی آن در معبد ماسونی، تمام هموندان، همراه همسران خود و اسناد اعظم لژ بزرگ ماساچوسته برادر نام آور البرت ایموس (Albert Amos) همراه با همسرش خاتم ایموس میهمان شورای عالی ایران بودند. پذیرایی در سالن کتابخانه هتل کارلتون که به تازگی تجدید دکوراسیون شده بود، انجام شد.

از آنجا که تمام مراسم و سخنرانی‌ها در معبد ماسونیک انجام شده بود، در مراسم شام شبیه و یکشبے، گفتارها شامل خوشامدگویی گرم بزرگ فرمانروا، پال و بزرگ فرمانروا، پرویز یکلنجی از میهمانان بود. بزرگ فرمانروای حوزه شمال آمریکا، پال، اظهارداشت: «من نمی‌توانم به این نشست بسیار مهم و اقدامات تشریفاتی بزرگ آن پایان دهم بدون آنکه مراتب رضایت خاطر و قدردانی ژرف خود را از کمک و همراهی سایر شوراهای طریقت و همچنین هموندان شورای عالی خویش در همراهی و همفکری و کمک به انجام این امر مهم که موجب امیدواری شورای عالی ایران (بیرون مرز) و هموندان آن شده است، ابراز دارم.»

بیشترین افتخار ایجاد آمید، ملیون کمک و همراهی برادران هموند شورای عالی اسکاتیش رایت است به خصوص فرمانروای پیشین آن، که در آغاز، نیروی خود را صرف تشکیل مجدد لژهای سه گانه رمزی فراماسونری نمود و سپس در کار بسیار مهم دوباره فعال شدن اسکاتیش رایت ایران کوشش کرد. این کار بزرگ نیز انجام شد. این امر نمونه‌ی برجسته و روشنگر این واقعیت است که طریقت برادری چگونه برای پیشبرد هدف فراماسونری از مرز جغرافیایی و سیاسی نیز می‌گذرد.

در برق ۲۲۱ گزارش کمیته‌ی شورای عالی شمال آمریکا که در باره‌ی روابط برادرانه به بحث می‌پردازد، راجع به ایران مطالب زیر یادآوری شده است.

«نظر کمیته‌ی شما براین است که بار دیگر بزرگ فرمانروا پاله پس از تحقیق و مطالعه، نظر خود را در باره اصول روابط برادرانه با سایر شوراهای عالی به نحوی مناسب در خطابه آورده است. هموندان این کمیته نظر بزرگ فرمانروای پیشین ماکسول را تأیید می‌کند، که مهم‌ترین اقدام ما در رابطه با دیگر شوراهای عالی در سال ۸۸-۸۹ پایه گذاری مجدد و دوباره به کار اندلختن شورای عالی ایران (بیرون مرز) در حوزه شمال ماسونی آمریکا در یکشبے شب سوم جولای ۱۹۸۸ می‌باشد، که گزارش آن در قسمت مخصوص نشست خاص شورای عالی در مجله (Allocation) آورده شده است.»

ما هموندان کمیته، همراه با فرمانروای خود، مراتب قدردانی و سپاس خود را به برادران بزرگ فرمانروایان، هانری بارانژه از فرانسه و زریز کست از هلند

و گوردون بست از کانادا و کلاین کشت از حوزه جنوب آمریکا به نمایندگی کروگر، بزرگ بازرس ویرجینیا، ابراز می‌داریم و همچنین از برادران شورای عالی که نتوانستند در این نشست مهم شرکت نمایند ولی تأیید خود را برای این موقعیت بزرگ اعلام داشته‌اند، سپاسگزاری می‌کیم. ما با نظر بزرگ فرمانروا در باره فعالیت گنشته‌ی شورای عالی ایران از سال ۱۹۷۰ و تعطیل اجباری آن همراه هستیم.

بزرگ کمیته‌ی شما از نحوه کار و فعالیت لژ بزرگ ایران در بستون (بیرون مرزا) و سه لژ وابسته به آن، تحت تأثیر قرار گرفته و مطمئن است که شورای عالی ایران بروز مرزا برای دلخواهات اسکاتیش رایت و دیگر تکالیف آن در آینده همچنان موفق خواهد بود.

دریابان، ما مراتب سپاس و رضامندی خود را به هموندان نیوانگلند (New England) که با فرصت کم در این امر مهم در سوم جولای در بستون شرکت نمودند و کمک نمودند، اظهار می‌داریم. همچنین از لژ بزرگ ملساچوست که لژ و وسائل و لوازم خود را در اختیار لژ بزرگ و شورای عالی ایران در بیرون مرزا گذاشته است، سپاس و قدردانی می‌کیم.«

این گزارش به امضاء شش تن دارندگان پایه ۳۲ و هموند شورای عالی شمال آمریکا و عضو بزرگ کمیته رسیده است.

گزارش دیگر بزرگ فرمانروا و شورای عالی حوزه شمال آمریکا مندرج در صفحات ۴۰ و ۴۱ مجله Allocution به این قرار است.

«یک سال پیش ما در این مجله جریان تشریفات جلسه‌ی روز سوم جولای ۱۹۸۸ در بستون را در باره فعال شدن شورای عالی ایران (بیرون مرزا) گزارش دادیم نشست بعدی شورای عالی ایران (برون مرزا) در تاریخ ۱۹ ماه می ۱۹۸۹ در اطاق توسکان معبد ملسوی شهر بستون انجام گرفت. میهمانان در این نشست برادر نام آور، کروگر (Kruger)، بزرگ بازرس شورای عالی حوزه جنوب آمریکا، به نمایندگی حوزه جنوب آمریکا از طرف بزرگ فرمانروای حوزه جنوبی، کلاین کشت (Klenknecht) و برادر نام آور رولاند موسلی (Roland E. Mosley) قایم مقام لژ بزرگ ملساچوست و برادران نام آور ریموند ویلیام ۳۲ (Raymond W. William)، فیلیپ برکوئیست (Philip Berquist) و سیدنی بکستر (Sidney Baxter) بودند.

هموندان شورای عالی در جلسه شرکت داشتند و در ساعت چهارونیم بعدازظهر، با پایان یافتن کار شورای عالی ایران، لژ اندیشه در پایه ۴ به کار پرداخت که هموندان شورای عالی به جای افسران لژ اندیشه، مشغولیت اجرای برنامه را بر عهده گرفتند و برادر نام آور، ایرج هدایته بزرگ دیر شورای عالی

ریاست جلسه را عهده دار بود.

پیش از مراسم سیر، از داوطلبان خواسته شده بود کار معماری خود را که مربوط به تجربه ملسوئی آنها در سه پایه لژهای رمزی بود بخوانند که انجام گردید و مورد توجه میهمانان قرار گرفت. کارهای لژ با شام برادرانه در هتل کوالینی این (Quality Inn) بستون به پایان رسید. آنچه مجدداً مورد توجه میهمانان قرار گرفت، برداشت و ناثیرسیر در داوطلبان بود که هر یک بیان داشتند. در اوایل سال درنتیجه مکاتبه و مذاکره میان شورای عالی ایران (بیرون مرز) و شورای عالی حوزه های جنوب و شمال آمریکا، بنا به تقاضای شورای عالی ایران هموندی دوگانه پذیرفته شد. توضیع آنکه در اثر ادامه تعليق شورای عالی ایران، شماری از هموندان لژ بزرگ ایران به شورای عالی حوزه های جنوب و شمال آمریکا پیوسته بودند و برخی از آنها تا پایه ۳۲ نیز رسیده بودند. عده ای از این برادران ضمن تعامل به ادامه هموندی در آن حوزه ها خواستار هموندی شورای عالی ایران (بیرون مرز) نیز بودند. درنتیجه تصویب شد چنین برادرانی در هر پایه ای هستند، تنها می توانند تا پایه ۱۴ در کارگاههای شورای عالی ایران (بیرون مرز) شرکت کند و در پایه های بالاتر می باید با رعایت آیین نامه شورای عالی ایران سیر بیستند. میهمانان ضمن تقدیر از کوششها بزرگ فرمانروای شورای عالی ایران، برادر پرویز یگانگی، مراتب خرسندی و رضامندی خود را از نحوه کار قابل توجه شورای عالی ایران با روش درست و اساس اسکاتیش رایت، ابراز داشتند و گفتند با وجود کندی کار، پیشرفت آن مرتب و دقیق بوده است.»^(۴)

این بود مختصری از تاریخ فراماسونری ایران در خارج از کشور. قبل از پایان این فصل لازم می داشم که توجه خوانندگان را به چند نکه مهم جلب کم طریقت فراماسونری نیز مانند هر سازمان جهانی دیگر در طول تاریخ دچار تحولات بسیار شده و نظرات و برنامه های مختلفی را در خود پرورانده است. در بسیاری از کشورها و لژهای اختلافات نظری و سازمانی به وجود آمده که می توان به اختلافات حاصله در بین فراماسون های آلمان و ایتالیا بعد از جنگ دوم جهانی یا به اختلافات میان لژهای اروپایی و آمریکایی در برخورد به فراماسونری در بلوك شرق بعد از فروپاشی شوروی اشاره کرد. اختلاف نظر و برنامه و همچنین تحول و تغییر لازمه هر سازمان پویا و زنده است و فراماسونری نیز از این قاعده مستثنی نیست. اما نکهای اصلی و اساسی این است که اصول اخلاقی مورد قبول و پذیرش طریقت فراماسونری مانند شعار آزادی، برابری و برادری اصول پایداری هستند که تغییر ناپذیرند.

طیعتاً مسائل پادشاهی تحولات اختلاف در نظر و برنامه شامل فراماسونری ایران نیز می‌شود. با این تذکر که تجربه کوئی فراماسونری ایران، یعنی برون مرزی بودن آن ویژگی‌ها و مشکلات خاصی به دنبال خود می‌آورد.

به طور عام، تمام سازمان‌ها، گروه‌ها و دسته‌بندی‌هایی که بالاجبار برون مرزی هستند به علت جدعاً بودن از بدنی اصلی جامعه و فرهنگ خود و همچنین به علت‌های مختلف مالی و تشکیلاتی به تناوب به انواع مسائل تغییر اختلافات و تنشی‌های درونی، افسردگی سازمانی، رقابت‌های فردی و غیره، دچار می‌شوند. بروز این مسائل طبیعی است و باید با شناخت این مسائل، به حل آنها پرداخت.

فراماسونری برون مرزی ایران نیز طیعتاً از ظهور مسائل بالا بسیاره نمانده است و نخواهد ماند. اگرچه شیوع چنین بیماری‌هایی در کار لُز بزرگ ایران (برون مرز) اختلالاتی ایجاد نمود ولی خوشبختانه به کاراصلی آن آسیبی نرساند. اکنون که من این تاریخ مختصر فراماسونری ایران در بیرون مرز را می‌نویسم، قریب به ۱۵ سال از تشکیل لُز بزرگ و شورای عالی درخارج از کشور می‌گذرد. شورای عالی ایران (برون مرز) در این مدت با اختیار و مستقل عمل کرده است و در میان شوراهای عالی جهان شایسته و آبرومند و سرفراز معرفی شده است.

این نکته را نیز باید اضافه کرد که تنها تجربه برون مرزی فراماسونری قبل از ایران تجربه فراماسون‌های کشور اسپانیا در دوران دیکتاتوری فرانکو است. در این تجربه، برادران مکزیکی امکانات ادامه فراماسونری برون مرزی اسپانیا را در مکزیک در تمام طول حکومت فرانکو فراهم کردند. بعد از بازگشت اسپانیا به اروپای دمکراتیک، فراماسونری اسپانیا نیز از مکزیک به مرز و بوم خود بازگشت. در مورد ایران نیز شکی نیست که فراماسونری برون مرزی فقط با چشم‌انداز و به امید بازگشت به ایران، مفهوم می‌باشد و نه به عنوان سازمانی در خود و برای خود.

پانویس‌ها

- (۱) نعمت‌الله رایین، هیچ نسبتی با اسماعیل رایین، نویسنده‌ی کتاب «فراماسونری ایران» ندارد و تسلیه صرفاً لسمی است.
- (۲) توضیح اینکه طبق اسنادی لُز بزرگ ایران، یکی از هنچ سalar اصل لُز، که عبارتند از فاتح مقام دو معلوم

و دونگهبان، می‌توانند داولطلب مقام اسناداعظمی شوند، انتخاب فائم مقام و دومعاون از اختیارات استاد اعظم است و دونگهبان را کمیته اُژ بزرگ انتخاب می‌کند.

(۲) اسامی شرکت کنندگان شوراهای عالی جهان در گزارش منعکس گردید که به علت زیادی افراد از ترجمه اسامی خودداری می‌شود.

(۴) توضیح: طبق آیین نامه‌ی عمومی شورای عالی ایران که در ایران تأسیس شده بود، هنگامی که میهمانانی از هموندان شورای عالی حوزه‌های جنوب و شمال آمریکا و حوزه‌ی کانادا به ایران می‌آمدند و درجه‌ی ماسونی آنها در پایه ۳۲ بود در ایران آنها را فقط تا پایه ۱۶ به عنوان میهمان می‌پذیرفتند. همچنین شورای عالی ایران، ایرانیانی را که در کشورهای فوق به پایه ۳۲ رسیده بودند و در ایران تفااضای هموندی می‌کردند آنها را فقط تا پایه ۱۶ قبول می‌کردند. آین رسم از آنها ناشی شده بود که برخلاف کشورهای اروپایی، در آمریکا و کانادا خیلی سریع فراماسون‌ها را تا پایه ۳۲ بالا می‌بردند. شورای عالی ایران (بیرون مرز) آین تصمیم را به حوزه‌های شمال و جنوب آمریکا و کانادا اعلام کرد که مورد پذیرش آین شوراهای قرار گرفت.

فصل نهم

پاسخ به پرسش‌ها

تا اینجا در باره فراماسونری جهانی و ایران به طور خلاصه گزارشی دلدم که پاسخ بسیاری از سوال‌ها راجع به فراماسونری در آن داده شد. معذالک، به علت اهمیت موضوع، به طور جداگانه نیز سوال‌های مطرح شده در باره‌ی فراماسونری را پیگیری می‌کیم.

۱- قدمت فراماسونری

در باره قدمت فراماسونری بسیار گفت و گفتو شده است. عده‌ای قدمت آن را به تاریخ باستان نسبت می‌دهند و حتی بعضی‌ها که عادت به مبالغه گویی دارند این باستانی بودن فراماسونری را تا حضرت آدم جلو می‌برند. اما اگر از مبالغه و داستانسرایی و گزافه گویی دوری کیم، می‌توان گفت باستانی بودن فراماسونری از یک نظر نادرست است و از نظر دیگر، درست. نادرست است چون فراماسونری رمزی در سال ۱۷۱۷ میلادی در

انگلستان از اتحاد سه یا چهار لُٹ افزار کار به وجود آمده است و پیش از آن طریقته بـه نام فراماسونری رمزی وجود نداشت. اگر لُٹها و انجمن های حرفه ای وجود داشته اند، ارتباطی با فراماسونری رمزی ندارند. ولی می توان فراماسونری رمزی را اقتباسی از انجمن های حرفه ای دانست. انجمن های حرفه ای به حرفه های بنایی و سنگرآشی در قرون وسطی منحصر نبودند، بلکه در اکثر کشورهای باستانی نظیر مصر، یونان، ایران، چین و هند، قبل از همگانی شدن علوم تجربی، افراد باستعداد و هنرمندان که در حرفه ای درنتجه هی کار و کوشش در طول عمر خود به موقبـت هایی دست می یافتند، دانسته ها و رموز کار خود را در اختیار همه کس قرار نمی دادند مگر به فرزندان معنوی خود، یعنی شاگردانی که مدتی طولانی زیر دست آنها کار کرده بودند. اکثراً این رموز در انجمنی که از هنرمندان حرفه ای تشکیل می شد، تعلیم داده می شد. نمونه هی آن، انواع هنرهای ایرانی از نقاشی گرفته تا کاشی کاری و معماری است، نظیر ساختمان مساجدی که هنوز از شاهکارهای معماری جهان است. این انجمن های حرفه ای وسیله ای بودند برای آنکه دانسته ها و هنرها و مهارت ها از نسل به نسل دیگر انتقال یابد.

اما باستانی بودن فراماسونری درست استه زیرا فراماسونری در تعلیمات رمزی خود که جنبه تعلیمات اخلاقی دارد، از دستورهای اخلاقی همه تمدن های بشری استفاده کرده است. می دانیم که اصول و مبانی اخلاقی بشر از ۵ هزار سال پیش تاکنون تغییر اساسی نکرده، بلکه آن چیزی که تغییر کرده و تکامل یافته، نحوه تربیت اخلاقی انسانی است نه اصول و مبانی آن. از این نظر، فراماسونری خود را وارث سنت هایی می داند که با بکار بردن زبان رمز و سمبلیسم در تکامل اخلاق انسان ها کوشش داشته اند. از اینجاست که فراماسونری به طور مداوم با همه سنت ها نظیر روش ضمیران، گوستیک ها، مصر باستان، یونان باستان، ایران باستان و هندو ها ارتباط دارد و در حقیقت تعلیمات فراماسونری دنباله هی تاریخی گذشته های دور است برای کشف حقیقت از راه سمبلیسم و زبان رمز. زبان رمزی که در فلسفه مبتولوژی اسرار نهانی گذشته های دور به کار گرفته می شد. لذا فراماسونری در حقیقت یک طریقت مخفی نیست بلکه طریقته است آشکار کننده حقایق برای آنها یی که جویندگان واقعی هستند و از این رو باید گفت فراماسونری طریقته است باستانی و بسیار کهن.

۴- فراماسونی و مذهب

از آنجا که بکی از شروط پذیرش داوطلب در طریقت فراماسونی ایمان به خداوند یگانه و جاودانگی روان آدمی است، دارندگان مذهب یگانه پرستی نباید با فراماسونی از نظر منهبي اختلافی داشته باشند.

علمای درجه اول منهبي ایران نه تنها تاکنون هیچ فتوایی برعلیه فراماسونی نداده اند، بلکه تعدادی از علماء و فقهاء بلند پایه هم در فراماموشخانه‌ی ناصری و هم در لژ بیداری دوران جدال بین مشروطیت و استبداد و هم پس از تشکیل لژ بزرگ و مستقل ایران در رژیم گذشته، به طریقت فراماسونی پیوسته اند.

در دوران انقلاب نیز، همان‌طور که توضیع داده شد، سران منهبي به طور کلی مخالفت اصولی با فراماسونی ابراز نداشتند و اگر اقداماتی برعلیه فراماسون‌ها به عمل آمد، به پیروی از جو حاکم در دوره‌ی انقلاب بود که زمینه آن در رژیم گذشته با انتشار سه جلد کتاب اسماعیل رایین فراهم شده بود. همچنین در دوران انقلاب، عوامل ریز و درشت چپ به جو حاکم دامن می‌زدند.

در کشورهای غربی، بیش از همه کاتولیک‌ها به مخالفت با فراماسونی پرداختند، زیرا تصور آنها این بود که چون فراماسون‌ها در موقع ورود به طریقت سوگند یاد می‌کنند که اسرار طریقت را محفوظ نگه دارند، این سوگند با دستور منهبي کاتولیک که طبق آن، مؤمنان باید برای بخشش گشاها خود نزد کشیش احتراف کنند، متفاصل است. ولی به علت آنکه اکثر قریب به اتفاق کشورهای غربی با سیستم دمکراتیک لادره می‌شوند، این مخالفت کلیساي کاتولیک به جایی نرسید. بسیاری کشیش‌های کاتولیک نیز وارد طریقت فراماسونی شده‌اند.

بعضی نویسنده‌گان ناگاه عنوان کرده‌اند که فراماسونی نوعی مذهب است، که تهمتی است که دشمنان این طریقت که دشمن آزادی هستند، عنوان می‌کنند.

ممنوع بودن بحث منهب در طریقت فراماسونی، به این معنی نیست که فراماسونی با منهب مخالف است. فراماسونی همه‌ی مردان آزاد و نیکام را که پیرو مذهب یکلپرست هستند، می‌پذیرد. اگر این طریقت اجازه بحث منهبي را در لژهای خود بدهد بین دارندگان مذهب مختلف جدایی به وجود می‌آید و اصل هماهنگی و برادری را مختل

می‌سازد. اما در بیرون از کارگاه فراماسونری، همه‌ی دارندگان مذاهب یکتاپرسنی آزلادی کامل دارند که طبق تعلیمات منهبی خود رفتار کنند و حتی به تبلیغ مرام منهبی خود پردازنند.

۳- فراماسونری و سیاست

بسیاری از نویسندهای کشورها می‌کنند، بلکه آن را گرداننده اصلی سیاست کشورها به شمار می‌آورند.

در موقع ورود داوطلب به طریقت فراماسونری از او می‌رسند آیا آزاده و نیک‌نام است؟ هرگز از او نمی‌پرسند چه عقیده‌ی سیاسی دارد، با عضو کدام حزب سیاسی است. ممنوعیت وارد شدن به هر نوع بحث سیاسی یکی از اصول غیر قابل تغییر در کارگاههای فراماسونری است، اما این بدان معنی نیست که فراماسون‌ها از دخالت در امور سیاسی منع شده‌اند.

افرادی که وارد طریقت فراماسونری می‌شوند، به مشربهای سیاسی مختلف گرایش و در احزاب مختلف عضویت دارند. بحث سیاسی در داخل کارگاههای فراماسونری بین افراد دارای عقاید گوناگون هماهنگی برادری در کارگاه را مختل می‌کند. به این دلیل بحث‌های سیاسی و منهبی در فراماسونری ممنوع است ولی اگر مردان سیاسی درنتیجه‌ی تعلیمات فراماسونری به اصل آزادی نوع بشر عشق و اعتقاد پیدا کنند، بدون شک مردان سیاسی خدمتگزاری برای کشورهای خود خواهند بود. اگر تعلیمات طریقت فراماسونری نتوانند کسی را متتحول کنند، این دیگر گناه طریقت نیست.

بنابراین باید گفت طریقت فراماسونری در امور سیاسی دخالت نمی‌کند، ولی فراماسون‌ها آزلاد هستند به هر نوع فعالیت سیاسی که آن را مفید برای اکبریت مردم تشخیص می‌دهند، پردازنند.

در زیر، ترجمه‌ی گفتار «هنری کلوزن»، بزرگ فرمانروای حوزه‌ی جنوبی آمریکا در آخرین سال خدمت وی در فراماسونری، نقل می‌شود که در کنفرانس اروپایی سال ۱۹۷۶، بیست و ششمین کنفرانس بین‌المللی ایراد شد.

وی پس از اشاره به نظریه‌ی بعضی فیلسوفان تاریخ در باره پایندگی جامعه، چنین ادامه می‌دهد: «انسان همیشه باید به سوی تکامل گام بردارد و کوشش کند و با آنکه هیچگاه به حد کمال نمی‌رسد، بازهم از یک موقبیت به موقبیت دیگر می‌رود. در دوره‌ی ما که به علت وجود تکنولوژی سنت‌های اجتماعی دگرگون شده‌اند لازم است که ما ملسوها تصمیم به‌جا و درست بگیریم تا طریقت ما پایدار بماند زیرا ایمان ما چنان محکم است و بنای معنوی ما چنان استوار است که هیچگاه دست تغییر بدانمان آن نمی‌رسد.» وی می‌افزاید:

«اصل‌های فراسوئری اصل‌هایی جاوید و تغییرناپذیر هستند که مانند قانون‌های اخلاقی با خط زرین در کتاب ابدیت نقش بسته‌اند. ما باید از فراماسون‌ها چیزی توقع داشته باشیم که خلاف اصل‌ها باشد. فراماسونری جایگاه تقریحات اجتماعی و خودنمایی‌های سیلیسی نیست. با اینکه همه‌ی هموندان طریقت با پیروی از این اصل‌ها در کارهای عمومی و فعالیت‌های حزبی و انتخابات فعالیت‌های اجتماعی شرکت می‌کنند، اما سازمان فراسوئری هیچ‌گاه و به هیچ عنوان وارد قلمروی سیاست نمی‌شود و بنیادهای معنوی «آینین اسکاتی کهن و پذیرفته شده» توانایی مقابله با همه‌ی ایدئولوژی‌های سیلیسی و همچنین استعداد هرگونه ترقی و پیشرفت اجتماعی را داراست. همه‌ی هموندان کارگاههای وابسته به شوراهای عالی تکلیف دارند که به رهبری فرانزوایان خود در پیروی از قانون اخلاقی برای بهتر کردن مردم و رهایی بخثیدن آنها از نادانی و اشتباه کوشش کنند و همیشه در نظر داشته باشند که ما در اصل با یکدیگر موافقت کامل داریم. بنابراین درهای طریقت برای کسانی که بخواهند در سیاست و منصب بحث کنند، بسته است. فقط کسانی درمیان ما پذیرفته می‌شوند که پاک‌دل و با ایمان و بی‌آلیش باشند و از این راه است که ما ملسوها، در حالیکه از قانون‌های کشورهای خود پیروی می‌کیم، قانون‌های اخلاقی را در جامعه گسترش می‌دهیم. از اینجاست که سازمان برادری ما، آگاه ترین سازمان برادری در جهان در راه مقصود و هدف معین نام گرفته است.» (ناکید از نگارنده است.)

۴- آیا طریقت فراسوئری یک سازمان مخفی است؟

چنانکه در فصل ششم در باره تعليمات فراماسونری گفته شد، این طریقت مخفی نیست بلکه تعليمات آن رمزی و سمبلیک است. اما ظاهرها با توجه به وضعیت و شایعات مربوط به فراماسونری در ایران، چه دوران قاجار و چه در رژیم گذشته، عمل‌اطریقت با نام‌های انجمن‌های ادبی نظیر خواجه نصیر طوسی با انجمن رازی و غیره به ثبت رسیده

است و به کار پرداخته، که باید در این باره توضیح بیشتری داده شود.

در حال حاضر در تمام کشورهای پیشرفته‌ی جهان که با اصول دمکراسی اداره می‌شوند، طریقت فراماسونری جز آنکه تعليمات خود را رمزی (اسپولیک) انجام می‌دهد هیچ کار و عملی ندارد که بتوان آن را مخفی و پنهانی تلقی کرد. محل تشکیل لژ (مازل) (محل کار) ماسونری با آرم و مشخصات طریقت در هر شهری با نصب تابلو مشخص است و طریقت به عنوان سازمانی غیرانتفاعی به ثبت می‌رسد و طبق معمول جریان ثبتش آن در روزنامه‌ها منتشر می‌شود. در کشورهای اروپایی و آمریکا کانادا و حتی کشورهای آمریکای لاتین و مرکزی و جنوبی، هر لژ بزرگ و گاهی هر لژ، دارای نشریه چاپی است که تمام وقایع و کارهای انجام شده طریقت در آن نشانه‌ها انعکاس پیدا می‌کند. در کشورهای اروپایی حتی نتیجه انتخابات فراماسونری در جراید معتبر انتشار می‌پابد. در کشور آمریکا، حدود ۵۰ لژ بزرگ مستقل وجود دارد که آنها دارای نشریه هستند. در حوزه‌ی جنوب آمریکا، مجله‌ای به نام «اسکاتیش رایت» به طور ماهانه در تیراژی حدود یک میلیون منتشر می‌شود. تمام وقایع فراماسونری در آمریکا با عکس و تفصیل در این مجله منعکس می‌شود. همچنین، در این مجله مقالاتی به قلم فراماسون‌ها در باره طریقت نوشته می‌شود و مذاکرات کفرانهای محل، اروپایی و بین‌المللی در این مجله درج می‌شود.

در حوزه شمال آمریکا در شهر لکزینگتون ماساچوست، مجله ماهانه دیگری به نام «روشنایی شمال» (Northern Light) منتشر می‌شود. هردو مجله ماهانه جنوب و شمال علاوه بر لغای فراماسونری آمریکا، خبرهای مهم طریقت در سایر کشورها را نیز گزارش می‌دهند. بسیاری از فراماسون‌ها، آمریکا قبل از فوت، قسمت مهمی از ثروت و گاه نعام بیمارستان، مدارس حرفه‌ای، خانه سالمندان و غیره برای کمک به محتجان به وجود آمده است. در اینجا باید یادآوری کنم که هیچ یک از ماسون‌ها که مسئولیتی را برعهده دارند، نمی‌توانند به عنوان حقوق و عنایتین دیگر، از داری طریقت بهره برداری کنند. از محل این دارایی، به فراماسون‌های محتاج یا فرزندان آنها کمک‌هایی به صورت خیریه دله می‌شود.

در سال‌های اخیر، در آمریکا حتی توریست‌ها را به مرکز فراماسونری می‌برند. در واشینگتن، توریست‌ها را هر هفته به مرکز بزرگ «اسکاتیش رایت» در خیابان شانزدهم

می برند. در آنجا سالن محل کفرانها، کابخانه، دست نوشته های قدیمی طریقت، پرتره ها و عکس های رؤسای جمهوری امریکا که فراماسون بوده اند، را به توریست ها نشان می دهند.

محل دیگری در شهر الکساندرای واشنگتن وجود دارد که «بادگار فراماسونی» نامیده می شود. توریست ها را در این محل به اطاقی می برند که جرج واشنگن، اولین رئیس جمهوری امریکا لُزی را در آن اطاق اداره می کرد و خود استاد آن لُز بود. آرایش کارگاه ماسونی با تمام لوازم آن، که وسائل کار جرج واشنگتن بودند، ناکنون دست نخورده حفظ شده اند. فراماسون های امریکایی گاه با لباس فراماسونی در شهرها رژه می روند. (۱) اما در ایران، کشوری با شش هزار سال تاریخ، دشمنان آزلدی در ۱۵۰ سال اخیر، چنان جوی عليه طریقت فراماسونی به وجود آورده اند که علی و رسمی بودن آن تقریباً غیرممکن شده است، مسئول جزو به وجود آمده اولاً حکومتها دیکتاتوری هستند، که از ناگاهی و جهالت تودهی مردم بهره برداری می کنند و به صلاح خود کامگی خود نمی دانند که مردم از مزایای آزلدی و آزلدگی بهره مند شوند. دوم، نویسندها و روشنفکران ناگاه و غیرمسئول و گاه مأمور و حقوق بگیر دستگاه حاکمه، که به جزو به وجود آمده دامن میزند. سوم، برای عده ای از محققان و تاریخ نویسان، «فراماسونی» به قول فرانسیس ییکن، بسی شده است و هرجا که از تحقیق در علت های حولاث درمانده اند، فوراً بت فراماسونی را مصرف می کند و بدین طریق، به جای کشف حقیقته به قول ادبی معاصر، صورت مسئله را هاک می کند . همچنان که سال ها با به بکار گرفتن بت «کار، کار انگلیس ها است» تمام گره های کور خود در تحقیقات تاریخی را گشوده اند!! سازمان هایی نظیر روتاری و لاینز و امثال آن، در تمام کشورهای جهان پیشرفت امروز وجود دارند که دارای اساسنامه هستند و هر یک از آنها هدفهایی را دنبال می کند اما وقتی به کشور ما می رسند، فوراً طبق دستور آن ها را تغییر ماهیت می دهند. تمام سازمان ها، قسمت های علی فراماسونی می شوند. آقای حسین میر تشکیلات فراماسونی را شامل سه قسمت کلملاً مخفی و نیمه مخفی و علی طبقه بنده کرده است و کشف کرده است که روتاری و لاینز و غیره، قسمت های علی فراماسونی هستند!! کوچکترین تحقیق یا مطالعه در باره کلوب های روتاری و لاینز نشان خواهد داد که اینها هیچ ربطی به فراماسونی ندارند و اساساً فراماسونی احتیاجی به بخش علی و مخفی ندارد.

در هیچ کشور پیشرفته ای جهان، کلوب هایی چون روتاری و لاینز را به عنوان تشکیلات

فراماسونری معرفی نکرده‌اند و در هیچ کشوری همه فراماسون‌ها را نوکر انگلیس و آمریکا معرفی نمی‌کنند. ولی در ایران طریقت فراماسونری را مسئول همه‌ی بدبختی‌های کشور معرفی می‌کنند. حتی پس از برقراری حکومت جمهوری اسلامی مقام فراماسون‌ها را از لحاظ زشتی یک درجه بالا برند و عنوان جاسوسی و بازهم بالاتر، جاسوس بین‌المللی به فراماسون‌ها دادند. من نتوانستم بهم که جاسوس بین‌المللی چگونه جاسوسی است. چون می‌توان تصور کرد فردی برای کشوری جاسوسی کند مانند فلاں سرلشکر که در ارتش ایران برای کشور شوروی جاسوسی می‌کرد. اما اینکه یک جاسوس پیدا شود که بین‌المللی باشد، یعنی برای همه کشورها جاسوسی کند، از عجایب جهان است که به وسیله‌ی آقایان کشف شده استه مسئلان جمهوری اسلامی به قول خودشان در مواردی چنان علم پیدا می‌کند که دیگر تحقیق و اوردن دلیل را ضروری نمی‌داند. لذا در قانونی که تصویب کردند، جرمی به نام «جاسوسی بین‌المللی» اختراع کرده و به فراماسون‌ها نسبت داده‌اند.

خوب در چنین کشوری چگونه می‌توان فراماسونری را به ثبت رساند یا در محل کار آن تبلو نصب کرد؟ در این کشور، نویسنده و محقق مشهوری چون محمود محمود، سه شعار آزادی، برابری و برابری که سرلوحه‌ی قوانین اسلامی کشورهای پسرفته جهان است را کلمات سه گانه موهم قلمداد می‌کند و در باره‌ی آزادی می‌نویسد: «این کلمه‌ی آزادی که درمیان یک فرم و ملت جامل سرزبان‌ها انتلا غافل هستید چه اثرات شومی درمیان آن ملت ساده لوح تولید می‌کند؟» چگونه می‌توان در اینچنین کشوری فراماسونری را به ثبت رساند؟

۵- آیا طریقت فراماسونری در همه کشورهای جهان از اولین لُر بزرگ تأسیس شده در انگلیس و اسکاتلند تعیین می‌کند؟

با توضیحاتی که در فصل کلبات داده‌ام، در واقع جواب این سوال داده شده است. لذا مجلدا تکرار می‌کنم هرگاه در کشوری لُر بزرگ فراماسونری بر طبق رسوم قدیمی و رعایت «بزرگ قانون اسلامی» تشکیل گردید و به رسمیت شناخته شد، دیگر هیچ سازمان فراماسونری در جهان حق دخلالت درامور چنین لُر بزرگی را ندارد و به فرض آنکه چنین لُری یک یا چند اصل از «لندرمارک» را رعایت نکند، تنها کاری که لُرها بزرگ شناخته شده در باره آن می‌توانند انجام دهند، این است که آن را لُر نامنظم اعلام کنند و رابطه‌ی

خود را با آن لُر بزرگ قطع کند. چنانچه در باره لُر «شرق اعظم» فرانسه انجام دادند.

اما در کشور ما اکثر نویسندگان، محققان و تاریخ‌نگاران این حرفها را قبول ندارند، بلکه عقیده و یقین دارند که چون اولین لُر بزرگ در لندن یا اسکاتلند تشکیل شد و از آنجا فراماسونری به سایر نقاط جهان گسترش یافته، بنابراین لُرها بزرگ جهان همگی از لُر اسکاتلند بی چون و چرا اطاعت می‌کنند. از نظر آنها بدیهی است که همه فراماسون‌های ایرانی از زمان تشکیل فراموشخانه در دوران ناصرالدین شاه تاکنون، که لُر بزرگ و مستقل ایران هم تشکیل گردیده است، بی چون و چرا نوکران و سرسپردگان دولت فحیمه انگلیس هستند. این نویسندگان و محققان، به هیچ وجه حاضر به تجدیدنظر در عقیده راسخ خود نیستند. حال آنکه از تاریخ تشکیل اولین لُر بزرگ اسکاتلند در سال ۱۷۱۷ تاکنون، قریب به دویست و هشتاد و سه سال می‌گذرد و در همین دوران کشورهای بزرگی نظیر آمریکا، کانادا، هندوستان و بسیاری کشورهای کوچک دیگر که مستعمره‌ی انگلیس با کشورهای دیگر اروپا بوده‌اند، استقلال پیدا کرده‌اند. اکثر سردمداران استقلال این کشورها فراماسون بوده‌اند و یا تحت تأثیر تعلیمات فراماسونری قرار داشته‌اند. نمونه بارز آن جنگ‌های استقلال آمریکا است که بیشتر رجال سیاسی و وزرالها و حتی جرج واشینگتن، اولین رئیس جمهوری آمریکا در دوران استقلال، فراماسون بوده‌اند. در جنگ‌های استقلال آمریکا، وزرال‌های فراماسون از ایتالیا و فرانسه به صورت داوطلب به کمک استقلال طلبان آمریکا شناختند.

اگر از من پرسند که بزرگترین دشمن کشور ما چه کس و چه کسانی هستند، خواهم گفت که بزرگترین و خطرناک‌ترین دشمن کشور ما آنها بی‌هستند که کوشش می‌کنند از طریق خرافات مردم را در جهل و نادانی نگه دارند. به قول ولتر، که فراماسون هم بود:

«خرافات بی رحم ترین دشمن ہرستش پاک برترین باشنده است. باید از این هیولا بی که همواره سینه‌ی مادر خود را دریده است، بیزاری جست. کسانی که با آن می‌جنگند، نیک خواهان نژاد انسانند. خرافات ماری است که بر گرد دین چنبره می‌زند. باید بی آنکه به مادر آسیبی برسد، سر آن را با سنگ کویید.»
(نقل از کتاب فلسفه کانت نوشته دکتر عبدالحسین نقیب‌زاده، صفحه ۱۲۸)

پانویس ها :

- (۱) سازمان های طبقت فراملسوونی در کشور ابیلات متحده و کشور کاتلا در امور خیریه و بهزیستی، خدمات لرزنده ای به عهده گرفتند. به عنوان نمونه، در سال ۱۹۹۵ جمع بودجه ای سازمان های فراملسوونی در آمریکا برای خدمات طوق مبلغ ۷۴۹ میلیون و ۷۵ هزار و ۱۶۸ دلار بود. این بودجه کلان در طول پک سال به مصرف بیمارستانهای غیرانتفاعی، کمک به ساختمن مرنده برای متعاجلن، تحقیقات پژوهشکی، مدلرس حرفه ای برای نایینایان و ناشنوایان و معلولان و کودکان عقب افتاده و خانه سالمندان می رسد که جدول زیر آن از صفحه ۲۱ مجله مخصوص عینا در پایان کتاب منعکس شده است. در نجام تحقیق های فضایی، فراملسوون های «آین لسکاتی کهن» همیشه پیشو هموطنان خود بودند. اولین فضانورد که در تاریخ ۲۰ جولای ۱۹۶۹ مولف شد به کره ماه سفر کرد و به روی آن به راهی ملی پیردازد فراملسوون جوانی بود به نام لووارد الدرین (Edward (Buzz Aldrin) و هم او بود که در این سفر فضایی فرن برق کشور آمریکا و برق «آین لسکاتی کهن» را در کره ماه نصب نمود. مردم و فراملسوون های آمریکا هرگز این شجاعت را فراموش نکرده اند. الدرین بعد از مراجعت از سفر کره ماه به درجه ۳۲ بالابرده شد و عکس بو در مرکز ملسوونی ولشنگن نصب شده است که به توریستها نشان می دهد. غیر از الدرین، ۱۲ فراملسوون دیگر در سفرهای فضایی شرکت کرده اند که لاسی آنها در مجله لسکاتیش رایت میانه ماه جولای ۱۹۹۹ درج شده است.

فصل دهم

فراهماسون‌ها و فراماسونی

از سال ۱۷۱۷ میلادی یعنی اول‌خر قرن شاهزادهم که اولین نو بزرگ فراماسونی با ادغام سه نو افزار کار در اسکاتلند به وجود آمد، تا سال ۲۰۰۰ میلادی، یعنی در طول ۲۸۳ سال، طریقت فراماسونی در اکثر کشورهای جهان گسترش یافته است. در این دوران طولانی که نزدیک به سه قرن است، تغییرات و تحولات عظیمی در جهان رخ داده است، از جمله دو جنگ جهانی، انقلاب‌های عظیم با ایدئولوژی‌های متفاوت در کشورهای فرانسه، شوروی، چین، کویا و ایران از آن جمله است. سه قرن اخیر شاهد صد‌ها جنگ محلی و داخلی در کشورها، و آزاد شدن بسیاری از کشورهای جهان از سلطه استعمار بوده است. همچنین جهش عظیم در علم و صنعت در دو قرن لخیر، خود سرچشمۀ تحولات اجتماعی و سیاسی گسترده‌ای بوده است.

در کشورهای غربی، به طوریکه امروز شاهد آن هستیم بشر عصر اتم را پشت سر گذاشته است و با تکوّلزی جدید کره زمین را از راه رسانه‌های گروهی و جهانی، به تهککه‌ای تبدیل نموده است و وارد عصر تغییر فضای شده است.

بدیهی است طریقت فراماسونری که خود پدیده‌ای زنده و پویا است، نمی‌توانست بی حرکت و بی تغییر و تحول باقی بماند. با این همه آنچه باعث ادامه‌ی حیات این طریقت گردید، اصول اساسی و پایدار و غیر قابل تغییر اولیه‌ی آنست.

اصول فراماسونری در تمام تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جهان موثر بوده‌اند. به عنوان مثال، سه شعار اصلی فراماسونری، آزادی، برابری و برادری که در این طریقت دارای مفاهیم مشخص و تعریف شده‌ای هستند، در تمام تحولات جهانی و انقلاب‌ها و جنگ‌ها و حتی در تشکیل سازمان‌های جهانی از جمله سازمان ملل، آثار خود را باقی گذاشته است. سه مفهوم اصلی فوق امروز جزو اصول اولیه قوانین اسلامی کشورهای متعدد جهان در آمده‌اند. باید اذعان کرد که خود طریقت فراماسونری نیز در این دوران طولانی دچار تغییرات و تحولاتی شده است بی‌آنکه از اصول اولیه و پایدار خود انحراف پیدا کند.

شرح تغییرات و تحولات طریقت فراماسونری خود داستانی طولانی است که در این تاریخ مختصر نمی‌توان بدان پرداخت. اما از آنجا که تغییرات مورد بحث در رفتار و گفتار فراماسونری به خصوص فراماسونری ایران هم در داخل کشور و هم در برون مرز (که مورد بحث این فصل است) آثاری بر جای گذاشته‌اند، نلچار باید ولو به صورت فهرست و به اختصار، به تحولات فراماسونری درجهان اشاره کنیم.

در فصل اول به دو تغییر و تحول عمده در طریقت فراماسونری اشاره کردم. یک تحول، به وجود آمدن فراماسونری «نامنظم» و روابط لژهای بزرگ دیگرجهان با لژهای نامنظم بود که نمونه بر جسته‌ی آن لژ «گراند اوریان» (شرق اعظم) در کشور فرانسه است. تغییر و تحول دیگر، به وجود آمدن کارگاههای درجات عالی و فلسفی و توسعه‌ی آن در آمریکای شمالی بر اساس اساسنامه تنظیمی سال ۱۸۰۸ میلادی در شهر چارلستون آمریکا است.

اما تغییر و تحول طریقت تنها به این دو مورد محدود نمی‌شود. از بر جسته‌ترین تحولات فراماسونری، تأثیرپذیری از فرهنگ کشورهای مختلف جهان بود که در آنها لژهای فراماسونری تأسیس شده بود.

به عنوان مثال، پس از گسترش فراماسونری در کشورهای اروپایی، آمریکا و کشورهای شرق، در واقع فراماسونری با سه فرهنگ مختلف مواجه شد که هر سه فرهنگ به نوعی از طریقت فراماسونری متاثر شدند و نیز متقابلاً در فراماسونری و تعلیمات آن تأثیر گذاشتند. نمونه‌های برجسته در این مورد کشورهای مصر، ایران و خاورمیانه و کشور هندوستان هستند.

در زمانی که طریقت فراماسونری به وجود آمد، در حقیقت همه‌ی کشورهای اروپایی با سیستم حکومت‌های استبدادی و توپالیتر اداره می‌شدند ولی پس از انقلاب کبیر فرانسه که فراماسون‌های فرانسه در آن شرکت موثر داشتند، کشورهای اروپایی بکی پس از دیگری سیستم‌های دمکراتیک را برگزیدند. در بیشتر کشورهای اروپایی حتی بعد از برقراری حکومت دمکراسی دو خصیصه‌ی برجسته وجود داشته است که با اینکه بعد از جنگ جهانی دوم کمربندی‌تر شده، اما هنوز آثار آنها به نحو دیگری وجود دارد. این دو خصلته بکی فرهنگ استعماری است و دیگری تعصب در ملی گرایی. هم اکنون ما شاهد رقابت‌های شدید کشورهای پیشرفته در امر بازاریابی و تجارت جهانی هستیم. در گذشته، رقابت‌ها بر سر استعمار کشورهای جهان سوم بود و این رقابت‌ها خود باعث جنگ‌های خونینی بین کشورهای اروپایی می‌گردید که نمونه‌ی برجسته‌ی آن دو جنگ جهانی است. متأسفانه در رقابت‌های سیاسی و به خصوص هنگام جنگ، برای سازمان‌های امنیتی کشورها هدف مورد توجه اصلی بود که هر وسیله غیراخلاقی و غیرانسانی را توجیه می‌کرد، حتی جنایت و قتل عام. بدیهی است در چنین شرایطی احتمالاً طریقت‌های فراماسونری یا هرسازمان و حزب و مجمعی مورد بهره برداری قرار می‌گرفتند. عوامل امنیتی می‌توانستند با نفوذ در این مجتمع، از آنها و اعضای آنها برای پیش بردن هدف خود استفاده کنند. با توجه به اصول تعلیمات فراماسونری، متهم کردن طریقت نه تنها منصفانه نیست بلکه همان‌طور که قبل اشاره کردم، همین اصول و تعلیمات طریقت فراماسونری بود که درآزاد کردن کشورهای تحت استعمار نقش داشت. نمونه‌ی برجسته کشورهای مستعمره که استقلال یافتند، کشور آمریکا است و بعد از آن، کانادا، استرالیا و هندوستان و دهها کشور مستعمره دیگر در آسیا، آفریقا و آمریکای جنوبی قابل ذکرند.

با توجه به توضیحات بالا، باید بین افراد فراماسون و طریقت فراماسونری فرق گذاشت. بسیار ممکن بوده است که افرادی به عنوان مأمور از طرف سازمان‌های امنیتی در

فراماسونری وارد شوند یا حتی امکان داشت افرادی که به طور طبیعی وارد طریقت شده بودند در خدمت مأموران امنیتی کشوری در آیند و به کارهای خلافی بپردازند و حتی به جلسوسی اقدام کنند. سازمان‌های امنیتی در کشورهای گوناگون، نه تنها در طریقت فراماسونری بلکه در هر سازمانی از جمله سازمان‌های منبهی نیز نفوذ می‌کنند. حتی منشی ویلی برانت، صدراعظم آلمان بعد از سال‌ها خدمت در کار او جاسوس از آب در آمد و فاجعه به قدری عظیم بود که ویلی برانت در اوج محبوبیت نلچار به استغفار شد. وقتی در دستگاه عظیم صدارت آلمان جلسوس نا مقام منشیگری صدراعظم رخنه می‌کند، احتمال وجود جاسوس در طریقت فراماسونری را در هیچ کشوری نمی‌توان مردود دانست.

اینک باید دید تأثیر فرهنگ‌های گوناگون در طریقت فراماسونری چگونه بوده است؟ معمولاً پس از تأسیس یک لژ بزرگه اساسنامه‌ای که برای آن نوشته می‌شود شامل دو بخش است. یک بخش اصولی است که در لند مارک جهانی فراماسونری مندرج است و بخش دیگر شامل موادی است در رابطه با فرهنگ و شرایط کشوری که لژ در آن افتتاح می‌شود. از این راه است که فرهنگ‌های گوناگون در تعلیمات فراماسونری تأثیر می‌گذارند. به عنوان نمونه، به تأسیس لژ بزرگ ایران اشاره می‌کم که در اساسنامه‌ی آن، نکات زیر مورد توجه قرار گرفته‌اند.

در انتخاب دفتر آین برای تعلیمات، با توجه به آنکه فرهنگ کشور فرانسه با فرهنگ ایرانی نزدیکتر بود، آین امولاسیون (فرانسوی زیان) انتخاب گردید. در تنظیم اساسنامه بیشتر به عرفان ایرانی توجه شده است. به همین دلیل با وجود عمر کوتاه لژ بزرگ (که از تاریخ تأسیس تا زمان انقلاب در حدود ۱۰ سال عمر کرد) نحوه‌ی کار و تأثیر تعلیمات در لژهای ایرانی و بخصوص در کارگاههای درجات فلسفی چه در داخل ایران و چه در بروند مرز چنان درخشنan بود که میهمانان خارجی را به تحسین وامی داشت. بارها فراماسون‌های کشورهایی نظیر فرانسه، بلژیک و هلند در کفرانس‌های جهانی از اینکه در تأسیس کارگاههای درجات عالی در تهران شرکت داشتند، احساس سربلندی می‌کردند و نامهایی نظیر حافظ سعدی، مولوی، فردوسی و امثال آنها برای فراماسون‌های جهانی، آشنا و مانوس شده بود. از طرف دیگر، کشفیات جدید بلستان‌شناسی در کشورهای شرقی که دارای سابقه تاریخی کهن هستند، نظیر ایران، بین‌النهرین، ترکیه، مصر، کشورهای قاره آسیا به طور اعم، اطلاعات جدیدی از فرهنگ‌های گذشته بدست داده اند که به محتوای فرهنگی تعلیمات فراماسونری افزوده‌اند. (۱) همین تأثیر فرهنگ‌های کشورهای مختلف جهان

باعث شده است که در نحوه تعلیمات فراماسونری و هم در رفخار و گفتار فراماسون‌ها، تقلوٽ‌هایی دیده شود که اطلاع از آنها حائز اهمیت است. در حال حاضر، این تقلوٽ‌ها را می‌توان به سه حوزه اصلی تقسیم کرد: فراماسونری در آمریکای شمالی، اروپا و کشورهای شرقی و جهان سوم.

فراماسونری هم در سه درجه اول و هم در درجات فلسفی، در قاره‌ی آمریکا با سایر کشورهای جهان تقلوٽ دارد. در کشورهای آمریکای شمالی و کانادا که با سیستم سرمایه‌داری لادره می‌شوند، طریقت فراماسونری از نظر تعلیمات از معنویات کمتری برخوردار است و در عوض بیشتر به مسائل و خدمات اجتماعی و اصول خیریه و نیکوکاری توجه می‌شود. پوشیدگی کمتری نیز در کارها اعمال می‌شود. در مراسم شام و میهمانی‌های طریقت، خانواده‌ی فراماسون‌ها شرکت می‌کنند و حتی چنانکه اشاره کردم، در مواردی فراماسون‌ها با لباس مخصوص فراماسونری در شهرها رژه می‌روند. خدمات اجتماعی در آمریکا شامل تأسیس بیمارستانها، مرکز پژوهش‌های پزشکی، مدارس حرفه‌ای برای کودکان عقب افتاده، خانه برای نگهداری فراماسون‌های مسن و سایر خدمات اجتماعی است. برای پذیرش داوطلب در آمریکا سختگیری کمتری به عمل می‌آید و گاهی برای ورود افراد جدید به نوعی تبلیغ هم می‌پردازند. بیشتر کوشش دارند هنرمندانهای مشهور در رشته‌های مختلف و رجال سیاسی و به خصوص رؤسای جمهوری را به ورود به طریقت تشویق کنند، به طوریکه بسیاری از رؤسای جمهوری آمریکا فراماسون بودند.

در کشورهای قاره اروپا که از نظر فرهنگی کشورهای قدیمی تری هستند، و همان‌طور که اشاره کردم هنوز تعصبات ملی نیز در بیشتر آنها به چشم می‌خورد، طریقت فراماسونری پوشیده‌تر و معنوی‌تر است و در انتخاب داوطلبان ورود به طریقت دقت و سختگیری بیشتری به عمل می‌آید.

در کشورهای شرقی مانند مصر، ایران، هندوستان و غیره که دارای فرهنگ‌های کهن هستند، تعلیمات فراماسونری بسیار معنوی‌تر و غنی‌تر است و متقابل‌ا در فراماسونری جهانی تأثیر عمیق کرده است. در مورد خاص فراماسونری در ایران، علاوه بر تأثیر فرهنگ ایرانی و به خصوص عرفان ایرانی، مسائل دیگری مطرح است که باید مورد توجه قرار گیرد.

متأسفانه از بدو تشکیل اولین لُٹ فراماسونری در ایران، به نام «فراموشخانه‌ی ناصری» تا به امروز، کشور عزیز ما دچار حکومت‌های استبدادی و توتالیتار بوده است. جز دوران

کوتاهی در آغاز مشروطیت و چندسالی بعد از جنگ دوم جهانی، درنتیجه، دو مشکل اسلامی برای طریقت وجود داشت. مشکل اول پوشیدگی کامل طریقت بود که ناچار طریقت با نام انجمن‌های ادبی به فعالیت می‌پرداخت. مشکل دوم، اختلال نفوذ عوامل امنیتی و خبرچین‌های حکومت‌های خودکامه در طریقت بود. به همین سبب از نظر پذیرش داوطلب مسایل قابل توجهی وجود داشت.

تمام بحث‌هایی که تا اینجا شد، مربوط به طریقت فراماسونری بود. اما باید بین طریقت و افرادی که وارد طریقت شدند، تفاوت قابل شد، زیرا نمی‌توان هیچ طریقت سازمان و حتی دینی را اسم برد که همه‌ی پیروان آن بدون استثناء موازین و هدفهای طریقت یا سازمان یا دین را رعایت کنند. اگر چنین بود، به عنوان مثال نمی‌باید فرقه‌های مختلف دریک دین به وجود آمده باشند. از این رو باید بین دین و دیندار تفاوت قابل شد.

انسانها دلایل فهم، توانایی، درک و دیدهای متفاوت هستند و نمی‌توان و نباید انتظار داشت و ادعا کرد که همه‌ی فراماسون‌ها از تعلیمات اخلاقی به یک اندازه بهره‌مند شدند.

دریکی از درجات فراماسونری، درباره نقیصه‌های جان انسان لشاره ای به شرح زیر وجود دارد:

«جان انسان پیوسته به سوی حقیقت کوشش دارد اما برای رسیدن به این هدف جان انسان با مانع‌ها و دشمن‌هایی که بیرون از خود او نیستد، روبرو است. این دشمن‌ها عبارتند از تکبر، جاه طلبی، کم کاری، زود باوری، تعمیم ناروا و غیره، که مانع می‌شوند جان انسان به آزمایش مورد ها پردازد. این نوع نقیصه‌ها همزلا انسان نیستند بلکه نتیجه‌ی تربیت بدی است که در محیط اجتماعی گرفته است. این نقیصه‌ها را می‌توان با آموزش و پرورش از میان برد. اما دو تقصی هستند که همزلا انسانند، یکی ناتوانی از فهمیدن درست و دیگری بی حقیقتی جان که نشان هردوی آنها ناتوانی از استدلال درست است. نادرستی استدلال گاهی از نلپاکی دل و گاهی از سرکشی و رقابت و کینه و آز است و به همین دلیل فراماسونری می‌گوید کسانی که دچار دو نقیصه فوق هستند، سزاوار رحم‌اند و انسان باید به آنها احسان کند اما آنها برای سهیم شدن در کار فراماسونری شایسته نیستند.»

آنچه واقعیت دارد این است که در ایران به علت پوشیدگی کامل طریقت، افرادی که وارد طریقت فراماسونری می‌شوند، بیش از ورود اطلاع درستی از طریقت نداشتند و هر

کس به انگیزه‌ای که خود تصور می‌کرد وارد طریقت می‌شد. اما افراد با هر انگیزه که وارد طریقت می‌شوند، پس از گذراندن پایه‌های اولیه دسته بندی می‌شوند. عده‌ای پس از ورود و طی مراحلی متوجه می‌شوند که آنچه آنها خواهان آن بوده‌اند، در این طریقت وجود ندارد و لذا علاوه‌بر طریقت را ترک می‌کند و فقط نامی از آنها در طریقت باقی می‌ماند. عده‌ای که بیشتر تحت تأثیر تعلیمات اخلاقی قرار گرفته اند، به حضور خود در فراماسونری ادامه می‌دهند.

این توضیح را دادم تا روشن شود که لولا افرادی که وارد طریقت می‌شوند، کم و بیش چهار نقیصه هایی هستند. برای حرکت به سوی کمال اخلاقی باید توانایی و زمینه‌ی مساعدی برای مبارزه با نقیصه‌های جان در آنها وجود داشته باشد. این توانایی و زمینه مساعد در همه انسانها به یک اندازه نیست. بنابراین نمی‌توان انتظار داشت که همه کسانی که وارد طریقت فراماسونری شدند، پس از ملتی به یک اندازه تحت تأثیر قرار گرفته و توانسته باشند نقیصه جان را از خود دور کنند.

ثانیاً، احتمال اینکه افرادی که دارای نقیصه‌ی همزلاز یعنی ناتوانی از فهم درست و بی‌حقیقتی جلن هستند، در فراماسونری وارد شده باشند به خصوص در کشور عزیزما وجود داشت.

در ایران چه در دوران قاجاریه و چه در دوران رژیم پهلوی و چه بعد از آن، مناففانه هیچگاه آزادی به معنایی که در کشورهای پیشرفته‌ی جهان وجود دارد وجود نداشته است. همیشه دستگاه حاکمه‌ی وقت خیرچین هایی را ودار کرده است که در هر سازمان از جمله در فراماسونری نفوذ کنند. با این توضیح اگر کسی لداعاً کند که همه آنها که به طریقت فراماسونری وارد شدند پس از ملتی به تافه جدا بافته تبدیل شدند، لداعی نادرستی است و از این رو نباید رفتار و گفتار و کردار بعضی فراماسون‌ها را میزان قضاؤت در باره‌ی این طریقت قرار داد و اگر چنین برداشتی داشته باشیم، چهار نقیصه تعیین ناروا می‌شویم.

به عنوان نمونه از دو فراماسون در اینجا نام می‌برم که سابقه طولانی هم در فراماسونری دارند، اما چون عمق تعلیمات اخلاقی طریقت را درک نکرده‌اند، به قول آقای طبری (اتوری پرداز حزب توده) کج راهه را انتخاب کردند و توانستند نقیصه‌ی جان را با تعلیمات فراماسونری از خود دور کنند. آنها فراماسونری را یک حزب سیاسی تصور کرده‌بودند.

باید بادآوری کم که در فراماسونری رقابت معقول ناپسند نیسته به شرط آنکه به اصول طریقت سکه‌ای وارد نشود. در کشورهای پیشرفته، همیشه اختلاف‌هایی در طریقت، هم در داخل کشورها و هم در سطح بین المللی به وجود آمده است. قبل از نمونه هایی از این اختلاف‌ها اشاره کردم، از جمله، از لعاظ داخلی، در کشورهای آلمان و ایتالیا پس از پایان جنگ دوم جهانی اختلاف‌هایی در بین فراماسون‌های قدیمی بر سر تشکیل مجدد فراماسونری در کشورهای اروپایی شرقی مانند بلغارستان، رومانی و لهستان و مخصوصاً در خود روسیه، اختلافاتی بین کشورهای اروپایی، به خصوص کشور فرانسه با کشور آمریکای شمالی به وجود آمد. در همه موارد، این اختلافات با گفتنگوی مسالت آمیزو سازنده و با رعایت اصول اخلاقی فراماسونری حل و فصل شده است و هرگز به انتقام‌جویی و دشمنی منجر نشدند.

متأسفانه ما ایرانیان پس از حدود یک صد سال کوشش برای رسیدن به دمکراسی، هنوز توانسته ایم قواعد بازی را بیاموزیم و از ستیزه‌جویی وانتقام از مخالفان خود دست برداریم. نمونه بر جسته آن بعد از انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران به روشنی نمایان است. ایرانیانی که پس از انقلاب جلای وطن کرده‌اند، اکثر در خارج از کشور مشغول فعالیت‌های سیاسی شده‌اند که کاری پسندیده است اما عجیب است دسته‌های گوناگونی به وجود آمده‌اند که همه آنها افرادی تحصیلکرده هستند که از اوضاع فعلی جهان به خوبی اطلاع دارند. این افراد ظاهرا در یک مسئله اشتراک فکری دارند و آن برقراری حکومتی بر اساس اصول دمکراسی و مردم‌سالاری در ایران است. اما بر سر نام آن حکومت بین آنها اختلاف است. عده‌ای طرفدار سلطنت هستند و عده‌ای جمهوری طلب هستند، البته انواع مختلف جمهوری. دسته دیگری هم می‌خواهند از راه تروریستی به حکومت دمکراسی برسند، آنهم با کمک دیکاتور وحشی عراقی، یعنی صدام تکریتی.

حکومت مردم‌سالاری امروز درجهان به طور بسیار دقیق و روشن تعریف شده است و بدان عمل می‌شود. در یک جمله حکومت مردم‌سالاری یعنی هر سه قوه مجریه مقننه و قضاییه باید منتخب اکثریت مردم کشورمان باشند. به همین جهت وقتی تمام مردم کشور ایران یعنی تمام شهروندانی که دارای شناسنامه ایرانی هستند، فارغ از هر دین و منذهب و قبیله و نژاد و عقیده ای اگر همه طرفدار حکومت مردم‌سالاری با تعریف فوق هستند،

دیگر فرق نمی کند نام حکومت جمهوری باشد یا سلطنتی. این ها مدت بیست سال است بر سر نام حکومت مورد نظر خود با هم سرو کله می زنند، مگر اینکه بگوییم اکثر این دسته ها در لادعای خود که برقراری حکومت مردم سalarی است، صادق نیستند.

با اینکه بیست سال از مهاجرت ایرانیان به کشورهای پیشرفته جهان می گذرد، آنها هنوز نتوانسته اند قواعد بازی را بیاموزند و دست از ستیزه جویی و خود محوری بردارند. به این نکته اشاره کردم تا نتیجه گیری کنم که متأسفانه در طریقت فراماسونری هم که یک طریقت اخلاقی استه ما ایرانیان قواعد و اصول پذیرفته را رعایت نمی کنیم و گاه حتی در این طریقت اخلاقی هم برای کسب مقام به ستیزه جویی می پردازدیم.

مثال آن، که قبل اشاره شد، آقای اسکدانی است که به جای همکاری در کار تشکیل لژ بزرگ و مستقل ایران سنگ اندازی می کرد و حتی از اجرای دستور لژ بزرگ کشور آلمان نیز خودداری ورزید. نمونه دوم فردی است به نام آقای باقر هیشت که در کشور آمریکا برای رسیدن به مقامی در فراماسونری همه کوشش خود را به کار برد و چون به هدف نرسید، مدت‌ها است برای نامنظم شناخته شدن لژ برون مرز می کشد.

نامبرده یکی از ۱۷ نفری است که تقاضای تشکیل لژ بزرگ برون مرزی را امضا نموده است. پس از تشکیل لژ بزرگ ایران در برون مرز، آقای هیشت ابتدا به عنوانی یکی از سalarان و مدتها بعد به عنوان قائم مقام لژ بزرگ منصوب شدند. از آنجا که مهندس حسین دفتریان، استاد اعظم مقیم کشور فرانسه بود، انجام بعضی کارهای لژ بزرگ را به قائم مقام خود ارجاع می نمود. اما آقای هیشت در مقام قائم مقامی بدون توجه به اختیارات و مشمولیت کمیته لژ بزرگ و همچنین مشمولیت دبیر کل لژ بزرگ به کارهایی می پرداخت که در حدود اختیارات قانونی وی نبود. از جمله مکابنه‌ی مستقیم با لژهای بزرگ جهانی و شرکت در کفرانس‌ها، آنهم بدون اطلاع قبلی استاد اعظم و بزرگ دبیر و تغییر آدرس لژ بزرگ از محل دبیرخانه به منزل شخصی خود در ایالت مریلند. همه این رفتارها باعث گردید که برای اکریت فراماسون‌ها و به خصوص کمیته‌ی لژ بزرگ، در شایستگی آقای باقر هیشت تردید حاصل شود.

اولین حلقه‌ای که باعث شد کمیته لژ بزرگ در مقابل آقای هیشت موضع مخالف بگیرد، اقدام وی در تأسیس لزی به نام مهر برای ایرانیان مقیم واشنگتن و ایالت‌های مریلند و ویرجینیا بود. آقای هیشت به عنوان قائم مقام استاد اعظم بدون کسب موافقت کمیته

وحتی بدون اطلاع بزرگ دییری، قراردادی با لژ بزرگ واشنگن مبادله نمود و لژ بزرگ واشنگن را با این کار اغفال کرد. زیرا طبق اسنادهای لژهای آمریکایی، قائم مقام استاد اعظم منتخب بزرگ کمیته لژ است و پس از اتمام دوران استاد اعظمی، به طور طبیعی قائم مقام او به عنوان استاد اعظم جدید سوگند پاد می‌کند و جانشین استاد اعظم پیشین می‌شود. اما همانطور که قبل اشاره کردم، در اسنادهای لژ بزرگ ایران که از کشورهای اروپایی اقتباس شده بود، قائم مقام به وسیله استاد اعظم انتخاب می‌شود و هر لحظه استاد اعظم می‌تواند قائم مقام خود را عوض کند.^(۲۱) بنابراین استاد اعظم لژ واشنگن، به تصور اینکه آقای هیئت قائم مقام استاد اعظم لژ بزرگ ایران است و در نتیجه، سال بعد استاد اعظم خواهد شد، به مبادله‌ی چنین قراردادی دست زد.

آقای هیئت لژ مهر را به پایگاهی تبدیل کرد که جوان‌های ایرانی به جای رفتن به بوستون در واشنگن وارد آن شوند و پس از طی مرافق اولیه و رسیدن به استادی، به لژهای سه گانه لژ بزرگ در بوستون ملحق شوند. متاسفانه اکثر این جوان‌ها که مردانی تحصیلکرده و شریف بودند، از اسنادهای لژ بزرگ ایران اطلاع کافی نداشتند و آقای هیئت به آنها القا کرده بود که استاد اعظم بعدی خود او خواهد بود، «طبق روال معمول در اسنادهای لژهای آمریکایی». اما چنین نشد. بدین ترتیب عده‌ای از فراماسون‌های جوان که تصور می‌کردند هموندان بزرگ کمیته که از فراماسون‌های قدیمی تشکیل شده استه با پیشرفت جوان‌ها مخالفت می‌کنند، علیه فراماسون‌های قدیمی تحریک شدند و انتخابات را دچار اشکال کردند.

یکبار در پایان سه سال استاد اعظمی مهندس حسین دفتریان چون می‌دانستند آقای هیئت برای استاد اعظمی در کمیته رای نمی‌آورد، جنجال برانگیختند و استاد اعظم مهندس دفتریان را مجبور کردند یک دوره دیگر به کار خود ادامه دهد. در فاصله سه سال بعدی، با جلساتی که هموندان بزرگ کمیته با آقای هیئت و هوایخواهان وی تشکیل دادند، آقای هیئت طبق مدارک موجود اعلام کرد که اگر یکی از سه نفر فراماسون قدیمی شامل نگارنده، محمد حسن مشیری و دکتر هوشنج ظلی داواطلب کرسی استاد اعظمی باشند، ایشان و یارانشان مخالفتی نخواهند کرد. در این باره سندی با خط و امضای آقای باقر هیئت موجود است. بنابراین در طول چهار سال، هموندان کمیته از یک طرف و سایر فراماسون‌های قدیمی که نیکخواه و علاقمند به ادامه کار لژ بزرگ ایران در برون مرز بودند از طرف دیگر، به نگارنده فشار آورده‌اند که قبول مسئولیت کنم، زیرا محمد حسن مشیری

که جانشین فرمانروا در شورای عالی بود حاضر به قبول مسئولیت جدیدی در فراماسونری نبود و دکتر هوشنگ ظلی هم که ساکن پاریس بود و از طرف دیگر با آقای هیئت نسبت خانوادگی داشته نمی خواست داوطلب مسئولیت گردد. نگارنده در کشور عزیز ایران مقیم بوده و هستم و فقط سالی یکی دوبار برای دیدن فرزندانم به کانادا و آمریکا سفر می کردم. هنایرین به هیچ وجه مصلحت نبود که داوطلب چنین مقامی بشوم. اما فشار و تقاضای بی حد و حصر دوستان فراماسون از یک طرف و سالها زیستن در طریقت و بهره‌های معنوی بردن از طرف دیگر، باعث شد که قبول مسئولیت کم و داوطلب شوم. در نظر داشتم در صورت انتخاب، چندسالی از برگشتن به ایران خودداری کم. لذا با سرو صورت دادن کارهای خانوادگی در ایران در آبان ماه سال ۱۳۷۰ عازم آمریکا شدم و روز تشکیل جلسه لژ بزرگ به شهر بوستون رفتم و خود را به عنوان کاندیدای استاد اعظمی به کمیته معرفی کردم. فراموش نمی کنم که بلاfaciale استادان ارجمند لژهای سه گانه در بوستون از من دعوت کردند که مذاکراتی با هم داشته باشیم. رفتار من با آنها بیشتر توان با احترام بود و آنها را مردان شایسته ای دانسته و می دانم. متوجه این برادران که در آمریکا تحصیل کرده‌اند و با راهنمایی آقای هیئت وارد لژ مهر در واشینگتن شده بودند، در باره فراماسونری آمریکا اطلاعاتی کسب کرده‌اند اما ازا سلسنه و سنت های لژ بزرگ ایران بی اطلاع بوده و در باره لژ بزرگ ایران با اطلاعات نادرستی که آقای هیئت در اختیارشان گذاشت بود داوری می کردند. به همین جهت تصور و برداشت آنها این بود که باید قائم مقام استاد اعظم جانشین استاد اعظم گردد، «به نحوی که در آمریکا معمول است.» خلاصه پیشنهاد سه نفر استاد ارجمند این بود: مصلحت نیست شما کاندیدای کرسی استاد اعظم بشوید، زیرا لولا احتمال اینکه در کمیته رای کافی بیاورید بسیار کم است و ثانیاً به فرض آنکه در کمیته رای بیاورید، ما پیش‌بینی می کنیم که لژ بزرگ ایران در بروند مزء متلاشی خواهد شد. (۳) خلاصه جواب من این بود: گفتم: تأسف من این است که شما برادران جوان که در آمریکا تحصیل کرده اید و سال‌هایی از عمرتان را در این کشور گذرانیده اید هنوز مفهوم دمکراسی و آزادی اندیشه را درک نکرده اید. من اگر در کمیته رای نباورم به هر کس که رای اکثریت را بدست آورد، تبریک می گویم و طبق سنت فراماسونری از او تبعیت می کنم و به فرمان‌های او گردن می نهم.

در جلسه کمیته که به ریاست استاد اعظم مهندس حسین دفتریان برگزار شد برای دو نفر داوطلب نگارنده و آقای هیئت رای گیری شد و آراء کمیته به نفع من چشمگیر بود.

یکی از برادران پیشنهاد کرد که هر دو نفر به لُر بزرگ معرفی شوند و هر کس در لُر بزرگ اکثریت حائز کرد مورد قبول قرار گیرد که استاد اعظم با خواندن متن صریح اسناده چاچ داد که کمیته فقط یک نفر را معرفی می کند و در لُر بزرگ همه به همان یک نفر رای می دهد.

در اینجا باید اشاره کنم که طبق سنت های فراماسونری در همه جهان، تنها استاد اعظم و کمیته لُر بزرگ تصمیم گیرنده و اداره کننده طریقت فراماسونری هستند. دلیل آن هم این است که حضور همه هموندان طریقت در جلسه های لُر بزرگ در یک کشور محدود نیست. لذا کمیته لُر بزرگ که از نمایندگان لُرها تشکیل می شود، تصمیم گیرنده است. معرفی یک نفر به لُر بزرگ معمولاً به این نحو است که استاد اعظم فرد منتخب کمیته را در جلسه لُر بزرگ اعلام و معرفی می کند و هموندان لُر بزرگ با بلند کردن دسته انتخاب کمیته لُر را تأیید می کنند. هیچگاه در هیچ لُر بزرگی در مورد فردی که منتخب کمیته نباشد، رأی گیری نمی شود، زیرا هموندان کمیته منتخب همه لُرهای تابعه لُر بزرگ هستند. به هر حال در لُر بزرگ یک نفر پیشنهاد رأی مخفی کرد و تعداد حاضران حدود ۵۰ یا ۶۰ نفر بود و معلوم شد که آقای هبیت قبل پیش بینی لازم را کرده بود. لذا با ورقه رأی گیری شد و من برای حصول اکثریت یکی دو رأی کم آوردم و توجه نشد که حاضران مورد کنترل قرار گیرند که آیا همون لُر بزرگ هستند یا نه. زیرا استاد اعظم اجازه داده بود که با در نظر گرفتن شرایط زمان استاد ماسون ها که به مقام استاد ارجمندی نرسیده اند و نمی توانند همون لُر بزرگ محسوب شوند. بدون داشتن حق رأی در جلسات لُر شرکت کنند. بلا فاصله یکی از برادران (از یاران آقای هبیت) پیشنهاد کرد که برای نفر دوم که در کمیته رأی نیاورده است، در داخل لُر رأی گیری شود که استاد اعظم با ناراحتی جواب داد چنین کاری خلاف اسناده و بنیاد طریقت است. دیگری پیشنهاد کرد که از استاد اعظم لُر نیویورک که به عنوان مهمان حضور داشت، سوال شود آیا می توان برای نفر دوم رأی گیری نمود. به لو هم پاسخ داده شد که عقیده دیگران ربطی به ما ندارد و ما باید طبق قوانین خود عمل کیم. استاد اعظم ضمن اظهار تأسف از بلا تکلیف ماندن انتخاب استاد اعظم جدید گفت: «من نلچار نا جلسه بعدی که در خرداد ۱۳۷۱ تشکیل خواهد شد، بعنی شش ماه دیگر، در این سمت باقی می مانم تا راه حلی در این فاصله پیدا کیم. خود من جز سکوت و تسلیم کلمه ای نگفتم و بعد از چند روز به ایران مراجعت کرم.

هنوز دو سه هفته ای از ورود من به ایران نگذشته بود که مقاله ای در روزنامه جمهوری اسلامی درج گردید به شرح زیر:

«تلاش برای تجدید حیات فراماسونری در ایران»

مدت زمانی است که در باره نوشتن این اطلاعیه فکر کردم. زیرا آنچه را که می خواهم به شما اطلاع دهم مربوط به طریقتی است که خود زمانی عضو آن بوده ام و هنوز هم اعتقاد دارم که اساس طریقت و آنهاست که آن را در طول چند صد سال ایجاد کرده اند بر مبنی خداشناسی، اصول اخلاقی و انسان دوستی بوده است ولی همان طور که در زمان های گذشته، قدرت های استعماری و امپراطوری از راه نفوذ در افراد به اصطلاح بالای جوامع استعماری و عقب افتاده، اهداف استعماری و تخریبی خود را توانسته اند به ثمر برسانند، در دوران جدید نیز این کار در برخی نقاط دنیا و از جمله کشور ما ایران انجام گردید.

همه می دانند که حدود ۲۰ سال پیش شخص مشکوکی به نام جواهری از بیروت و عراق به ایران آمد. او عضو لژ بزرگ فلسطین بود که زیر نفوذ انگلیسی ها اداره می شد. این شخص با ایجاد لژ فراماسونری در ایران عده زیادی از رجال آن روز را که برخی از آنها اینک در فراماسونری ایران فعال اند به لژ خود کشید و آنها را فراماسون نمود. این رجال در مقابل جواهری مانند یک نوکر عمل می نمودند و از او برای کارهای مملکتی و گماردن اشخاص در مشاغل مهم حرف شنی داشتند. بعدها رقابتی از این لحاظ بین کشورهای انگلیس و آلمان و فرانسه به وجود آمد و چندین بار از همین آقایان به پاریس رفتند و در آنجا لژ فراماسونری تشکیل دادند و این لژ را به ایران آوردند. از این زمان سه دسته لژهای گوناگون وابسته به این سه کشور در ایران شروع به فعالیت نمودند. در رأس آنها افرادی بودند که هریک یکی از سیاست های خارجی را در ایران حمایت می نمود. ولی نفوذ انگلیس در فراماسونری ایران بیش از هر کشور خارجی دیگر بود. این نفوذ به قدری بود که محمد رضا پهلوی با همه قدرت خود از آنها وحشت داشت و با موافقت لو دستگاه سلواک اسماعیل رایین را کمک کرد که سه جلد کتاب درباره فراماسونری نوشت و اسامی عده ای را چاپ کرد که همه از آن اطلاع دارید. چندی بعد نیز افراد وابسته به فراماسونری فهرستی از رجال وابسته به «سیا» را چاپ کردند.

با انقلاب اسلامی، فراماسونری در ایران تعطیل شد و حتی بعضی لژ فراماسون ها به زندان افتادند و یا اموال خود را از دست دادند. سه سال بعد از انقلاب عده ای از فراماسون ها که از رهبران نبودند و توانسته بودند از ایران

خارج پشوند در آمریکا مقیم شدند و در لس آنجلس دورهم جمع شدند و کارفعالیت مجدد لژ بزرگ ایران را با همکاری جعفر شریف امامی در تبعید شروع کردند. لیکن اکثریت فراماسون‌های ایرانی چه در خارج و چه در ایران با کار این عده مخالف بودند و حاضر نشدند در جلسات این عده که ابتدا در لژ بزرگ نیویورک و بعداً در لژ بزرگ ماساچوست برگزار می‌شود، شرکت کنند ولی این عده که تعداد آنها در ابتدا در حدود ۱۵ نفر بود، با جلب عده‌ای از دوستان خود که فراماسون بودند، این‌بار با پشتیبانی کامل رهبران افراد جدید به مخصوص جوان‌های تحصیل کرده به رقمی در حدود ۸۰ نفر رسیده است. نکته قابل توجه این است که این‌بار فراماسون‌های ایرانی تحت نفوذ آمریکا قرار گرفته‌اند و چون مقامات انگلیسی در آن نقش نداشته‌اند، آنها نیز جز مخالفین این عده هستند و از این رو لژ بزرگ انگلستان نیز لژ بزرگ ایران در تبعید را به رسمیت نشناخته است و این خود باعث شده است که اکثر ممالک اروپایی که فراماسونری آنها زاده فراماسونری انگلیس است، این عده را به رسمیت نشناشند.

این جریان باعث شده است که رهبری این جماعت و لژ بزرگ ایران در تبعید کاملاً در دامان آمریکا باشد و در نتیجه شدیداً تحت نفوذ افراد یهودی، بهایی، زرتشی قرار گیرد. برنامه‌ی کار در جهت هدفهای زیونیزم بین المللی است. این جماعت با آوردن جوان‌های بسیار تحصیلکرده‌ی ایرانی و فریب آنها با درس‌های اخلاقی و برادری و شششوی مغزی در اطاعت مطلق می‌کوشند که جای پای خود را در جامعه‌ی با نفوذ ایرانی در آمریکا باز کد و بدین وسیله بتوانند در آینده مقاصد خود را از لحاظ منافع خود در ایران جامعه عمل پیوشاوردند. رهبر فعلی این جماعت حسین دفتریان است. ولی رهبر واقعی آن لطف الله خی («نمایندگان یهودیان ایران در مجلس زمان شاه») نعمت الله رایین، از رهبران یهودی و کارمند سابق اصل چهار و سازمان ملل در ایران زمان شاه، که یکی امور مالی را در دست دارد و دبیر کل این سازمان است. همین دونفر اخیراً با همکاری ہرویز یگانگی که از رهبران زرتشی است، شورایی درست کرده‌اند که فقط عده‌ی مخصوصی که با آنها از قدیم بوده‌اند در آن عضویت دارند و چند نفری راهم که با خود هم هدف نمی‌دانستند کنار گذاشته‌اند. افراد این شورای عالی عبارتند از ہرویز یگانگی، نعمت الله رایین، علام الدین روحانی، حسن مشیری، حسین دفتریان، عبدالعلی سمندری (امتترجم و کارمند سابق سفارت آمریکا در تهران زمان شاه که لخیرا توانسته است از ایران خارج شود و با روابطی که با سازمان می‌دارند، دبیر کل این شورا شده است.)

شاید سوال شود که مقصود از این گزارش چیست؟ من که خود یک مسلمان و ایران دوست هستم، با اینکه به فراماسونری به لحاظ اصول اخلاقی و خدایبرستی پیوستم پس از اینکه متوجه شدم که برنامه‌ی آن ضد میهنی و ضد اسلامی است، از آن کاره گرفتم و اینک که ناظر فعالیت مجدد آن با برنامه

های بسیار خائن و ضد اسلامی شده ام، و جدایم اجازه نمی دهد، و نمی توانم ساکت بمانم که دوبله برنامه استعماری ریشه بدواند و عده ای سود طلب برای امیال و هدف های شخصی و ضدمیهنی خود مفز جوان های ما را شتشو دهند. مناسفانه چون این عده در خارج از ایران از قدرت بسیاری برخوردارند، و بسیاری از دوستان من نیز به هر حال ماسون هستند، نمی توانم نام خود را فاش کنم ولی وظیفه خود را انجام داده ام و نتیجه گیری و هرنوع اقدامی را به عهده شما می گذارم. (جمهوری اسلامی، سه شنبه ۱۹۱۲ (۱۳۷۰) کپی مقاله در آخر فصل آمده است.

به طوریکه ملاحظه می شود، در مقاله‌ی فوق از بین دهها فراماسون قدیمی، دونام به عنوان کلیمی و زرتشتی انتخاب شده‌اند و نسبت های ناروا به دونفر دیگر به عنوان یهودی و کارمند سفارت آمریکا و عضو «سیا» دلده شده است. همچنین نام های علاء الدین روحانی و محمدحسن مشیری، کاندیدای احتمالی استاد اعظمی، در ردیف بقیه نام‌ها آورده شده‌اند که اینها به خوبی روشنگر هدف نویسنده مقاله لست. در باره نگارنده نیز نیر نویسنده مقاله به هدف اصلابت کرد، زیرا چند روزی از درج مقاله نگذشته بود که من زندانی شدم، که در فصل بعدی به توضیع آن خواهم پرداخت.

چکونگی انتخاب محمدحسن مشیری به سمت استاد اعظم

استاد اعظم، مهندس حسین دفتریان به علت کسالت نتوانست در جلسه‌ی بعدی لژ بزرگ در بوستون حضور پیدا کند لذا دو نامه به بزرگ دیبر نوشت. درنامه‌ی اول، به قائم مقام خود آقای باقر هیئت ماموریت دلا که کمیته‌ی لژ بزرگ را تشکیل بدهد و در باره‌ی داوطلب یا داوطلبان استاد اعظمی رای گیری کند. در نامه‌ی دوم، به دکتر هوشنگ ظلی ماموریت داد که استاد اعظم منتخب را در کرسی استاد اعظمی مستقر کند. کمیته‌ی لژ تحت ریاست آقای باقر هیئت تشکیل گردید و بین دو داوطلب، بکی محمدحسن مشیری و دیگری خود باقر هیئت رای گیری مخفی به عمل آمد. نتیجه رای گیری به نفع

محمدحسن مشیری بود. بنابراین چون تفлат رأی هم زیلاد بود، به همین نحو صورت مجلس تنظیم شد. آقای باقرهیئت هم به عنوان قائم مقام استاد اعظم صورت مجلس را اعضاء کرد. در جلسه لژ بزرگ، باز هم رأی مخفی اعلام شد و در آنجا نیز محمدحسن مشیری رأی کافی بدست آورد.

دکتر هوشنگ ظلی طی مراسمی محمد حسن مشیری را به عنوان استاد اعظم جدید در کرسی خود مستقر کرد. در این جلسه‌ی لژ بزرگ تعدادی از افسران لژ ماساچوست نیز حضور داشتند که به استاد اعظم جدید تبریک گفتند. در همین جلسه، آقای باقرهیئت و استادان ارجمند لژهای حافظه مولوی و هاتف، به استاد اعظم جدید تبریک گفتند. این تبریک‌ها سرمیز شام نیز تکرار شد. همه‌ی این جزییات در صورت مجلس منعکس شد و به امضای مسئولان رسید. با این حال، بعد از خاتمه‌ی مراسم لژ بزرگ در بوستون، از طرف آقای باقرهیئت و پاران او، اقداماتی به عمل آمد که خلاصه‌ی آنها به شرح زیر است:

۱- سه نفر استاد ارجمند لژهای ایرانی، نامه‌ای به استاد اعظم، محمدحسن مشیری نوشتند، به شرح زیر:

۹ مهر ۱۳۷۱، اول اکبر ۱۹۹۲

برادر: محمدمشیری

به خوبی آگاهی که لژ بزرگ ایران در برون مرز ده سال پیش با چه دشواری‌هایی به وجود آمد و به کار پرداخت. و باز می‌دانی که آنچه ما امروز داریم، به پایمردی برادران پاک‌دل و سخت‌کوشی فراهم شده است که با از خود گنستگی و چشم‌پوشی از بخشی از کار و زندگانی خویش، سلانه خرج و رنج دویل سفر به بوستون و کوشش بی امان برای پیشبرد هدفهای این سازمان را بهنرا شدند تا مشعل طریقت ماسونی ایران را به گونه‌ای شایسته در خارج روشن نگه دارند. یکی از نخستین کوشش‌های این دسته از برادران پیشگام ما این بوده که در برون مرز، نهاد فراماسونری ایران را از پیرایه‌های نادرست گذشته، مانند تصمیمات، انتخابات و انتصابات فرمایشی، موروثی و نمایشی، به‌ویژه در سطح رهبری پاک سازند و بساط ملاحظات شخصی و غیر ماسونی را برچینند تا بر

اساس آزادی، برابری و برادری در چارچوب بنیادهای پذیرفته شده و تغییرناپذیر فرماسونی جهانی، در سرزمین آزادی رای واندیشه، این آرزوی بزرگ که تربیت هموندان شایسته برای رهبری جامعه‌ی انسانی است، برآورده شود.

مناسفانه برخی از برادران ما با نادیده گرفتن اصول فراماسونی و موازین قانونی و با توسل به شبوهای نامنظم گذشته، با افکاری ناروا و رفتاری آمرانه، لژبزرگ ایران را به بیراهه و نابسامانی کشیده و به این ترتیب دست آوردهای چشم گیر دیگر برادران ما، به ویژه جوانان هاک دل و پای‌بندی را که در شرایط سخت زندگانی کسونی، با ایمان و آرمان کمر به خدمت طریقت مبنوی ما بسته‌اند، به مخاطره افکنده‌اند.

از آنجا که در حال حاضر بسیاری از امور لژبزرگ ایران، به ویژه انتخاب و استقرار کادر رهبری آن بر خلاف بنیادهای پذیرفته شده در لژهای بزرگ منظم جهان برگزار گردیده، و با اعمال نفوذ و به روش‌های عدیده‌ی غیرقانونی تحمیلی انجام شده است، و از آنجا که تلاش‌های بسیار برای منظم کردن کار و از میان برداشتن ناروایی‌ها تاکون نافرجام مانده است، ما استادان ارجمند سه لژ تشکیل دهنده‌ی لژبزرگ ایران و ارکان اصلی آن در بروزن مرز، با تأیید و پشتیبانی بسیاری از برادران بنیانگذار و افسران اصلی لژبزرگ و لژهای وابسته و استادان ماسون، به ناجار و با تأسف بسیار، مراتب را به آگاهی مراجع صلاحیت دار بین المللی رسانده‌ایم.

اکنون خواست و تلاش ما این است که در یک نشست همگانی، با حضور نمایندگان راستین و قانونی لژهای، به بی‌نظمی‌ها و خلاف کاری‌ها رسیدگی شود و لژبزرگ ایران بر پایه‌ی بنیادهای پذیرفته شده در لژهای بزرگ منظم جهان، و دور از مداخله‌ی سازمان‌های وابسته، سامان یابد و کادر رهبری آن در چنین شرایطی با نظر اکثریت برادران هموند، و با پشتیبانی آنان، انتخاب و به خدمت پردازد، تا بار دیگر راه برای پیشرفت آرمانهای طریقت هموار گردد.

از آنجا که تا زمان نامین این نظر، لژهای محترم مولوی، حافظ و هائف رسم انشستی برگزار نخواهند کرد، دستور است که همه‌ی هموندان این لژهای از حضور در جلسات غیرمنظمی که به نام این لژهای برگزار شود خودداری ورزند و از پرداخت هرگونه وجه، حق هموندی و هزینه‌های دیگر به تشکیلات نامنظم

کونی، اجتناب کنند.

با پاک دل و درود های برادرانه
فریدون خوشنویسان
استاد ارجمند لُر محترم مولوی
محمد احمدی
استاد ارجمند لُر محترم حافظ
نصرور هاتفی
استاد ارجمند لُر محترم هائف
(کپی نامه در آخر فصل آمده است.)

هر سه نفر امضاء کنندگان این نامه هموندان لُر مهر بوده‌اند که در مراسم استقرار استاد اعظم حضور داشتند. من این برادران را مفترض نمی‌دانم زیرا بی اطلاع از اساسنامه لُر بزرگ ایران تحت تأثیر قرار گرفته‌اند. بعدها اغلب آنها از عمل خود پشیمان شدند، ولی اسباب ناسف است که این استدان در نوشته خود به بنیادهای جهانی طریقت لشاره کرده‌اند. در کجای بنیادهای جهانی طریقت دیده یا شنیده شده است که استاد ارجمند یک لُر حق دارد لُری را تعطیل کند؟ چگونه این افراد به سمت استاد ارجمند انتخاب شده‌اند که از اختبارات استاد اعظم بی‌خبرند و طریقت فراماسونری را با حزب سیاسی در یک ردیف گرفته‌اند؟ یکی از اختبارات استاد اعظمی که با رأی کمیته‌ی لُر بزرگ برگزیده شده است. (یعنی کمیته‌ای که مسئول اجرای بنیادهای معنوی طریقت است) و در مقام خود استقرار یافته است. این است که هر لحظه که اراده کرد، می‌تواند راسا اداره‌ی هر لُری را بر عهده بگیرد. وقتی استاد اعظم یا ناینده‌ی او وارد لُری می‌شود، استاد ارجمند لُر (در هر حال انجام هر کاری که بلشد) چکش خود را به دست استاد اعظم می‌دهد و استاد اعظم، اگر مایل باشد، شخصاً لداره‌ی لُر را بر عهده می‌گیرد، و گرنه، چکش را به استاد صاحب کرسی بر می‌گردد و به او اجازه می‌دهد که به کار خود ادامه دهد. بنیانگذاری لُرهای جدید بستن و تعطیل لُرهایی که در کار هستند، همه و همه از اختبارات استاد اعظم است و به همین دلیل، در جلسه‌ی بعدی استاد اعظم، محمد حسن مشیری، شخصاً در کرسی هر سه لُر جای گرفت و پس از تشکیل کمیته‌های لُرهای حافظ، مولوی و هائف، استدان ارجمند جدیدی انتخاب و به دست استاد اعظم در کرسی استادی مستقر شدند و هر سه لُر به طور

منظم به کارهای خود ادامه دادند.

- آقای دکتر هوشنگ ظلی که از طرف استاد اعظم، مهندس حسین دفتریان، مراسم استقرار محمدحسن مشیری را در کرسی استاد اعظم انجام داده‌اند، همزمان با صدور نامه‌ی سه استاد ارجمند، نامه‌ای به عنوان هموندان سه لژ نوشت به شرح زیر:

۱۴۷۱ مهرماه ۲۶

۱۹۹۲ اکبر ۱۸

برادران عزیز، هموندان لژهای مولوی، حافظ و هائف:

من دکتر هوشنگ ظلی استاد اعظم پیشین و قدیمی ترین عضو لژ بزرگ ایران و زمانی بزرگ دبیرکل و بزرگ فرمانروای شورای عالی درجات اسکاتی ایران در برون مرز (۵)، با تأیید اقدامات استادان ارجمند لژهای محترم مولوی، حافظ و هائف، برای سلامان دادن به لژ بزرگ ایران دربرون مرز، به ویژه اقدام بجا و قانونی آنان برای آگاه کردن برادران از امور و برحدز داشتن آنها از شرکت در نشست های نامنظمی که به نام این لژها و یا به بهانه‌ی رسیدگی به کارهای لژ بزرگ و لژهای وابسته، آگهی و یا احیاناً تشکیل می شود، لازم می دانم که به عنوان کسی که اداره آخرین نشست لژ بزرگ را در جلسه‌ی گذشته در پوستون عهده دار بوده است، برای آگاهی بیشتر شما پاره‌ای از نکات اصلی و اساسی را به کوتاهی بازگو کنم.

برادران، از چند سال پیش که به همت عده‌ای از برادران پاک‌دل، کار لژهای محترم مولوی، حافظ و هائف، سامان یافت و شمار هموندان آنها فزونی گرفت، گروهی که بیشتر به اعتبار سنی و پیشینه‌ی ماسونی در ایران، در ابتدای کار لژ بزرگ دربرون مرز، رشته‌ی امور را در دست داشتند، به سبب پیوندشان با سازمان دیگری در خارج از لژ بزرگ به نام شورای عالی درجات اسکاتی، (با همکاری استاد اعظم و بزرگ دبیر وقت که خود نیز هموند آن سازمان بودند) و برخلاف موازین و قوانین جهانگسترده‌ی فراماسونری، دایر برواآگذاری اداره‌ی امور لژها به سalaran و هموندان آنها و سپردن زمام لژ بزرگ به سalaran منتخب آن و نمایندگان راستین و برگزیده‌ی لژها، با اقدام به تحریف، تغییر نادرست و تغییرات غیرقانونی در اسنادهای لژ بزرگ ایران، به سلب اختیارات لژهای بنیانگذار لژ بزرگ و نقض حقوق هموندان آنها پرداختند تا مقام و موقعیت موقتی و اماتی خود را تعییم و دوام بخشند.

بزرگ کمیته‌ی لژ بزرگ را که تابع لژ بزرگ بوده و صرفاً وظیفه‌ی مشورتی دارد، و اکثریت اعضای آن بایستی از سوی لژهای سه گانه‌ی بنیانگذار انتخاب شوند، به شکل یک گروه انتصابی با اکثریتی مشکل هموندان شورای عالی درجات اسکاتی درآورده و این کمیته‌ی مشورتی را به صورت بازوی شورای

عالی، یک سازمان خارجی، بر لژ بزرگ تعیین کردند و اداره امور لژ بزرگ را عمل بدهست چنین کمیته‌ای سپردند. برادران آگاهی دارند که به موجب بند ۵ اساسنامه‌ی لژ بزرگ و بند ۸ اساسنامه‌ی درجات اسکاتی، هیج سازمانی نمی‌تواند در کار لژ بزرگ مداخله کند.

در چنین شرایطی، شماری از برادران دلیوز و دلبسته به آینده‌ی لژ بزرگ ایران، با همراهی استادان ارجمند و افسران لژهای و برادران جوانتری که در چندسال گذشته با پاییندی بسیار به این طریقت روی کرده‌اند، با مشاهده‌ی بی‌نظمی‌ها و خلافکاری‌ها در اداره امور لژ بزرگ و دست‌اندازی به کار لژهای وابسته، در پی چاره برآمدند. اما متاسفانه، همه‌ی گفتگوها، اعتراض‌ها و نامه‌های مکرر به استاد اعظم وقت و بزرگ دییر، درخواست‌های قانونی اکثربت برادران به بهانه‌های واهمی، نادیده گرفته شد و به جایی نرسید.

برادران آگاهی دارند این گروهی که قصد دست‌انداختن بر لژ بزرگ ایران در برون مرز و کنترل آن را دارد، همواره تلاش کرده است که به شیوه‌های ناروا و غیرقانونی، ناحد امکان کاندیداهای موردنظر خود را بی‌آنکه حائز شرایط انتخاب شدن و گاه حتی خواستار چنین کاری باشند، برای ادامه اعمال نفوذ بر لژ بزرگ تعیین کند. این گونه تلاشهای بی‌فرجام در آخرین نشست لژ بزرگ با استفاده از روش‌های نامنظم، با صحنه‌سازی و توسل به مدارک نامعتبر و پرسش پذیر، به اوج رسید.

(۱) در این نشست، برخلاف اصل و قاعده‌ی پذیرفته شده در همه‌ی لژهای بزرگ، که قائم مقام استاد اعظم در غیاب و یا استعفای استاد اعظم در حکم استاد اعظم است، بزرگ دییر، ظاهرا با توانق قبلی استاد اعظم مستعفی، قائم مقام قانونی لژ بزرگ را از انجام این وظیفه و اداره نشست لژ بزرگ بازداشت. این اقدام ناروا با توهین و تحکم به استاد اعظم پیشین و تهدید و ارعاب و ایجاد اختلال در کار او پیگیری شد.

(۲) در این نشست، بزرگ دییر، که خود هموند شورای عالی درجات اسکاتی است، به نقل از نامه‌ای که به استاد اعظم مستعفی، یکی دیگر از هموندان شورای عالی نسبت داده می‌شد، اعلام کرد که (برادر محترم محمد حسن مشیری) جانشین بزرگ فرمانروای با اختیار به جای برادر محترم علام الدین روحانی، یکی از دومعاون استاد اعظم که هردو از هموندان شورای عالی هستند، باز به گفته‌ی بزرگ دییر استعفا کرده منصوب شده است. این استعفا و این انتصاب که هیچگاه در نشستی رسمی اعلام نشده یا به وسائل دیگر به آگاهی برادران نرسیده بود ظاهرا به این منظور صورت گرفته بود که جانشین فرمانروای با اختیاره عنوان یکی از افسران واجد شرایط لژ بزرگ بی‌آنکه در این سمت خدمت کرده باشد، وانمود گردد تا زمینه اعلام کاندیدایی او (برادر محترم

مشیری) برای مقام استاد اعظم هموار شود. خاصه آنکه بزرگ کمیته‌ی تحت سلطه‌ی شورای عالی، با نایدیده گرفتن اساس مشورتی کار خود و این واقعیت که تصویب نهایی صلاحیت کاندیداهای و انتخاب آنها از اختیارات لژ بزرگ است، با معرفی تنها یک کاندیدا برای مقام استاد اعظم، با وجود کاندیداهای واجد شرایط دیگر، به تحمیل کاندیدای مورد نظر خود بر دیگران برآمده بود. این رویه در مورد کاندیداهای مقام‌های دیگر نیز اعمال شد. این مراتب با استاد به اصول و اساسنامه در همان نشست تذکر داده شد، که متأسفانه نادیده گرفته شد.

(۲) یکی دیگر از اقدامات ناروا و مخالف اصول فراماسونری جهانی در این نشست محروم کردن چند تن از استادان پیشین هموند لژهای وابسته به لژ بزرگ ایران از حق رای بود. به این ترتیب که با صحنه سازی قبلی، و به این بهانه‌ی مجعلو که این برادران در لژهای دیگری استاد ارجمند بوده‌اند، آنها را از رای دادن بازداشتند. در حالی که به برادران دیگری که در لژهای نامنظم استاد ارجمند شده بودند، حق رای دادند. افزوده براین، افرادی را که با هموند لژهای وابسته نبوده، یا هیچ‌گاه حق هموندی نپرداخته، یا برای برادران به طور کلی ناشناخته بودند، برای رای دادن، کوتاه زمانی به نشست لژ بزرگ آورده بودند.

نتیجه آنکه، با وجود تذکرات و درخواست‌های بسیار پاره‌ای از برادران، برای رعایت اصول و مقررات و سازگاری با موازین پذیرفته شده‌ی جهانی، گروهی که با تدارک قبلی، با تهدید و ترغیب برای تحمیل کاندیداهای خود به نشست لژ بزرگ آمده بود، به برگزاری انتخاباتی نامشروع و غیرقانونی اقدام کرد. برادران یک لژ بزرگ زمانی به وجود می‌آید و جنبه‌ی قانونی می‌یابد که حداقل سه لژ آبی منظم آن را بنیان‌گذاری کنند. تمامی تکالیف و اختیارات و مقررات هر لژ بزرگ از برادران هموند لژهای آبی مایه می‌گیرد و از این رو هیچ لژ بزرگی اصولاً نمی‌تواند از بالا ساخته و اداره شود و لژ بزرگ ایران در بروزن مرز از این قاعده‌ی کلی مستثنی نیست. اما اکون (بزرگ فرمانتروای) رهبران شورای عالی درجات اسکاتی، سازمانی که خود به اعتبار لژ بزرگ ایران در بروزن مرز، موجودیت یافته است با جادلعن بران خود در لژ بزرگ در پی دست اندازی کامل برآن برآمده‌اند تا به شیوه‌ی استبدادی خود بر این سازمان آزادگان حکومت کنند و در این راه از هیچ گونه اقدام، حتی داخل درجات اسکاتی و مقامات انتصابی لژ بزرگ برای جلب حمایت از نظرات خود ابا نمی‌کنند.

برادران اکون که استادان لژهای مولوی، حافظ و هاتف با انکاء به اصول فراماسونری و موازین قانونی پذیرفته شده در لژهای بزرگ منظم و با تأیید هموندان، برای رفع نابسامانی‌ها دست به اقدام زده‌اند، گروه پیش گفته، به تلاش افتاده است که با برگزاری نشست‌های نمایشی، با تظاهر به رسیدگی به اموز لژ بزرگ و لژهای وابسته، به خود مشروعیت بخشد و به اعمال نظرات شخصی و

خصوصی خود ادامه دهد. در چنین شرایطی تنها راه قانونی و مشروع برای سامان دادن به لژ بزرگ ایران در بروند مرز و منظم ساختن دوباره‌ی آن برگزاری یک نشست همگانی از برادران پاییندۀ لژ منظم مولوی حافظه و هاتف به منظور فراهم کردن زمینه‌ی اداره‌ی امور لژ بزرگ با رای عمومی برادران و تدارک برای انتخابات قانونی و گزینش استاد اعظم و دیگر سالاران لژ بزرگ و اعضای بزرگ کمبیه از میان نمایندگان قانونی و مشروع لژها است. البته پیش از برگزاری چنین نشستی، استدان ارجمند لژهای مولوی حافظه و هاتف همه نکاتی را که باید بنیاد کار اداره‌ی منظم لژ بزرگ ایران در بروند مرز فرار گیرد، به آگاهی کلیه‌ی برادران خواهند رساند تا برادران بتوانند با آگاهی کامل و فرصت کافی به بازسازی لژ بزرگ به طور منظم بیانبیشند و پیشنهادات و نظراتشان را در نشست همگانی مطرح سازند.

بدیهی استه همان‌طور که استدان ارجمند در پیاداشت خود به برادران پیادآور شده‌اند از آنجا که به موجب موازین جهانگشته‌ی فراماسونری، گشودن هیچ لژ منظمی با حضور استاد ارجمند قانونی آن لژ و پا اجازه رسمی او به نماینده‌ی برگزیده شخص او، روا و قانونی نیست، برادران تکلیف دارند که از حضور و مشارکت در نشست‌های نامنظمی که به‌نام این لژ‌های سه گانه تشکیل دهنده‌ی لژ بزرگ ایران در بروند مرز، از سوی افراد دیگری خوانده و پا برگزار شود، جدا خودداری ورزند.

با درودهای برادرانه

دکرهوشنگ ظلی

۳- در فاصله دو جلسه لژ بزرگ، آقای هیئت و پاران محدود وی، بدون اجازه‌ی استاد اعظم به داخل مزکوت رفته، تمام لوازم و آرایش لژ بزرگ را ریوده و از محل خارج کردند. ناچار، با کمک لژ ماساچوست، به طور مؤقت وسائل لازم تأمین گردید و بعد از طریق کمک‌های برادران مجدداً لوازم جدید خریداری شد.

۴- آقای باقرهیئت نامه‌ای به دیر کمیسیون اطلاعات و شناسایی آمریکا نوشت و اعلام کرد که لژ بزرگ ایران در بروند مرز نامنظم است. وی این نامه را به عنوان قائم مقام استاد اعظم امضاء کرد که در آن تاریخ، ایشان چنین سمعتی نداشت.

استاد اعظم محمدحسن مشیری پس از اطلاع از این نامه بر طبق دعوتی که همه ساله از همه لژهای بزرگ به عمل می‌آید، با هیئتی از سالاران لژ بزرگ در جلسه سالیانه لژهای بزرگ آمریکا در ایالت آرکانزاس و در شهر ریکجاوی شرکت کردند.

نظرکمیته‌ی شناسایی آمریکا طبق روال گذشته این بود که از شناختن لژهای در تبعید خودداری شود، که به تصویب رسید. معاذالک همه می‌دانستند که این موضوع از اختیارات هر لژ بزرگ است که هرگونه بخواهد می‌تواند تصمیم بگیرد. خوشبختانه هیچکدام از پنجاه لژ بزرگ آمریکا به جز لژ واشنگتن، این تصویب‌نامه را عملی نکرده‌اند و همه‌ی آنها شناسایی خود را به لژ بزرگ ایران در بروند مرز اعلام نموده‌اند.

این نامه‌پراکنی‌ها با وجود گذشته هشت سال از کاره گیری باقی هیئت هنوز ادامه دارد که آخرین آن که به دست لژ بزرگ ایران رسید، نامه‌ای به تاریخ شانزده نوامبر ۱۹۹۸ که نویسنده آن را محترمانه فرستاده است. اصل نامه به زبان انگلیسی است و ترجمه آن به شرح زیراست:

«محترمانه
پرادرسیار محترم بزرگ دبیر
لژ بزرگ کالیفرنیا
شماره ۱۱۱ خیابان کالیفرنیا
سانفرانسیسکو، کالیفرنیا ۹۴۱۰-۸
موضوع: لژ بزرگ ایران در بروند مرز

چندی قبل من رونوشتی از نامه مورخ ۷ آوریل شما در مورد شناسایی موقت لژ بزرگ ایران در بروند مرز را از طرف لژ بزرگ کالیفرنیا دریافت کردم. ما این موضوع را ما بین استادان پیشین و بزرگ افسران پیشین لژ بزرگ ایران مطرح کردیم و به خاطر عواقب وخیم آن، از من تقاضا شد که این نامه را به شما بنویسم و سوابق و حقایق را در مورد این تشکیلات و آنچه در آنجا می‌گذرد، به شما اطلاع بدهم.

در سال ۱۹۸۱ من ۱۲ نفر از بزرگ افسران پیشین لژ بزرگ ایران که بعد از انقلاب، ایران را ترک کرده بودند، در لس‌آنجلس جمع کردم و برای تجدید حیلت لژ بزرگ ایران در بروند مرز اقدام کردیم. بعداً قراردادی با لژ بزرگ ماساچوست منعقد کردیم که اجازه نهند لژ بزرگ ایران در تبعید جلسات هر ششماه یکبار خود را در مزکت لژ بزرگ ماساچوست در بوستون تشکیل دهد. لژ بزرگ ایران با داشتن سه لژ سمبولیک، سالی دو بار در بوستون گرد هم می‌آیند. این لژ‌ها عبارتند از مولوی، حافظ و هاتف.

در شروع کار، من بزرگ نگهبان اول لژ بزرگ ایران بودم و در سال ۱۹۸۶ به

سمت قائم مقام استاد اعظم منصوب شدم. دوره استاد اعظم سه سال بود و برادر بسیار محترم دفتریان به سمت استاد اعظم انتخاب شد.

در مدت شش سال در هنگام انتخابات فرمانروای شورای عالی اسکاتیش رایت ایران در بروند مرز که از پشت صحنه (برخلاف اساسنامه) لژ بزرگ ایران را اداره می‌کرد و در بزرگ کمینه‌ی لژ بزرگ اکتریت داشت، مانع کاندیدا شدن من می‌شد. کاندیدای پیشنهادی خودشان نیز مورد قبول لژ بزرگ قرار نمی‌گرفت. ظاهرا دلیل مخالفت با نامزدی من مخالفت افرادی در ایران بود.

در زمان‌های بعد از انتخابات چندین تماس از طرف نماینده‌گان رژیم خمینی در ایران با من گرفته شد. سعی کردند که مرا برای همکاری با خودشان انتخاب کنند.

در سال ۱۹۹۲ استاد اعظم لژ بزرگ قبل از انتخابات استعفا داد (۶) و طبق اساسنامه، من کفیل استاد اعظم (Acting Grand Master) شدم. معهداً باز همان گروه مانع انجام وظیفه‌ی من شدند و در جریان انتخاب استاد اعظم، با زرنگی افراد ناشناخته را به مزکت وارد کردند و کاندیدای خودشان را با تفاوت دو رای برنده کردند. بعد از این جریان مسلم شد که رژیم خمینی در لژ بزرگ ایران نفوذ کرده و بعضی قدرت‌ها می‌خواستند نماینده‌ی خودشان به منظور اجرای برنامه‌های سری «لیدر لژ بزرگ ایران» باشد. سه نفر از استیلان ارجمند لژها به اتفاق عده‌ی زیادی از افسران لژهای خود و بزرگ افسران، لژ بزرگ را ترک کردند و ما نو بزرگ ایران را غیرمنتظم اعلام کردیم.

تذکر در باره‌ی این جریان‌ها، همراه با سوابق آن‌ها به کمیسیون اطلاعات و شناسایی و نیز به لژ بزرگ ملساچوست فرستاده شد. درنتیجه، کمیسیون این لژ نیز لژ بزرگ ایران را غیرمنتظم اعلام کرد و نظر خود را در گزارش سال ۱۹۹۶ تأیید کرد. رونوشت تمام این سوابق برای ملاحظه شما پیوست شده است.

برادر عزیر کویر، برای من و عده‌ای دیگر از برادران به طور قطع مسلم شده است که تشکیلات فعلی لژ بزرگ ایران در بروند مرز تحت نفوذ رژیم تروریستی ایران قرار گرفته و واقعاً با من تماس گرفته‌اند که مرا به تیم خودشان وارد کنند. این‌ها در لباس برادری درباره‌ی برادران ما جاسوسی می‌کنند. من تصور می‌کنم شناسایی این‌ها در این موقع نه به صلاح امنیت ملی ابیالات متعددی آمریکا است و نه به مصلحت امنیت برادران واقعی ما می‌باشد.

من به شما اطمینان می‌دهم نه نظر من و نه نظر برادران من است که در کار لژ بزرگ شما دخالت کیم ولی به سبب جدی بودن عواقب این موضوع من از طرف برادرانم از شما تقاضا می‌کنم قطعیت این تصمیم را تا ملاحظات بیشتری به تغییر بیاندازید. من اطمینان دارم که شما این نامه را به خاطر این‌ی محرمانه نگاه خواهید داشت.

با درود های برادرانه

رابت. ب. هیات، استاد اعظم پیشین.

(اصل نامه به انگلیسی در پایان فصل آمده است.)

دو نکته در این نامه وجود دارد که نگارنده را برعه آن داشت که متن آن را منتشر کم یکی جمله‌ای است که ترجمه‌ی آن چنین است: «تصور می‌کنم شناسایی این‌ها در این موقع نه به صلاح امنیت ملی آمریکاست و نه...» و در جملات بعد می‌نویسد لژ بزرگ فعلی در بروند مرز تحت تفویض رئیس تروریستی ایران قرار گرفته و اینها در لباس برادرانی در باره برادران ما جاسوسی می‌کنند. وقتی یک ایرانی منافع کشور دیگری را برعکشور خود ترجیح می‌دهد و رسمآ و علنآ با امضای خود تعدادی از فراماسون‌های شریف و وطنپرست را متهم به جاسوسی می‌کند به نظر نگارنده سکوت در برابر چنین گستاخی جایز نیست. چنین شخصی قطعاً دارای نقیصه‌های همزاد استه که تعليمات فراماسونری در او اثر نکرده است و «ذات نایافته از هستی بخش» در باره‌ی او صدق است. اما لژ بزرگ بروند مرز در باره این نامه که به دست استاد اعظم فعلی رسیده است و در کمیته‌ی لژ بزرگ هم خوانده شده، کوچک‌ترین اقدامی به عمل نیاورد. حال آنکه حداقل کاری که لازم بود لژ بزرگ در بروند مرز انجام می‌داد این بود که بر طبق اساسنامه‌ی فراماسونری این برادر را محاکمه و در صورت محکومیت از لژ بزرگ اخراج می‌کرد و مراتب را به همه لژهای منظم جهان اعلام می‌نمود تا ایشان از نامه پراکنی و اتهام بستن به برادران شریف دست بردارند. مدت شش سال است که دیگر در جلسات لژهای سه گانه و لژ بزرگ بروند مرز شرکت نمی‌کم و یکی از علل آن رفتار لژ بزرگ است که به جای دفاع از حقوق خود و حیثیت برادران قدیمی در مقابل ناروایی‌های بعضی‌ها، سکوت می‌کند. من امیدوارم یکی از فراماسون‌های جوان داوطلب بشود و اسناد موجود در آرشیو لژ بزرگ در بروند مرز را مورد مطالعه قرار دهد و این اسناد را منتشر بکند که در آینده جلوی این نوع اعمال گرفته شود. همین نامه آخر آقای هیئت می‌تواند در محاکم و دادگاه‌های آمریکا مطرح شود. کسی که به عده‌ای اتهام جاسوسی می‌زند باید بتواند سند و مدرک ارائه بدهد. سکوت لژ بزرگ در برابر چنین اتهامی مایه‌ی تاسف بسیار است.

همه فراماسون‌های هموند لژ بزرگ ایران به خوبی آگاه هستند که آقای مهندس دفتریان نباید دوباره به کاربرداختن لژ بزرگ ایران چه خدمات طاقت‌فرسایی را متحمل شلند. متأسفانه رفتار و کردار آقای باقر هیئت چنان این مرد شریف را فرسوده کرد که بیمار شد

و نتوانست در جلسه استقرار محمدحسن مشیری شرکت کند. بعد از استقرار محمدحسن مشیری به عنوان سومین استاد اعظم لُر بزرگ ایران، نامه هایی بین مشیری و مهندس دفتریان مبدله گردید که به عنوان نمونه متن یک نامه در زیر آورده می شود تا روشن گردد داوری استاد اعظم نسبت به قائم مقام خود چگونه بوده است:

نیس، ۲۱ جون ۱۹۹۳

حسن جان امینوارم خودت و خواهرم قمر و همه عزیزانت تقدیرست و شاد و پیروز باشید. نامه پنجم جون و پیشنهاداتی که به تو شده بود خواندم همچنین از جریان کار نشت آخرماه می آگاه شدم. من نمی دانم چرا برخی از برادران معنی برادری را چنانکه خوانده اند و شنیده اند، از یاد بردند. از تو می پرسم اگر امروز لحمد علی آبادی که زمانی بزرگ دیگر لُر بزرگ ایران بوده است بیايد نزد تو و بخواهد به تو و به لُر تو بپیوندد، تو او را می پذیری؟ فکر می کم پاسخ تو نه باشد. شادروان محمود هومن همیشه می گفت: کسی که از ذات نهایات است درست بشو نیست. پس احمد علی آبادی درست بشو نیست و بدین سبب تو او را نمی پذیری.

مگر او چه کرده بود که دیگر قابل بخشش نیست؟ او بوسیله‌ی فرستادن نامه هایی به لُرها بزرگ آمریکا، لُر بزرگ برون مرزی ایران را نامنظم جلوه داده بود.

اکتون این برادرانی که از پشت به تو حمله می کند و همان نامه‌نگاری‌های علی آبادی را به دفعات انجام داده و می دهند، و به همه‌ی برادران ایرانی، حتی به من و تو می نویسند لُر بزرگ ایران نامنظم است و شما حق هموндی خود را به آن لُر نپردازید. و افزون بر همه‌ی این کارها می گویند: اگر این پنج کردیت را به ما بدهید ما به شما و لُر بزرگ ایران افتخار می نهیم که مجدداً هموند شما بشویم.
آیا اینها درست بشو هستند؟

پس موضوع داد و ستد است و اگر این داد و ستد انجام شود لُر بزرگ ایران نامنظم می شود!

پرویز در تلفون به من گفت در نشت آخرماه می گروهی در همه رده‌ها شرکت نموده و سر میز شام حدود ۴۵ نفر از برادران حضور داشته‌اند و از

برادران جوانی که بیدار شده و از رفقای نادرست خود سر خورده اند نیز حضور داشته اند.

حسن جان، لُز بزرگ ایران سیاه لشگر نادرست نمی خواهد بلکه خواهان انسان واقعی و هموند پاک سرشت و درست کردار می باشد.

به اندیشه من، بسیاری از برادران جوان ما که گول خورده اند، کم کمک بیدار می شوند و به هموندی لُز خود بر می گردند. آنهایی هم که غرق در موضوعات ملی بوده و هستند شایستگی هموندی را ندارند و ارتباط و یا معاشات با آنان کار درستی نیست بلکه باید با کمال شهامت طبق ریتوئل نسبت به آنان عمل کرد.

حسن جان من از تو پوزش می خواهم که خیلی صریح نظریات خود را برایت نوشتم. شاید با توجه به اینکه من اکنون در کارهستم و حق دخالت در کار لُز بزرگ ایران را ندارم نمی بایستی به روشنی مطالب بالا را برایت می نوشتمن، اما به خود می گوییم هنوز بزرگ استاد پیشین و درستیت چپ تو نشته ام و نکلیف دارم هرگاه چیزی به اندیشه ام آمد، به تو بگوییم و تو را دوست و برادر خود می دانم و امیدوارم لیاقت گرفتن چراغی را جلوی پایت داشته باشم.
به امید دیدار، با پاک دلی برادرانه تو را می بوسم.

قربانت، حسین دفتریان.

(ناکید از نگارنده است).

متن این نامه گویای بسیاری حقایق است. از جمله نشان دهنده فروتنی یک فراماسون نمونه است که به مدت شش سال با تحمل همه مشقات، لُز بزرگ برون مرز را به شایستگی اداره کرد. متن این نامه که با خط و امضای مهندس حسین دفتریان اولین استاد اعظم لُز بزرگ ایران در برون مرز است، در این کتاب منعکس می شود تا مورد تردید اشخاصی که عادت به جعل امضا دارند، قرار نگیرد.

مطلوبی که در باره‌ی دو نفر فراماسون عنوان کردم به این منظور بود که نباید تصور کرد هر کس که وارد طریقت فراماسونری شده است، بدون عیب و نقص است. چنانکه قبل اشله کردم، در نتیجه عدم دقت در پذیرش داوطلب ورود به فراماسونری، ممکن است افرادی که دارای نقیصه جان هستند وارد طریقت شوند، اما باید دانست تعداد چنین افرادی انگشت شمار است و در مقابل، بسیارند افراد شایسته ای که پس از کسب و درک

تعلیمات فراماسونری سرمشق و نمونه بر جسته در جامعه، به خصوص در کشور خود می شوند. به عنوان مثال فراماسون های لژ بیداری در دوران مشروطیت که آفای امیرنچات در صفحات ۲۶۰-۲۶۲ کتاب خود، از تعداد ۱۷۰ نفر نام می برد و در بین این ۱۷۰ نفر به نوشته‌ی وی افرادی وجود دارند مانند ابراهیم حکیمی، تقی زاده، سید نصراله تقی، محمد علی فروغی، ذکاءالله، حاجی سیاح ارباب کیخسرو شاهرخ، ابوالحسن فروغی، عباسقلی خان قریب، حاج عزالمالک کردستانی اردلان، شیخ مرتضی نجم‌آبادی، شیخ ابراهیم زنجانی، حاج حسین آفای امین‌الضرب، پرم خان، محمد علی خان تربیث، میرزا جواد خان مؤتمن‌الملک، سید جمال‌الدین واعظه، میرزا علی اکبر خان دهخدا، دکتر اسماعیل مرزبان، شیخ‌الملک اورنگ، سید محمد طباطبائی، سید محمد صادق طباطبائی، میرزا علی خان ظهیرالدوله دکتر لقمان‌الملک لاهم مهدی قلی خان هدایت، میرزا حسن خان مشیرالدوله، حاج سید‌نصراله سادات اخوی و ادبی‌الملک فراهانی.

همه این مردان، صاحب نام و سیاست‌مدار و فرهنگی بودند که در وطن پرستی آنها نمی‌توان شک داشت. اشکال بعضی از نویسندگان، به خصوص آنها بی که در مسائل تاریخی و سیاسی تحقیق می‌کند، این است که به زمان حوادث تاریخی توجه ندارند. به عنوان مثال، اخیراً رسانه‌های گررده‌ی ایران به محمد علی فروغی ایران گرفته‌اند که در موقع اشغال خاک ایران به وسیله متفقین در جنگ جهانی دوم برای حفظ رژیم سلطنتی کوشش کرده و باعث به سلطنت رسیدن محمد رضا شاه شده است. حال انکه در آن زمان گفته می‌شد فشار انگلیسی‌ها این بود که رژیم جمهوری به جای پادشاهی برقرار شود و به خود فروغی پیشنهاد ریاست جمهوری کردند که قبول نکرد و به فراماسون دیگر آفای محمد ساعد مراجعه کردند که رئیس جمهوری شود و او نیز نپذیرفت. اگر این دو نفر فراماسون به قول مخالفین حتی با پیشنهاد رئیس جمهوری شدن در شرایط آن روز تغییر رژیم را به مصلحت کشور نمی‌دانستند، این کار آنها را باید چنین تعییر نمود که چون خدمتگزار و سرسپرده‌ی انگلیس بودند، چنین کرده‌اند؟ در حالی که در اواخر سلطنت احمد شاه قاجار اولین کسی که به فکر تغییر رژیم افتاد و در صدد تأسیس جمهوری برآمد، رضاخان سردار په بود و تنها رجل سیاسی که به شدت به مخالفت پرداخته شادروان مدرس بو دکه فکر جمهوری شدن کشور را در نظره خفه کرد. حال، سال‌ها بعد، ما باید چنین برداشت و داوری کیم که مدرس خدمتگزار کشور و مرد وطن پرست بوده اما فروغی نوکر یگانه؟ این گونه دلوری‌های دوگانه به طور مکرر در باره‌ی رجال

خدمتگزار کشور ما به وسیله گویندگان و نویسندهای غیر مسئول به عمل آمده است، زیرا به شرایط زمان توجه نمی‌کنند و اگر شرایط زمان را نظر بگیریم هم کار مدرس و هم کار فروغی در شرایط آن روز به صلاح کشور ایران بوده است.

فراماسون‌های لُز بیداری در دوران جداول مشروطه در بیداری عامه‌ی مردم ایران و آشنا کردن آنها به فواید آزادی و حکومت مردمی شرکت مؤثر داشتند. از سوی دیگر، بر علیه فراماسون‌های دوران سلطنت محمد رضا شاه، با وجود کوشش مخالفان، چه قبیل و چه بعد از انقلاب، هیچ دلیل منطقی ارایه نشده است و آنچه گفته یا نوشته شده، جنبه شعار دارد.

از جمله اتهامات عنوان شده علیه فراماسون‌ها یکی این است که آنها همه مقامات مملکتی را اشغال کرده بودند. اصولاً فراماسونری در دوران محمد رضا شاه بعد از کودتای ۱۳۲۲ به وجود آمد. اولین لُز تابع لُز بزرگ ملی فرانسه در سال ۱۳۲۵، و اولین لُز تابع لُز بزرگ اسکاتلند در سال ۱۳۲۷ و لُز المانی در سال ۱۳۲۸ تأسیس گردیدند. بنابراین، اولاً بیشتر مقامات بالای کشور، نخست وزیر، وزرا، رؤسای مجلس و سناتورها، قبل از آنکه فراماسونری به وجود آید، به وسیله‌ی رژیم حاکم برگزیده شده بودند. ثانیاً، شعار و تعلیمات فراماسونری تحت عنوان برابری، برابری و آزادی با حکومت فردی و دیکتاتوری نمی‌تواند توافق داشته باشد. چنانچه اشاره شد، به همین دلیل دستور انتشار سه جلد کتاب رایین صادر گردید. نکته‌ی دیگر آنکه اکنون که بیست سال از پیروزی انقلاب سپری شده استه آیا می‌توان گاه مشکلات موجود را به فراماسونری نسبت داد؟

غیر از مقامات بالای کشور در دوره سلطنتی، که همه‌ی آنها را هم نمی‌توان از نظر تعلیمات فراماسونری بی بهره قلمداد کرد، با یک جستجوی دقیق تعداد آنها بی‌کاری که با حکومت دیکتاتوری همکاری کرده‌اند، از دو درصد تعداد فراماسون‌ها کمتر است. در مقابل، ۹۸ درصد از فراماسون‌های ایرانی در دوران رژیم گذشته افرادی صلح‌جو، مطبع قوانین و خویشن دار بوده و از راههای مختلف با وجود مشکلات موجود در آبادانی کشور کوشیده‌اند. تنها در دادگاهها و به خصوص در دیوان عالی کشور بهترین و پاکترین قضات، فراماسون بودند و بسیاری حتی در مقابل خواسته‌های رژیم ایستادگی می‌کردند.

کسی که از تعلیمات فراماسونری متاثر و بهره‌مند شده، همیشه در زمان صلح شکوفا بوده و در ایام جنگ و هرج و مرج و خونریزی زیان و آزار دیده است.

پیروان طریقت فراماسونری تکلیف دارند به اینکه صلح را پیشرفت دهند و سازگاری را در جامعه رواج دهند و هماهنگ با محبت برادری زندگی کنند.

فراماسون واقعی فردی مطبع و صلح طلب است. هیچ‌گاه نباید با دسته بندی‌ها و نوطه‌ها بر ضد صلح و رفاه مردم، سروکار داشته باشد و باید از هر مقام قانونی با خشنودی پیروی کند و در هر پیش‌آمد، پشتیبان منافع جامعه باشد و در راه آبلادانی کشور خود با حرارت اقدام کند.

پانویس‌ها

(۱) آلبرت پایک (Albert Pike) فیلسوف مشهور فراماسونری که متنی طولانی از سال ۱۹۵۹ تا سال ۱۹۹۱ میلادی بزرگ فرماتراوای حوزه جنوب امریکا در شهر واشنگتن بود، با استفاده از کنفلات بلسانشاسی بک قرن گذشته کلیپ نوشته است تحت عنوان *Moral and Dogma of the Ancient and Accepted Scottish Rite* کشورهای شرقی و به خصوص فرهنگ گذشته‌ای ایران، در دفترهای آئین فراماسونری تجدید نظر کلی به عمل آورده است. به طوری که بعضی از درجات فلسفی در فراماسونری به آئین‌های گذشته‌ای ایران اختصاص داده شده‌اند و از آین راه به غنای فرهنگی فراماسونری افزوده است.

(۲) مهندس حسین دفتریان قبل از برگزیده شدن به سمت استاد اعظم سمت بزرگ دبیری اژه بزرگ ایران را داشت. مهندس شریف علمی هنگام تشکیل کمیته اژه بزرگ در تبریز که با استفاده از اختبارات لاتوپی خود وی را به سمت مقام خود انتخاب کرد و به کمیته معرفی نمود که نامبرده پژوهاند کلاندیمای مقام استاد اعظمی بشود.

(۳) کلری که سال‌های متعددی است افای هیئت برای انجام این تلاش می‌کند.

(۴) عده‌ای از فراماسون‌های قدیمی براین بلوزند که نویسنده پادیشه کنده مقاله فوق افای دکتر هوشمنگ ظلی، پدر همسر افای باقر هیئت است و دلیل آنها این است که:
۱- در بین ملسونهای قدیمی تنها کسی که واژه زیونیزم را به جای صهیونیسم به کار می‌برد، نامبرده بود.

۲- تنها او بود که در گفتن ونوشتن عباراتی نظیر «مدت زمانی است» و «دبیرزمانی است» «خود زمانی نیست» را به کار می‌برد که عیناً در مقاله مندرج در جمهوری اسلامی به چشم می‌خورد.

(۵) دکتر هوشمنگ ظلی هرگز سمت بزرگ فرماتراوای شورای عالی را نداشتند.

(۶) آفای مهندس دفتریان هیچ‌گاه از مقام خود استفاده نداشت به همین دلیل برای انتخاب و استقرار استاد اعظم جدید، دو دستور نامه با خط و امضای خود صادر کردند. از سوی دیگر، در اسلانمه اژه بزرگ ایران، مقامی با عنوان کمیل پیشی بینی نشده است

برادر : محمد میرکی

۹ مهر ۱۳۷۱
۱ اکتبر ۱۹۹۲

مغوبی آگاهی که لز بزرگ ایران در هرون مرز ده سال پیش با چه مشوار بیهادی در آمریکا بوجود آمد و به کار برداشت . و باز میداشت که آنچه که «ما» امروزه داریم به پایه‌ریزی برادران باکدل و سختکوشی فراهم شده است که با از خود گذشتگی و چشم بوشی از بخشی از کار و زندگانی خویش ، سالانه خرج و ونچ دوبار سطح به بستون و کوشش بی امان برای پیشبرد هدفهای این سازمان را پذیرا شدند تا مشعل طریقت ماسونی ایران را بگونه‌ای نایابه در خارج رونش نگهدارند . بکی از نخستین گوشش های این دسته از برادران پیشگام ما این بوده که در هرون مرز ، نهاد فراماسونی ایران را ~~باید~~ بسازند . های نادرست گذشته ، مانند تعمیماته انتخابات و انتظامات فرمایشی ، نوزوئی و شماچیعه ، بوبزه در سطح رهبری باکسازند و ساط ملاحظات شخصی و غیر ماسونی را برجهنند تا برآساس آزادی ، برآبری و برادری در چارچوب بمنیادهای پذیرفته شده و تغییر ناپذیر فراماسونی جهانی ، در سرزمین آزادی رای و اندیشه این آرزوی بزرگ که تربیت هموندان نایابه برای رهبری جامدی انسانی است برآورده شود .

متاسفانه برعی از برادران ما با نایابه گرفتن اصول فراماسونی و موازین قانونی و با توصل به شیوه های نا منظم گذشته با انکاری ناروا و رفتاری آمرانه ، لز بزرگ ایران را به بیهاده و نایابانی کشیده و به این ترتیب ~~نشستگی~~ و دهای چشمگیر نیز برادران ~~باید~~ بوبزه جوانان باکدل و پایه‌ندی را که در شرایط سلت زندگانی گنوی با ایمان و آرمان کمر به خدمت طریقت مبنی ماسته اند به مخاطره افکنده‌اند .

از آنجا که در حال حاضر بسیاری از امور لز بزرگ ایران ، ~~باید~~ انتخاب و استقرار کاذر رهبری ~~باید~~ ، برخلاف بمنیادهای پذیرفته شده دز لزهای بزرگ منظم جهانی برگزار گردیده و با اعمال نفوذ و به روشهای مدددهی غیر قانونی تحملی انجام شده است ، و از آنجا که تلاش‌های بسیار برای منظم گردن کار و از میان برداشتن ناروانی ها نا کنون نافرجم مانده است ، ~~نهاد~~ ~~نشستگی~~ ~~لز بزرگ~~ ~~باید~~ ~~نشستگی~~ ~~لز بزرگ~~ و ارکان اصلی آن در هرون مرز ، با تایید و پشتیبانی بسیاری از برادران بمنیادهار و افسران اعلی لز بزرگ و لزهای واپسی و استادان ماسون ، بنناچار و با تاسف بسیار ، مراتب را به آگاهی ~~مراجع~~ ~~ملاحت~~ دار ~~بین~~ ~~الملحق~~ ~~ترسیمه~~ اینم .

اکنون خواست و تلاش ما این است که در بک نشست همگانی ، با حضور شما پندگان راستین و قانونی لز ها به بی منظمه ها و خلافکارهایها رسیدگی شود و لز بزرگ ایران بر با بهی بمنیادهای پذیرفته شده در لزهای بزرگ منظم جهان ، و دور از مداخله مازمانهای

نهایه از مفعه پیش

وابسته ، سامان باید و کادر رهبری آن در چندین شرایطی با نظر اکثریت برادران
هموند ، و با پشتیبانی آنان ، انتخاب و به خدمت برداره ، تا بار دیگر راه
برای پیشرفت آرمانهای طربت هموار گردد .

از آنجا که نا زمان نامن این نظر ، لزهای محترم مولوی ، حافظ و هاده رصا
نشنی برگزار نخواهند گرد ، دستور است که مسی همودان این لزهای از خاور در
جلسات غیر منظمی که بنام این لزهای برگزار شود خودداری ورزند و از برداخت هرگونه
وجه ، حق همودی و هزینه های دیگر به تشکیلات نا منظم گنوشی اجتناب گشند .

با پاکلی و درودهای برادرانه

منصور هاشمی	محمود احمدی	فریدون خوشنویسان
استاد ارجمند لز محترم	استاد ارجمند لز محترم	استاد ارجمند لز محترم
کیهان	بر حافظ	
گفتم		

برادران عزیز، هموندان لژ های مولوی، حافظ و هائف

من دکتر هو شنگ ظلی استاد اعظم پیشین و قدیمی ترین عضو لژ بزرگ ایران وزمانی بزرگ دبیر کل و بزرگ فرمانروای شورای عالی درجات اسکاتی ایران دریرون مرز، با تایید اقدامات استادان ارجمند لژ های محترم مولوی، حافظ و هائف برای سامان دادن به لژ بزرگ ایران در بیرون مرز، بپیشه اقدام بجا و قانونی آنان برای آگاه کردن برادران از امور ویر خذرا داشتن آنها از شرکت در نشت های نا منظمی که بنام این لژ ها وبا به بهانه‌ی رسیدگی به کارهای لژ بزرگ ولژ های وابسته آگاهی وبا اختیانا تشکیل میشود، لازم میدانم که بعنوان کسی که اداره آخرین نشت لژ بزرگ را در جلسه گذشته در بوسیون عهده دار بوده است برای آگاهی بیشتر شما پاره ای از نکات اصلی واساسی را به گوتاهی بازگو کنم.

برادران، از چندسال پیش که به همت عده ای از برادران پاکدل کار لژ های محترم مولوی، حافظ و هائف سامان یافت و شمار هموندان آنها فزونی گرفت، گروهی که بیشتر به اعتبار سنی و پیشینه‌ی ماسونی در ایران، درابتدا کار لژ بزرگ در بیرون مرز رشته‌ی اموررا در دست داشتند، به سبب پیوندشان به سازمان دیگری در خارج از لژ بزرگ بنام شورای عالی درجات اسکاتی، (با همکاری استاد اعظم ویزیر دبیر وقت که خود نیز هموند آن سازمان بودند) ویرخلاف موافقین وقوافیں چهانگسترده‌ی فراماسونی، قایقران و اگذاری اداره‌ی امور لژ های به چالاران فهموندان آنها و سهوردن زمام لژ بزرگ به سالاران منتخب آن ونسایندگان راستین ویرگزیده‌ی لژ ها، با اندام به تحریف، تعبیر نادرست و تغییرات غیر قانونی در اساسنامه‌ی لژ بزرگ ایران، به سلب اختیارات لژ های بنیانگذار لژ بزرگ و نقض حقوق هموندان آنها پرداختند تا مقام و موقعیت موقتی و امانتی خود را تعکیم و دوام بخشند.

بزرگ کمیته‌ی لژ بزرگ را که تابع لژ بزرگ بوده و صرفا وظیفه‌ی مشورتی دارد، واکثریت اعضا ای آن بایستی از سوی لژ های سه گانه‌ی بعیانگذار انتخاب شوند، به شکل یک گروه انتصابی با اکثریتی مشکل از هموندان شورای عالی درجات اسکاتی درآوردند و این کمیته‌ی مشورتی را بصورت بازوی شورای عالی، یک سازمان خارجی، برلژ بزرگ تحمیل کردند و اداره امور لژ بزرگ را عملا بدست چنین کمیته‌ای سپردند. برادران آگاهی دارند که بموجب بند ۵ اساسنامه‌ی لژ بزرگ و بند ۸ اساسنامه‌ی درجات اسکاتی هیچ سازمانی نمیتواند در کار لژ بزرگ مداخله کند.

در چنین شرایطی شماری از برادران دلوز و دلبه به آینده‌ی لژ بزرگ ایران با همراهی استادان ارجمند و افسران لژ ها و برادران جوانتری که در چندسال گذشته با پایبندی ببار باین طریقت روی کرده اند، با

مشاهده‌ی بی نظمی‌ها و خلا فکاریها در اداره امور لژ بزرگ و دست اندازی بکار لژ های وابسته، در پی چاره برآمدند. اما متأسفانه همه گفتگو‌ها، اعتراض‌ها و نامه‌های مکرر به استاد اعظم وقت ویزیری دبیر، درخواست‌های قانونی اکثریت برادران، به بهانه‌های واهی نادیده گرفته شد و به جائی نرسید.

برادران آگاهی دارند این گروهی که قصد دست انداختن بولٹ بزرگ ایران در برون مرز و کنترل آنرا دارد، همواره تلاش کرده است که به شیوه‌های ناروا وغیر قانونی تا حد امکان کاندیدا های مورد نظر خود را بی‌آنکه حائز شرایط انتخاب شدن، او گاه حسی حواستار چنین کاری باشند، برای ادامه‌ی اعمال نفوذ، بولٹ بزرگ تحمیل کند. اینکه تلاشهای تا فرجم در آخرین نشست لژ بزرگ با استفاده از روش‌های نامنظم، با صحن سازی و توصل به مدارک نا معتبر و پرسش پذیر به اوج رسید.

(۱) در این نشست، برخلاف اصل وقایعه‌ی پذیرفته شده در همه لژ های بزرگ، که قائم مقام استاد اعظم در غیاب ویا استعفای استاد اعظم، در حکم استاد اعظم آمده، بزرگ دبیر، ظاهرا با توافق قبلی اسناد اعظم مستعفو، قائم مقام قانونی لژ بزرگ را از انجام وظیفه و اداره‌ی نشست لژ بزرگ بازداشت. این اقدام ناروا با توهین و تحکم به استاد اسناد پیشین و تهدید و ارعاب وايجاد اختلال در کار او پیگیری شد.

(۲) در این نشست، بزرگ دبیر، که خود هموفد شورای عالی درجات اسکاتی است، به نقل از نامه‌ای که به استاد اعظم محتفه، یکی دیگر از هموندان شورای عالی نسبت داده بود، اعلام کرد که (برادر محترم محمد حسن مشیری) جانشین بزرگ فرمانروای با اختیار بجای (برادر محترم علا الدین روحانی) یکی از دو معاون استاد اعظم، که هردو از هموندان شورای عالی هستند، باز به گفت. ی بزرگ دبیر، این استعفا و این انتصاب که هیچگاه در نشستی رسمی اعلام نشده ویا به وسائل دیگر به آگاهی برادران نرسیده بود، ظاهرا به این منظور صورت گرفته بود که جانشین فرمانروای با اختیار بعنوان یکی از افسران واجد شرایط لژ بزرگ، بی‌آنکه در ایز سمت خدمت کرده باشد، و انسود گردد، تا زمینه اعلام کاندیدائی (برادر محترم مشیری) او برای مقام استاد اعظم هموار شود. خاصه آنکه بزرگ کمیته‌ی تحت سلطه‌ی شورای عالی، با نادیده گرفتن اسامی مشورتو کار خود و این واقعیت که نصیب نهائی صلاحیت کاندیداها و انتظام آنها از اختیارات لژ بزرگ است، با معترض تنهای یک کاندیدا برای مقام استاد اعظم، با وجود کاندیداها واجد شرایط دیگر، به تعمیل کاندیداء مورد نظر خود بر دیگران برآمده بود. این رویه در مورد کاندیداها مقداری دیگر قیز افعال شد. این مراتب با استناد به اصول و اساسنام در همان نشست تذکر داده شد که متأسفانه نا دیده گرفته شد.

(۳) یکی دیگر از اقدامات ناروا و مخالف اصول فراماسونی جهانی در این نشست محروم گردید چند تن از استادان پیشین هموند لژ های وابسته به لژ بزرگ ایران از حق رای بود. باین نرتیب که با صحن سازی قبلی

و باین بهانه مجعلو که این برادران در لژهای دیگری استاد ارجمند بوده اند، تلهارا باز رای دادن بازداشتند درحالی: که به برادران دیگری که در لژ هفته نا منظم استه ارجمند شده بودند، حق رای دادند. افزوده براین افرادی را که بای هموند لژهای وابسته نبوده، وبا هیچگاه حق هموندی نبرداخته، وبا برای برادران بطور کلی ناشناخته بودند، برای رای دادن، کوتاه زمانی به نشت لژ بزرگ آورده بودند.

نتیجه آنکه، با وجود تذکرات و درخواست های بسیار پاره ای از برادران برای رعایت اصول و مقررات و سازگاری با موازین پذیرفته شده ای جهانی، گروهی که با تدارک قبلی، با تهدید و ترغیب، برای تحییل گانبدیداهای خود به نشت لژ بزرگ آمده بود، به برقگزاری انتخاباتی نامشروع و غیر قانونی اقدام کرد.

برادران، زمانی بیکه لژ بزرگ بوجود مباید وجبهی قانونی مباید که حد اقل سه لژ آبی منظم آنرا بنانگذاری کنند. تمامی تکالیف و اختیارات و مقررات هر لژ بزرگ از برادران هموقعد لژهای آبی مایه میگیرد واز این رو هیچ لژ بزرگی اصولاً نمیتواند از بالا ساخته واداره شود ولژ بزرگ ایران در برونز راه ای این فاعده ای کلی مستثنی نیست. اما اکنون (بزرگ فرمانروایی) رهبران شورای عالی درجات اسکاتی، سازمانی که خود باعتبار لژ بزرگ ایران در برونز، موجودیت یافته است، با جا دادن پاران خود در لژ بزرگ در پی دست اندازی کامل برآن برآمده اند تا به شیوه ای استعدادی خود براین سازمان ازادگان حکومت کنند و در این راه از هیچ گونه اقدام، حتی دادن درجات اسکاتی و مقامات انتصابی لژ بزرگ برای جلب حمایت از نظرات خود ابا نمیکنند.

برادران، اکنون که استادان لژهای مولوی، حافظ و هائف یا اتکا، به اصول فراماسونی و موازین قانونی پذیرفته شده در لژهای بزرگ منظم وبا تایید هموندان، برای رفع نابسامانی ها دست به اقدام زده اند، گروه پیش گفته به تلاش افتاده است که با برقگزاری نشت های نمایشگران ظاهر به رسیدگی به امور لژ بزرگ ولژهای وابسته، به خود مشروعیت بخشد و به اعمال نظرات شخصی و خصوصی خود ادامه دهد. در چنین شرایطی تنها راه قانونی ومشروع برای سامان دادن به لژ بزرگ ایران در برونز و منظم ساختن دوباره ای برگزاری یک نشت همگانی از بزادرا ~~لژ~~ بیشند سه لژ فشتم مولوی، حافظ و هائف، به منظور فراهم کردن زمینه ای اداره امور لژ بزرگ با رای عمومی برادران و تدارک برای انتخابات قانونی و گزینش استاد اعظم و دیگر سالاران لژ بزرگ واعضاً بزرگ کمیته از میان نمایندگان قانونی ومشروع لژهای است. البته پیش از برگزاری چنین نشستی، استادان ارجمند لژهای مولوی، حافظ و هائف، همه ای نکاتی را که باید بنیاد کارداره ای منظم لژ بزرگ ایران در برونز فرار گیرد به آگاهی کلبه ای برادران خواهند رساند تا برادران بتوانند با آگاهی کامل و فرصت کافی به باز سازی لژ بزرگ بطور منظم بپندیشند و پیشنهادات و نظرانشان را در نشت همگانی مطرح سازند.

بديهی است، همانطور که استادان ارجمند در پادداشت خود به برادران يادآور شده، اند، از آنجا که بسوجب موازين جهانگسترده ی فرا ماسوني، گشودن همچيچ لژ منظمي جزو با حضور استاد ارجمند قانوني آن لژ ويا اجازه ی رسمي او به نماینده: ی برگزيرده شخص او روا و قانوني ليست، برادران تکليف دارند که از حصور و مشارکت در نشست هاي تامنظمي که بنام اين لژ هاي س گانه ی تشکيل دهنده ی لژ بزرگ ايران در برونيمز، ازسوی افراد ديگري خوانده ويا برگزار شود، جدا خودداری ورزند.

با درود هاي برادرانه، دكتر هوشيار ظلقي



حسن جان امیدوارم خدمت دخواهیم قدر داده عزیزانست تقدیم و شاد و بسیار باشد
نامه پیغم جون و پیغمبا را تیکه به تو شده بعد خلایم، هنچه از جوین کار نیست آنرا می‌دانم.
من نمی‌دانم چرا برخی از برادران من خود را جناب نگفته خواهند افتد و مشنه امداد از بیلاد برداش
از تو می‌بهم. اگر امروز احمد علی‌البلد که زمانی بزرگ‌تر از ایران بوده است
می‌باید نزد تو در بخواهد برق و برق لرزق به پیویسد تو اورا می‌پنیر؟ فکر می‌کنم باشند تو نه باشند
شاد برادران محمد حومه می‌گفت: کسیکه از ذات نایاک است درست نیستند.

پس احمد علی‌البلد درست بتوانست و بجهت سبب تو اخدا نمی‌پذیرد.
مگر او چه کرد به کجا درگیر چالج گشت؟ او بوسیله فرستادن کاهنه‌هاش به لژهار بزرگ
آمریکا. لژهار بزرگ بیرون مرز ایران را ناسنجم جلوه داده بود.
اگر این ایه برای علی‌البلد می‌گفتند و همان نامه‌نگاری علی‌البلد را به دفاتر
اجرام ملاده و میمه پنداد و به همه برادران ایرانی، هنری می‌من و تو میز بسید لژهار بزرگ ایران، نمی‌رسد
حرث حق همراه خود را به آن لش نپردازید. واخزون بر جله این کاره می‌گذرد:
اگر این حق کردیست را باید پیشید ما پسند دیه لژهار بزرگ ایرانی اتفاق رسانیدم که بعد از هر چند شاهد
پس مومنع خادمیسته است و اگر ایه داد و ستد انجام شد لژهار بزرگ ایران عزم می‌شود! ایه
برادری دلخون بجهه گفت درست آفریامن گرچه داده روکت نموده دشمن مرزشان
صدیده همچو غزه از برادران خصوصیت داشت و لژهار برادرانه جواند که بسیار شده و از رفقار نادست خود
سر خود راه نمی‌زد و خود را نمی‌داند.

حسن جان. لژهار بزرگ ایران سیاه شکر نادست نمی‌زد، بلکه خواکان انان واقع در هر یک
پاک رست و درست کودکان را می‌باشد.

به اندیشه من بخار از برادران جوان ما که گول طربه نداشت، کوکم بیدار می‌شود و بجهه نزد خود بر سرگردان
آنچه یعنی که غرق در مرض عاتی مادر بوده درستند شیشگی هوندر را خواهند دادند و داریتاد و یا
ماشیت با آنان کار درستی نمی‌کنند بلکه باید با خاله‌هاست طبق ریتوش نسبت به آنها عمل کرد.
حسن جان. من لذت پیش از می‌توانم که طلبی صحیح نظریات خود را برایت دوستم. شاید با توجه
باشند منه اگر این در کار می‌شم و حق دغالت در کار لژهار بزرگ ایران را زاندارم مینباشیم یا هر چون
مطلوب بالکذا برایت می‌زیستم آنها بخوبیم. هنوز بزرگ هستاد پیشون و درست چیز تو
نشسته ام و حلیف دارم هر کجا همیزشان آمد به تو بگوییم هر قرار درست و برادر خود می‌دانم
و اسیویم لیاقت از حق چرا غیر راهبرور نمی‌باشد. باعیاد دیدار با یاکه‌لی در برادرانه تو را می‌بیسم

چهارم
دویست و هشتاد و هشت

CONFIDENTIAL

ROBERT & HEYAT, 33°
700 N. 44th Street, P.O. Box 21
9826 Highland Drive,
Chevy Chase, MD. 20813
Tel. (301) 634-8770
Fax. (301) 632-6161

Attn: R.W. Bro John L. Cooper III
Grand Secretary
Grand Lodge F & A.M. of California
1111 California Street, San Francisco, CA. 94108

October, 7, 1997

RE: GRAND LODGE OF IRAN IN EXILE

Dear Brother Cooper,

Sometime ago, I received a copy of your letter dated April, 7, 1997 on the interim recognition of the Grand Lodge of Iran in exile by the M.W. Grand Lodge of California.

We have discussed this issue among the Past Masters and the Past Grand Lodge Officers of the Grand Lodge of Iran, and as a result of its serious consequences, they have urged me to write to you this letter and inform you on the background and point of the facts about what has been happening within this organization.

In 1981, I assembled in Los Angeles, 12 of the Past Grand Lodge Officers of the Grand Lodge of Iran who had left Iran after the revolution, and we started the process of reactivation of the Grand Lodge of Iran in Exile. Later on we concluded an agreement with the Grand Lodge of Massachusetts to allow the Grand Lodge of Iran in Exile to convene its semiannual meetings in their Grand Lodge Temple in Boston. The Grand Lodge of Iran with three symbolic Lodges met twice a year in Boston. These Lodges were Mowlavi, Hafiz, and Hatif. I was the Senior Grand Master when the Grand Lodge was reactivated and I was elected the Deputy Grand Master in 1986. The term of the Grand Master was for three years and M.W. Bro Dastgari was elected as the Grand Master. For six years everytime there was the election, the leadership of the Supreme Council of the Scottish Rite of Iran (in exile) who were running the Grand Lodge from behind the scenes and were the majority in the Grand Committee (in violation of the constitution) blocked my candidacy. However their proposed candidates were rejected by the Grand Lodge. The reason for the opposition to my candidacy was apparently the opposition by certain people in Iran.

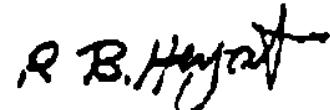
During the period after these elections, there were several approaches to me by the agents of the Khomeini regime in Iran, and they tried to entice me to cooperate with them. In 1997, the Grand Master resigned before the elections and according to the constitution I became the Acting Grand Master. However, again the same group prevented me to exercise my duties as Acting Grand Master and by manipulating the election and bringing unknown people to the assembly they got their candidate elected by a margin of two votes.

After this event, it was obvious that the Khomeini Regim had infiltrated the Grand Lodge and certain forces wanted to have their own men in the leadership of the Grand Lodge for their hidden agenda. The then willing Hamedan's members together with a lot of members of the Lodges and the Grand Officers left the Grand Lodge and we declared the Grand Lodge of Iran as irregular. Notifications to this effect together with relevant background were sent to the Commission for Information and Recognition and also to the Grand Lodge of Massachusetts. As a result, the Commission also declared the Grand Lodge of Iran Irregular and confirmed its position again in 1956 Report. A copy of all the above background is attached for your review.

Dear Brother Cooper, it is absolutely proven to me and some other members of our Fraternity, that the present organization of the Grand Lodge of Iran in Exile is infiltrated by the agents of the

terrorist Regim of Iran, and actually they have approached me to bring me to their camp. They do their spying over our Brethren in the disguise of our Fraternity. I do not think it is in the national interest of the United States nor our true Brethren to recognize this Grand Lodge at this moment of Time. I assure you that it is neither my intention, nor that of my Brethren to interfere in the actions of your Grand Lodge. However due to the severity of the consequences of this matter I beg you on behalf of our Brethren to delay the finalization of this decision in this stage until further consideration, and I further trust that you will keep this letter absolutely confidential for the sake of our safety.

Sincerely and fraternally,



Robert B. Heyrat P.G.M

تلاش برای تجدید حیات فراماسونی در ایران

بسم شناسی

با پیشیگاری کامل رهبران افراط جدید، شخصیت‌جوانهای نجاح‌پذیرده ب دلیل رئیس فرماندهی امنیت ملی است. نکته تبلیغ توجه اینست که اینها فراماسونی‌های ایران تحت تقدیر آمریکا فرما گردیدند و چون مذاکرات انگلیس بر آن نقش نداشتند آنها نزد جزو مخالفین این عهد هستند و از پیروی از بزرگ انگلستان نیز لازم بود که این در تهدید و اینست شناخته باشند وابن خود را باشد شد اینکه اکثر سلاطک اروپایی که فراماسونی آنها زاده فراماسونی اینکه این عهد را به اینست نشانند.

این جویان پاییت شده است که رهبر این جمیعت و از بزرگ ایران در تهدید کامل از فرانسه آین کا باشد و از پیش از آنها شنیده باشند تهدید از اینها قدر کوچک است. برخانه کار در جمیعت همانها اینست که این رهبری فراماسونی این عهد را بخواهد اینها را بخواهد این رهبری و برادری و ششتری مذکور در احاطه مطلق میکوشند که جملی یا خود را در جامعه اینها باقی نمایند اینکه کا باز کشند و بدنیشانه بخواهند در آینه مذاکره خود را از لحاظ مختلف خود در ایران جامد مصل بخواهند. رهبر این جمیعت حسن داشتن ایشان است ولی رهبران والش این لطف اینست (شناخته بودن ایران در میان دو شاهزاده) تهمت ایشان از رهبران بودند و کارمند ساخت اصل جمهور سازمان ملل در ایران در زمان شد. که پسکی خود را می‌داند راه دست مدار و دیگری دیگر کل این بیان می‌نماید که اینها از این رهبران نزدیکی کردند که از رهبران نزدیکی است بخواهند که با اینها از قدری بودند در آن عضویت دارند و بین شری و راه که با خود هم هدف نمی‌داشند کنار گذاشته باشند. افراد این شرکت مملی می‌دانند که اینها این لطف اینست (شناخته اینها از این رهبران) اینها در تهران نزدیکی که اینها توکل است از ایران خارج شود و ایشان را باشند و اینها کل این شورا شده است.

شاید این سوال شود که مقصود از این گزارش چیست؟ این بیان شرکت مملکت و ایران از دست هسته با اینکه به فراماسونی پس از اصول اخلاقی و خلیفیست یوسوس است. این از اینکه متعجب شدم که برخانه آن خد می‌بینی و خدا لایحه است از آن کتابه که خشم و اینکه که ناظر حکمت مجده آن با اینکه های بسیار خاتمه و خدا اسلام شده و جذب اینجا نشده و نیز این ساخت بسلم که درباره برناشده ای اینست از اینکه این رث بدواند و خدمتی سود طلب برای ایشان و هدلهای شخص و خد می‌بین خود میز جویانهای ما را نشست دهد. مسافتی بخوبی این بیوه در خارج از ایران از پیش می‌بیند اینها این روزهایی و بسیار از دوستان من نیز بخواهند که اینها که در این میانه شرکت کنند و این عده که تعداد آنها در اینجا نیز نمی‌تواند نماید بود، با جلب عده ای از درستان خود که فراماسون بودند، اینها

جهالت زیست است که در برابر نوشتن این اطلاعیه لکر کردند، نیز اینجا را که بخواهیم به شما اطلاع دهن مریبوط به طبقه نماید که: «خود زمانی عضوان بینجام و هنوز اعتماد دارم که این طبقه نماید که در زمانهای گذشته تقدیرهای استعمالی و اینها اطیبی از راه تقدیر در افراد با اصطلاح بالای جواب استعمال زده و عقب اینکه اعیان استعمالی و شخصی خود را توقیف می‌کنند به شر برخاستند، در دوران جدید نزد این کارهای بینش تقطیعهای از جمله کشیده مالیاتان انجام گردید».

نهه سپاهاند که در حدود ۳۰ سال پیش شخص منکر کی، بنام جواهری از بزرگ و عراقی به ایران آمد. از عذرخواهی بزرگ فلسطین بود که زیر خود اینکلیپها اخراج شدند: این شخص با اینجاد از فراماسونی در ایران مدعی زبانی تزوجی از روزگار اینها اینکه در فراماسونی ایران لعنت بخواهد تقدیرهای از فراماسونی نمود. این رجل در مقابل جواهری ملائمه کش خواهد عمل مشغولند و از این برای اکرمیان ملکی و گلاردن شخصیت در مشاغل مهم خواهشی داشتند. بدینها و تلقیش از این لحاظ بین کشورهای انگلیس و آسیان و فراتر بوجود آمد و چند تقریب از معین اکلام اینها برخواهند که هر یکی از اینجا از فراماسونی تشکیل داشته باشند و این از وای ایران آوردند. از این زمانه است از های گوناگون وابسته به این سه کشور در ایران شروع به نهایت نمودند و در این آنها افرادی بودند که هر یکی اینکی از سوابق اینها خواهیش را در ایران حملتندند. ولی شرکت اینکلیپها از اینجا اینها این را در این ایام می‌خواهند. ولی شرکت اینکلیپها از اینجا اینها این را در این ایام می‌خواهند. این شرکت بدلی از اینکه مصالح خواهیش را بخواهند باشند و مسی کفرت خود از اینها و ساخت هلاکت و بآموخته ای دستگاه سلطنت اینکلیپ را کش کرد که سه جلد کتاب درباره فراماسونی خواهیش را در این ایام می‌خواهند که هر یکی اینکی از اینها این را در این ایام می‌خواهند. چنان بعد نزد افراد وابسته به فراماسون نهادنی از رجل وابسته به اینکی از اینها این را در این ایام می‌خواهند.

با انقلاب اسلام، فراماسونی در ایران تعطیل شد و حکم بمعنی: از فراماسونی هایه زنگنه ایشان را از منع خود را از منع خواهند. سه میلیون از انقلاب عدهای از فراماسونیها که از رهبران آن بودند و تیزسته بودند از ایران خارج شوند در آمریکا ملکیت شنند و هو لویس آنجلس دور هم جمع شنند و کار فعالیت می‌خواهند از بزرگ ایران را با مسکلری جعفر شریف ایشان در نهضت شروع کردند. ایشان اکثریت فراماسونیها اینها چه در خارج و چه در ایران باشند این عده محلی بودند و حاضر نشانند در جلسات این عده که در اینها در لز مزدگ تیزورا را بعلنا در لز بزرگ ملک ایشان را برگزدند. میزد شرکت کنند و این عده که تعداد آنها در اینجا نیز نمی‌توانند نمایند بود، با جلب عده ای از درستان خود که فراماسون بودند، اینها

فصل یازدهم

چگونگی زندانی شدن نویسنده

پس از مراجعت من به ایران در اوخر آبان ۱۳۷۰، مقاله‌ای تحت عنوان «تلاش برای تجدید حیات فراماسونری در ایران» در تاریخ دوم آفریسال ۱۳۷۰ در روزنامه جمهوری اسلامی درج گردید. این مقاله را من نا زمان بازداشت نخوانده بودم. یکی دو روز قبل از زندانی شدن من، یکی از بستگان طی تلفنی از مشهد اطلاع داده بود که چنین مقاله‌ای نوشته شده است و هشدار داد که شما در خطر هستید. در آن فرصت کوتاه هرچه کوشیدم به متن مقاله دسترسی پیدا کنم موفق نشدم. به هر حال، یک روز ساعت سه بعد از ظهر که اتفاقاً همسرم هم در منزل نبود، دو نفر در منزل را کوییدند و به من گفتند نامه‌ای دارند که باید تحويل بدهند. وقتی به در منزل رفتم، حکم دادستانی را برای جلب من نشان دادند و بلا فاصله وارد منزل و آپارتمان من شدند. طبق روال مأموران وزارت اطلاعات تمام

آپارتمن را زیر و رو کردند و قیاله های حساب پس انداز فرزندانم و همچنین عکس های خانوادگی، فیلم نوته های مخصوص من در سال های اولیه‌ی تولد و تعلیمی کتاب به اضافه شناسنامه و پاسپورت و غیره و غیره را داخل یک چمدان کردند و همراه با خود من، عازم خروج از منزل بودیم که همسرم بازگشت و از دین و وضع آشته‌ی منزل و قیافه شوهر خود به وحشت افتاد. مأموران به او گفتند که «نگران نباشید. مسئله‌ی عتمده‌ای نیست. چند سؤال داریم و بعد ایشان به منزل مراجعت می‌کند، به شرط آنکه شما کوچکترین اقدامی نکنید و به هیچ کس نیز مراجعه نکنید. اگر خلاف این دستور عمل کنید، برای شوهر شما وضع بسیار بدی پیش خواهد آمد.»

به محض خروج از منزل و نشستن در داخل اتوموبیل، چشم‌های مرا بستند که هنوز هم نمی‌دانم مرا به کجا بردند و ده شبانه روز در کجای تهران و در گنام زندان به سر بردم متأسفانه این جریان موقعی اتفاق افتاد که دچار عارضه آرتروز و کمر درد بسیار شدید بودم و در تمام مدت زندان دولا دولا راه میرفتم. دستان زندانی شدن و سپس محاکمه در دادگاه انقلاب و محکومیت یافتن در این دادگاه را به بعد موکول می‌کنم زیرا می‌خواهم ابتدا خاطراتی از زندگانی خود در دوران سلطنت رضاشاه و سپس در دوران محمد رضاشاه را نمونه وار یادآوری کنم، بعد از این خاطراته به نقل رفاقتی خواهم پرداخت که در حکومت اسلامی با من شده است. با مطالعه این خاطراته مقایسه سه دوره رفاقت سردمداران حکومتی در ایران با یک شهر و ند علی میسر خواهد شد و این مشکل است که بیش از چند قرن، مردم کشور ما را گرفتار خود کرده است. (۱)

یک خاطره از دوران رضاشاه

من تحصیلات متوسطه را در دوران سلطنت رضاشاه در شهر مقدس مشهد به پایان رساندم و در سال ۱۳۱۷ برای لادمه تحصیل به تهران آمدم و در دانشکده‌ی فنی در رشته مهندسی راه و ساختمان مشغول ادامه تحصیل شدم. در آن ایام در شهر مقدس مشهد فقط دو دیبرستان پسرانه وجود داشته بکی دیبرستان فردوسی که به رشته‌ی علمی اختصاص داشت و دیگری دیبرستان شاه رضا که خاص رشته‌ی ادبی بود. در شهرستانهای دیگر خراسان دیبرستان وجود نداشت. مثل امروز نبود که در شهرهای کوچک حتی دانشگاه هم وجود داشته باشد. سه سال پایانی دوره‌ی دیبرستان ما مواجه بود با تغییر لباس و پوشیدن

کلاه فرنگی و بستن کراوات برای مردان، و برداشتن پوشش سنتی از تن زنان و گذاشتن کلاه به سر آنان، به جای روسربی. به خاطر دارم که در آن سال‌ها کوشش می‌شد که محصلین غیر از تحصیل به کارهای اجتماعی نیز پردازند، از قبیل تشکیل انجمن‌های ادبی، ورزشی و هنری، به خصوص تئاتر و نظایران. من جزو شاگردان ممتاز علمی بودم و به این دلیل مسئولین دیبرستان مرا تشویق کردند که انجمن ادبی تشکیل بدهم و خودم هم مثلا رئیس انجمن بشوم. بعدها متوجه شدم که این کارها در ایام رفع حجاب دلایل داشت که ما دانش آموزان از آنها بی‌خبر بودیم. به قول مرحوم تقی زاده، ما «آلت فعل» بودیم، چون به مناظره و سخنرانی علاقمند بودم و رئیس انجمن هم شده بودم، مرا وادار کردند که ظاهرا از اولیای دانش آموزان و رؤسای ادارات دعوت کنم که در مراسم انجمن که برنامه‌ای شامل تئاتر و سخنرانی و مناظره بود، شرکت کنند. بعدها فهمیدم که هدف این بود که اولیای محصلین و مقامات استان خراسان مجبور شوند با همسران خود بدون حجاب در مراسم شرکت کنند. در برنامه تنظیمی به من پیشنهاد شد مطلبی درباره مقایسه سعدی و حافظ نهیه کنم و به صورت کنفرانس عرضه کنم، همینجا باید اشاره کنم که هرچند که در رشته علمی شاگرد برجسته‌ای بودم، مناسفانه در رشته‌ی ادبی بی‌استعداد بودم. نمونه‌اش بعد از پنجاه سال همین کتاب است که ملاحظه می‌فرمایید. به هر حال دو هفته کارکردم و مطلبی در مقایسه آن دو شاعر بزرگ نهیه کردم. خوبشختانه غرور جوانی به من لجازه نداد که با معلم ادبیات یا مدیر مدرسه مشورت کنم که همین باعث شود که آنها بعداً به درسی دچار شوند که توضیع خواهم داد. اکنون درست به خاطر ندارم غزل‌هایی که از سعدی و حافظ برای مقایسه کردن انتخاب کرده بودم، کدام‌ها بودند فقط به خاطر دارم که بیتی ظاهراً از حافظ را با صدای بلندتر خواندم به این مضمون:

بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر
باردیگر روزگار چون شکر آید

روی هم رفته برنامه‌ی اجرا شده جالب بود و من هم هس از خاتمه‌ی کنفرانس مورد تشویق قرار گرفتم. روز بعد که به دیبرستان آمدم، مدیر دیبرستان، شادروان مدرس رضوی مرا محضار کرد و آهنه گفت یک نفر از اداره‌ی آگاهی در دفترمن است که از شما سوالاتی می‌کند. سعی کن جواب درست بدلهی. کوشش کن یک کلمه دروغ نگویی. مرد جوانی که لباس شخصی به تن داشت و نتوانستم بفهمم شب پیش در سالن کنفرانس حضور داشت یانه، با من دست داد و از من تعریف زیادی کرد. سپس گفته پسر جان

شما این مقاله را که دیشب خواندید، خودتان نوشته اید یا دیگری، معلم ادبیات یا مدیر؟
ناظم دیستان به شما کمک کرده بودند؟ من در جواب گفتم که هیچکس در نوشنامه
به من کمک نکرده بود و خود من چند روز در کتابخانه‌ی نادری مطالعه کردم و مقاله‌ها
نوشت.

خلاصه، حدود یک ساعت با تشویق و تعریف می‌خواست بفهمد که کسی درنوشت
مقاله مرا راهنمایی کرده بود یا خبر؟ از آنجا که واقعاً هم کسی به من کمک نکرده بود و
در جواب حقیقت را گفت. مکرر از من می‌پرسید شما که در رشته علمی تحصیل می‌کنید
و شاگرد ممتاز هستید، چگونه برای یک کفرانس ادبی از معلم و مدیر دیستان کمک
نگرفته‌اید؟ که من جوابی برای این سؤال نداشتم. به هر حال، مأمور مذکور حرف‌هایی و
وعده‌هایی داد که خلاصه آن این بود که اگر در انتخاب غزل حافظ کسی مرا راهنمایی
کرده است و من آن کس را معرفی کنم، به من کمک‌های مهمی خواهد کرد و از جمله
مخارج تحصیلات آتی مرا خواهد پرداخت. پدر من مردی روحانی بود که تحصیلات خود
را در نجف اشرف به پایان رسانده بود و در شهمیرزاد سمنان مانند لجاداش به کلم
پیشنازی مسجد و انجام امور مذهبی مردم اشغال داشت. من در کودکی پدر و مادر خود
را از دست داده بودم و در آن زمان که شانزده-هفده سال داشتم، در منزل عمومی خود
زنگی می‌کردم، که قاضی دادگستری بود. وقتی موضوع را به عمومیم گزارش دادم به من
گفت خطر از پشت گوش تو رد شد، ولی خطر دنباله دارد و تو باید بعد از این مراقب باشی
و سعی کسی زیاد حرف نزنی و به خصوص از دولت انتقاد نکنی. بهتر است دیگر در
کفرانس و انجمن هم شرکت نکنی و درس خود را بخوانی. با توجه به اوضاع آن روز،
این خاطره در من نفرتی از هرجه و هرکس به دیکتاتور نزدیک می‌شد، به وجود آورد که
هنوز هم در من باقی است.

خاطره دوم: دودان محمد رضا شاه پهلوی

بعد از شهریور ۱۳۲۰ که از دانشکده‌ی فنی فارغ التحصیل شده بودم، به علت خروج
مهندسان آلمانی از کشور ایران و احتیاج وزارت راه به مهندس، به استخدام اداره کل

ساختمان راه آهن ایران درآمد. کشور تحت اشغال متفقین بود و آنها برنامه‌ای برای تسریع احداث راه آهن شاهرود-مشهد که در دست ساختمان بود تنظیم کرده بودند تا از طریق این خط به شوروی مهمات جنگی برسانند. من به یکی از قطعات راه آهن در دست ساختمان منتقل شدم. بعد از مدتی، به علت طولانی شدن مراحل احداث این خط آهن، از ادامه کار منصرف شدم و من به اداره مرکزی برگشتم، در سال ۱۳۲۴ برای گذران دوره نظام وظیفه به دانشکده افسری رفتم. سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ ظاهراً دوران آزادی توأم با هرج و مرج از یک طرف وجود سانسور توسط قوای بیگانه از طرف دیگر بود. اوضاع بسیار درهمی بود. تشخیص راه درست برای جوانان آن روز، آن‌هم جوانانی که در دوره‌ی رضاشاه رشد کرده بودند، کار مشکلی به نظر می‌رسید. اما نوشته‌های روزنامه‌ها و به خصوص روزنامه‌های گروه چپ، نظیر حزب توده، برای جوان‌های بی خبر از اوضاع سیاسی، بسیار جالب بود. در دانشکده‌ی افسری که رئیس آن سرلشکر امان‌الله جهانبانی بود، سختگیری‌های دوره رضاشاهی نسبتاً تخفیف پیدا کرده بود. فراموش نمی‌کنم که در رشته استحکامات مشغول خدمت بودم. جوانی به نام رحیمی دانشجوی دانشکده‌ی افسری به اصطلاح آن روز، سال دومی ما بود و سپرست ما، که سال اولی بودیم. به خلاف روش گذشته، این دانشجو ضمن رعایت دیسیپلین نظامی، با ما خوشرفتاری می‌کرد. این همان آدمی است که در روزهای انقلاب ۱۳۵۷ فرماندار نظامی تهران بود و سرنوشت او را همه می‌دانند و می‌دانیم. مشتول گردان، سرهنگ مصدقی نامی بود که یک روز در یک کفرانس همگاهی که راجع به انضباط نظامی تدریس می‌کرد، اجازه داده بود هر کس هر سوالی دارد، آزادانه مطرح کند. عده‌ای سوال‌هایی مطرح کردند. از آنجا که شعار «خدا، شاه، میهن» از جمله مطالب مطرح روز بود، من هم روی سابقه‌ی ذهنی که داشتم، دست بلند کردم و گفتم در این شعار اشکال وجود دارد. به این ترتیب که بعد از نام خدا باید میهن باشد و بعد شاه، چون اگر میهن نباشد، شاهی وجود ندارد. اول باید میهن باشد تا شاهی بر آن سلطنت کند. لذا، باید شعار به صورت «خدا، میهن، شاه» باشد. به یاد ندارم که سرهنگ مصدقی چه جوابی به من داد، اما یلام هست که به من پرسخاش نکرد. بعدها فهمیدم با همین یک سوال، سابقه‌ای برای خودم درست کردم که حتی تا امروز و در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی هنوز هم باقی است.

پس از اتمام دوران خدمت وظیفه به خدمت در وزارت راه ادامه دادم و در سال ۱۳۳۲ به عنوان اولین مهندس ایرانی بورسی از سازمان ملل متحد به من داده شد که با هزینه

سازمان ملل به کشور فرانسه بروم. بلیط مسافرت برای خود و همسرم از طرف سازمان ملل برایم ارسال شده بود. دو فرزند خردسال را به والدین همسر در شهر مشهد سپردم. همه چیز آماده بود و قرار بود اوایل اردیبهشت ۱۳۲۲ حرکت کیم، اما گذرنامه‌ی من در لاره آگاهی آن روز ضبط شده بود. هر چه کردم نتیجه‌ای حاصل نشد. خوشبختانه یکی از همکلاسی‌های من دردانشکده فنی، مهندس صوفی علمی غروی، نماینده لاهیجان بو مجلس شورای ملی بود. آن روزها وکلای مجلس را به قول عوام «تحویل می گرفتند» همراه دوستم به اداره آگاهی رفیم و در آنجا رئیس اداره آگاهی زنگ زد به دفترش و گفت پرونده آقای روحانی را بیاورید. من برآفروخته شدم و با نازارحتی پرسیدم، مگر من تو اینجا پرونده دارم؟ جناب سرگرد روی به من کرد و با خنده گفت که رئیس اداره رله خراسان و بعد کرمان و کرمانشاه بوده‌اید و هم اکنون سرمهندس راه اصفهان-ازنا هستید البته که پرونده دارید. آقای دکتر مصدق نخست وزیر فعل هم اینجا پرونده دارند. (مهند غروی در سال‌های بعد از انقلاب در منزل خود در تهران به قتل رسید. روانش شاید این سپس رئیس آگاهی سوال‌هایی از من کرد و به دوران خدمت وظیفه در دانشکده افسری اشاره‌ای نمود که من متوجه شدم آثار آن سوال و جواب هشت سال قبل، هنوزیاقی استه به هر حال، گذرنامه را تحویل گرفتم و موفق شدم از اردیبهشت تا پایان آبان ۱۳۲۲ در خارج از کشور باشم. پس از مراجعت به ایران، مجددا در وزارت راه مشغول خدمت شدم.

مطلوب بکی از قوانینی که دکتر مصدق با استفاده از اختیارات خود وضع کرده بود راه‌سازی‌هایی که از محل بودجه سازمان برنامه تامین می‌شد، باید در لاره کل ساختمن راه آهن مرکز می‌شد. برای این کار دلایل فنی و مالی وجود داشت که مورد بحث من نیست. در اجرای قانون مذکور، من به عنوان سرمهندس راه‌سازی‌های کشور در لاره ساختمن راه آهن مشغول به کار شدم. روزی که مسئول این کار شدم، یک اطاق و یک میر در اداره ساختمن در اختیارمن گذاشته شد و یک خودنویس هم خودم داشتم با این وسائل کار خود را شروع کردم. خوشبختانه در همان ایام سازمان ملل متحد یک نفر کارشناس فنی به نام دکتر زیکس به ایران اعزام داشته بود. من از موقعیت استفاده کردم و این کارشناس را در اطاق خودم جای دلم و چون زبان فرانسه می‌دانست، دو تایی شروع به تهیه مدارک اولیه فنی کردیم. تا آن تاریخ، راه‌سازی‌های ایران یا به صورت امانی انجم می‌شد یا اگر به پیمانگار واگذار می‌گردید، جنبه ابتدایی داشت و به اصطلاح «خاکبازی» بود. مدارک اولیه که لازم بود تهیه شود شامل نمونه قرارداد پیمانکاری، اسناد مناچه

مشخصات فنی، آنالیز قیمت و غیره همه را با همکاری کارشناس نامبرده تنظیم کردیم و دست به کار شدیم. اولین کار، ساختمان راه سنتو (Centro) از طریق شمال ایران به طرف گرگان، بجنورد، فوجان، مشهد، مرز افغانستان و بعداً راه قم-کلشان و راه تهران-همدان از طریق ساوه و زرند، و راه اندیمشک-مهران و ده‌ها پروژه راه‌سازی دیگر بود.

تا وقتی سرلشگر گرزن وزیر راه بود و مهندس احمد حامی معاونت سازمان برنامه را در امور راه‌سازی بر عهده داشته کمتر مشکل داشتیم. تقریباً هیچ تعطیل پایان هفت‌های نبود که من و مهندس حامی در تهران بمانیم بلکه با ماشین جیپ در سرتاسر راه‌های ایران در حرکت و فعالیت بودیم. پس از مدتی، سرلشگر انصاری نامی وزیر راه شد. ایشان از نظر مالی مرد پاکدامنی بود اما از نظر مدیریت بسیار ضعیف و ناتوان. در کارهای فنی مداخلات بیجا و زیان آور می‌کرد که ما را در مقابل سازمان برنامه به اشکال دچار می‌ساخت. به عنوان نمونه، به یکی از این مشکلات اشاره می‌کنم.

در سال ۱۳۴۵ ساختمان راه آهن شاهرود و مشهد به پایان رسید و برنامه‌ای تنظیم شده بود که شاه برای افتتاح راه آهن به مشهد برود و از راه بجنورد-گبدقاپوس-گرگان که در دست ساختمان بود، به تهران مراجعت کنند. وزیر راه، سرلشگر انصاری، پنجاه روز قبل از تاریخ انجام تشریفات به مشهد رفت و از راه بجنورد-گبدقاپوس مراجعت کرد. وی در این سفر از پیشرفت کار توسط پیمانکاران بسیار ناراضی و عصبانی شد. از آنجا که اطلاع فنی نداشت و راه را هم نیمه‌تمام دیده بود، هراسان شد که مبدأ راه هنگام انجام تشریفات برای خودنمایی وی آمده نباشد. به محض مراجعت به تهران به من دستور داد شخصاً به کارگاه بروم. من هم آمده حرکت بودم که به من اطلاع دادند جناب وزیر افسری را در محل گمارده است که مهندسین ناظر و پیمانکار را زیر فشار بگذارد تا راه را زودتر آمده کنند. اولین کار جناب سرهنگ این بود که هفت نیز خود را روی میز مهندس حوزه مهندس کباری، که مردی شریف و پاکدامن بود، گذاشت و دستورهایی غیرفنی و غیر عملی صادر کرد. به محض اطلاع از این موضوع، بلاfaciale به وسیله‌ی معاونت وزیر به اطلاع او رساندم که من وقتی می‌توانم به کارگاه بروم که بدایم سرهنگ اعزامی زیر دست من خواهد بود و دستورات مرا اجرا خواهد کرد. اگر قرار بود من زیر دست سرهنگ باشم و اوامر او را اجرا کنم، سرهنگ باید مسئولیت کار را قبول می‌کرد. جواب وزیر خیلی ساده و عوامانه بود. وی گفت شما کار خودتان را بکنید و سرهنگ وظایف دیگری دارد که کار خودش را انجام می‌دهد. من به ناچار از رفتن به کارگاه منصرف شدم. پس از چند ساعت

دونز از معلومان وزارت خانه، مهندس سرلک و مهندس مشایخی مرا احضار کردند. دیدم عده‌ای دیگر از مقامات بالای وزارت نیز در دفتر معاونان حضور دارند. خلاصه مطلب آقایان این بود که من به چه جراتی می‌خواستم از اجرای دستور مقام وزارت امتیاز کنم آنهم در موقع تشریف فرمایی پادشاه به کارگاه؟ توپ آقایان علیه من خیلی پر بود. جواب من بسیار ساده بود. من گفتم اتفاقاً به علت اهمیت موضوع است که باید مشمول است من روشن بشود. من از رفتن امتیاز ندارم، بلکه می‌پرسم مشمول کارگاه چه کسی است؟ من به عنوان سرمهندس یا سرهنگ اعزامی جناب وزیر؟ به من بنویسید که بروم زیر دست سرهنگ با کمال میل قبول می‌کنم. نکته‌ی دیگر این است که اگر ساختمان راه، آن هم با اصول فنی، به وسیله هفت تیر مقدور است، دیگر وجود این همه مهندس در وزارت راه چه لزومی دارد؟ من از تهدید نمی‌ترسم چون سخن من منطقی است و حاضر محاکمه لداری بشوم. حاضرمن از کارم برکارشوم، ولی حاضر نیستم رسک کنم و گذشه و آینده‌ی خود را به مخاطره بیاندازم. سرانجام، آقایان متلاعند شدند و به من پیشنهاد کردند که شما ظاهراً اعلام حرکت کنید تا بتوانیم مشکل را حل کیم. گویا وزیر راه همان روز به مجلس رفته بود و هر دو معاون را تهدید کرده بود اگر تا مراجعت از مجلس من به کارگاه نرفته باشم هر دو را برکار خواهد کرد. من در منزل مشغول بستن وسایل سفر بودم که تلفن زنگ زد. اطلاع دادند جناب وزیر تلگرافی سرهنگ را احضار کرده است. بعد ها فهمیدم سرهنگ مذکور نماینده ساواک در وزارت راه بود. به هر حال، من به کارگاه رفتم و بیش از پنج ماه در مبنویست ماندم و با کمک همکاران ساختمان راه را به اتمام رسانیدم. این توضیحات را برای خودنمایی ندادم، بلکه می‌خواهم نتیجه گیری کنم: راه به موقع آمده بهره برداری شد و تشریفات آمدن شاه نیز به انجام رسید و عده‌ای هم به پیشنهاد وزیر مدال گرفتند، اما با من چه کردند؟

پس از مراجعت به مرکز، جناب وزیر دستور صادر کرد که تمام کارهای راهسازی در اداره کل ساختمان راه آهن که زیر نظر و تحت اداره من بود به اداره کل راه منتقل گردد. مجدداً در درسی برای من فراهم شد و مجبور شدم گزارش کبی به مقام وزارت بفرستم و بladآوری کنم که هنوز قانونی که دکتر مصدق وضع کرده بود لغو نشده است و تا این قانون به قوت خود باقی استه انتقال راهسازی‌ها به اداره دیگر خلاف قانون است. در آن نامه توضیح دادم که اگر مشکل من هستم، تقاضای دو ماه مرخصی دارم. شنیدم جناب وزیر نامه مرا به طرف معلوم خود پرت کرد. خلاصه آنکه با مرخصی من موافقت شد و

راه‌سازی‌ها نیز به اداره کل راه انتقال یافت، آن‌هم برخلاف قانون. قبل از پایان دو ماه مرخصی، حکم انتظار خدمت برایم صادر کردند و به دنبال آن، چون در سال ۱۳۴۲ مدت بیست سال خدمت من تمام می‌شد، با استفاده از قانون، تقاضای بازنشستگی کردم، که پذیرفته شد. تا اینجا مقدمه بود برای تیجه گیری.

هنوز چند روز از صدور حکم بازنشستگی من نگذشته بود که سواک مرا احضار کرد. آن‌ها که گرفتار سواک بعد از کودتای ۱۳۳۲ در دوره سلطنت محمد رضا شاه شده‌اند، می‌دانند احضار سواک چقدر وحشت‌آور است. خوشبختانه با همه ترس و لرزی که داشتم، برخورد با من شدید نبود، اما اخطار آمیز بود. جناب سرهنگی آنجا پشت میز نشته بود و پرونده‌ای در برابر شم. از دوران خدمت در دانشکده افسری سوالاتی می‌کرد، که مثلاً با چه کسانی دوست بودم و بعد با چه کسانی رفت و آمد داشتم. بالاخره حوصله من از سوالات بی سرو ته او به سرآمد و به جناب سرهنگ گفتم من به یاد نمی‌آورم که دیروز ناهار چه خورده‌ام، و شما از من راجع به پانزده سال پیش سوال می‌کنید. عاقبت جناب سرهنگ حرف آخر را زد و گفت منظور ما این است که شما با ما همکاری کنید. در جواب گفتم هر کس را برای کاری ساخته‌اند. من آدمی هستم فنی و کارم و سوادم در رشته راه و ساختمان است. غیر از این عرضه‌ی هیچ کار دیگری را ندارم. خوشبختانه با این جوابه فشار دیگری به من وارد نشد. ولی مصاحبه‌گر به من گفت اگر روزی تصمیم گرفتی با ما همکاری کنی، می‌توانی مراجعه کنی. من هم خوشحال با تشکر آن سازمان را ترک کردم، با این آرزو که دیگر با من کاری نداشته باشند.

بعد از بازنشستگی از طریق همکاری با شرکت‌های ساختمانی خصوصی روزگار می‌گذراندم و درآمد و مزایایی بیشتر از گذشته داشتم. بعدها، در انتخابات سندیکای پیمانکاران به سمت عضو علی البیل انتخاب شدم. یک روز، آقای سناتور مهندس جفو رویی که رئیس هیئت مدیره سندیکا بود، به من تلفن کرد که شما به فلان محل برای ملاقات بروید چون برای شرکت شما در جلسات هیئت مدیره باید نظر سواک جلب شود. من با سابقه‌ی دوستی که با مهندس جفو رویی داشتم در جواب گفتم بهتر نیست از سمت خود در سندیکا استعفا بدhem؟ وی در جواب گفت صورت اشخاص انتخاب شده ارسال شده و فکر می‌کنم اگر منصرف شوید بدتر است و ممکن است روزی سوژن حاصل شود. دیگران هم مراجعه کردند. مسئله‌ای نخواهد بود. من به آدرسی که داده بود رفتم. دیدم بازهم پرونده کذایی روی میز است و سوال‌هایی مطرح شد و خوشبختانه به خیر گذشت.

چند سال بعد، من در طرح تأسیس کارخانه قند شیرین در مشهد مشغول به کار بودم و تعلادی سهم هم برای خود خریداری کرده بودم. هنگامی که قصد داشتم برای خرید تجهیزات کارخانه و بستن فرارداد همراه با هیئتی عازم لهستان شوم، باز هم برای گرفتن گذرنامه معطل شدم. به ناچار، به سناتور خراسان آقای علاد ترتیبی، که مدیرعامل کارخانه قندشیرین بود، مراجعته کردم. ایشان هم اقدام کرد و به من گفت در فلان روز و فلان ساعت به فلان شماره منزل در فلان خیابان مراجعته کن و با افسری ملاقات کن تا ترتیب کارگذرنامه‌ی تو را بدهد. من در روز و ساعت معین مراجعته کردم و این بار نیز افسری پشت میز نشسته بود و همان پرونده سابق که مثل شمشیر داموکلس بالای سر من آویخته بود، جلوی او بود. افسر که گویا درجه‌ی بالاتری از سرهنگی داشت و لباس شخصی به تن کرده بود، با من دست داد و سفارش چای هم داد. بعد شروع به سوال کرد. پرسید به چه منظور مسافرت می‌کنید؟ توضیح دلام که همراه با هیئتی از مدیران کارخانه قند عازم شهر ورشو پایتخت لهستان هستیم برای خرید کارخانه. پرسید بعد از آن کجا می‌روید؟ جواب دلام برای خرید زیراتور به کشور چکسلواکی خواهیم رفت. پرسید بعد کجا می‌روید؟ گفتم به پاریس می‌روم و منتظر می‌شوم تا فرزندم که از طرف دولت فرانسه بورس تحصیلی دریافت کرده است به پاریس بیاید تا من او را جایه‌جا کنم و برگردم به ایران. پرسید نمی‌خواهید به جنوب فرانسه هم سفر بزنید؟ این سوال برای من تعجب آور بود. گفتم بستگی به فرصت دارد که اگر پیش نیاید، به ایران باز خواهم گشت. وی در اینجا از من سوال کرد شما تیمسار بختیار را می‌شناسید؟ گفتم آشناشی چندانی ندارم پرسید هیچوقت او را ملاقات کرده‌اید؟ گفتم قبل از آنکه فرماندار نظامی تهران بشود، به منزل شریف العلمای خراسانی رفت و آمد داشت و من او را در آن منزل ملاقات کردم. به هر حال، معلوم شد که ایشان هم از برنامه سفر من اطلاع دارند و هم از اینکه بختیار را می‌شناختم. به همین سبب هم برنامه‌ای برای حبیر تنظیم کرده بود. گفت من می‌دانم که شما پس از تکمیل تحصیلات خود به ایران برگشته‌ید و سمت سرمهندس مشغول راه‌سازی‌های کشور مشغول به کار شدید و تا آنجا که ما اطلاع داریم، شما آدم با عرضه و مدیر بسیار خوبی هستید. می‌خواهم بدانم چرا از شغل خود کهاره گیری کردید؟ گفتم نتوانستم با سرلشگر انصاری، وزیر وقت همکاری کنم، بحث طولانی شد. بالاخره آنچه را که می‌خواست بگوید، گفت. تقاضای او این بود که مدنی به جنوب فرانسه بروم و به نحوی خود را به بختیار نزدیک کنم و اطلاعاتی از او برای سلوک بیاورم. در مقابل

چنین خدمت کوچکی، به قول او، مرا به مقام معاونت وزارت راه و بعد از آن به سمت وزیر راه ارتقاء خواهند داشت. من در جواب گفتم متأسفانه من عرضه‌ی انجام این نوع کارها را ندارم و ممکن است مشکلی بر مشکلات شما بیافزایم. وی پرسید اگر به طور تصادفی اطلاعاتی پیدا کنید، که آن اطلاعات برای کشور مفید و حائز اهمیت باشد، از گفتن آن ابایی ندارید؟ جواب دادم من یک ایرانی هستم و وطنم را دوست دارم. بدینهی است اگر به موردی برخورد کنم که برعلیه منافع کشور تشخیص بدهم، تکلیف دارم به طور مقتضی اقدام کنم. اما اینکه مأمور ساواک بشوم، کاری است که مطمئناً از عهده‌ی من برنمی‌آید.

با این خاطره‌ی دوم از دوران محمد رضاشاه، تصور می‌کنید بعد از انقلاب پرونده‌ی من مختومه گردید؟ نخیر. پرونده‌ی دوران گذشته که مختومه نشد، هیچ، بلکه دو پرونده‌ی جدید هم گشوده شد که به اختصار بدان‌ها اشاره خواهم کرد.

داستان زندانی شدن خود را تا آنجا شرح دادم که به علت درج مقاله‌ای با امضای نویسنده‌ای مجهول، که برای من و خیلی از فراماسون‌ها غیرمجهول است، مرا با چشم بسته به زندان برداشتند. در تمام مدت ده شبانه روز در اطاق در بسته‌ای بودم که فقط یک پنجره کوچک داشت، در ارتفاع غیر قابل دسترسی. هنگام رفتن به دستشویی یا بازپرسی، همیشه و همه‌جا چشم‌های مرا می‌بستند. بازپرس طبق معمول یک بعدی است. یعنی چون مؤمن است و اعتقاد دارد هر کس که به زندان آورده شده مجرم است. به همین سبب هنگام بازجویی از شما جواب‌هایی را که لازم دارد انتظار می‌کشد و نمی‌خواهد شما به دلخواه به مشوال‌های او جواب بدهید. اگر بسته بودن چشم و تهدید به مرگ و توهین و تحفیر را شکجه ندانیم، باید گفت من در آنجا مورد شکجه قرار نگرفتم. در باره زندان بیش از این توضیحی ندارم. بعد از چند روز به من اجازه دادند تلفنی با همسرم صحبت کنم. اجازه داشتم فقط بگویم حالم خوب است و نگران نباشد.

یکی از عواملی که باعث شد مدت بازداشت من کوتاه باشد، کتاب‌هایی بود که از خانه‌ی ما برده بودند مثل دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی و شرح زندگانی آیت الله آقازاده خراسانی، عامل دوم هویت خانوادگی خود من و همسرم بود. اجداد من همه روحانی بوده‌اند و همسرم نوه‌ی دختری آیت الله آقازاده خراسانی و نیبره پسری آیت الله حاج میرزا حبیب خراسانی است. عامل دیگر این بود که آنها کمایش از آنچه در

فراماسونری خارج از کشور می گذشت مطلع بودند.

با این همه، آزادی من به قید ضمانت میر گردید و مبلغ تعیین شده ۲۰۰ میلیون ریال بود که همسرم آپارتمان ملکی و مسکونی خود را به دادستان انقلاب به عنوان وثیقه عرضه کرد. به این صورت، من آزادی خود را تا هنگام محاکمه در دادگاه انقلاب بازیافت.

پس از مدت کوتاهی، از طرف شعبه ششم دادگاه انقلاب احضار شدم. مجدداً بازیرسی شروع شد و پس از بازیرسی، دو باره به دادگاه احضار شدم. بعد از چند سوال و جواب به من گفته شد دادگاه ظرف یک هفته رای خود را صادر خواهد کرد. بعد از یک هفته برای اطلاع از رای صادره به دادگاه مراجعه کردم. به من گفته شد رای صادر شده و برای ناید حاج آقا نیری به شعبه اول ارسال شده است. که بعداً ابلاغ می شود. مدتی بعد نامه ای لز اجرای احکام بدست من رسید و وقتی مراجعه کردم، رای صادره را برایم خواندند و گفتند زیر ورقه ای را امضاء کنم. من تقاضا کردم یک نسخه رای به من ابلاغ شود. گفتند رای دادگاه انقلاب به کسی داده نمی شود. به همین که خوانده اید و امضاء کردید، کفايت می کند. خلاصه رای این بود که مبالغ معتبرابه ارز از کشور خارج کرده ام و به علاوه در فرقه فراماسونری شرکت داشته ام. لذا، خود و همسر و سه فرزندام که در خارج از کشور اقامت دارند، محکوم شدیم به پرداخت بیست درصد از اموال منقول و غیر منقول به

عنوان خمس^{۱۱}

پس از معرفی کارشناس و انجام کارشناسی، مبلغی که برای پرداخت مشخص شد حدود ۱۴ میلیون تومان بود. پس از پرداخت مبلغ مذکور به حساب حوزه قضایی، خانه مسکونی همسرم آزاد گردید. حتی نامه ای در دو صفحه به ثبت کل فرستادند که من و همسرو فرزندانم در مورد اموال که خمس آنها را پرداخت کرده ایم، رفع ممنوعیت معامله می شویم، و اگر در آینده اموال جدیدی کسب کردیم، آنها مشمول ممنوعیت نیسته ول اگر اموالی قبل از این تاریخ داشته ایم که در فهرست مربوطه نیامده استه ممنوع المعامله می باشیم. حالا در سرتاسر کشور، هرجا که من و همسر و فرزندانم برای انجام کاری به محاضر مراجعه می کیم، فوراً با مراجعه به دفاتر محرومانه یا کامپیوتر، به ما می گویند شما ممنوع المعامله هستید. من برای دادن یک وکالت به برادرزاده ام به محضری مراجعه کردم. به من گفتند باید برای ثبت وکالت از دادگاه انقلاب سوال کیم. در صورتی که موافقت شود، اقدام می کنیم.

علت تسلیم من به حکم صادره از دادگاه انقلاب این بود که همه‌ی دوستان به من گفتند اگر مقاومت بکنی یا تقاضای تجدید نظر بدھی، کارخراپتر خواهد شد. بهتر است وجه را پس‌دادازی و جانش را خلاص کسی. در این میان، یک میانجی به من مراجعه کرد تحت این عنوان که می‌توانم به عنوان وکیل مراجعه کنم و تخفیف بگیرم و با این تدبیر، مبلغی نیز گوش بری کرد. اکنون حتی نام او را هم فراموش کرده‌ام.

درباره حکم صادره سوال‌هایی برای خود من مطرح است، به شرح زیر:

در بازیرسی دوران زندان راجع به بیرون بردن ارز از کشور سوال مطرح نشده بود. در بازیرسی دادگاه هم مسئله‌ای به عنوان دلار مطرح نبود. با این حال، قاضی دادگاه خارج ساختن ارز از کشور را یکی از جرایم من قلمداد کرده بود. در برآره این گونه احکام چنین استدلال می‌شود که اگر قاضی علم به موضوعی پیدا کند، برای صدور رای کافی است و احتیاج به دلیل و مدرک نیست.

در باره خمس نیز در جریان بازیرسی و دادرسی، کسی از من سوال نکرده بود. همسر من سینه است، که شرعاً از پرداخت خمس معاف است. نکته دیگر آن که اگر خود من مجرم بودم، چرا همسر و فرزنداتم را محکوم به پرداخت خمس کردند؟ جرم فرضی پدر که به فرزندان بالغ ارتباطی ندارد. همچنین، باید یادآور شد که پرداخت خمس یک فرضه دینی است. آیا احکام و فرایض دینی را می‌توان از طریق محاکمه و صدور حکم به اجرا درآورد؟ اگر چنین است، پس باید مثلاً از بابت نخواندن نماز و نگرفتن روزه در ماه مبارک رمضان یا نرفتن به حج هم جریمه و مجازات‌هایی تعیین شود تا مسلمین خاطری تحت تعقیب قانونی قرار گیرند. آنطورکه ما شنیده‌ایم، انجام فرایض دینی یا غفلت از آنها قرار است بعد از مرگ و در روز رستاخیر مورد رسیدگی قرار گیرند و نا آن وقت فرصتی بود.

در جریان درگیری با شعبه یک اجرای احکام کارشناس اموال حتی مختصر وجه موجودی در بانک را هم مورد محاسبه قرار داده بود. هنوز این پرونده بسته نشده بود که به شعبه دیگری احضار شدم. وقتی مراجعه کردم دیدم بازیرس نشته و پرونده‌ای پیش رو دارد. وی ورقه‌ای بستم داد که سوال و جواب بکند. با چند سوال اولی که از من کرد متوجه شدم پرونده همان پرونده قدیمی ساواک است. لذا به بازیرس گفتم آقای محترم من در دادگاه محاکمه شدم و به زندان هم مشرف شدم. اکنون هم مشغول پرداخت خمس هستم تا پاک و منزه بشوم. این پرونده قدیمی دیگر از جان من چه می‌خواهد؟ لعن صحبت

بازیرس وقتی متوجه شد که من در دادگاه انقلاب محاکمه شده‌ام، عوض شد. وی گفت این پرونده به زیان شما نیست. از ما خواسته شده بود به سوابق شما رسیدگی کنیم. برای تحقیق، پرونده گذشته شما را خواسته ایم. به هر حال، از من خواست شماره پرونده محاکمه را به او بدهم. این کار را هم انجام دادم. ظاهرا آن پرونده قدیمی فعلاً بایگانی شده است. تا کی مجدداً به جریان افتد. با توجه به سن و سال حقیر، تصور نمی‌کنم هنگام به جریان افتدن مجلد این پرونده، در قید حیات باشم.

همه‌ی این توضیحات برای این است که بگوییم طرز رفتار دولتمردان در دوره‌های مختلف با مردم عادی کشور چگونه بود و چگونه است. این که گفته می‌شود دولتمردان خدمتگزار مردم هستند در کشور ما واقعیت ندارد. من از دوران قبل از مشروطیت نمی‌گوییم چون قبل از مشروطیت اصولاً مردم مطرح نبودند و مردم عادی حتی اجازه نداشتند شکوه و شکایت کنند. جز عده محدودی که دور و بر حکام و سلاطین وقت چون مگانی دور شیرینی می‌پلکیدند، بقیه‌ی مردم غلام حلقه بگوش پادشاهان سفاک و خودسر بودند که از کشته‌ها پشته می‌ساختند. صحبت من در باره یک صد سال اخیر است.

سؤال اصلی من این است: چرا ما با همه‌ی کوشش رجال وطن پرست دوران مشروطیت توانستیم چون مملکت‌های پیشرفته جهانی با حفظ منصب و دیانت خود راه درست و دمکراتی و مردم‌سالاری را برگزینیم؟ آنچه در دوران مشروطیت با فداکاری و از خودگذشتگی فرزندان سرزمین ایران بدست آورده‌یم، به زودی از دست دادیم و حتی باید گفت چند گامی نیز به عقب برداشتمیم.

در دوران سلطنت قاجاریه و پیش از آن، حتی اگر دولتمردان عقیله داشتند که مردم ایران صغیرند و به قیم نیاز دارند، دست کم از گفتن صریح این مطلب خودداری می‌کردند. گو آنکه عملاً با مردم چون قیم با صغیر رفتار می‌شد. اما اکنون چنان پس رفت کرده‌ایم که سران حکومت رسمآ و علناً عنوان می‌کنند که همه‌ی مردم ایران صغیر هستند و به قیم احتیاج دارند و نحوه‌ی انتخاب قیم را نیز مشخص کرده‌اند.

از یک صد سال گذشته به این طرفه بی مبالغه، پیشرفت و اکتشاف‌های بشر در همه زمینه‌ها بیشتر از آن است که از بدو خلقت تا یکصد سال قبل نصیب بشریت شده است. پیشرفت بشر در همین بیست سال اخیر حیرت آور است، به طوریکه شکستن هسته‌ی اتم و

عصر اتم را پشت سر گذاشت و از لحاظ تکوثری به سوی تسخیر فضای قدم بر می دارد. از سوی دیگر، با توسعه وسائل ارتباطی و رسانه های گروهی، کره زمین به دهکده ای جهانی تبدیل شده است. در چنین جهان پیشرفته ای، با کمال تالف ما به طرف قرون وسطی مشغول پس روی هستیم، خوشبختانه در سال های اخیر چراغ امید در کشور ما سوسو می زند و ما را به سمت روشنایی دعوت می کند. عدم ای از نویسنده گان و همچنین استادان دانشگاه به این مسئولیت مهم توجه کرده اند که به قول آقای دکتر صدیق زیبا کلام، ما چگونه ما شدیم. گو آنکه جویند گان راه درست پیشرفت مورد خشم دولتمردان قرار گرفتند، اما بیداری و توجه به خصوص نسل جوان کشور، امیدوار کننده است.

علت های بسیاری برای توجیه عقب افتادگی و درماندگی ما در جهان پیشرفته امروز مطرح شده است. خود آقای دکتر زیبا کلام علت عقب افتادگی کشور ایران و حتی کشورهای اسلامی را «علم سیزی» می داند که به نظر نگارنده درست استه اما در برگیرنده همه مشکل نیست. شلدون محمد مختاری، نویسنده ای که جان خود را در راه وطن از دست داد، عقیده داشت که باید فرهنگ و ادبیات گذشته ای ایران بازخوانی شود، زیرا به نظر او، این فرهنگ و ادبیات مشوق رابطه‌ی «شبان-رمای» بوده است. علل دیگری که برای عقب ماندگی ایران توسط سایر نویسنده گان و جامعه شناسان مطرح شده اند، هر کدام بخشی از مشکل را توضیح می دهد. به نظر نگارنده، ریشه اصلی عقب افتادگی کشور عزیز ما و بسیاری کشورهای خاورمیانه، «جهل» است. ضمن آنکه علل دیگری که نویسنده گان و محققان مطرح ساخته اند را مردود نمی دانم، عقیده دارم که همه علل ارایه شده را می توان زیر مفهوم «جهل و ندانی» خلاصه کرد. حل مشکل در متمرکز کردن مبارزه های همه جانبی برای زدودن زنگار «جهل» از جامعه می دانم که کاری است بس مشکل وقتی که تنها در اثر کوشش و ممارست شدنی استه برای این کار در درجه ای اول باید به دنبال مسیبان توسعه ای جهل و ندانی (ندانی در مقابل دانایی، نه دانش و دانستنی ها) در جامعه رفت.

چاره ای ریشه ای نجات کشورمان از عقب افتادن در قالبه ای تمدن بشری این است که استادان جامعه شناس ایران -- نیک مردان وطن پرست و نسل جوان و تحصیل کرده کشور با همه ای توان خود بر علیه جهل و به خصوص مسیبان جهل عمومی جهاد کنند و برای انجام چنین کاری قدم اول شناخت ریشه ای جهالت و مسیبان و مروجان جهل است و پس از آن مبارزه ای همه جانبی و تلاش پیگیر برای زدودن زنگار جهل و ندانی در جامعه ایران

است. به امید چنین روزی، کاب خود را به پایان می برم. (۲)

پانویس ها

(۱) یکی از دوستان عزیزی که پیش نویس این نوشه را خوانده بود، به من تذکر داد که نوشه خاطرات شخصی ارتباطی با تاریخ فراماسونی ندارد که سخن بسیار درستی است، اما من بعد از حدود هشتاد سال عمر خود، اگر بتوانم خاطرات خود را بنویس خود کتابی تطور خواهد شد. هدف من از اشاره‌ی کوتاهی به خاطراته نشان دادن مشکل است که مردم کثورما سلاهست گرفتار آند.

(۲) وضعیت فعلی از بزرگ ایران در بروز مرز به شرح زیر است:

سوییس استاد اعظم از بزرگ همانطور که شرحی رفت برادر محترم محمدحسن میری بود
نماینده که از فراماسونهای برجه قدری بودند در مدت سه سال نصی و مقام استاد اعظمی
به وضع نبلیمان از بزرگ سرو صورت داشتند و با رعایت کامل اسناده کوشش کردند که
فراماسون های جوان را با اصول واقعی فراماسونی آشنا کنند. نماینده در پایان سه سال دوره
اول حاضر نشدند برای دور بعدی دلوطلب شوند. لذا برادر محترم مظفر جنتی با رای
اکریت کمیته به عنوان چهارمین استاد اعظم از بزرگ برگزیده شدند و به وسیله استاد اعظم
پیشین در مقام خود مستقر گردید. مشارکیه در دو دوره سه ساله بعنی به مدت شش سال با
ابرومندی از بزرگ را اداره کرده اند. در سال ۱۳۷۱ برادر محترم علی رازی به عنوان پنجمین
استاد اعظم انتخاب و در مقام استاد اعظمی مستقر شدند.

گفتارها

فصل دوازدهم

در این فصل، چهار گفتار از شادروان دکتر محمود هومن و پک گفتار از نگارنده به عنوان نمونه‌هایی از تعلیمات طریقت فراماسونری می‌آورم. تعداد گفتارها که در پایان مراسم سیر داوطلبان در درجات مختلف به وسیله دکتر هومن و سایر هموندان شورای عالی عرضه شده است زیاد است. بعضی از گفتارها در جشن سالانه طریقت یا حتی در کفرانس‌های بین‌للّهی عرضه شده‌اند. چهار گفتاری که از شادروان محمود هومن انتخاب شده‌اند و پک گفتار دیگر، عبارتند از:

- ۱- گفتاری در باره اصل اول آیین اسکاتی کهن و پنیرفته شده.
- ۲- گفتاری در باره تربیت انسان در فراماسونری
- ۳- گفتاری در باره پاک‌دلی

- ۴- گفتاری ازنگارنده در باره رمز صلیب و رمز رز، که در شهر بوستون در مراسم شام پایان سیر درجه ۱۸ داوطلب عرضه شده است.
- ۵- گفتاری در باره همگونگی و گوناگونی فراماسونری، به امید آنکه این ۵ گفتار که در آنها اشاراتی به نظریه فراماسونری در درجات فلسفی شده است، برای خواننده مفید باشد.

برادران همه آیین نامه‌ی عمومی طریقت را گرفته‌اند. اصل اول بنیاد‌های معنوی طریقت ما این است که من می‌خواهم: «آیین اسکاتی کهن و پذیرفته شده» طریقتنی است که آشنایی با آن فقط از راه سیر ممکن است. این طریقت دارای سازمانی است که طبق بزرگ قانون اسلامی ۱۷۱۶ در حوزه قلمرو مشخص و معینی کار می‌کند و بنیاد ذاتی آن همانا ایمان به خدا، «معمار بزرگ جهان است.» ما باید این عبارت را خیلی خوب بفهمیم که بنیاد ذاتی طریقت ما ایمان به خدا است و خدا معمار بزرگ جهان است. اول باید توجه داشته باشیم که مراد قانون گذار از بنیاد ذاتی چیست. بنیاد عبارتست از مجموعه علی که اگر این مجموعه علی علت‌های مادی یا علت‌های طبیعی باشد، می‌شود زمینه، اما اگر این مجموعه‌ای از نسبت‌های جوهری باشد، در این صورت صحبت از بنیاد ذاتی می‌کنم. یعنی چه؟ یعنی شرط آنکه این بخاری در این اطاق بسوزد، این است که در این اطاق هوا باشد، یعنی اکسیژن باشد. یک شرط دیگر این است که درون این بخاری نفت باشد. شرط سوم اینکه حرارت اولیه‌ای به این بخاری داده شود یعنی کبریتی به آن بزنیم و گرنه نفت سرد با اکسیژن سرد هیچ وقت نمی‌سوزد. این مجموعه‌ی علتها همه با هم لازم است. یعنی شما نمی‌توانید بگویید یا بیاندیشید که روش بودن بخاری انگیخته‌ی اکسیژن هوا است. نمی‌توانید بگویید انگیخته‌ی نفت است، نمی‌توانید بگویید انگیخته‌ی حرارت اولیه است، بلکه یک مجموعه‌ی علی درکار است. اما این مجموعه‌ی علی را بنیاد نمی‌نامیم. می‌گوییم زمینه، بنیاد روش بودن این بخاری اراده‌ی برادر بسیار نام آور سلسلی است. اراده به گرم نگاه داشتن این اطاق، این بنیاد است. چرا؟ برای اینکه دانسته و سنجیده است و انسانی است. اما این بنیاد هنوز بنیاد ذاتی نیست. چه وقت بنیاد ذاتی می‌شود؟ آن وقت بنیاد ذاتی می‌شود که گرمای این اطاق تواند بدون آن برقرار شود. در صورتی که در این مثالی که من آوردم، اگر برادر سلسلی اراده نکند، برادر مشیری اراده می‌کند این اطاق گرم شود. اگر او اراده نکند، برادر سخنگو اراده می‌کند. یک انسان اراده می‌کند و این اطاق گرم می‌شود. پس باز نمی‌توان گفت که بنیاد ذاتی است. بنیاد ذاتی به اصطلاح علمی و فنی، بنیادی است که بدون آن نصور یک واقعیت و یا هستی آن ممکن نباشد. حالا شما می‌گویید که بنیاد ذاتی فراماسونری ایمان به خدا است. خدا معمار بزرگ جهان است.

خوب اگر ما این اصل را عرضه کنیم به کودک، مثلاً عرضه کنید به فرزندتان. می‌گوید خدا چیست؟ خدا کیست؟ اگر این را به فیلسوف راسیونالیست عرضه کنید می‌گوید خدا چیست؟ خدا کیست؟

یکی پرسش یک کودک است و یکی هرشن فیلسفی است که عقل را کلفی می‌داند برای شناسایی. این جور فیلسوف را در اصطلاح می‌گویند راسیونالیست. این دو نا می‌گویند خدا چیست؟ خدا کیست؟ در جواب آنها معمولاً یک توضیحاتی می‌دهند. می‌گویند مگر این میز را که ساخته؟ می‌گوید نجار. این اطاق را که ساخته؟ بنا. این بخاری را که ساخته؟ آهنگر. خوب این جهان را که ساخته؟ خدا. و گمان می‌کنند که این دلیل اثبات وجود خدا است.

اما وجود خدا اثبات پذیر نیست و ما برای این کار قانون داریم. آتش نومی‌های خرد ناب کانت فیلسوف آلمانی فهمانده که وجود خدا اثبات ناپذیر است و تمام کوششها برای ثابت کردن خدا در واقع انکار خدا است. این اندیشه که به روش علمی به وسیله کانت بیان شده پیش از کانت و خیلی پیش از کانت در جهان بود. نخستین کسی که این اندیشه را کشف کرد، بودا بود. بودا که می‌دانید تعلیمش از راه گفتوگو بود. وقتی اشخاص می‌رفتند و از او می‌پرسیدند که آیا جهان آغازی دارد، در اصطلاح به سکوت آریایی فرو می‌رفت. هر وقت می‌پرسیدند که آیا روان پیش از تن بود، به سکوت آریایی فرو می‌رفت. سکوت آریایی یعنی سکوت مرد دانا، یعنی خاموشی مرد دانا. یکی از رهروان خیلی پیشرفته از او پرسید که چرا آن سرور هر وقت که می‌پرسند که آیا جهان آغازی دارد آیا جهان سازنده ای دارد با نه، به خاموشی آریایی فرو می‌روید؟ گفت زیرا اینها به پاسخ نمی‌رسد. اینها به رهایی نمی‌رسد.

این گفتمار بوداست. گفتمار کانت صورت علمی همین گفتمار است و از هر دو این‌ها بهتر، فردوسی این نکته را روشن کرده، فردوسی می‌گوید:

به نام خداوند جان و خرد
کز این برتر اندیشه بر نگزند

(خداآوند در فارسی معنی دارنده، دهنده و بخشنده دارد.)

به نام آنکه خرد و جهان از اوست. بدان که اندیشه تو از این بالاتر نمی رود.
«خداوند نام و خداوند رای» نام یعنی شناسایی. رای یعنی اراده، یعنی خواهندگی آن کسی
که شناسایی و خواهندگی از اوست.

«از نام و نشان و گمان برتر است.» یعنی بدان که در باره خدا نمی توانی نامی بیاوری و
بگویی خدا این است یا نشانه‌ای بیلوری و بگویی خدا چنین است یا گمانی بری که
بگمان من، خدا باید چنین باشد. نه.

نیلند بدو نیز اندیشه راه
که او برتر از نام و از جایگاه

بعنی اندیشه تو راه پیدا نمی کند به ذات خدا. چرا؟ برای اینکه خدا برتر از زمان و مکان
است.

خرد را و جان را همی سجد او
در اندیشه سخته کی گجد او
کسی که خرد و جان را می سجد یعنی به اندازه به ما می دهد چگونه در اندیشه
سخته می گجد؟ (اندیشه سخته یعنی اندیشه بخشی)
بدیمن آگت رای وجلن و رولن
سنود آفرینده را کی توان
با این اسباب کاری که ما داریم چگونه می توانیم خدا را بستایم. پس چکار
کنیم؟

به هستیش باید که خستو شویم
ز گفتار بیگار یکسو شویم

یعنی باید اقرار کسی که خدا هست. گفتار بیگار یعنی همین بحث بیجا. (بیگاری یعنی
کاری که به ثمر نمی رسد) از این گفتار یکسو شدن یعنی کتاب رفتن.

پس می بینید که بهترین راهنمایی در این زمینه، همین راهنمایی ای است که فردوسی
کرده و سرمشق ما این است. وقتی به ما می گویند بنیاد ذاتی فراماسونری ایمان به خدا،

معمار بزرگ جهان است، ما نمی‌گوییم خدا چیست و نمی‌گوییم خدا کیست؟ نه، یعنی با چشم خرد و آلت خرد و اسباب کار خرد و عقل تماس با این موضوع نمی‌گیریم، بلکه ایمان داریم. اصل اول ما می‌گوید ایمان به خدا، نگفته تصدیق خدا. اگر گفته بود تصدیق خدا، لازم می‌آمد که ما بگوییم: بله ما می‌سنجیم و دلیل می‌آوریم و ثابت می‌کیم و تصدیق می‌کیم خدا هست. نه. گفته ایمان به خدا. معنای این واژه ایمان متأسفانه در زبان فارسی تنگ است برای اینکه ایمان یعنی رفتن دست راست یکی ایستادن، ولی گرویدن و گروش یعنی آنچه در زبان یونانی *pistis*، در لاتین *fides*، در فرانسه *foi*، در آلمانی *glaube*، در انگلیسی *faith*، گفته می‌شود، گسترده است. این مفهوم‌ها در فارسی چند تا معنی دارد. باورداشتن - هم پیمان شدن و روی هم رفته می‌شود هم پیمان شدن عاشقانه با امید و نیایش، اینها یعنی ایمان. اگر هم پیمان شدن عاشقانه نباشد، اگر گرویدن عاشقانه نباشد، ایمان یعنی رفتن به سوی سود. اگر من رقم پشت سر کسی ایستادم با دست راستش با دست چپش، که یا از خطر درامان باشم یا مزدی بگیرم یا مرا مهمان کند، این اسمش ایمان نیست. اما اگر من به کسی گرویدم و عاشقانه و با امید و نیایش با او هم پیمان شدم، در این صورت من با او رابطه‌ام چه رابطه‌ای است؟ رابطه‌ای ایمان است. رابطه‌ای ما با خدا رابطه‌ای ایمان دراین معنا است. یعنی گرویدن و باورداشتن، یعنی به دستور فردوسی

«به هستی اش باید که خستو شویم.»

یعنی افرار می‌کیم که خدا هست و اورا دوست داریم و به او می‌گروم و با او هم پیمان و عاشق او هستیم. اینها همه می‌شود ایمان و این ایمان است که بنیاد ذاتی فراماسونری است.

حالا در این اصل اول بنیاد ذاتی، نوشته بنیاد ذاتی فراماسونری ایمان به خدا، و بعد نوشته معمار بزرگ جهان است. در آغاز کار گفتیم روانیست که ما در بند این باشیم که خدا چیست یا خدا کیست. اما الان داریم می‌گوییم خدا معمار بزرگ جهان است. آیا حرف خود را داریم نقض می‌کیم؟ یا حق داریم این را بگوییم؟ از سه قسم نتیجه گیری که در حوزه شناسایی و پرسیدن‌ها و استدلال منطقی داریم، چنانکه می‌دانید، یکی قیاس است، یکی قاعده که به گفته‌ی ارسطو با هم شماری است، یعنی شما قضیه بزرگ را می‌گذارید و قضیه‌ی کوچک را می‌گذارید و نسبت این دو قضیه چنان مشخص است که هر کس به شما حق می‌دهد که از آن فلان نتیجه را بگیرید. یعنی اگر من بگویم که

سقراط انسان است و انسان میرنده است، همه شما خواهید گفت و نتیجه می گیرید که سقراط میرنده است، برش گردانم و بگویم: انسان میرنده است و سقراط انسان است. همه شما می گویید سقراط میرنده است، این قیاس است، یعنی قاعده است و حرفی در آن نیست. اما اگر من بگویم فلان و بهمان... همه ماسونهای درجات عالی هستند و اینها آدمهای خوبی هستند پس ماسونهای درجات عالی انسان های خوب و بزرگ هستند. این لازم نیست حتما درست باشد. ممکن است این پنج نفر یا ده نفر یا بیست نفر که من نام بردم آدمهای حسابی باشند ولی بقیه نباشند. اینهم استقرا است. این قیاس و استقرا را کانت برای اثبات وجود خدا اجازه نداد. قردوسی هم بهتر از او اجازه نداد. اما فراماسونری پیشنهادی می کند که هر دو آنها قبول دارند.

فراماسونری می گوید که نتیجه گیری منحصر به قیاس و استقرا نیست، بلکه چنانکه بعضی از برادرها می دانند و در بعضی از پایه ها به آنها تعلیم داده شده است، تمثیل نیز کلید راز جهان است. و حالا ما علاوه براین دو صورت، یک صورت دیگر داریم که آنالوزی به آن گویند، یعنی تمثیل، بیینیم تمثیل چگونه ما را راهنمایی می کند. برای اینکه قدر تمثیل را بهتر بدانیم، من این اثبات هایی که در باره‌ی هستی خدا معروف است و همه جا می آورند، برای شما می خوانم تا بینید اینها چگونه می توانند دلیل باشند.

چنانکه کانت نشان می دهد یک دلیل را که فیزیکو تولوژیک می نامند، همین است: این جهانی که ما داریم و تصوری که از آن داریم یک دستگاهی است با نظم و یک هدفی دارد. هدف داشتن یعنی مناسب با مقصود بودن، یعنی چه؟ یعنی باید یک کسی باشد که هدف را معین کرده باشد. اگر اتفاق کور علت جهان باشد، این جهان باید به سوی یک هدفی حرکت کند. هس اتفاق کور علت جهان نیست بلکه جهان یک علتی دارد، علت کلی جهان خداست. این استدلال که به صورت ظاهر کافی می نماید و شاید بعضی از شما دلتنان بخواهد آن را قبول کنید، چنانکه کانت ثابت می کند، انتی نومی دارد و قبولاندن آن قسمی سلطه است. اثبات دومی این است که خوب لازم نیست که من از تجربه‌ی محسوس خودم شروع کنم، یعنی از جهان، من می آیم از کیهان شروع می کنم. این دلیل دوم را اثبات کوسمولوزیک گویند، یعنی از راه کیهان شناسی. این دلیل می گوید کیهان دستگاهی است که در حرکت است، هر حرکتی یک محرك دارد. آن وقت میان محركها محركی داریم که عامل دیگری آنرا به حرکت در می آورد. ولی ارسطو به ما تعلیم داده که حرکت دهنده‌ی بی حرکت هم داریم، آن اولین علت است و این اولین علت که حرکت

دهنه‌ای است که خودش حرکت ندارد. این خدا است.

بازهم کانت به ما نشان می‌دهد که این استدلال نیز به این صورت نادرست است و ناروا است. یک دلیل دیگر هم دلیل است که به آن دلیل آنتولوژیک گویند که سنت آسلم کاتریوری و دکارت آن را بیان کرده‌اند و گفتند که:

من خدا را کامل‌ترین ذات تعریف می‌کنم. گفتم که خدا کامل‌ترین ذات است. شرط کمال، هستی داشتن است. بنابراین ثابت می‌شود که خدا باید هستی داشته باشد، یعنی هستی داشتن خدا ضروری است. این هم باز کانت نشان می‌دهد که نادرست است، پس می‌بینید که این اثبات عقلانی خدا به باور علمی به نتیجه نمی‌رسد و برادران اگر می‌داشته باشند، بعد همه اینها رامی خوانند و می‌بینند که به چه اعتبار کانت می‌گوید که این استدلال‌ها درست نیست. اما بر گردیم به تمثیل خودمان.

تمثیل، آنالوژی، روشی است که افلاطون پیشنهاد کرد و چنین است که در ما یک تجربه زندگانی به وجود می‌آورد. و ما آن تجربه زندگانی را آغاز یک قضاوت می‌گیریم و بعد این تجربه را گسترش می‌کنیم و از گستردن این تجربه قضاوت وسیع‌تری برای ما حاصل می‌شود. برای اینکه روشن‌تر شود، همین تمثیل معروف غار را که برادران من که بنیان‌گذاران لُر سقراط هستند، به بادشان هست، که اینکار را انجام دلیلیم، یک دفعه حالا دوباره انجام می‌دهیم.

افلاطون می‌گوید فرض کنیم یک مشت مردمانی را در یک غاری زیرزمینی تلریک طوری نشانند که فقط رویروی خود را می‌توانند بینند. پشت سر آنها یک روشنایی هست و از فاصله ای میان آن روشنایی و این انسانها یک مردمی می‌آیند و با مجسمه‌هایی با چیزهایی رد می‌شوند. وقتی آنها پشت سر این‌ها رد می‌شوند، سایه‌ی این آدم‌ها می‌افتد روی این دیوار، ولی زندانیان غار نمی‌توانند سر خود را بگردانند و آنها را بینند. از این انسان‌هایی که پشت سر آنها راه می‌روند یکی یک مجسمه اسب دستش است، یکی یک مجسمه گوسفند در دست دارد دیگری مجسمه‌ی درخت و از جلوی روشنایی رد می‌شوند. سایه‌ی آنها می‌افتد روی دیوار. بعد یکی از غارنشینان از دیگری می‌پرسد که این چه بود؟ می‌گوید اینکه بلند و کشیده است «درخت» است و آنکه چهار پا دارد و پس از آن رد می‌شود «گوسفند» است. یعنی اول «درخت» را رد می‌کند و بعد «گوسفند» را رد می‌کند. این یکی به عنوان معلومات به او می‌گوید. آن دومی هم می‌گوید عجب

چیزهایی توحیلت می شود و تمام اینها را تشخیص می دهی. برای اینها که زندانی هستند، حقیقت چیست؟ حقیقت عبارت از سایه های افتابه روی دیوار است. روی این سایه های دیوار آنها با هم بحث می کنند و دیگری می گویند من بهتر تشخیص می دهم می خواهید بگویم کدام یک الان رد می شود؟

افلاطون می گوید یکی از این افراد را از این زنجیر باز می کنیم و این غار هم سرپالا و سنگلاخ است. از این غار او را خارج می کیم. تا او رویش را برابر می گرداند، روشنایی آتش چشم او را می زند. سرکشی می کند و می گوید من از این طرف نمی آیم هم راه سرپالا است و هم سنگلاخ است و هم چشم را برد می آورد. مرا به کجا می برد؟ بگذار من اینجا راحت نشته ام. او را به زور به خارج غار می کشاند. وقتی به زور به خارج غار رفت چشم خود را می بندد و پس از مدتی که چشم خود را بسته چشم خود را در سایه باز می کند و چیزهایی مشاهده می کند. سایه درخت چنار را مثلا می بیند بعد چشمش به روشنایی عدالت می کند و خود درخت چنار را هم می بیند. کم کم چشمش بیشتر عدالت می کند و در شب وقتی مثلا به آسمان نگاه می کند ستاره ها را هم می بیند و ماه می بیند و کم کم خورشید را هم می بیند و می گوید عجیب این همه چیزهایی که ما در غار می دیدیم، همه سایه بودند. این درخت اصلی است که من در اینجا می توانم به آن دست بزنم و محسوس است. آن درختی که سایه اش در غار افتابه بود، درخت نبود. آن هیچ بود. اما این هست. این حقیقت است. بنابراین، برای او جهان دو جنبه پیدا می کند. یکی را جنبه پندر و گمان و یکی جنبه حقیقت و واقعیات. تا اینجا روشن می شود که افلاطون رالبست است. یعنی می گوید این درخت چناری که شما می بینید این درخت حقیقت دارد، هست و آن سایه که روی دیوار افتابه نیست، برای چه؟ برای آنکه سایه با دیگر حس های شما تأیید نمی شود. با دیگر حس های شما. یعنی اگر من تصویری را روی دیوار بیاندازم، شما فقط با چشم گمان می کنید، اما دیگر دست نمی توانید به آن بزنید که بینید یک انحنایی دارد، در صورتی که این همه حس های شما آن را تأیید می کند. گام بعدی در این تربیت تمثیل که افلاطون می گوید این است که این آدم که روشن شد برش می گرداند به غار، وقتی او را به غار برمی گردانند، او را روی آن میز می نشانند و هیچ چیز را نمی بینند. آن آدمی که بهلویش است می گوید که خوب کجا بودی؟ می گوید من رقص جهان را دیدم درخت دیدم، ماه دیدم، اتفاق دیدم، ستاره دیدم. می گوید خوب اینها که قصه هست. بگو بینیم الان چی رد شد از روی این دیوار؟ چیزی نمی بیند و نمی تواند

جواب بدهد. زندانی غار ندانی می‌گوید پس این همه که رفتی بیرون از این غار، رفتی چشم خود را خراب کردی، تو که چیزی نمی‌بینی. آنها دیگر هم می‌گویند راست می‌گوید. این هرچه بگوید که باید اینها همه سایه است، هیچ است. آنها دیگر باور نمی‌کنند و می‌گویند کجاش هیچ است. من به این قشنگی دارم اینها را می‌بینم.

در گفتار شارل ریانده شنیدید که می‌گفت مردم جهان گرویده اند به سایه‌ها، دیگر اصل ها را نمی‌بینند. می‌گوید پول و قدرت و صنعت و تکنولوژی و فلان و بهمان، من اینها را دارم. دیگر یادش نیست که زندگانی اصل است. از زندگانی چه بهره‌ای دارد؟ حالا تو توی هواپیما نشستی یا سوار اتوموبیل یا پیاده راه می‌روی. ممکن است پیاده راه بروی روشن و آگاه و شاد باشی. ممکن است توی هواپیما نشسته باشی غافل و گول و بدینخت باشی، بنابراین، این هواپیما به توی چیزی نمی‌تواند بدهد. آن درون توست که به تو روشنی می‌دهد.

افلاطون می‌گوید که اگر آن مرد روشن شده پاافشاری کند که ای مردم، شما گمراه هستید. این‌هایی که می‌گوید همه سایه است. اصل اینها همه بیرون است. او را می‌کشند. چنانکه سقراط را کشتد. سقراط آمد به مردم گفت که چیزی که نمی‌دانید چطور می‌خواهید به دیگری بفهماید؟ گفتند او کافر است و گرفتند او را کشتد.

این تمثیل الان برای شما یک تجربه‌ای به بارآورد. با این تجربه شما پی بردید به نظریه شناسایی، یعنی دیدید که شناسایی از احساس و فریب شروع می‌شود ولی به روشنایی می‌رسد، یعنی محسوس مقدمه استه پیش درآمد است برای اصل و شناختن اصل و ذات. حقیقت این است که ما از محسوس شروع کیم و کار کیم و کوشش کیم تا برسیم به آن اصلی که فعلاً برای ما فقط یک مفهوم است.

حالا که با روش تمثیل آشنا شدیم، می‌توانیم ببینیم که این شاهکار فراماسونری در چه معنی است. فراماسونری می‌گوید بنیاد ذاتی فراماسونری ایمان به خدا است، معمار بزرگ جهان. می‌دانید که خود معمار نه آجر بر می‌دارد و نه گچ به دیوار می‌زند و نه آجر روی هم می‌چیند. هیچ یک از این کارها را نمی‌کند. اما آن بنا می‌داند که اگر این آجر مطابق قاعده و قانون روی هم نگذارد و اگر آن نظمی را که باید بدهد، به این ساختمان ندهد و اگر آن زاویه هایش آنطور که باید گونیا نباشد، این معمار همینطور که از راه می‌رسد یک نگاه که بکند تمام کار بک هفته او را می‌بیند و به او می‌گوید چرا آن گوشه را گونیا

نکردنی؟ چرا اینها را سست چیدی؟ چرا سیمان به کار نبردی؟ خاک و آهک به کار بردی. او اینها را از کجا می‌داند؟ شاید آدمی دارد میان ما که می‌رود به او می‌گوید. نه. او بینا است. او دانا است. دید او لطیفتر است از آن بُنَا، او از همه چیز باخبر است. این معمار یک ساختمان کوچک است. اما اگر معمار بزرگ جهان باشد، او همه حرکات جهان را می‌بیند و تشخیص می‌ندهد. در اینجا باید بسی دقت کیم تا اینکه توی این چاله‌های عوامانه نیافتنم. چون یکی از کوشش‌های ما این است که صدبارگفتیم که ما باید به هضاوتهای کوچه و بازار فریته شویم. به *Lieu Commun* به *Common Place* چند بار گفتم که باید گول بخوریم. فرض کیم یک آدمی که می‌تواند کارکند ولی کار نمی‌کند و درنتیجه گذاسته می‌آید جلو و دستش را دراز می‌کند و می‌گوید پنج ریال بده به من. خدا به تو عوض ندهد. اگر من باور کنم که خدا ذاتی است که به حرف یک گدای بی سروبا به من عوض می‌ندهد یعنی درد مرا دوا می‌کند، خدا را انکار کردم. اگر من باور کنم که فلان تشریفات باعث می‌شود که خدا به من نظر لطف کند، خدا را انکار کردم. پس اینجا یک تقاؤت بزرگ ایجاد می‌شود میان تمام مردم جامعه و فراماسون‌ها. فراماسون‌ها یک طرف و تمام مردم جامعه طرف دیگر. چرا؟ برای این که مردم جامعه می‌گویند خدا کند که مردم خوب باشند، خیرخواه باشند، چنین باشند، چنان باشند، تا من هم از این سعادت برخوردار باشم. فراماسون درست برعکس این می‌گوید. می‌گوید من کوشش می‌کم خود را بسازم، من معمار خودم هستم، من خودم را می‌سازم تا نیکخواه و نیکوکردار باشم و به دیگران خدمت کنم. در یک چنین جهانی که شارل ریاند نصویرش را کشید و بزرگ سخنگو برای ما گفت، در یک چنین جهانی، یک فرد فراماسون می‌گوید دنیا درآشوب است، در بدختی استه اما من کوشش می‌کم خودم را بسازم. خودم را بسازم یعنی چه؟ یعنی نیک بفهمم، به مانند یک ماسون هموند لژ جویندگان کمال، کارما یادگرفن است، باید فهمیدن را یاد بگیریم. دوست داشتن را یاد بگیریم. خواستن را یاد بگیریم. تا اینکه بتوانیم قابل این باشیم که به دیگران خیری برسانیم که به دیگران خدمت کیم، که برای دیگران سودمند باشیم. پس می‌بینید که کار فراماسون خود را در خدمت دیگران گذاردن است. کار دسته‌های دیگر انسان‌ها، بهره‌مندی از دیگران است و به این اعتبار است که به جرات می‌توان گفت که فراماسون نمونه‌ی کامل انسانیت است. برای چه؟ برای اینکه اگر بخواهیم دقت کیم انسان را برایش یک تعریفی بکنیم، بینیم انسان چیست یا انسان کیسته یعنی یک تعریف بیاوریم که انسان را از همه حیوانات متمایز

کند، چون انسان هم حیوان است از نظر تغذیه، از نظر رشد، از نظر تولید مثل، از این نظرها شباهت کامل با حیوانات دارد. تفاوت اصلی اش کجاست؟ می‌بینیم که نحوه‌ی بودن انسان با نحوه‌ی بودن حیوانات تفاوت دارد. نحوه‌ی بودن انسان برای دیگران است. نحوه‌ی بودن حیوانات برای خود بودن است.

این را هم فرودسی از همه بهتر گفته. در آغاز شاهنامه شرح می‌دهد که اول حیوان به وجود آمد، بعد انسان، در مورد حیوان می‌گوید:

خور و خواب و آرام جوید همی
وزآن زندگی کام جوید همی
نه گویا زیلان و نه جویا خرد
ز خارو ز خاشاک تن پرورد

کار حیوان این است که از خار و خاشاک تن پرورد و خور و خواب و آرام داشته باشد.

در مورد انسان چه می‌گوید؟ می‌گوید:

سرش راسته برش چو سروبلند
به گفتار خوب و خرد کار بند
پذیرنده هوش و رای و خرد
کز لورا دد و دام فرمان برد

تفاوت این دو نا را باز هم فرودسی از همه فلسفه‌ها بهتر فهمیله. ما خلاصه می‌کیم که می‌گوییم نحوه‌ی بودن انسان برای دیگران بودن است. نحوه‌ی بودن حیوانات برای خود بودن است. خوب حالا که ما می‌خواهیم به مقامی برسیم که برای دیگران بالشیم، یعنی زندگانی من باید برای تو سودمند باشد، پس من باید یک شایستگی داشته باشم، اگر نه من چه سودی می‌توانم برای توداشته باشم؟ این شایستگی را من چگونه می‌توانم بدست بیاورم؟ با تربیت فراماسونری. با این تربیت فراماسونری است که من ممکن است به جایی برسم که به سود دیگران بتوانم زندگانی کنم، یعنی برای دیگران باشم. یعنی انسانی باشم، به این اعتبار است که اصل دوم بنیادهای معنوی طریقت ما می‌گوید که این سازمان ما عقیده دارد که هدف سنت فراماسونری این است که بدون تبعیض همه‌ی مردان شایسته و با ایمان را که نسبت به همنوع خود احترام و محبت دارند، در دامان خود گرد آورد تا اینکه در آنها شوق درستکاری و مشغولیت شخصی بیدار شود و خواهان حقیقته عدالت و آزادی شوند. این طریقت می‌خواهد اراده‌ی هموندان خود را به اندیشه و گردار همراه با دانایی و

بردباری نیرومند کند تا این که آنها همیشه دراندیشه پیشرفت و آسایش، یگانگی و نیکبختی خانواده انسانی و هریک از اعضای آن باشند.

خوب این کار را در چه شرایطی ممکن است انسان بدانستگی بیاورد؟ کار سنگین و دشواری است که من در هر لحظه باید فکر کم که کار من است که با بردباری در اندیشه پیشرفت و آسایش خانواده انسانی باشم. بردباری یعنی چه؟ یعنی اینکه روا بدارم که دیگری از بعضی نظر به روشنی دیگر بیاندیشد، این یعنی نولرانس. این یعنی همان کاری که کورش کرد. اما اگر من بگویم که من فلان را قبول ندارم برای اینکه زردشتی است همین جا یک شکاف دلام میان انسانیست. من باید بگویم که زردشتی در قدم اول انسان است، در قدم دوم ایرانی استه در قدم سوم زردشتی. به این ترتیب، من با او هیچ فاصله‌ای ندارم. یعنی من بدون تعیض این مرد شایسته را در طریقت خود می‌بینم و با او همکاری می‌کنم. و همچنین دقت کنید در یک یک این مفهوم‌ها که شورای عالی ایرلن همه را سنجیده، یکی یکی معنا دارد، معنای دقیق.

ولی برای تعریف خودتان بمانند رویش تفکر کنید. اگر جایی برخوردید به آنکه مفهومی برای شما روش نبود، پرسید، بحث کنید، گفتگو کنید تا برایتان روش نشود. با این برنامه‌ای که فراماسون دارد که می‌خواهد در خدمت دیگران باشد، برای دیگران باشد، سودمند برای دیگران باشد، اینجا به نظرم خودتان روش شدید که اگر به خدا ایمان نداشته باشید، این کار محال است. برای این که انسانی که به خدا ایمان نداشته باشد، تنها است و وقتی انسانی تنها است، احتمال رو کردن او به بدی بیشتر است تا احتمال رو کردن او به نیکی، برای چه؟ برای اینکه تن ما سنگین است. من وقتی تنها باشم خوب می‌بینم که کسی مرا نمی‌بیند. حالا آمدم هی هم ظاهر کردم و به دوستم گفتم مثلاً فرض کنید که شراب بد است. به نظر او من دیگر مشروب نمی‌خورم. اما حالا که او نیست و من تنها هستم، پس به بدی آسان‌تر کشیده می‌شوم تا به نیکی. چرا؟ برای اینکه داشتن کردار نیک بسته به تمرکز اراده است و کار است و خستگی آور است و کوشش لازم دارد. خوب، من اگر تنها باشم کوشش به کار نمی‌برم. اما اگر ایمان به خدا داشته باشم می‌بینم که من تنها نیستم. هر جا باشم خدا با من است. آن وقت مانند یک ماسون می‌گویم که من عاشق خدا هستم. من با امید و مستایش به هستی خدا ایمان آوردم. من از گفتار بد روی گردن شدم و مؤمنم به این که خدا هست و به هستی او اقرار دارم. پس من باید همکار خدا باشم. این بزرگترین مقلعی است که یک انسان می‌تواند در زندگانی خودش به آن برسد که همه

نلاش و کوشش او برای همکاری خدا باشد. برادران گفتم.

گفتار بزرگ فرمانروایی با اختیار

در جشن طویقت سال ۱۳۵۶

به نام خداوند جان و خرد

در گفتار سال ۱۳۵۴ گفته شد که فراماسونری دستگاه تربیت انسان است. چون انسان، و در گفتار سال ۱۳۵۵ نشان داده شد که این تربیت آموزش فن یا صنعت یا علم نیست و انسان تنها پیشه ور یا صنعتگر و یا دانشمند نیست و گذشته از اینها به هنرهای اخلاقی نیز آرایسته است، یعنی دادگر و دانا و خوبیشن دار و با جرات استه فرهنگی است. در همین گفتار، سخن برادر مالسینگ آورده شد که «فراماسونری کاریست بسیار لازم و بنیاد آن ذات انسان و جامعه انسانی است.» از اینها همه نتیجه گرفته شد که به گفته‌ی کارل پلپرس، انسان بودن یعنی انسان شدن. اما این کاربته به کوشش فراوان است و برای ما که اینک استاد رازمند شده‌ایم، یعنی به تمایلات، پیش‌داوری‌ها، نفع شخصی و اشتباه پیروز شده‌ایم، باید روش باشد که راه و روش فرهنگی شدن کدام است.

در اصل اول آین نامه‌های عمومی شورای عالی ایران به ما گفته شد «آین اسکاتی کهن و پذیرفته شده، طریقته است که آشنایی با آن فقط از راه سیر ممکن است.» و از این‌رو، چنان می‌نماید که ما که فقط در پایه چهارم این طریقت سیر دیده ایم کاری جز گنراندن زمان لازم و پیش‌بینی شده برای رسیدن به پایه‌های بالاتر نداریم. اما چنین نیست و کوشش ما در این پایه شرط لازم بست آوردن توانایی لازم برای فهمیدن سیر پایه‌ی بالاتر است. زیرا سیر دیدگان بزرگ به ما گفته‌اند:

تا نگردی آشنا، زین هرده رمزی نشوی
گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

و ما باید از خود پرسیم آشنایی چیست؟ هرده کدام است؟ رمز چیست؟ پیغام سروش چگونه است؟ سروش کیست؟ پاسخ این هرشن‌ها و بسی هرشن‌های فرعی دیگر، هنوز برای ما روش نیست. پس چه باید کرد؟ اما به ما گفته شده که «هیچ مشکلی نیست که

نیرو، پایداری و نیت شراثمندانه نتواند آن را از میان بردارد.» پس باید کوشش کیم و همان سخنی که در دفتر آین لژهای رمزی شبیه بودیم راهنمای این کوشش است و ما را به این نکته می‌رساند که کلید فهم سخن حافظ همانا مفهوم رمز است. در آنجا به ما گفته شد که فراماسونری «دستگاه تربیت اخلاقی است که در پرده مجاز و به زبان رمز آموخته می‌شود.» اما در آنجا از ما خواسته نشد که بفهمیم مجاز کدام است و رمز چیست. امروز بهتر می‌توانیم سخن برادر خود گوته در باره این مفهوم را بفهمیم. گوته می‌گوید: «مجاز Allegorie نمود، یعنی نام را به مفهوم و مفهوم را به تصویر تبدیل می‌کند، بدان‌سان که آن مفهوم در تصویر نیز هنوز محدود و تمام و کامل، داشتنی و گفتتنی است (سخن‌ها و اندیشه‌ها شماره ۱۱۱۲ صفحه ۱۲۶ چاپ dtv) و در باره‌ی زبان رمز Symbolism می‌گوید: «سمبولیسم، نمود یعنی نام را به ایده تبدیل می‌کند و ایده را به تصویر، بدلن‌سان که ایده در تصویر نیز بی‌پایان مؤثر است و دست نایافتی می‌ماند و اگر به صد زبان گفته شود، باز هم ناگفتنی است.» شماره ۱۱۱۲ همان کتاب، همان صفحه.

چنانکه در این سخنان برادر ما گوته پیداست، مراد از مفهوم رمز، علامت و نشانه نیست، زیرا اینها قراردادی و محدود هستند و میان آنها و معنا هیچ رابطه ذاتی در کار نیست زیرا علامتهای علمی که به غلط رمز نامیده شده‌اند همگانی هستند و هر داش آموز شبیمی، "۱۴" را علامت کلر گازی سیز رنگ و تند و سوزان و هر داش آموز فیزیک و را علامت شتاب و هر داش آموز ریاضی حرفاهای پایان الفبا را علامت عدد ناشناخته و حرفاهای اول را علامت عندهای معین می‌داند.

در روانشناسی‌ها و پسیکوآنالیز نیز رمز گلهی به معنای نشانه و گاهی به معنای زمینه تمایلات به کار رفته است. چنانکه فروید آن دسته از چیزها یا پیشامدها را که به گونه‌ای اشاره به شهوت جنسی دارند، رمز می‌نامید و به گمان او این گونه چیزها نشانه‌ی آرزوی پنهان شده در ندانستگی هستند، چنانکه به مثل اگر کسی در خواب ببیند که از پلکان بالا می‌رود، خواب او رمزی از آرزوی همخوابگی است.

یونگ Jung اظریه فروید را درست نشمرد و گفت که: «رمزا زمینه تمایلات گوناگون هستند و باید در همان زمینه‌ها فهمیده شوند و تنها آنگاه که این زمینه‌ها انسان را به سوی مقصدی که هنوز شناختن نیست، می‌کشانند، آنگاه رمز آنها معنی دار می‌شود و به زبان Analogie بیان شدنی می‌گردد.

اما مفهوم رمز نه تنها در علم‌ها، بلکه در زندگی روزانه و در ادبیات و در الهیات و فلسفه و عرفان نیز به کار برده شده است. گو آنکه واژه آن در همه زبان‌ها از یک ریشه نیست. چنان‌که در زبان یونانی و همه زبان‌های اروپایی *Symbolism*، و در زبان فارسی، یادگار یا نشان نام گرفته است. در آن زمان که بیشتر مردم خواندن و نوشتن نمی‌دانستند، رسم براین بود که گاه جدا شدن دو دوست از یکدیگر، چیزی فاسد نشدنی را به دو تکه می‌کردند و یک تکه به یک دوست داده می‌شد و تکه دیگر، نزد دوست دیگر می‌ماند و آن گاه که او با فرزند او یا فرزندان فرزند او به شهر دوست دیگر می‌رفتند، آن تکه را با خود می‌بردند و اگر با تکه‌ای که نزد دوست دیگر یا فرزندان او بود، جور می‌آمد، یعنی دو تکه دقیقاً به یکدیگر پیوستنی بودند، آنگاه دوستی دیرینه خانوادگی تو می‌شد و فرزندان آنان از دیدار یکدیگر شاد می‌شدند. هر یک از این تکه‌ها، *Symbolon* نامیده می‌شد.

در ایران باستان، رسم بر این بود که بزرگترها چیزهای فاسدنشدنی و گاهی گرانبها به کوچکترها می‌دادند تا چون یادگار نزد خود نگه دارند، نمونه‌ای از این رسم در داستان سهراب آورده شده و فردوسی واژه نشان و یادگار را در باره آن به کار برده است. رستم گاه جدا شدن از مادر سهراب، مهره‌ای گرانبها به او می‌دهد و به او می‌گوید که اگر فرزند تو پسر بود، «بیندش به بازو نشان پدر.» سهراب در حال مرگ به رستم می‌گوید که نام پدر من رستم است و کین مرا از تو خواهد خواست و رستم ماتم زده می‌پرسد: «بگو نا چه داری ز رستم نشان؟» و سهراب در پاسخ می‌گوید که مادرم «بکی مهره بر بازوی من بیست.» و «مرا گفت کاین از پدر یادگار بدار و بیبن تا کی آید بکار.» چنان‌که در این نمونه‌ها که از علم‌ها و زندگانی روزانه و داستان‌ها آورده شد، پیداست کلمه رمز از یک سوبه معنای علامت و نشانه و از سوی دیگر به معنای نشان و یادگار به کار رفته است. تفاوت این‌ها این است که علامت قراردادی و عمومی، نشانه، اتفاقی و جزیی، نشان و یادگار خصوصی و فردی هستند. زیرا فقط یک سهراب است که نشان پدر خود رستم را به بازو دارد و فقط یک رستم که مهره‌ای به یادگار به مادر سهراب داده است.

گوته گفت سمبولیسم نام را به ایده و ایده را به تصویر تبدیل می‌کند. برای نمونه، پرگار یک چیز است، یعنی نمود است، یعنی یک نام است و ما فراماسون‌ها در پایه اول فراماسونری، آن را افزاری می‌فهمیم که حدود عدلانه رفتار ما را با مردم په‌خصوص با برادران خود معین می‌کند. اما در این پایه هر دو نوک پرگار پوشیده است، یعنی ما حق به کار بردن آن را نداریم، در پایه دوم، یک نوک آن روی گونیا است تا اندیشه کیم که آن

نیز به کار رفتنی است و در پایه سوم هر دو نوک پرگار روی گونیست به نشانه اینکه ما آزادیم و به ما این حق داده که «با هر دو نوک پرگار کار کیم و دایره تکلیف‌های ماسونی خود را کامل کیم.» با این آموزش ما به ایده دایره تکلیف راهنمایی می‌شویم که تصویر آن پرگار است و بی‌پایان است و مؤثر است و ناگفتنی است و حتی برای ما که استاد رازمند هستیم نیز هنوز انجام تکلیف آسان‌تراز شناختن آن است.

اکنون که به ژرفای سخن برادر خود گوته پی بردم، باید برای فهمیدن دقیق آن کوشش کنیم. گفته شد که مفهوم رمز در الهیات و فلسفه و عرفان نیز به کاربرده شده است و از این رو بحاجت که کاربرد مفهوم رمز در این سه حوزه نیز برای ما روشن گردد گواینکه این کار به درازا بکشد. برادران با من باری کنید.

تیلیش Tillisch در کتاب معروف خود تولوزی سیستماتیک یعنی علم الهیات به نظم آورده شده و کارل پاسپرس در کتاب «فلسفه» که از آخرین کارهای معروف او است، در باره رمز و چگونگی تأثیر آن سخنافی دارند که برای کار ما بسیار سودمند هستند. این هر دو فیلسوف که اندیشه‌های خود را در زمینه‌ی فلسفه هستی گردآورده‌اند، ذات و هستی را از یکدیگر جدا می‌شناسند و حرکت ذات به هستی را به گونه‌ای نو شرح می‌دهند و نشان می‌دهند که این حرکت فقط به زبان رمز بیان شدنی است و دست علم و فلسفه بخشی به دامن آن نمی‌رسد: تیلیش «فرو افتادن آدم» را رمز می‌نامد و آن پیشامد را گذر از ذات به هستی می‌داند و آن را نتیجه لازم دیالکتیکی نمی‌شمرد و سخن افلاطون را گواه درستی نظر خود می‌گیرد آنچا که او در کتاب معروف فدر، داستان «فرو افتادن روان» را به زبان رمز چنین شرح دارد که به علت سنگینی ارابه‌ی آنان، روان‌ها یکی از پس از دیگری لاز حرکت در بهی ارابه زئوس و امانند و به زمین افتادند و در کلبد این انسان یا آن انسان هستی یافتند و این پیشامد نتیجه منطقی ذات آنان نبود. تیلیش در این باره می‌گوید: «به زبان رمز می‌توان گفت که گناه نتیجه لازم طبیعت انسان نیست و گذر از ذات به هستی یک پیشامد است و نه یک لزوم دیالکتیکی.»

به گفته‌ی تیلیش، ایده‌آلیسم و ناتورالیسم که نمونه‌ی آنها در دیالکتیک هگل و کلر دانشمندان دیده شدنی استه این نظریه یعنی گذر ذات به هستی را نمی‌پذیرند و از این سخن چنین نتیجه می‌گیرد: «ازیرا هیچ یک از این سیشم ها توانای فهمیدن زبان رمز نیستند.»

تبلیش برای روشنگری بیشتر این رمز «فرو افتادن آدم» می‌گوید: «اگر انسان آزادی را دریافت نکرده بود او نیز چیزی می‌بود میان چیزها و نمی‌توانست برای خدا کار کند... اما آزادی انسان محدود است و همه توانایی‌های او که از آزادی بر می‌خیزند با قطب مقابل آزادی که تقدیر استه محدود می‌شوند و تنها خدماست که خود تقدیر خود است و برتر از هر گونه تضاد است...»

اکنون اگر این محدود بودن آزادی انسان را دقیق‌تر بررسی کنیم می‌بینیم که انسان تنها آفرینده‌ایست که به محدود بودن آزادی خود دانستگی دارد و این دانستگی همان است که در او هراس Anxiety بر می‌انگیزد. این مفهوم که در دانمارکی و آلمانی Angst نام گرفته، از «کی پر که گورد» به بعد مفهوم مرکزی فلسفه‌ی هستی شده است. هراس همانا تجربه‌ی انسان از محدود بودن اوست و حالتی است در هم آمیخته از بودن و نبودن و انسان همیشه از نبودن مطلق در بیم است و از آنجلست که آزادی در او با هراس همراه است و می‌توان گونه‌ی آزادی انسان را «آزادی که در هراس است» نامید. چنانکه «کی پر که گورد» نشان دله استه همین هراس است که باعث گنر ذات به هستی می‌شود.

تبلیش روشن می‌کند که در بودن ذاتی، آزادی و سرنوشت در یکدیگرند. متقاوت از یکدیگر ولی نه جداگانه در کشش، ولی نه در ستیزه. بودن سرچشمه و اصل یگانگی قطب آسای آن دو است. چنانکه از این سخن تبلیش بر می‌آید، رمز فروافتادن انسان از بهشت به زمین دارای دو قطب است: آزادی و سرنوشت که هر دو در ذات او باهم و یک هستند ولی در هستی او چه بسا پیش می‌آید که آزادی به خود نیرو می‌دهد تا از سرنوشت جدا شود... در کردارهای ارادی آزادی بر آن می‌شود که خود را از تقدیر جدا کند و بدین‌سان به ذات خود بیگانه می‌شود. «به خود بیگانه شدن انسان همانا زندگانی بیرون از مرکزیت خدایی است، مرکزی که ذات انسان از آنجلست.»

آین ما بر آن است که آزادی و سرنوشت را هم آهنگ نگه‌دارد و از همین جاست که در این پایه‌ی استاد رازمند که ما دارنده‌ی آن هستیم. سخن بر سر آزادی به معنای پیروزی به تمایلاتم پیش داوری‌ها، نفع شخصی و اشتباه است و نه آزادی برخاسته بر تقدیر، زیرا به ما گفته می‌شود که به آین ما، آزادی همراه با فرمانبرداری از قانون است و تکلیف قانون بزرگ فرمانسونری استه تغییر ناپذیر چون سرنوشت و فرمان‌دهنده‌ی چون تقدیر

است.

اما چنانکه تیلیش گفته است، دو سیستم فلسفی دترمینیسم و آندترمینیسم آزادی را به اراده و سرنوشت را به لزوم مکانیکی تبدیل می کند و نظریه تأثیر محیط نیز طبیعت ذاتی انسان را با مختصات طبیعت «به خود بیگانه شده» شرح می دهد. «آندرمینیسم، آزادی را به تصادف و اتفاق بر می گرداند و مسئولیت انسان را از میان می برد و دترمینیسم لزادی انسان را قربانی لزوم مکانیکی می کند و از این راه انسان چیزی مشروط می شود و چون چیز، سرنوشت ندارد، زیرا زیرسلطه‌ی لزوم مکانیکی، نه حقیقت معنا دارد و نه سرنوشت...»

تیلیش در باره رمزهای دیگر تولوزی، مانند خشم خدا، لعنت ابدی، نومیدی از عنایت خدا نیز سخنانی بسیار دقیق و درست دارد و در همه جا استوار می کند که «رمز باید رمز فهمیده شود و اگر لفظی گرفته شود، معنای خود را از دست می دهد.»

کارل پاسپرس برای نشان دادن معنای رمز و سمبولیسم یعنی زبان رمز، نخست از دو گونه بیان Ausdruck سخن می گوید. بیان وجود Seinsausdruck و بیان کمونیکاتیو و پیش از آنکه به شرح آنها پردازد، جان انسان را دارنده‌ی سه زبان می نامد. زبان اول، زبان دوم و زبان سوم.

«زبان اول زبان ترانسندنس یعنی جهان آن سوی آزمایش و پندار است و این زبان بی واسطه است و تنها برای دانستگی مطلق حاضر است و هر انسان آن را در لحظه‌ای تاریخی، که فقط یک بار روی می دهد، می شنود.» (ph. III. 129) این زبان در بیان خود راه همگانی شدن را می پیماید و از این راه است که خود شنونده اولی نیز آن را می فهمد.

زبان دوم که بیان نگرش پذیر است، از خاستگاه خود که همان زبان ترانسندنس است جدا می شود و چون حکایتی تصویر، شکل محتوای زبان اول را که انتقال نپذیر بود ترجمه شدنی می کند و از این راه آنچه در آغاز زبان ترانسندنس بود، همگانی می شود و از راه سنت با رابطه به خاستگاه خود تمام می گردد. (همانجا، صفحه ۱۲۹)

پاسپرس برای روشنگری بیشتر مفهوم ترانسندنس Transzendenz، یعنی جهان آنسوی آزمایش و پندار به بیان نکه‌ای رو می کند که بنیاد آن بر فلسفه Sunayata هند است ولی

به روش دیالکتیک افلاطون سنجیده شده است. او می‌گوید: «از بودن فقط در مرزهای هستی می‌توان تجربه داشت. واقعیت است که ترانسندنس را آشکار می‌سازد و در باره‌ی آن نمی‌توان به طور کلی چیزی دانسته بلکه فقط به طور تاریخی و از زبان واقعیت می‌توان آن را شنید. تجربه، سرچشمی دانستن آزمونی و آزمایشی Empirisch آن واسطه اطمینان یافتن از بودن آن است.»

برادران توجه دارند که در دیالکتیک افلاطون، بودن نلب بیرون از هر گونه تعیین است و همان نیستی جلال الدین مولوی است که کان و مخزن صنع خداست و نمی‌توان در باره‌ی آن سخن گفت. این بودن مطلق را یاسپرس ترانسندنس یعنی آنچه که به گفته فردوسی آنسوی «نام وجایگاه» است می‌نامد. اما هستی که همان انسان است، در لحظه‌ای تاریخی گونه‌ای آگاهی از آن می‌یابد بی‌آنکه بتواند حالت خود را به زبان بیاورد، ولی همین تجربه یکباره و لحظه‌ای و تاریخی است که بودن آنسوی آزمایش و پندار را آشکار می‌سازد و چنان می‌نماید که در این لحظه که انسان کل را در خود احساس می‌کند، تجربه‌ای دیگر که یاسپرس آن را تجربه‌ی متأفیزیکی می‌نامد، صورت می‌گیرد. تجربه‌ای که نیازی به آزمایش پذیری ندارد.

یاسپرس می‌گوید: «در بازتاب یعنی صدای زبان ترانسندنس، که خود آن بی‌واسطه است و در اکون لحظه‌ای شنیدنی است، زبان‌ها، چون تصویرها و اندیشه‌ها، آفریده می‌شوند تا آنچه را که بی‌واسطه شنیده شده، گزارش دهند. داستان‌های ویژه «آشکارایی جهان عقبی» و واقعیت‌های داستانی صورت‌های نگریشی این زبان دوم هستند. زبان سوم، زبان اسپکولاٽیو، یعنی زبان بخشی است و اندیشه‌ای است که می‌خواهد از راه نظاره نزد ترانسندنس باشد. همگل آن را به غلط نیابش خدا نامید، زیرا این زبان فقط شبیه نیابیش است. (همانجا ۱۲۴) اسپکولاٽیون همیشه فقط نزدیک رمز «نیستی» است و از اینجاست که محتوای بودن آن نمی‌تواند ترانسندنس باشد (همانجا صفحه ۱۲۶) یاسپرس واسطه‌ی آوردن ترانسندنس به اکون را Chiffre می‌نامد که همان واژه‌ی هندی Sunya یعنی هیچ یعنی «نهی» است که به صورت صفر به زبان فارسی راه یافته و عوام آن را عربی می‌پندارند. صفر با آن که هیچ است، اما اگر پس از یک عدد در آید، آن را به چند خود می‌کند. همچنین زبان اول که نوشه شیفر است، یعنی بی‌نام و نشان و برتر از نام جایگاه استه چنانکه گفته شده، ترانسندنس را به اکون می‌آورد، بی‌آنکه آن، یعنی ترانسندنس، موضوع یعنی چیز Objekt شود و هستی Subjekt، یعنی شخص. یاسپرس می‌گوید

خواندن خط نیستی Chiffreschrift روش ندارد، نخواسته است و نمی‌توان آن را با طرح و نقشه ایجاد کرد، بلکه هدیه‌ای است از خاستگاه بودن (همانجا ۱۲۵) اما گزارش زیان لول به زیان دوم می‌تواند روش داشته باشد و این روش یا داستان است یا وحی و الهام... در زیان سوم، اندیشه به مانند فهم کار می‌کند. (همانجا ۱۲۸). در نوشته شیفر، یعنی در خط رمز جدا کردن رمز از آنچه به رمز آورده شده، ناممکن است. آن نوشته، ترانسندنس را به اکون می‌آورد. اما تعییر شدنی نیست و اگر بخواهیم آن را معنا کنیم، بایستی آنچه را که با هم است، دو باره از هم جدا کیم... خواندن «نوشته‌ی نیستی» با همه دانستگی روشن که در آن لحظه در کار است، همانا سبولیسم ندانسته یعنی ندانسته خواندن خط رمز است. سبولیسم دانسته به معنای علامت‌ها، تشیه و تمثیل و مجاز و کایه و نمونه است و هیچ‌گاه «نوشته‌ی نیستی» نیست. این گونه سبولیسم دانسته با معنا کردن روشن تر می‌شود ولی معناکردن سبولیسم ندانسته «نوشته‌ی نیستی» ناشدنی است... (همانجا ۱۴۱)

در فلسفه یاسپرس مراد از سبولیسم به‌طورکلی نسبتی است که با آن نسبت و با آن سورفت از آن نسبت ذات «نوشته‌ی نیستی» که متفاہیزیکی است، به بیان آورده می‌شود و این نوشته دیگر نسبت نیست، بلکه یکی شدن در هستی آن‌سوی آزمایش و پنداش است... روشن بودن درمعنای سبولیسم به‌طورکلی شرط لازم برای رسیدن به «نوشته‌ی نیستی» ترانسندنس است، به طور قطعی و بی‌اشتباه. (همانجا صفحه ۱۴۲)

یاسپرس هس از این روشن گریها، به نشان دادن تفاوت میان دو نحوه‌ی بیان، یعنی «بیان وجود» و بیان کمونیکاتیو رومی کند و چنین می‌گوید: «سبولیسم ممکن در سراسر هستی نفوذکرده است. هیچ‌کس با من رویرو نمی‌شود مگر آن که بتواند بیان‌پذیر باشد. این بیان‌پذیرجا بودن گنج لست و رابطه‌ای با من ندارد و اگر از آن بپرسم، بی‌پاسخ می‌مانم، یا آنکه کمیونیکاتیو است و با من سخن می‌گوید و گفتنگو می‌کند و اگر از او بپرسم پاسخ می‌دهد. بیان وجود کل است و بیان کمونیکاتیو محدود به شخص هاست. در قیافه‌شناسی، در حرکات نخواسته‌ی انسان‌ها «بیان وجود» دریافت شدنی است، ولی آنچه دریافته می‌شود و آن کس که در می‌پابد از پکدیگر جدا می‌ماند، بی‌آنکه سخن گفتشی به میان آید و فقط یک بیان ندانسته ذات هر یک از دوطرف است که در بسته می‌مانند و بی‌آنکه بخواهند گزارشی دهند.» (همانجا صفحه ۱۴۳). اما بیان کمونیکاتیو می‌خواهد گفتنگو کند. تنها این بیان است که زیان است، درمعنای ویژه‌ی زیان و نسبت به آن، هرگونه بیان دیگر فقط به مثل زیان است. یاسپرس هس از بررسی بسیار ژرف و دقیق که با کوتاهترین

صورت ممکن در اینجا آورده شد، یادآوری می‌کند که «شناسایی شمردن سمبولیسم درست نیست.»

«پژوهش در باره‌ی سمبول‌ها ممکن نیست و تنها چیزی که هست همانا فهمیدن رمز و آفریدن رمز است.» به گفته‌ی یالسپرس سمبولیسم بردو گونه استه یکی تغییرکننده و دیگری نگریستنی است. سمبولیسم تغییر کننده موضوع دارد و معنای آن تحلیل پذیر است. سمبولیسم نگریستنی رمز و معنا را از یکدیگر جدا نمی‌کند، بلکه هر دو را در یکی می‌فهمد. سمبولیسم تغییر کننده یک پایان کار دارد، مثلاً در تغییر یک داستان و یا در برگرداندن به پیشامدهای طبیعی یا به کردار انسان‌ها در کشوری و یا کارستی، پسیکوآنالیز همه چیز را به لبیدو libido بر می‌گرداند. متافیزیک هگل همه چیز را به حرکت دیالکتیکی منطقی مفهوم بر می‌گرداند. اما اگر نیک بنگریم همه‌ی این گونه تغییرها در پایان کار مُبهم و نامعین و چندمعنا و بی معنا باقی می‌مانند.

اما سمبولیسم نگریستنی پایان کار نمی‌شنس و در آن یک آشکارایی هست که توانای رسیدن به کمال ژرفتر است ولی از چیز دیگری نام نمی‌برد که خود را با واسطه‌ی آن بشناسد... سمبولیسم نگریستنی که امکان تغییر در آن نیست، نوشته رمز ترانسلنس یعنی جهان آن سوی آزمایش و پندار است و در آنجا حتی اندیشه نیز اگر بخواهد به تغییر رو کند خود رمز می‌شود (همانجا، صفحه ۱۴۷) یالسپرس در دنبال این بررسی نتیجه می‌گیرد: «علامت‌های ریاضی نمونه‌هایی که در علم‌ها طبیعی و رمزهایی که درزیست‌شناسی به کار برده می‌شوند، معنای قراردادی معین دارند و برای به دست آوردن شناسایی علمی به کار می‌روند ولی هیچ یک از آنها شناسایی نیست.»

با این سخنان که از دو نماینده الهیات سیتماتیک و فلسفه آورده شد، آشکار گردید که مفهوم رمز برای ما فراماسون‌ها همانا رمز نگریستنی است و نه رمز تغییرکردنی، چنانکه به مثل هیچ یک از ما نمی‌تواند دقیق و کامل بگوید پرگار با گونیا یا ستاره پنج‌پر، رمز چیست، ولی هر کدام از ما به جهان‌نگری ویژه خود و به میزان توجهی که به این رمزها داریم، به حالتی در می‌آییم که در اکون‌های گوناگون، متفاوت است و امروز از پرگار به یک اصل معنوی ہی می‌بریم و فردا به اصل دیگر، ولی در هر دو روز حالت معنوی ما یک قطب و ویژگی‌های رمزهای ما نظر بگیر است و ناما راستی و درستی را در زندگانی خود تجربه نکرده باشیم، این عبارت ک گونیا رمز راستی و درستی کردار ملسته بی معنا

می‌ماند و ما به گونیا به چشم نکه آهñی نگاه می‌کنیم که بنایان به کار می‌برند ولی آنگله که به چشم دل به پرگار یا گونیا نگاه کنیم می‌بینیم که به گفته برادر ما گوته، این نام‌ها نماینده ایده‌هایی هستند که تصویر آن‌ها بی‌پایان مؤثر است» و اگر به صد زبان گفته شود بازهم ناگفتشی است.» (صفحه ۲، همین نوشته).

اکنون می‌توانیم از بررسی‌هایی که نا اینجا آورده شد، نتیجه گیری کنیم؛ رمزها، قطب‌های حالت‌های زندگانی ما هستند و حالات‌های ما قطب‌های چیزهایی هستند که برای ما رمز شده‌اند، یعنی رمز آفریندن و رمز فهمیدن یک نمود دوقطبی است و یک قطب زندگانی فردی و ویژه یک فرد انسان و قطب دیگر، تصویر ناگفتشی چیزی یا کار یا پیشامدی واقعی است. همه‌ی این سخنان در شعری که برادر ما گوته درباره رمز گفته به بهترین صورت آورده شده است. عنوان شعر او *Symbolum* است.

رفتار فراماسون، همانند زندگانی است، و کوشش او همانند کردار انسان‌هاست در روی زمین. آینده دردها و نیک بختی را گام به گام از دید ما پنهان می‌کند. ما بی‌ترس و بیم به پیش می‌رویم و پرده‌ای سنگین و هر روز سنگین‌تر آویخته است و ما با ترس و لحترام به آن می‌نگریم. بالای سر ما ستاره‌ها آرمیده‌اند و زیر پای ما گورها. دقیق‌تر به اینها نگاه کن نا بینی که در سینه‌ی نوباده لرزشی روی می‌دهد و احساس‌های جدی، و از بالا صدای ایزدان و صدای استاد شنبده می‌شود که می‌گوید: در به کار انداختن نیروهای نیک درنگ نکید مبدأ دیر شود. در این‌جا، تاج‌ها آراسته می‌شوند که به آنان که کار می‌کنند، مزد سرشار بدهند. ما به شما دستور می‌دهیم امید داشته باشید. (شعرهای گوته، چاپ Beek، ۱۹۷۴ c.h.).

اینک که به مقام فهمیدن رمز رسیدیم می‌توانیم پرسش‌های دیگر را بررسی کنیم آشنایی چیست؟ آشنایی در ادبیات فارسی معنای بسیار گسترده دارد و در ژرف‌ترین صورت خود به معنای سیر دیده است. حافظ می‌گوید:

حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست
که آشنا سخن آشنا نگه دارد

نگه داشتن سخن یعنی رازداری و از این رو آشنایان رازدار بکدیگرند. رازهایی که بیان آنها به صورت رمز گفته و شنبده می‌شود. گاهی راز سربسته و گاهی راز پنهان و گاهی آشکار است اما راز به هر صورت که باشد فقط آشنایان به زبان رمز آنها را می‌فهمند و با

این نکه‌ها می‌توان بادآوری کرد که آشنا یعنی آنچه ما سیر دیده می‌گوییم و آشنایی یعنی Initiation

سیر چیست؟ «سیر یعنی از یک زندگانی مردن و در زندگی دیگر زندگانی یافتن.» و از همین جاست که در طریقت ما سیریتندگان را نوباوه می‌نامند، یعنی کسانی که از نو زایده می‌شوند، یا باید از نو زایده شوند. پس سخن حافظت که «نانگردی آشنا زین پرده رمزی نشوی» در این معناست که تا در مقامات طریقت سیر نکنی به زبان رمز آشنا نخواهی شد و این همان سخن است که در اصل اول بنیادهای معنوی آیین ما آورده شده است.

برای ہی بردن به معنای مصراع دوم شعر حافظ یعنی اینکه «گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش» ناگزیریم یکبار دیگر به بررسی علمی رو کیم. در آغاز کار می‌توان گفت که مراد از نامحرم همانست که در ریتونهای ما بیگانه گفته می‌شود، ولی معنای مفهوم سروش و پیغام او به همین سادگی فهمیده نمی‌شود. سروش که نام آن در گاههای زرتشت نیز آمده است، یکی از ایزدان باستانی است که نام او پیش از نوآوری زرتشت نیز در ادبیات دینی ایران و هند آورده شده است و در یشت ۱۷ برادر میترا نامیده شده است. در یستا ۲۸، ۴۳، ۴۲، ۴۴ و ۴۵ که جزو گلتهای و از سخنان خود زرتشت است سروش نگهبان روان انسانی، نمود خدایی درون انسان، راهنمای انسان به فرمانبرداری از قانون ازلی خدایی و رهبر انسان به سوی هدف نهایی زندگانی نامیده شده است. در یستا ۴۳ بند ۵ چنین آمده: «من سروش را ندا می‌کم که بزرگترین خدمتگزارتوست تا به من یاری کند که به هدف نهایی زندگانی برسم.»

در دوره‌های پس از زرتشته سروش به معناهای دیگر نیز به کار برده شده و «سروش راست کردار» نامیده شده که زیان‌دام و استاد پاک‌دامن حقیقت است و قطب کوشش‌های معنوی انسان استه مانند ستاره قطب بدون اشتباه ما را راهنمایی می‌کند.

قطب که در عرفان ایرانی دوره‌های بعد به کاررفته است، از همین معنا گرفته شده است. نگاه کنید به کار G. Widengren و ایرج نارا پوروالا: «سرو و خدایی یا گلهای زرتشت.»

از اینها که گفته شد، بر می‌آید که مراد حافظ از شنیدن پیغام سروش، همانا هم آهنگی انسان است با زندگانی معنوی که با فرمانبرداری از قانون‌های ازلی خدایی در جریان است

و پیروی از آن یعنی بدست آوردن سعادت زندگانی معنوی بسته به آشنایی است و تا رمز این آشنایی شنیده و فهمیده نشود، زندگانی معنوی ممکن نخواهد بود.

گفته شد که مفهوم رمز نه تنها در علم‌ها، بلکه در زندگانی روزانه و در ادبیات و در الهیات و در فلسفه و در عرفان نیز به کار برده شده. (صفحه ۲ همین نوشته) و معنای آن در همه این حوزه‌ها روشن گردید. اکنون باقی مانده که اشاره‌ای نیز به معنای رمز در عرفان که اوج آن در عرفان ایرانی استه کرده شود. جلال الدین محمد مولوی در دیوان شمس تبریزی و مثنوی خود زبان رمز را به اوج رسانده است. فهمیدن رمزهای این مرد بی‌همانند چندان آسان نیست که در این فاصله کوتاه زمان باقی مانده انجام پذیرد. اما از آنجا که به ما گفته شده «بدان که در این جهان هیچ نتیجه‌ی رضایت بخشی بدون تمرین حاصل نمی‌شود» این است که به شیوه‌ی تمرین، چند بیت او در اینجا آورده می‌شود:

سفر کردم به هر شهری دویم
چو شهر عشق من شهری ندیدم
به غیر عشق آواز دهل بود
هر آوازی که در عالم شنیدم

اینک شرح سفر:

در آن عالم که جان بودم به تنها
چو دل بسی پر و بسی هامی پریدم
از آن باده که لطف و خنده بخشد
چو گل بسی حلق و بسی لب می‌چشیدم
ندا آمد ز عشق، ای جان سفر کن
که من محبت سرایی آفریدم
بسی گفتم که من آنجا نخواهم
بسی ناییم و جامیه دریم
فسون کرد و مرا بس عشه‌ها داد
فسون و عشه‌هی او را خریدم

ز راهم برد و آنگاهم به ره کرد گر از ره می نرفتم می رهیدم

بیشتر واژه‌ها که دراین گزارش به کار رفته‌اند و از یک نظر همه آنها، رمز هستند: سفر، شهر، عشق، عالم، باده، جان، محنت سرا، گفتگو، نخواهم، ناییدم، جامه دریدم، فسون، عشه، از ره رفتن، رهیدن و از این رو فهمیدن معنای این غزل بسته به اشنایی با این رمزهایست و دراین معناست که اقبال لاهوری خود را رمز آشنا روم و تبریز نامیده است.

برگردیم به آغاز سخن خود و یک بار دیگر پرسیم راه و روش انسان شدن کدام است: نخستین پاسخ این پرسش این است که شرط لازم برای انسان شدن این است که «هیچ گاه از خود بیگانه نشویم». نخستین بار هگل این مفهوم را به کار برد و مراد او از Entfremfung یعنی به خود بیگانه شدن، همان دگر شدن در جریان حرکت دیالکتیکی است. چنانکه به گفته او، «طبیعت همان جان است که به خود بیگانه شده». شاگردان هگل، از جمله مارکس، نیز همین مفهوم را (که در زبان فرانسه Alienation گفته می‌شود) به کار برداشتند ولی آشتبانی کردن را که هگل در مقابل «بخود بیگانه شدن» به کار برده بود، نپذیرفتند. هگل گفته بود «بیگانه شدن از راه آشتبانی در جان انسان و در تاریخ از میان برداشته می‌شود». اما مارکس و پیروان او گفتند که فرد آشتبانی نکرده و به خود بیگانه است. جامعه آشتبانی نکرده و به خود بیگانه است و هستی به خود بیگانه است، پس باید برگردانده شود و در واقعیت صورت گیرد و نه در جان انسان. ما نیز که به فراماسونری پیوسته ایم باید کوشش کنیم تا در این راه پیش برویم و اگر در این کارگاه و کارگاه‌های دیگر تماشاگر بمانیم، به خود بیگانه شده‌ایم و زیان این کار فقط به خودما خواهد رسید. تماشاگر بودن یعنی بی اعتمادی به آموزش‌ها، یعنی تن در ندادن به تحول معنوی، یعنی بیگانه به کارگاه آمدن و در کارگاه نشستن و بیگانه از کارگاه به خانه برگشتن. کاری کنیم که گوش ما جای پیغام سروش شود تا به سوی هدف زندگانی انسان رهبری شویم.

کفتار بزرگ فرمانروای با اختیار

دو جشن طویقت سال ۱۳۵۳

برادران، در بیشتر ریتولهای فراماسونری کم یابیش با این عبارت از داوطلب پرسیده می‌شود: آیا با پاک‌دل اعلام می‌داری که تو آزادانه و به اراده‌ی خود داوطلب پی بردن به رموز ملسوئی شده‌ای؟ و می‌خواهی آموزش یابی تا با پاک‌دل بیش از پیش برای خدمت به همنوع سودمند باشی؟ واژه‌ای که به پاک‌دل ترجمه شد در ییشورزبان‌های اروپایی همان «سینسروس» لاتین است که خود ترکیبی از «سین» یعنی بدون و «کرا» یعنی موم سفیدآب و بتزک است، ساخته شده و «سینسر» یعنی بدون الودگی، آزاد از ریا، اصیل.

سینکا، فیلسوف معروف روائی آن را در ترکیب سینکروس آنیموس نیز به کار برده و مرلا او پاکی روان است. در زبان فارسی نیز پاک‌دل نقطه‌ی مقابل ریاکار است. مثلاً در این

شعر حافظ:

جام مسی گیرم و از اهل ریا دور شوم

یعنی از اهل جهان پاک‌دل بگزینم. ارزش و اهمیت این مفهوم در فراماسونری تا آنجاست که شورای عالی ایران برای یک سال دیگر نیز پاک‌دل را واژه شناسایی در کارگاه‌های وابسته اعلام داشته است.

پاک‌دل چیست؟ برای بی‌بردن به این معنا باید نخست پرسیم که در آین ما دل در چه معنا به کار رفته است. فریدریش کراوزه، فیلسوف معروف فراماسون آلمانی ۱۷۸۱-۱۸۲۲ که از فراماسون‌های استوار دوران فریدریک بزرگ بوده و هنوز نیز در بسیاری از ریتولهای پایه‌های بالاتر به نیکی از او پاد می‌شود در توضیح این نکته که چرا از داوطلب گذر به پایه‌ی دوم پرسیده می‌شود: نخستین بار کجا برای ملسوئی شدن آمده شدی؟ و چرا. او در پاسخ می‌گوید در قلبم یعنی در دلم. نوشته است دل انسان رو به سوی جلن و دانستگی او دارد و مرکز تلاش و کوشش انسان است به سوی تکامل. در ادبیات فارسی در معنای دل و توانایی‌های آن بسی سخن‌های نفرز گفته شده و پیش از آنکه سنجش فلسفی مفهوم دل و پاک‌دل را دنبال کیم، بجاست که به سخن اندیشندگان بزرگ ایران گوش دهیم، برای

اینان دل، دریای نور، نظرگاه خداوند و آینه‌ی شاهی است و اسرارِ حسن و عشق در آن است و دل از ازل تا به لبد عاشق است و به گفته‌ی این بزرگان که مولوی و حافظ بزرگترین نمایندگان آنان هستند:

پس بود دل جوهر و عالم عرض
سلیمانی دل چون بود دل را غرض
آن دل کو عاشق مال است وجه
یازیون این گل و آب سیاه
با خیلانی که در ظلمانه او
می‌پرسند چون برای گفتگو

و به اندیشه‌ی اینان باید خانه‌ی دل را خالی کرد تا منزل جانان شود و در خانه‌ی دل نباید نقشی جز نقش دوست بر جای گذاشت و با آنکه انسان صورتگر و نقاش است و هر لحظه بُنی می‌سازد ولی باید همه‌ی بُت‌ها را در پیش دوست بگدازد.

به منجش مفهوم فلسفی پاک دلی برگردیم. در آین اسکاتی کهن و پنیرفه شده استاد لُر رمزی با داوطلب پایه‌ی شاگردی چنین سخن می‌گوید: «پیش از آنکه هموندان این لُر به آزمون توپردازند، من می‌خواهم به رفتارهای تو و کردارهایی که با جان و دل برای انجام آنها آماده هستی پی ببرم. پاک دل باش و گمان مکن می‌توانی ما را گول بزنی.» تنها پس از پیادآوری اهمیت پاک دلی است که پرسش‌هایی از داوطلب می‌شود. از آنجا که همه‌ی ما استاد رازمند و دارنده پایه چهارم این آین هستیم و پیمان بسته‌ایم که نکه‌ها را به جای معناها نگیریم و تا معنایی را نفهمیم و حقیقی نشمریم آن را پنیریم پس باید بررسی مفهوم پاک دل را بیش از این دنبال کنیم، زیرا سخن‌هایی که تا اینجا گفته شد، کم یا بیش صورت پند و اندرز و نصیحت و دلالت دارد و ما حق نداریم گو آنکه آنها از گفته بزرگان جهان اندیشه بشنند، نستجده و نفهمیده آنها را پنیریم زیرا هنوز هم نمی‌دانیم پاک دلی چیست و چرا آن را نخستین شرط پذیرفته شدن در فراماسونری و نخستین پله‌ی نردبان نکامل فرد شمرده‌اند. برادران با من همکاری کنید.

چنانکه می‌دانید آین ما به این علمت کهن نامیده شده که وارث فرهنگ انسانی از دوره‌های بسی بیش از اوپانیشداه است و دانایی انسان از دوران مصر باستان و هند و چین و

میان دو نهر و ایران و آسیای کوچک و یونان و روم تا امروز در آین ما متبادر شده است و روش سیر در کارگاه‌های ما با روش سیر کاهنان مصر باستان و مغان و با روش سیر در رازگاه‌های ازالتوسیس و کارگاه‌های بنایان دیونیس تا میترائون‌های ایران و آسیای کوچک و اروپایی و لوگی‌های معماران و بنایهای کوماسین و همچنین بنایان و معماران ساختمان‌کننده‌ی دوره‌ی قرون وسطای اروپایی همانندی‌های فراوان دارد. حال آگر نگاهی به تاریخ این فرهنگ انسانی بکشیم و حرکت این تاریخ را در نظر آوردیم، می‌بینیم که این حرکت یک سرمه و یک راست نیست و فراز و نشیب های فراوان دارد. گاهی یک فرهنگ در یک سرزمین نمایان می‌شود و اوج می‌گیرد و پس از چندی به فشار و تعصبات خود بینی و خودپرستی ناتوان می‌شود و یا از میان برداشته می‌شود و یا حتی برآنداخته می‌شود و آگر مردان آزله‌ای در جهان نمی‌بودند که کار گذشتگان را نگهداری کنند آکون اثری از فرهنگ‌های باستانی در دست نمی‌بود ولی خوشبختانه هیچگاه جهان از آزادگان خالی نبوده و این دانش و بینش گذشتگان را در پرده‌ی مجاز و به وسیله‌ی رموز به آیندگان سپرده‌اند و سenn آنان را در روش سیر برقرار داشته‌اند.

برای آشنایی بیشتر با این چگونگی یعنی حرکت موجی فرهنگ انسانی، یعنی نمایان شدن، اوج گرفتن، فروآمدن و برآفتدن آن، یکی از پیش‌آمدگاهی بزرگ تاریخ این فرهنگ را در نظر می‌آوریم.

در دوران زندگانی بودا انجمن‌های بودایی چنان استوار بودند که رهروان آنگاه که گرفتاری‌هایی برای انها پیش می‌امد یا دچار بدبختی و یا خطر می‌شدند یا دستخوش آزار و تعقیب بودند، برای دلداری خود زمزمه می‌کردند: «من به انجمن پناه می‌برم. من به آین پناه می‌برم. من به بودا پناه می‌برم.» اما پس از رفتن بودا به نیروانی بزرگ‌دید انجمن پراکنده شد و بسیاری از پیروان او با خود اندیشیدند و به دیگران گفتند: «اندوهگین می‌باشیم» سوگوار می‌باشیم خوش باشیم که دیگر کسی نیست که به ما بگوید چنین بُکن و چنین مُکن، این شایسته است و آن شایسته نیست. آکون ما هر کار که بخواهیم می‌کیم و هر کار که نخواهیم نمی‌کیم.» پراکنده‌گی انجمن بودا با همه کوشش‌هایی که «آشوه» امپراتور بودایی هند برای بازداشتن آن کرد، لادمه یافت و کم کم از هند رخت بر بست و یکی از دو دسته که از آن به وجود آمد، تبت و چین و ژاپن را مرکز خود کرد و دسته‌ی دیگر جزیره‌ی سیلان را. چرا؟ در نخستین پژوهش چنین می‌نماید که برای نادانان پیروی از بزرگان یا نیرومندان، برای بهره‌مندی و رسیدن به جاه و مال و مقام و قدرت و آوازه‌ی نام

است، و از این نظر برای این گونه مردم تفاوت ندارد که در انجمن بودا گرد آیند و از او پیروی کنند و به دورنگری پردازنند یا اینکه در زیر پرچم چنگیزها که او نیز بودایی بوده به آدمکشی بروند و شهرها را ویران و مردم را دریه در و بی خانمان کنند. اما این پاسخ کافی نیست و سطحی است و برای هی بردن به علت حقیقی گردآمدن انجمن‌ها و پراکنده شدن آنها باید در شرط‌هایی که آین ویژه‌ای که هر انجمن برای پذیرفته (شن) رهروان خود مقرر کرده است، دقت کرد و آنها را از دیدگاه فلسفی سنجید. در گفتارهای بودا آمده است که رهرو باید دارای سدا، یعنی ایمان بالشد تا بتواند به راه هشت گانه آریایی وارد شود و گام به گام در این راه پیش برود مراد از سدا یا ایمان در آین بودا حالت آسودگی و رهایی از شک و آمدگی همانگ با فهم است و کم‌بایش می‌توان آن را با دل درستی ترجمه کرد.

اما در آین اسکاتی کهن و پذیرفته شده، مراد از ایمان گروین عاشقانه همراه با امید و ستایش است. علت این تفاوت در جهان‌نگری این دو آین است ولی از این نظر که هر دوی آنها حالت ویژه‌ای را شرط ورود به انجمن شمرده‌اند و این حالت در زمینه هماهنگی جان و دل است، پس می‌توان گفت که در هرجا که این هماهنگی برقرار باشد، کسانی که به انجمن رو آورده‌اند، رهرو نامیده می‌شوند و هرجا که این هماهنگی در کار نباشد، روی آورندگان به یک انجمن فقط پیرو هستند و تنها رهروان هر آین هستند که نگاهدارنده آند و نه پیرون. پیرون در یک زمان به این انجمن رو می‌کنند و پس از چندی به انجمن دیگر می‌روند زیرا دستخوش هوی و هوس‌اند و دل آنان آزاد نیست اما رهروان به آین خود گرویده‌اند و با آن زندگانی می‌کنند و آن را دوست دارند و می‌ستایند و نگاهداری می‌کنند و به آینده‌گلن می‌سپارند. هماهنگی جان و دل یعنی آنچه در آین اسکاتی کهن و پذیرفته شده گروین عاشقانه همراه با امید و ستایش نامیده شده، شرط پایندگی در رهروی است و از آنجا که نمودگاه این عشق همانا دل انسان لست و غیرت عشق جایی برای غیر معشوق نمی‌گذارد، پس هاکی دل شرط لازم گروین است زیرا:

گواه رهرو آن باشد که سرودش یلبی از دوزخ
نشان عاشق آن باشد که خشکش بینی از دریا

اکنون که هی بردم گروین هماهنگی جان و دل لست کم‌بایش به معنای پاک‌دلی پی بردم با این همه برای نفوذ بیشتر در ژرفای این معنا، بخش دوم اصل اول بنیادهای

معنوی آیین اسکلتی کهن و پذیرفته شده را درنظر می آوریم. دراین اصل گفته شده که بنیاد ذاتی این آیین ایمان به خدا، معمار بزرگ جهان و همچنین باور داشتن جاویدی روان است. در باره بخش اول آن یعنی ایمان در گفتار سال ۱۳۴۹ سخن گفته شد. اکنون باید کوشش کیم که باور داشتن جاویدی روان را تا آنجا که در کارگاه درجه‌ی چهارم ممکن استه روشن کیم. افلاطون در کلب معروف خود فر گفتگوی سقراط با فیلسوفان فیلاغورثی را در باره روان آورده و درستی این سخن را به بهترین روش نشان دله استه بگفته‌ی سقراط روان است که به تن زندگانی می بخشد و از آنجا که هیچ چیز ضد خود را نمی‌پذیرد، پس روان نیز مرگ را که ضد زندگانی است نمی‌پذیرد و از این رو نامیرنده است. در باره‌ی چگونگی رابطه‌ی روان با تن افلاطون از گفته‌ی سقراط آورده که روان بنیاد حرکت است و به سه صورت نمایان می‌شود: فهم اراده و میل. نمودگاه فهم سر استه کار سر فهمیدن است و آنگاه که روان در کار فهمیدن است همان جان استه نمودگاه اراده دل است و آنگاه که روان به خواستن، دوست داشتن، شادی و جرات روکرد و یا از آنها روگردان شده، آنگاه روان همان دل است. به گفته افلاطون خدایان دل را پاسدارتن کرده‌اند و هرگاه جان آگاهی دهد که بدی به تن راه یافته، دل ندای جان را می‌شنود و همه رگ و پی‌ها به فرمان جان کارمی کند و از اینجاست که بهترین نمود روان یعنی جان می‌تواند رهبر زندگانی باشد، چنانکه دراین گفته‌های افلاطون پیداسته روان که چیزی خدایی است بنیاد همه‌ی کارها و پیش آمدتها است و آنگاه که در سر نمایان شود، جان است و آنگاه که در قلب، یعنی سرچشم‌ی خون رسانی و مرکز پیوند همه‌ی رگ‌های تن نمایان شود، دل است و از این رو هماهنگی جان و دل که پیش از این به آن اشاره شد هماهنگی کارهای اصلی روان یعنی فهمیدن و خواستن است که با در نظر داشتن گوناگونی صورت‌های این دو، همان است که ما گرویدن عاشقانه همراه با امید و ستایش می‌نماییم.

پس از افلاطون، ارسطو و پس از او رواقبیان هر کدام سخن‌اندی در باره روان و خرد و جان گفتند و این گونه سخن‌ها که در غرب با شرق در باره‌ی روان یا جان یا دل یا خرد گفته شد تا زمان کانت دنبال شد و لی نه تنها چیزی به روشنگری‌های افلاطون نمی‌افزود بلکه کم یابیش یک طرفه نیز بود، یعنی گاهی کار دل را به حساب جان و یا بر عکس کار جان را به حساب دل می‌گذاشتند، مانند این سخن اگستینوس که دل کتابی است که خدا قانون خود را در آن نوشته استه که شناختن قانون کار جان و به کار بستن آن کار دل

است و یا این سخن پاسکال که دل اصل یقین بی‌واسطه است و دل است که حس می‌کند مکان دارای سه بعد است و عدها بی‌انتها و بیرون از شمارند که حتی کار تن را نیز به حساب دل گذاشته است.

تنها وارثان سزاوار افلاطون کسانی بودند که در شرق یا غرب سخنان او را در بیان تئیل‌های مناسب با زمان از نو گفتند و یا فیلسوفانی بودند که اندیشه‌های او را به زبان علمی زمان خود بیان کردند. یکی از نمونه‌های وارثان دسته‌ی اول، عارفان شرقی یا غربی و دیگر فراماسون‌ها به ویژه رهروان آیین اسکاتی کهن و پذیرفته شده بودند. یکی از نمونه‌های وارثان دسته‌ی دوم کانت فیلسوف معروف آلمانی بود. به گفته‌ی کانت روان دارای سه گونه توانایی است: توانایی شناسایی که به صورت فهم و نیروی قضاوت و خیزند نمایان می‌شود توانایی طلب که به صورت خواهندگی در همه صورتهای آن از هوس گرفته تا اراده و عشق نمایان می‌شود توانایی احساس خوشی و رنج که به صورت‌های میل یا بی‌میل نمایان می‌شود. در زمان عارفان ایرانی فهم و نیروی قضاوت و خیزند هر سه نمود جان هستند و در طریقت ما نیز جان در همین معناکه جلال الدین مولوی گفته به کار می‌رود:

لقتضای جان چو ای دل آگهی است
هر که آگه تر بود جانش قوی است

و کار جان شناختن است در معنای گسترده‌ی آن. توانایی طلب در دل نمایان می‌شود و کار دل خواهندگی است از هوس تا عشق ورزیدن. حس خوشی و رنج واکنش‌های تن ما هستند، با یادآوری این نکه که خوشی و شادی یک چیز نیستند و شادی کل روان و خوشی کار تن است. می‌توانیم کار کانت را در زمینه توضیح گفتار افلاطون بفهمیم و برای ما رهروان آیین اسکاتی کهن و پذیرفته شده، که وارثان افلاطون هستیم، روان که ذاتی خدایی است و نامبرنده است تنها آنگاه در بهترین کل است که (با) نمودهای خود، یعنی جان و دل، که کار آنها فهمیدن و خواستن استه هماهنگ نمایان شود. و سخن جلال الدین مولوی که

فهم اگر دارید جان را ره نهید
بعد از آن از شوق ها در ره نهید

در همین معنایست. اما هماهنگ ساختن جان و دل که تنها راه نیک‌بختی انسان استه

بسته به کوشش فراوان است و در این پایه‌ی چهارم آین اسکانی کهن و پذیرفته شده، به ما گفته شده که تمايلات، قضاوت‌های قبلی و لشتباه مانع‌هایی میان انسان و حقیقت هستند.

بهترین توضیح که در این پایه می‌توان در این زمینه داد همانا آوردن نکه‌هایی است که افلاطون در باره دوگانگی روان گفته است. به گفته‌ی افلاطون، آفرینش روان نامیرنده خدا است و خدا پس از ساختن زندگان نامیرنده ایزدان را فرمان داد که با پیروی از این نمونه زندگان میرنده را بسازد. و این ایزدان اصل نامیرنده، یعنی روان را با تن میرنده پوشانند و در این تن که اربه‌ی روان است روان میرنده‌ای ساختند و همین روان است که تن را به واکنش‌ها که همه سهمگین و وابسته به لزوم هستند، می‌کشاند. نخستین این واکنش‌ها خوشی است که نیرومند ترین عمل پدیدآورنده‌ی عصب است. پس از آن، دردها که علت دورشدن ما از نیک هستند و پس از آن گستاخی و بیم که مشاوری ندادند. پس از آن تمايلات که ناشنا هستند و امیلهای بی‌بنیاد و آسان گول خورنده. همه اینها با احساس بی خرد و شهوت که آمده به هر کار است آمیخته شده‌اند و روان میرنده از این‌ها ساخته شده است. آین اسکانی کهن و پذیرفته شده، نامیرنده‌گی روان را بنیاد معنوی خود شمرده است واز این رو، ما رهروان این آین باید بدانیم که در همه ما هم میل به خوشی هست وهم شوق به سوی برتر. آنگاه که ماخویشتن‌دار باشیم، شوق به سوی برتر به میل به خوشی پیروزی می‌باشد و آنگاه که ما گرفتار زیاده‌روی شویم، میل به خوشی فزونی می‌باشد و ما اسیر تمايلات خود می‌شویم. گذشته از این، بندگی تمايلات، قضاوت‌های قبلی و اشتباه نیز مانع نزدیک شدن انسان به حقیقت هستند و تکلیف ما چنانکه در پایه‌ی چهارم برای ما معین شده دانستن این نکه هست که هیچ مشکلی نیست که نیرو و پایداری و نیت شرافتمدانه نتواند برآن غلبه کند. نیرو و پایداری از دل و نیت شرافتمدانه از جان سرچشمه می‌گیرد و هر دو اینها یعنی جان و دل، نمودهای روان نامیرنده و خدایی هستند و از این‌رو تکلیفی که ریتوئل پایه چهارم برای ما معین کرده همانا هماهنگ ساختن جان و دل است و از این‌رو پاک‌دل یعنی آزاد بودن دل از تمايلات و به فرمان داشتن آنها، و آزاد بودن جان از قضاوت‌های قبلی به نحوی که در روان انسان شوق به سوی برتر یعنی عشق به نکامل و تعالی که ما استدان رازمند در راه آن هستیم به میل به خوشی که ما را به پستی و به عیب‌ها می‌کشاند، پیروزی پاک و ما مردمی با هنر یعنی خویشتن‌دار، با جراثه دانا و دادگر بشویم و بدانیم که اگر ما پاک‌دل نباشیم، از عشق به

نکامل سخن گفتن فرمی لاف زدن، ژاژخایی و صنعتگری و دروغ است و ما باید پیوسته به خود بگوییم.

صنعت مکن که هر که محبت نه راست باخت
عشقش بروی دل در معنی فرلاز کرد

یعنی اگر ما به خود دروغ بگوییم، هیچکس جز خود ما از این دروغ زیان نمی‌بیند، زیرا در حالی که به گمان ما در راه عشق به تکامل گام نهاده‌ایم، ولی هیچ گاه معنای تکامل برایمان روش نخواهد شد و این نکته‌ها که در باره‌ی پاکدلی گفته شد، برای توجه برادران باید کافی باشد، زیرا در پایان این گفتگو نتیجه گرفته شد که اگر ما پاک دل نباشیم و به خود دروغ بگوییم، به خود زیان می‌رسانیم. و از آنجا که هر کسی باید خود را بیشتر دوست داشته باشد و با توجه به اینکه دوست داشتن خود، خودپندی و خودبینی و خودرابی نیسته بلکه کوشش برای واقعیت دلتن به توانایی‌های خود لست و اگر کسی توانایی رفتن در سطح بالاتر زندگانی را دارد ولی کوتاهی کند و کوشش برای رسیدن به سطح بالاتر نکند به خود زیان رسانده است و از آنجا که این توانایی را خدا در ما نهاده است، بنابراین کوشش نکردن در راه تکامل و تعالی، یعنی کاری کردن که خدا از انجام آن ناخشنود بگذرد و چون در طریقت ما ایمان به خدا بنیاد ذاتی است، ما حق داریم بگوییم کسی که پیمان بسته است که من ایمان به خدا دارم و اصل‌های طریقت را محترم می‌شمارم، باید پاک دل بگذرد. این «باید» از اینجاست که گفتگی است. امیدوارم که این نکته‌ها که گفته شد برای شما جنبه‌ی پند و اندرز و نصیحت و دلالت نداشته باشد، بلکه توجه کنید به اینکه در سطح درجه چهارم آیین با دستورهایی که در ریتوئل این پایه داده شده، به معنای دقیق پاک دل پی ببرید و یقین داشته باشید که پاک دل بودن به سود خود شماست و گرنه چه بسا فراماسون‌هایی که در این آیین وارد شده‌اند و از این چند قرنی که از تاریخ این آیین گذشته چه بسا فراماسون‌هایی که از این آیین بیرون رفته‌اند و چنانکه در نمونه تاریخی بودا آورده شد، دستگاه با عظمت بودا نیز پراکنده شد ولی دوباره از نو ساخته شد. آیین‌ها زنده و جاویدند و لی ماییم که گاهی بهره‌مندیم از یک آیین و گله‌ی از این آیین دور می‌مانیم و بسی بهره‌ایم و زندگانی ما در سطح روان میرنده استه یعنی در سطح زندگانی حیوانی. این نکته‌هایی بود که برای برادران گفتگش پایسته بود.

گفتاری از نگارنده

این گفتار در پایان درجه ۱۸ سیر و مراسم
شام عرضه گردید (در شهر بوستون).

برادران چنان که در مراسم سیر امشب دیده و شنیده اید در تعلیمات اخلاقی این درجه‌ی ۱۸ مفهوم‌ها و رمزهایی به کار برده می‌شود که بسیار ژرف است، برای اولین بار در این درجه است که واژه‌های امید، ایمان و نیکخواهی به کار برده شده است و گفته شد که این سه مفهوم سه تقوای خداشناسی را بیان می‌کنند که سرشار از معانی دقیق فلسفی است و گفته شد که اگر ستون‌های ایمان و نیکخواهی خاموش گردند، با روشن بودن ستون امید می‌توان ایمان و نیکخواهی را دوباره روشن کرد، برای ما امید همانا احساساتی است که در دل انسانها نهاده شده و به نیروی آن، انسانیت توانسته است به بدبختی‌ها، رنج‌ها و شکست‌ها و درمان‌گری‌های خود تسلط یابد.

برادرانی که امشب سیر دیده‌اند، تکلیف دارند که در باره سه مفهوم گفته شده‌اندیشه کنند و کوشش کند بفهمند که چرا گفته شد که این سه مفهوم سه تقوای خداشناسی را بیان می‌کند، باشد که امید ما را راهنمایی و پشتیبانی کد و ایمان به ما روان بخشد و نیکخواهی ما را یگانه کند.

نکه دیگر اینکه در سیر امشب در باره رمز صلیب و رمز رُز اشاراتی شده است که اگر به بنیاد آنها توجه نگردد، این تصور حاصل می‌شود که همه کسانی که به این درجه راه می‌یابند، باید عیسوی باشند.

البرت پایک که از سال ۱۸۵۵ تا سال ۱۸۹۱ میلادی به مدت ۳۶ سال بزرگ فرمانروای حوزه جنوب آمریکا بوده‌اند، در کتاب *Morals and Dogma* در باره مفهوم و سمبل‌های به کار برده شده در ریتونل درجه ۱۸ توضیحات کافی داده و روشن کرده است که تعلیمات این درجه جهانی است و دلیلی در دست نیست که شرط رسیدن به این درجه این است که داوطلب عیسوی باشد بلکه همه‌ی کسانی که پکا پرست هستند و ایمان به یگانگی خدا و جاویدی روان دارند، می‌توانند در این درجه سیر بینند. البرت پایک می‌گوید هم صلیب و هم رُز هر دو رمزهای جهانی هستند و در ریتونل جدیدی که وی نوشته است، گفتارهای فنی و دقیق در باره رمزهای فوق آورده است که عیناً در ریتونل ما منعکس

است. از تاریخی که البرت پاییک در باره رمزهای صلیب و رُز توضیع داده است، ناگفتوں حدود ۱۴۰ سال می‌گذرد. در این فاصله کلوش‌های جدیدی از نظر باستان‌شناسی به عمل آمده است و در باره رمزهای گفته شده، به خصوص رمز صلیب مدارکی بدست آمده است که گفته‌های البرت پاییک را تأیید می‌کند.

در باره سمبل رُز باید گفت که بسیاری سیستم‌های عرفانی کهن، رُز را به عنوان سمبل خوشایند و جذاب پنیرقه‌اند. در اساطیر یونان قبل از میجیت رُز سمبل سکوت بوده است. در میتلوزی کلاسیک رُز سمبل ونوس است و در داستانی نقل می‌شود که فرزند ونوس، به نام آدونیس، به وسیله‌ی گرازی مورد حمله قرار گرفت. ونوس که برای نجات فرزندش شافت، به وسیله‌ی خاری زخمی شد و خون او بر روی رُز سفید چکید و رُز فرمز به وجود آمد. داستان‌های اساطیری متعددی درباره مفهوم رُز وجود دارد.

از نظر فراماسونری، رُز سمبلی بسیار قدیمی تلقی می‌شود که رمز جاودانگی است و این جاودانگی از آن زمانی به وجود آمده است که انسان‌ها وقتی مرده‌های خود را دفن می‌کرده‌اند، وسائل زندگانی آنها را نیز در گور می‌نهادند، یعنی از آن زمان جاودانی بودن انسان را پنیرقه‌اند. فکر جاودانی بودن، امید اصلی بشریت بوده است و این نکه در بسیاری اساطیر قدیمی دیده می‌شود. فراماسونری جاودی روان را پنیرقه و آن را بلور دارد.

برادران، بعد از مراسم سیر امشب که بسیار طولانی بود، خسته هستند و بنابراین من در باره صلیب به کوتاهی اشاره خواهم کرد ویکی از برادران باید داوطلب شود و در باره رمز صلیب گفتاری جداگانه عرضه کند.

سمبل صلیب را حتی انسان‌های پیش از تاریخ می‌شناختند. من در اینجا فقط به نمونه‌هایی که در حفاری‌های باستان‌شناسی کشورها به دست آمده است اشاره می‌کنم.

در کشور هند، صلیب را نیماد خورشید می‌دانسته‌اند. بسیاری از پرستشگاه‌های هند با نگاره‌ی صلیب نقش شده است. در جای پای بودا، در نمایشگاه‌های بوداییان، نقش صلیب دیده می‌شود. پاره‌ای از بوداییان بر روی لباس خود نقش صلیب می‌نگارند. بر روی سینه‌ی برخنه بودا هنگام نیایش نقش صلیب دیده می‌شود. پیروان دین در گجرات هندوستان در گوشه‌های خانه‌ی خود صلیبی کثیله و هر روز صبح با دعیله خورشید روی روی آن

می‌ایستد و آغاز روز و روشنایی خورشید را نیایش می‌کند.

پیروان مذهب جینا صلیب شکسته را مظہر هفتمن پیشوا یا پیرشان می‌شناشد و آن را نمودی از چهار کیفیت اصلی درجهان جاتوران، گیاه، زمین، و جهان ارواح می‌دانند.

در یونان قدیم می‌دانیم که آتش مقدس بود و با خورشید پیوند داشت. جامه‌ی خدایی آپولون خداوند خورشید و پیکره‌ی زیوس خدای بزرگ و الهه‌ی تدر و آذرخش در پیکرتراشی‌های کوه المپ که جایگاه خدایان بلستانی یونان می‌باشد، با نگاره‌ی صلیب آراسته شده و از زنوس تندیسه‌ی زرین بزرگ ساخته و در آکروپولیس برها داشته بودند که این تندیس یکی از عجایب و شگفتی‌های هفتگانه‌ی جهانی به شمار آمده است، به روی دامن این تندیس نگاره‌ی صلیب دیده می‌شود. بر بدنی کوزه‌ای ساخته‌ی ۵۰۰ سال پیش از میلاد، کار شهر تیش، که در موزه‌ی یونان نگاهداری می‌شود نقش صلیب دیده می‌شود. در رُم، صلیب نماد عشق و محبت بوده است و در یک نقاشی به جای تاج، صلیب بر سر الهه‌ی عشق دیده می‌شود. در سرزمین سرخپوستان آریزونا و نیومکزیکو که هنوز آداب و آیین خویش را نگاه داشته اند کنده‌کاری‌های بسیار بر تخته‌سنگ‌ها وجود دارد که به شکل صلیب می‌باشد. سرخپوستان در بعضی نقاط به روی سینه‌ی خود صلیب دارند که باید آنها را در برابر ارواح خبیث حفظ کند. در سرزمین‌های کشورهای پرو، چین و ایران در حفاری‌های انجام شده بر بدنی کوزه‌ی سفالین تا پیش از چهارهزارسال قبل از میلاد نقش صلیب دیده شده است. در کشور ایران در حفاری تل باکون مرودشت سفالین‌های بدست آمده از آغاز هزاره چهارم پیش از میلاد که به روی بدنی آنها صلیب نگارگری شده دیده می‌شود. در کاوش‌های باستان‌شناسی در گلپاین فسا در استان فارس آوندی بدست آمده از سفال سرخ‌رنگ وابسته به هزاره چهارم پیش از میلاد که بر بدنی آن صلیب بر پشت شیری نقش شده است. در کاوش‌های سیلک کاشان، میان رودان «بین النهرين»، تپه حصار و دامغان و کاوش‌های لرستان، آثار بسیاری بدست آمده که نقش صلیب در آنها دیده می‌شود. گردنبند اشکانی بدست آمده از رودبار گیلان دارای شکل صلیب می‌باشد. آرامگاه‌های پادشاهان هخامنشی در نقش رستم شیراز به صورت صلیب در دل کوه کنده شده‌اند.

البرت پایک در کتاب خود، صلیب را رمز اولویت می‌تراند و می‌گوید سرمیان و فلدار به آین مهر در زیر پرچم صلیب با کنستانتین Constantino پادشاه و امپراتور ایتالیا

جنگیدند.

به هر حال، در اینکه صلیب رمز و سمبل بسیار قدیمی استه در آن شکی نیست و به نظر می‌رسد سمبل صلیب ارتباط مستقیم به آتش و خورشید دارد.

در باره پیدایش این سمبل نظریه‌های متفاوتی وجود دارد. بعضی از به دست آمدن آتش به وسیله‌ی دو تکه چوب صلیب وار اشاره می‌کند، بعضی آن را مربوط به بلبل و ستاره‌شناسی می‌دانند و معتقدند که اکثر سوسی سارگان در شبهای صاف به صورت صلیب دیده می‌شود. وبالاخره عده‌ای عقبه دارند که آفتاب در موقع غروب به نقش صلیب در دو طرف آسمان دیده می‌شود و به همین جهت خورشید را به صورت صلیب نمایش می‌دهند. در قرون وسطی دو بازوی مساوی صلیب سمبل چهار عنصر هوا، خاک و آب و آتش بوده است. در دوران قبل از عیسویت، صلیب ممکن است نزد رومی‌ها سمبل عشق یا ونوس بوده باشد. در فراماسونری صلیب سمبل بی‌انتها است زیرا از نظر فراماسون زمان هم مانند عدد بی‌انتها است، همان‌گونه که عدد در ریاضی از دو طرف بی‌انتها است که انداشه‌ی محدود انسانی نمی‌تواند آن را درک کند، زمان نیز در گذشته و آینده بی‌انتها است، «بی حد است» و انداشه را در آن راه نیست و به همین دلیل است که ما معتقدیم اثبات وجود خدا که با بی‌انتها ارتباط دارد با انداشه‌ی محدود ما غیرممکن است و ما می‌توانیم و باید به خدای بگانه ایمان داشته باشیم.

گوناگونی سازمان‌های فراماسونری تا آنجاست که برخی از نویسندگان تاریخ در پیشگفتاربررسی خود آورده‌اند: «ما باید هم از آغاز خودداری کیم که فراماسونری را چون یک مفهوم یکتا بفهمیم، هم از نظر سازمانی و هم از نظر معنوی.» این گفته از کارل فریک در کتاب معروف روشن شدگان است که در سال ۱۹۷۲ نوشته شده است. هر چند تفاوت سازمان‌های ملسونی و روش کار لژها و انجمن‌ها در سراسر جهان همه کس را به این گمان می‌اندازد که نمی‌توان همه آنها را به یک نام نامید، با این همه، گفتن اینکه فراماسونری مفهومی یکتا و یگانه است درست است. برای نشان دادن این درستی باید به پیروی از دو اصل بزرگ هرگونه اندیشیدن و بررسی فلسفی، مفهوم فراماسونری را سنجید: یکی از این دو اصل هموزنیتی یعنی هماهنگی نامیده شده و افلاطون به آن پی برده و چنین بیان کرده است: شماره‌ی معناها را نباید بدون نیاز افزایش داد. اصل دوم به نام اصل گوناگونی یعنی اسپیسیفیکاسیون Specification نامیده می‌شود و کانت به آن ہی برده و آن را چنین بیان کرده است: شماره‌ی گوناگونی‌های یک معنا را نباید بدون نیاز کاهش داد. برای نمونه: نیرو یک معنا است. دقت کنید که ماکلمه داریم، مفهوم داریم و معنا داریم. درخت برای یک کودک یک کلمه است، برای باغبان یا دانشمند بوتانیک، یک مفهوم است برای معمار باغ، یک معناست و برای او درخت وسیله زینت کردن باغ است. برای بچه، درخت وسیله‌ی بالارفتن است یا شکستن شاخه است، برای باغبان وسیله‌ی میوه دادن است یا هیزم است برای سوزاندن. معنا گسترده‌ترین صورتی است که به آن صورت انسان در باره چیزی با کاری یا پیش آمدی می‌اندیشد. نیرو یک معنا است و مفهوم این معنا این است که نیرو همان امکان تأثیر است و تأثیر یعنی به نمود آوردن گوناگونی‌ها. مغناطیس، جاذبه، الکتریسته و نور را نیرو می‌نامیم و می‌گوییم که اینها موثرند یعنی دارنده‌ی اثر ویژه خود هستند و برای روشنگری همه‌ی حرکت‌ها و دگرگونی‌های مکانیکی، یعنی پیش‌بینی شدنی و حساب شدنی جهان کافی هستند و نیازی به افزودن شماره آنها در کار نیست. یعنی آن حرکتی که در آغاز قرن بیستم صورت گرفت و پنداشته شد که نیروی زنده نیز یکی دیگر از گوناگونی‌های نیروست و فلسفه‌ای هم درست کردند

به نام ویتالیسم Vitalism و از نظر فلسفی لازم نبود و ما با همین چهارگونه نیرو یعنی جاذبه، مغناطیس، الکتریسته و نور می‌توانیم همهٔ حرکت‌ها را توضیح بدهیم و نیازی به افزودن شمارهٔ گوناگونی‌های مفهوم نیرو در کارنیست زیرا به رابطه $E=mc^2$ که از نظریه نسبیت ویژه اینشتین (۱۹۰۵) نتیجهٔ می‌شود، چرم و نیرو نیز به یکدیگر تبدیل شدنی هستند و نوترنون‌ها یعنی چرم هسته‌ای ماده را نیز می‌توان نیرو شمرد، یعنی علم دقیق تشخیص داد که همان چرم می‌تواند در یک نمود نیرو باشد و همان نیرو می‌تواند در نمود دیگری چرم باشد و نباید پنداشت که نوترنون چیز دیگری جز نیروست بلکه به پیروی از اصل گوناگونی باید گفت چرم چون نیرو گونه‌ای از نیروی جاذبه است.

اکنون که با این دو اصل آشنا شدیم می‌توانیم بگوییم که فراماسونری معنایی پیکتاست و سازمان‌های فراماسونری گوناگونی‌های آن هستند. برای نشان دادن درستی این سخن، نگاهی به حرکت تاریخ فراماسونری لازم است ولی پیش از این کار باید به تقاضوت میان دو مفهوم وقایع‌نگاری و تاریخ اندیشید.

تاریخ چیست؟ بعضی گمان کرده‌اند که تاریخ همان دفتر ثبت پیش‌آمد هاست و هر آنچه در این دفتر که کم‌پیش از پنج هزار سال پیش از مسیح گشوده شده ثبت نشده باشد، تاریخ نیست. کاوش‌های باستان‌شناسی، سنگ‌نبشته‌ها، ساختمان‌ها، افزارها، کتاب‌ها، داستان‌ها، سازمان‌ها و مانندهای این‌ها همه سند و مرک تاریخ است. اما این گونه کافیست یا نیست روگردان شده‌اند و کاری به آن ندارند و حال آنکه برای ما فراماسون‌ها که جویندگان کمال هستیم این پرسش بنیادی ترین پرسش هست و فراماسونری نمی‌تواند نسبت به آن بی‌اعتتا باشد. برای نمونه اگر هفت برادر گرد هم آیند و لُزی تشکیل دهند در دفتر لُزهای بزرگ نوشته می‌شود که برادران فلان و بهمان گرد آمدند و لُزی ساختند. اما این برادران می‌توانند گرد هم آمده باشند برای اینکه فلان برادر را استاد کرسی کنند، می‌توانند گرد هم آمده باشند برای این که یک حوزه‌ی فعالیت میان خودشان برقرار کنند، می‌توانند داشته باشند. این‌ها هیچ کدام در دفتر وقایع ثبت نمی‌شود. پس چگونه می‌توانیم بفهمیم چرا فلان لُز به وجود آمد؟ از آنجا که بیشتر سندها و مرک‌ها کم‌پیش آلوده به غرض و یا تعصب و کبنه توزی و یا مهرورزی زیان‌آور و یا نظر شخصی و خودنمایی و دیگر ناتوانی‌های انسانی هستند، این است که نمی‌توان به اعتبار آنها به واقعیت حقیقی تاریخ

پس برد و چه بسا که به اعتباریک دسته سند و مدرک بتوان گفت که مثلاً اسکندر یا چنگیز مردانی بزرگ و به اعتبار بعضی سند و مدرک بتوان گفت که اسکندر یا چنگیز سمتگرانی بی فرهنگ بوده اند. پس چه باید کرد؟

دقت بیشتر روش می کند که واژه تاریخ در بیشتر زیانها در دو معنا به کار برده می شود: یکی به معنای کتاب یا نوشته ای در باره شخص یا کار یا پیش آمد یا چیزی معین و مشخص در زمانی معین و مشخص و دیگر معنای حرکت تکاملی. و در این معنای دوم، تاریخ انسان یعنی حرکت تکاملی اندیشه انسان و تاریخ فراماسونری یعنی حرکت تکامل ایده‌ی فراماسونری. ما در اینجا در این بررسی تاریخ را در معنای دوم می‌فهمیم و به کار می‌بریم و برای اینکه درستی این معنا آشکار شود، نخست به اوردن گوناگونی‌های فراماسونری چنانکه در دفتر وقایع ثبت شده می‌پردازیم و پس از آن با پیروی از جیوه‌انی باتیستا ویکو G.B.Vico به فهمیدن تاریخ فراماسونری رو خواهیم کرد.

یک: اجزاء سازمان فراماسونری

۱- سندها و مدرک‌ها در باره روش اداره‌ی ماسونی و فراماسون‌ها در معنای عام:

گذشته از Manuscript یعنی دست نبشه رگیوس Regius نوشته شده در سال ۱۳۹۰ مسیحی و دست نبشه کوک Cook، نوشته شده در سال ۱۴۵۰ مسیحی که هر دو آنها در بریتانیا موجود است، بیش از ۸۰ نسخه دست نبشه‌ی دیگر داریم که در آنها از فراماسونری سخن رفته و در آلمان به نام فرفاف سونگ Verfassung در فرانسه به نام کستیتوسیون و در انگلستان به نام کلختیتوشن Constitution یا آرتیکلز Articles یا Law با Regulation نامیده شده و آندرسن آنها را به نام عمومی Old Statutes یا Charges نامیده است.

۲- سندها و مدرک‌ها در باره سازمان‌های ماسونی و فراماسونری:

از سال ۱۷۱۷ که چهارلئز لندنی با هم یگانه شدند و نخستین لئز بزرگ انگلستان را به وجود آورده‌اند تا سال ۱۷۸۹ چهار لئز بزرگ دیگر نیز در همین کشور به وجود آمده است و سرانجام این پنج لئز بزرگ در سال ۱۸۱۳ یعنی نزدیک به صد سال بعد لئز بزرگ یگانه شده‌ی انگلستان را ساختند که هنوز هم برقرار است. این صد سال فاصله برای چه لازم

بوده است؟ دفتر ثبت وقایع این‌ها را نمی‌پرسد. بعضی از نویسنده‌گان گمان کرده‌اند که سال ۱۷۱۷ آغاز فراماسونری در جهان است و بعضی دیگر نشان داده‌اند که بنیادگذاری نخستین لُز بزرگ لندن یک دوباره زنده کردن فراماسونری است (Revival)، نه یک به وجود آوردن سازمان لُز بزرگ فراماسونری.

-۳- سندها و مدرک‌ها در باره مفهوم لُز که جزء اصلی سازمان‌های فراماسونری است باید سنجیده شود.

کلمه لُز نخستین بار درجهان بیرون از روم در سال ۱۲۷۸ به کار برده شده است و معنای آن کارگاه بنایی و همچنین دسته‌ای از بناهایت که با هم کار می‌کردند. سازمان برادران سنگتراش آلمان (Steinmetzen) که از قرن ۱۲ و ۱۳ میلادی در همه شهرهای آلمان برقرار بود، در سال ۱۴۵۹ برای نخستین بار در شهر گبورگ گرد آمد و در باره کارگاه‌های ماسونی با یکدیگر شور کردند. در این انجمن استادها و یاران ماسون شرکت داشتند. در جزیره بریتانیا نیز استاد و یار همنوندان لُز بودند ولی در فرانسه فقط از یاران نام بوده شده و به همین مناسبت این دوره را کمپانیوناژ (Compagnonage) نامیده‌اند.

-۴- در سال ۱۶۴۶ مردی به نام الیاس آشمول ۱۶۰۴-۱۶۸۱ بستان‌شناس و عیقه فروش انگلیسی در دفتر روزانه خود نوشته است:

در روز ۱۶ اکبر در ساعت ۴/۵ پس از نیمروز من در وارینگتون فراماسون شدم. این آشمول روزی کروشن بوده و دوستان او همه از دانشمندان بودند، یکی ستاره شناس معروفه یکی پزشک معروف، یکی ریاضی‌دان و چند تن دیگر از دانشمندان طراز لول انگلیسی بودند.

با این گونه سندها به مفهوم روزی کروشن می‌رسیم و باید بینیم آیا این روزی کروشن یک گوناگونی فراماسونری است یا چیزی جداگانه است.

دو: سندها و مدارک در باره آیین‌ها و روش‌های فراماسونری

۱- در آلمان قرون وسطی، آیین‌ها و عقایده‌هایی رواج داشته که به گفته پیروان آنها با آیین‌های مصر و کلده و ایران و هند خویشاوندی و همانندی داشته‌اند با کیمی‌آگری، با هرمیتیسم، با ماگنیتیسم، با آسترولوزی یا آستریزمی یا توزوفی و مانند آنها. پیروان این‌ها به صورت جامعه برادری لداره می‌شده و مردی به نام کریستین روزن کروتیس را پیشو

خود می‌دانستند و می‌گفتند که این مرد پس از بازگشت خود از سفر شرق، با ندانی، تبلی و خودپسندی روپروردیده و در اروپا به نبرد با آنان برخاسته است. کم کم کار این جامعه‌ی برادری گسترش یافت و در سال ۱۶۱۴ کتابی کوچک ۱۹۷ صفحه‌ای با عنوانی بلند در آلمان منتشر شد وندای برادری در داد: *Fama Fraternitatis* (Fama Fraternitatis).

دکتر رابرت فلاڈ R. Fludd لیسانیسی هنرهای زیبا، ذکر در فیزیک و پزشک معروف انگلیسی، در سال ۱۶۲۸-۱۵۷۶ زندگانی کرده، در سال ۱۶۱۶-۱۶۱۷ دو کتاب به زبان لاتینی منتشر کرد و آیین روزی کروشن را به انگلستان آورد و در سال ۱۶۲۸ این آیین چنان رواج یافت که شاعری به نام هنری آدامسون در ادینبورگ دفترشعری منتشر کرد و در یکی از شعرها گفت که ما برادران روزی کروشن هستیم و مدارنده‌ی واژه‌ی ماسون‌ها و دومین بینش هستیم.

در باره واژه‌ی ماسون از سال ۱۶۹۱ گزارش‌هایی در دست است و کتاب‌ها نوشته شده و در آنها در باره رابطه‌ی آن واژه یعنی واژه ماسون‌ها که ما امروز سخن گمشه می‌نامیم سخن گفته شده است. یکی از کتاب‌های معروف کتاب Knoop and Jones است که در باره خاستگاه و تاریخ فراماسونری بررسی‌های جالبی دارد.

با این گونه سندها و مدرک‌ها چنان می‌نماید که فراماسونری ساخته و پرداخته‌ی اروپاییان است. اما چنین نیست و سندهای دیگری در دست است که نشان می‌دهند Ex Orient Lux یعنی روشنی از شرق آمده است.

اکون باید درباره چیزهایی که غرب از شرق آموخته سخن بگوییم:

در سال ۱۸۷۷ اسماعیل پاشا، خدیو مصر، اُبليسکی Obelisk به دولت‌های یگانه شده‌ی آمریکا هدیه کرد. اُبليسک یک میله سنگی است که معمولاً از گرانیت ساخته شده است که قاعده‌ی آن چهار گوش است و هر چه بالاتر می‌رود باریک‌تر می‌شود و انتهای آن یک هرم است و نوک این هرم بالاست. این را در فرهنگ مصر باستانی، رمز پرتو خدا می‌شمردند و در هر جا که یک اُبليسک می‌گذاشتند می‌گفتند که خدا به این حوزه فیض بخشیده و این پرتو فیض خدادست. البته اُبليسک را خیلی‌ها بد فهمیده‌اند و در تاریخ هم تغیرات ناروایی راجع به اُبليسک کرده‌اند. این اُبليسک در سال ۱۶۰۰ پیش از میلاد مسیح در هلیوپولیس و از آنجا در سال ۲۲ پیش از مسیح به اسکندریه آورده شده و در هایه‌ی این اُبليسک یک ماله‌ی بنایی یافت شده، یک شاقول، یک سنگ سفید، یک سنگ

سیاه چهار گوشه که دو سطح بالا و پایین آن ناهموار بوده و در دو سطح جانبی آن صیقلی بوده و یک سطح چهار گوشه صیقلی که در سطح بالای آن یک گونیای نابرابر کنده کاری شده (گونیای نابرابر یعنی یک ضلع از ضلع دیگر، چنانکه رسم ماسون هاست). دهها نمونه دیگر از این ابلیسک در مصر بوده که امپراطوران روم و دولت های اروپایی آنها را برای موزه ها و میدان های شهر روم و پاریس و لندن به کار برده اند، نقش های روی ابلیسک ها در پاپیروس ها و ساختمان های مصر باستانی نوباوگانی را نشان می دهد که در پیشگاه مهراب آذربیس به روش هایی ایستاده اند که گاهی روش شاگردی و گاهی روش استادی و گاهی روش یاری را به یاد می آورند. «(آورده شده از کتاب برادر ما دکتر ویلسون استوارت ۳۳) گذشته از اینها کتابی که عنوان آن را گاهی «اسناد جایگاه پنهان» و گاهی «کتاب برای مردگان» و گاهی کتاب «فرماندهی جایگاه های پنهان» و گاهی کتاب «اسناد جایگاه پنهان» ترجمه کرده اند، درست است و در باره آن نوشته شده است: «این کتاب بزرگریان راز است. نگذارید هر کس آنرا ببیند. این بد خواهد بود. آن را بیاموزید پنهان کنید و به کار بندید.» یکی از بلستان شناسان معروف در باره ایین کتاب نوشته: «سه چهارسال است که من این را بررسی می کنم و به اینجا رسیده ام که بخش اصلی این کتاب تشریفات سیر ویژه ای است و بیشتر فصل های کتاب از تشریفات این سیر باستانی گرفته شده و به روش سیر دانایی پنهان مصر باستانی آموخته می شده است. در چین باستانی انجمن خرد آسمانی داریم به نام تی بن لی Tien Lee در هند انجمن برهمنان و اوپانیشادنویسان، در اسرائیل ویرانه های مزکت سلیمان، در ایران ویرانه های تخت جمشید، در یونان ویرانه های الوسیس، گواه دیرینه گی روش سیر هستند.

از انجمن فیثاغورثیان که دانایی های پنهان مصر و اسرائیل و بابل و ایران را گرد هم آورده، گواه دقیق تری در دست است. یام بیلی کوس *Jamblichus* شاگرد پرفسور *Porphirius* فیلسوف نوافلاطونی در کتاب خود به نام فیثاغورث چنین نوشته است: «در دستان فیثاغورث روش آموزش به وسیله‌ی سخن رمزآمیز بسیار اهمیت داشت و این روش باستانی به ویژه در مصر به گوناگونی های شگفت انگیزی رسیده بوده است و خود فیثاغورث به این نکه اهمیت میداد که شاگردان او بتوانند معنا را در پرده رمز کشف کنند و آن را در پوشش رمز آسا و مشکل معماهی بفهمند. شاگردان هم زمان او نیز پس از مرگ استاد هر چه گفتد و نوشته همه در پرده رمز بود و چنانکه از نوشته های آنان که بخش بزرگی از آنها امروز در دست است بر می آید آنان می آموختند که در باره راز های خدایی

خاموش بمانند و معنی‌ها را در گفتگوها و نوشه‌های خود به رمز بیان کند تا بیگانگان یعنی کسانی‌که سیرن دیده بودند، نتوانند بفهمند.»

در انجمن فیلاغورثیان درباره حسابه هندسه و ستاره شناسی نیز گفتگو می‌کردند و این کار در آکادمی افلاطون دنبال شد و از آنجا به همه‌ی جهان غرب راه یافت. در شرق از دیرباز «سخن سریسته»، «اسخن رازآمیز»، و «اسخن در پرده گفتن» رواج داشته و عیسی مسیح نیز به زبان رمز با مردم سخن می‌گفته است.

فن ساختمان نیز در شرق کهن‌تر از غرب است. زیگورات‌های کگ یعنی آن سرزمینی که اروپاییان سومر می‌نامند هرم‌های مصر، مزکت سلیمان، ساختمان‌های کرت و موکن و ساختمان تخت جمشید، همه‌ی این ساختمان‌ها بسی بیش از معماری یونانی بوده‌اند. در ساختمان هرم‌های مصر از نظر علم هیئت ستارگان و اندازه‌گیری‌های درازا و بهنای چغرافیایی نقطه‌های زمین، رازهایی به کار برده شده که برای کشف آنها هنوز نیز دانشمندان و هنرمندان تلاش و کوشش می‌کنند و کتاب هنری تامکینز Henry Tompkins در باره «راز پiramid بزرگ» یعنی هرم بزرگ، که در سال ۱۹۷۵ نوشته شده، گواه دیگری برای دنبال کردن این تلاش و کوشش است.

وقتی معماری باستانی از شرق، یعنی از کگ، یعنی از آسیای کوچک، یعنی مصر، یعنی اسراییل، یعنی ایران، که کهن‌ترین مرکز‌های فرهنگی شرق نزدیک بوده، به یونان بردۀ شد، جنبه رمز و رازآمیزی آن کاهش یافت و تنها جنبه‌ی هندسی آن نگاه داشته شد. معماران با فرهنگ خوب می‌دانند که معماری یونانی بر بنیاد نسبت هندسی میان قاعده ستون‌ها و بلندی ستون‌ها استوار است و اگر سخن رمزی در کار می‌آمد در این ساختمان‌ها این رمز را به وسیله‌ی مجسمه‌هایی که هیئت خدایان باستانی را نشان می‌داده استه عرضه می‌کردند در صورتی که در شرق خود ساختمان رمز است، خود ابلیسک، ابلیسک مصری، رمز است، خود هرم مصری یک رمز است، خود سرستون تخت جمشید یک رمز است. هیچ لازم نیست اشاره کرده شود و سنگ، گوینده راز و رمز است. رومیان معماری را از اتروسکها که از آسیای کوچک به این‌الیا آمده بودند، آموختند و چیزهایی نیز از یونان گرفتند و کتاب ده‌جلدی فن معماری و ترویو *Vetruvius Pollio* سرمعار اگوستوس در باره دوباره سازی از اتروسکیان فراوان گفتگوی می‌کند اما اتروسکها از شرق آمده بودند و با معماری شرق آشنا بودند. روش آموزش فن معماری و بنایی نیز روش سیر در

رمز ها بوده و استادان چند اصل هندسی را به باران می آموختند و سپس آنان را به آزمون می فرستادند و این روش امروز در فرما ماسونری بعضی نیز نگاه داشته شده و ما نیز افزایش کار ویژه ای برای شاگرد و بار و استاد داریم.

پس از آنکه کنستانتین بزرگ شهر قسطنطینیه را پایتخت کرد، در سال ۳۲۷ میلادی، روم از رونق افتاد و پس از آنکه نیروهای نظامی را نیز از روم به شرق برد، روم ناتوان شد و گت ها و اندال ها و فرانک ها به آنجا تاختند. در پایان قرن پنجم، موج تازه ای از ژرمن ها از شمال و مشرق به سوی غرب روان شد و تودوریک ہلاشہ فرانک ها در سال ۴۸۶ راونا را پایتخت خود کرد و او مردی با فرهنگ بود، به خلاف گفته ای تاریخ نویسان که وحشی بود. تودوریک برای ساختمان های پایتخت خود و بندر نزدیک آن سرمهuarی معین کرد و به گفته کاسیودور *Cassiodorus* به او نوشت: «این کار که من به تو وا می گذارم، بسیار شریف است و تو باید برای آیندگان ساختمانی بازی که باعث تحسین آنان باشد و بنایان و سنگرهای سازان، نقاشان، گچبران، برنج کاران و کلشی کاران باید به فرمان تو باشند.»

فرما ماسونری نیز به این چشم به معماری نگاه می کند و معمار است که باید دستور دهد که گچ بر چگونه باید کار کند، نجار چگونه باید کار کند، سنگراش چگونه باید کار کند و هر کس چگونه کار کند.

وقتی واندال ها به روم تاختند، دسته ای از معماران رومی به یک منطقه گردیدند به نام کوما در کار دریاچه ای به همین نام و در آنجا بندر ساختند و سنگر ساختند برای دفاع. اینها بعدها به نام ماجیستری کوماچینی معروف شدند. اینها معمار و بنا بودند و از سال ۶۴۳ به بعد در کشورهای اروپا به کار گرفته شدند و آینه نامه های دولتی در باره ای کار آنان در دست است. آغاز سازمان های رسته ای *Guilds* از همین دوره است و کم کم آموزشگاه هایی برای آموزش و پرورش معمار و بنا نیز ساخته شد. واحد سازمانی آنان که لوگیا نام داشته به همه زبان های اروپایی راه یافت. در این لزمه طرح و نقشه همه ساختمان های بزرگ اروپایی از قرن نهم تا قرن سیزدهم میلادی ریخته و کشیده شده، یعنی اگر دقت بشود روشن است که همه ساختمان های کلیسا های بزرگ اروپا در این فاصله ای سه چهار قرن است. *Kölner Dom* یعنی کاتدرال شهر گلن، در آلمان غربی رمز متبلور شده در سنگ است یعنی هر کس با بینش فرماسونی رویروی این ساختمان بایستد، رمز

معماری را می فهمد همان رمزی که بسیاری از شما که دارنده درجه ۱۲ هستید، می شناسید.

پس از قرن چهاردهم میلادی که بدلیل بعضی از شما با آن آشنا هستید، می توان آن را قرن ستمگری نامید، هماهنگی میان کار و تکلیف و همچنین رمز فهمیدن و رمز آفریدن از رواج افتاد و کم کم هماهنگ با افزایش قدرت دارندگان و اموزندهای عقبدهای جزئی و گسترش دامنهای علم‌های طبیعی، نیرومندان این دوره تاریک به گمان اینکه علم دقیق با رمز فهمی و رمز آفرینی نضاد دارد، سازمان‌های رسته ای را ساده تر کردند و از آنجاست که در این فاصله اطلاع کافی در باره‌ی هماهنگی کار و تکلیف در دست نیست، شما ماسون‌های درجه ۴ می دانید که بنیاد فراماسونری در هماهنگ کردن کار و تکلیف است و در همه جا کار با خرد و سودجویی هماهنگ است، در فراماسونری کار با تکلیف هماهنگ است.

با این نکته‌ها که گفته شد، می توانیم به سازمان‌های تاریخی فراماسونری رمزی نظر کبیم و تکامل حرکت آنها را با سازمان‌های آینین اسکاتی کهن و پذیرفته شده بنشانیم: «در سال ۱۷۳۲ چند تن از فراماسون‌های انگلیسی ساکن بندر بردوی فرانسه، لُری در این شهر بنیاد گذاردند به نام لانگلز L'Anglaise و از این لُر. لُر دیگری پدید آمد به نام لا فرانسز الواکوسز ها در تاریخ ۱۲ دسامبر سال ۱۷۴۰ بنیاد گذاردند و بعدها به نام لا فرانسز الواکوسز ها Francaise Elue Ecossaise خوانده شد. از روی دست نبیشهای کهنه‌ی فرانسوی روش می شود که لُر پارفه هارمونی که از لُر لا فرانسز زلجه شده بود، نخستین لُری بود که درجه‌های عالی می داده است.» (از کتاب هنری کلوسن، صفحه ۷ و ۸)

دراینجا باید پرسیده شود که این لُرها از کدام لُر بزرگ منشور داشته‌اند؟ لُر بزرگ سال ۱۷۱۷ انگلستان که فقط در سه درجه رمزی شاگردی یاری و استادی کار می کرده . برای پی بردن به پاسخ این پرسش بررسی های دیگری لازم است:

در سال ۱۷۲۹ در لندن، لُرها بیکاری که به روش‌های دیگری جز روش ساده شده لُر بزرگ انگلستان سال ۱۷۱۷ کار می کرده‌اند گرد هم آمدند و با پشتیبانی لُر های بزرگ ایرلند و اسکاتلند کم کم در سال ۱۷۵۱ یک لُر بزرگ بنیاد گذاردند و آن را لُر بزرگ کهن نامیدند و لُرها بزرگ لندن را مدرن نام گذاشتند. لُرها بزرگ اسکاتلند و ایرلند این لُر بزرگ را فوراً شناختند. در سال ۱۷۷۱ گراند لُر کهن دارای ۷۴ لُر در لندن و ۸۳ لُر بیرون از لندن

بود. آیا لُز اسکاتی برگزیده‌ی «بُردو» از این لُزبزرگ کهن منشور گرفته است؟

برای پی بردن به این راز باید راه دیگری در پیش بگیریم. چرا؟ برای اینکه سند نداریم که منشور لُزلافرانسر لانگلز را لُز بزرگ کهن داده باشد، ولی سند داریم که جرج بین George Payne که یکبار در سال ۱۷۱۸ و یکبار در سال ۱۷۲۰ بزرگ استاد لُز بزرگ انگلستان بوده، در زمان گراندمنتری خود به همه‌ی لُزهای مدرن بخشنامه فرستاده که هرچه سند دارید از دوران‌های گذشته و از لُزهای قدیمی همه را بفرستید به لُزبزرگ. اما بعضی از لُزها با شتابزدگی تمام سندهای کهن خود را سوزانده بودند و آندرسن که کنتینتوسیون Constitution را نوشته است، آه و فریاد می‌کند که افسوس که این کار وحشیانه Barbaric صورت گرفته و اسناد فراماسونری از بین رفته است. با این همه نباید از پژوهش دست برداشت زیرا راه‌های دیگری نیز برای پی بردن به پاسخ پرسش خود داریم:

در سال ۱۷۴۰ مردی به نام استفن مورین یا اتنین مورن Stephen Morin در لُزلافرانسر سیر دید و پس از چندی خود لُز دیگری به نام پرفکت هارمونی بنیادگذارد و استاد آن شد و در سال ۱۷۶۱ منشوری به او داده شد که حق انتخاب نماینده را دارا است و با این اختیار به عنوان نماینده کارخانجات چینی سازی سور Sourres فرانسه رهپار هند غربی فرانسه شد و در جاماکا نماینده‌ای به نام هنری فرانکن Henry Franken انتخاب کرد که او در سال ۱۷۷۶ یا ۱۷۶۷ به آلبانی در استان نیویورک رفت و در آنجا نخستین لُزبزرگ جویندگان کمال را طبق قانون اساسی ۱۷۶۲ بردو، بنیاد گذاشت. این دفتر لُزبزرگ جویندگان کمال در دست نست و با بررسی آن می‌توان نتیجه گرفت که درجه‌های عالی ساخته و پرداخته‌ی آمریکا نیست، زیرا در سال ۱۷۶۸ آمریکا هنوز یک مستعمره انگلستان است و هانری فرانکن که این لُز را ساخته، انگلیسی است.

باید پرسیده شود که کدام لُز بزرگ این اختیار را به مورن و مورن به فرانکن داده است که لُزجویندگان کمال را بنیاد گذارند و تا درجه ۲۵ کارکند؟ لُز بزرگ انگلستان که در سال ۱۷۱۷ تشکیل شده فقط درجه درسی کار می‌کرده است.

امضاء کنندگان منشور مورن از دارندگان درجه‌های پرفکسیون قدیم یعنی آینه‌ی دارای ۲۵ درجه بوده‌اند. نکه دیگر اینکه سر واشینگتن شرلی پنجمین لرد فیرر Ferrer منشوری را که مورن از شورای فراسه گرفته و گواه درجه بیست و پنجم آینه‌ی پرفکسیون قدیم است پشت نویس کرده است.

لرد فرر از سال ۱۷۶۲ تا سال ۱۷۶۳ بزرگ استاد لُزیزِرگ انگلستان (مدرن) بوده و در سال ۱۷۶۱ عضو انجمن شاهقه شده است، در مجله‌ی A.Q.C. آرش کوانتواور کوروناتیس که از مجله‌های معروف فراماسونری است و در انگلستان چاپ می‌شود در جلد ششم صفحه ۱۳۸ تاکید شده که «رژیم لرد فرر در اداره لُز بزرگ انگلستان آغاز دوران تازه‌ای در این لُزیزِرگ است و این مرد دلستگی فراوانی به گسترش فراماسونری داشته است و می‌خواسته سازمان این لُز بزرگ را کامل کند.»

گرفتن دنباله‌ی این گردآوری مدرک‌ها در اینجا لازم نیست و همین‌ها که آورده شد برای کارما کافی است و اگر یک بار دیگر به مفهوم تاریخ و تفکیک آن با دفتر ثبت وقایع نظر کنیم و سپس اصل‌های ویکو را به کار بندیم می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم:

گفته شد که از دوران بیستانی تا امروز در باره‌ی تاریخ زندگانی ملت‌ها و کل دولت‌ها نظرهای گوناگونی آورده شده و اثر تعصب یا جانبداری و کینه توزی یا مهروزی در همه جانمایان است و از روی آنها نمی‌توان نتیجه گرفت که اندیشه انسان از کدام نظر تکامل یافته است و کدام دسته از جهان‌نگری‌های ملت‌ها در حرکت تکاملی انسان مؤثر بوده‌اند و کدام دسته از آنها حرکت تکاملی را بازداشتی است.

پس از آنکه دکارت نشان داد که به همه عقیده‌ها می‌توان شک کرد و حتی واقعیت جهان را نیز می‌توان انکار کرد و تنها چیزهایی را می‌توان حقیقی شمرد که روشن و متمایز به اندیشه آیند. با آنکه از همه سو به او تاختند و اعتراض‌هایی به کتاب گفتار در باره روش درست به کار بردن فهم را نوشتند، ولی باز هم عقیده‌های او رواج یافت و پیر بیل Pierre Bayle فرانسوی در سال ۱۶۹۵-۱۶۹۷ لغت نامه پژوهشی و تاریخی نوشت و به روش شک تعریف‌هایی درباره‌ی همه مفهوم‌های فلسفی و تاریخی آورد. اما کار دکارت و کار بیل و گاسنده نیز قسمی دیگر از زیاده روی بود و روشن بینان نمی‌توانستند به آن قناعت کنند. نخستین کسی که به همه این گرفتاریها یعنی به تعصب‌های جزئی یا علمی سروسامان نداد ویکو Vico فیلسوف ایتالیایی بود که در سال ۱۷۲۵ کتابی به عنوان «اصل‌های یک علم نو» نوشت که تا امروز بنیاد هر گونه پژوهش فلسفه تاریخ است و کانت

و هردر، گوته، یاکوبی و اگست کرت و هگل و کروچه همه از او پیروی کردند. و یکو نشان داد که «سازندگان تاریخ پیش از نویسنده‌گان تاریخ بوده‌اند» و گفت این دانش نو که اکون آورده می‌شود در کار پژوهش درباره سازندگان تاریخ است و حال آنکه تاکنون روش پژوهشی با نوشه‌ها، یعنی کار نویسنده‌گان تاریخ سروکار داشته است. و یکو قانونی آورد به نام برخلافت و بالارفتن و فرو اتفاق و بازگشت و گفت این دو صورت‌های همیشگی تاریخ ملت‌ها هستند و از اینجا روشن می‌شود که تاریخ ملت‌ها نیز مانند زندگانی فرد انسان، موج آساست، زمانی بر می‌خیزد و زمانی فرو می‌نشیند.

اکون که روشن شد که سندها و مدلک‌هایی که در دسترس بررسی ما هستند، برای ہی بردن به چگونگی حرکت تکاملی ایده فراماسونری کافی نیستند و نصی توانند نشان دهند که بنیاد فراماسونری سازمان‌های گوناگون آن بر چیست، باید کوشش کیم از راه دیگر به زمینه‌های آن حرکت تکاملی ہی بیریم و برای اینکه «در کوره راه‌ها سرگردان نشویم» باید راهی را برگزینیم که با چراغ قانون‌هابی که پیروی از آنها شرط لازم هرگونه قضاوت درباره تاریخ است، روشن شده باشد. همچنین باید بدانیم که تنها با هماهنگ کردن قانون‌های شناسایی و روش علمی قضابت درباره تاریخ است که ما خواهیم توانست تکلیف خود را انجام دهیم.

گفته شد که تاریخ فراماسونری یعنی حرکت تکاملی ایده‌ی فراماسونری. و ایده یعنی معنا، همانا بینشی است که انسان ژرف‌اندیش از یک مفهوم دارد. نام‌ها، واژه‌ها، مفهوم‌ها و ایده‌ها وسیله‌های شناسایی هستند و به حسب اینکه انسان اندیشنه کدام یک از این وسیله‌ها را کافی بداند شناسایی او در سطح همان وسیله خواهد بود؛ گله‌ی انسان به دانستن نام یک چیز یا یک کار و یا یک پیش آمد بس می‌کند و گمان می‌کند که دانستن نام آن چیز یا کار یا پیش آمد کافی است و گاهی دیگر اندیشه‌ی او تا آنجا اوج می‌گیرد که به پیش ذلت آن چیز یا کار می‌رسد و به انگیزه‌های آن پیشامد ہی می‌برد. آنان که دانستن نام و یا واژه‌ای را کافی می‌دانند و یا به زبان ریتوئل‌های آیین ما «خود را به کلمات می‌فروشند» هیچگاه از این راه به مفهوم آن واژه‌ها ہی نمی‌برند و آنان که فقط به مفهوم چیزها ہی برده اند از معنای آنها بی‌خبرند. خامی و پختگی که عارفان ایرانی از آن سخن گفته اند، در همین معنا است.

همچنین گفته شد که کوشش ما برای ہی بردن به ایده‌ی فراماسونری باید با پیروی از

قانون‌هایی صورت گیرد که شرط لازم قضاوت در باره هرگونه تاریخ است. یکی از این قانون‌ها، قانون ویکو (Vico) است که می‌گوید: «سازندگان تاریخ، پیش از نویسنده‌گان تاریخ بوده‌اند.» پیروی از این قانون به ما می‌فهماند که به جای اینکه اندوهگین شویم که مثلاً فلان پاپروس مصری از میان رفته یا فلان هیرکلیف هنوز خوانده نشده و یا ویرانه‌های مزکت سلیمان هنوز در زیر هزاران تن سنگ پوشیده مانده و یا نقش بر جسته که از کورش در پاسارگاد باقی مانده، هنوز شناخته نشده و مانند اینها، باید از خود پرسیم که کاهنان مصر باستانی و یا سازندگان مزکت اورشلیم و یا هلاشان هخامنشی، چه ایده‌ای از هستی و نیستی، مرگ و زندگانی داشته‌اند، و چرا دست به کار این‌گونه ساختمان‌ها برده‌اند.

یک نمونه بزرگ برای نشان دادن راه این‌گونه بررسی‌ها که زمینه آنها درنتیجه کار و کوشش سیصد ساله دانشمندان روشن شده، دنبال کردن این پرسش است که انگیزه‌ی هلاشان سلسه چهارم دولت کهن مصر در ساختن هرم‌های گیزه Giseh چه بوده است؟ یکی از این سه هرم که کم یا بیش در ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح ساخت شده، هرم کوپس Cheopes است که در روی تپه‌ای سنگی در ۱۶ کیلومتری مغرب قاهره که کف آنرا تا حد سانتی متر به دقت افقی کرده‌اند، ساخته شده است. مساحت قاعده‌ی هرم که بک چهارگوش است کم یا بیش به ۵ هزار مترمربع می‌رسد و بلندی محور مرکزی آن ۱۹۷ متر است. برای ساختن این هرم دو میلیون و نیم تکه سنگ مکعبی شکل به کار برده شده که کوچکترین آنها ۲ تن و بزرگترین آنها ۷۰ تن وزن دارد. مهندسان و معماران قرن بیستم میلادی دقت در ساختمان این هرم را با دقت در کارهای مکانیک ظرفیت مانند ساعت سازی و افزارهای اندازه‌گیری اجزاء میلی متر، برابر شمرده‌اند.

ساختمان این هرم‌ها مانند زیگورات‌های Ziggurate خوزستان و یا بابل و یا میان‌دو نهر شمال، برای مردم عادی مصر یا سومر یا خوزستان و یا بابل دوران باستان فهمیدنی نبوده است و همه مردم همزمان با کوپس یا کفرن یا میکرنسوس که این سه هرم را ساخته‌اند، نمی‌توانستند بفهمند که این ساختمان‌ها برای چیست و چرا تا این اندازه رنج در این راه برده می‌شود و پول هنگفت برای این ساختمان‌ها هرداخته می‌شود. مثلاً هرودوت که کم یا بیش در سال ۴۴۰ پیش از مسیح به مصر رفته و هرم‌ها را دیده است، چیزی از آنها نفهمیده و به روش همیشگی خود قصه‌هایی در باره آنها گفته و از سمتگردی کوپس و کفرن داستانها ساخته و نوشته است که «اینها صدها هزار مرد را به بیگاری گرفته و یا به سنگتراشی ولادشته‌اند تا گوری برای خود بسازند و هزینه سنگین این ساختمان را به گردن

مردم مصر گذارده‌اند و کتویس حتی دختر خود را به زنانخانه فرستاد تا پول بدبست آورد و برای ساختن هرم به کار برد.» (اهرودوت، ۱۲۴ تا ۱۲۶).

نمونه دیگری برای نشان دلتن اینکه هدف پادشاهان سلسله چهارم دولت کهن مصر در ساختن سه هرم مشهور فهمیده نشده است، این است که تازیان، پس از تاختن به مصر، حتی تا زمان مامون نیز گمان می‌کردند که «این هرمهای گنج خانه‌های مصر باستانی بوده‌اند و درون آنها چیزهای شکفتی انگیز و جنگ‌افزارهایی که هیچ‌گاه زنگ نمی‌زنند، پنهان کرده‌اند.» این جمله از کتاب پیتر تامپکینز Peter Tompkins دانشمند نامدار آمریکایی آورده شده است. عنوان کتاب او که در سال ۱۹۷۳ به چاپ رسیده و تاکنون چندین بار از نو چاپ شده و به بیشتر زبان‌های اروپایی ترجمه شده است، «رازهای هرم بزرگ» است. در این کتاب شرح داده شده که هبتهی که مامون عباسی در سال ۸۲۰ به مصر فرستاد تا به گنج‌هایی که درون آن پنهان کرده‌اند، دست یابند، با قلم سنگرایشی و چکش به سوراخ کردن بر شمال هرم پرداختند و از آنجا که شکستن سنگ‌های ۷۰ تنی که در زیر پوششی از سنگ صیقلی به کار برده شده بود، کاری نبود که با قلم و چکش انجام یابد، این بود که تازیان در کار دیوار پهلوی شمالی آتش بزرگ افروختند تا سنگها داغ شدند و سپس سرکه سرد به آنها پاشیدند تا سنگها ترک برداشتند و شکاف آنها را خالی کردند و با این گونه کارها، سی متر به درون دیوار شمالی نقب زندند و هیچ‌گونه اثری از راه یا مدخلی به درون هرم نیافتند. آنان در این کار بودند که ناگهان صدای افتادن سنگ بزرگی درست چپ نقب به گوش رسید و با این پیش‌آمد در همان سمت چپ به کتدن نقب لادمه دلند و با پیش رفتن در آن جهت به راه روی سر بالایی که در یا مدخل آن ۱۵/۲۵ متر بالاتر از کف هرم روی بر شمالی بود، راه یافتند ولی از عهده دور کردن سنگی که به قانون اهرم باز و بسته می‌شد بر نیامند و ناگزیر به عقب برگشتند و راه روی اصلی را در جهت سرازیری پیمودند، به امید اینکه به گنج خانه برسند. اما در انتهای این راه رو چیزی جز یک اطافک نیمه کاره که پر از سنگ و خاک بود نیافتند. با این همه از آنان فرونشست و گنج طلبی، آنان را به نلاش دور از فهم و کورکورانه کشاند، ولی از آنجا که در هیچ‌جا اثری از گنج نیافتند از خشم به شکستن کف اطافک بزرگی که در انتهای راه رویی یافته بودند روکردند و چون بازهم نتیجه نگرفتند، همه دیوارهای آن اطافک را که از سنگ خارای بسیار نفیس بود، چکش باران کردند.

در دوره‌های بعد نیز فرزندان فرزندان همین کارگران که در زمان مامون به جستجوی

گنج گماشته شده بودند، سنگهای صیقلی را که پوشش چهاربر هرم بود برای ساختمان کاخها و مسجدهای شهر نوینیاد قاهره فروختند و این کار تا سال ۱۲۵۶ میلادی دنبال شد، چنانکه همه‌ی سنگهای مسجدی که سلطان حسن در قاهره ساخت، از همین پوشش چهاربر هرم بزرگ آورده شد.

زیان دیگری که این گونه ویرانگری‌ها به بار آوردند این بود که دور و بر هرم از ابشاره ای به بلندی ۱۲ متر از سنگهای شکسته و خردش سنگ پوشیده شد و همین پیش آمد سبب گرفتاری دانشمندان دوره‌های بعد گردید.

پس از این ویرانگری‌ها، که به هیچ‌گونه نتیجه‌ی علمی نرسید، هرم‌های مصر چندقرن از آسیب گنج طلبان دور ماندند و افسانه‌هایی در باره‌ی آن‌ها رواج یافت که آنها خانه‌های ارواح هستند و روح مردگان شب‌ها در این ویرانه‌ها در گردش اند.

پس از آنکه نیسم جان بخش رنسانس وزیدن گرفته، یکی از دوستان لئوناردو داوینچی، ژنی دانش و هنر، به نام کاردانو Girolamo Cardano به تأثیر کارهای او به این اندیشه رسید که شناسایی‌های علمی باید بسی پیش از یونانیان آغاز شده باشد. کاردانو یقین داشت که ملت‌های شرق باستان حتی به طول و عرض جغرافیایی نیز آشنابوده‌اند و از گفته‌ی فیثاغورث گواهی می‌آورد که مقیاس‌های اندازه گیری دوران باستانی همه از مصر باستان گرفته شده است. نظریه‌ی کاردانو این بود که برای شناختن این مقیاس‌های باستانی باید در باره‌ی هرم‌های مصر، بررسی علمی کرده شود، زیرا این هرمهای برای اندازه گرفتن محیط کره زمین ساخته شده‌اند.

این گونه اندیشه‌ها پس از دوران لئوناردو داوینچی نیز دنبال شد و روحانیان میسیحی این گونه بررسی‌هارا برای فهمیدن کتاب مقدس لازم دیدند. از یکسو یکی از پدران بسوعی (به نام آتاناسیوس کرشر Athanasius Kircher) که درباره یک مقیاس جهانی اندازه گیری پرسش‌هایی از گالیله می‌کرد و با او نامه‌نویسی داشته، هزینه‌ی سفر دانشمندی و نیزی به نام بوراتینی Tito Lovio Burattini را برداخت تا به مصر برود و در جستجوی مقیاس جهانی اندازه گیری که در ساختن هرم‌های مصر به کاربرده شده، کوشش کند. از سوی دیگر، اسقف کاتریبوری، هزینه سفر دانشمندی به نام جان گریوز John Greaves را به عهده گرفت تا با اسباب‌های دقیق اندازه گیری که در لندن ساخته بود، همه فضاهای درون هرم و ابعاد بیرون هرم را اندازه گیری کند. این دو دانشمند در سال ۱۶۲۸

به مصر آمدند و هر یک جداگانه کار خود را آغاز کردند. از هرم کتوپس که هرم بزرگ نیز نامیده می‌شود، تا این زمان فقط چهار راهرو باریک به اطاق کوتاه و یک راهرو پهن تر به اطاق بلندتر که «گالری بزرگ» نام گرفته، و همچنین دو اطاق و دو اطاق که شناخته شده بود. از چهار راهروی باریکه دو ترا راست و یکی سرازیر و یکی سربالایی بود. راهرو باریک سرازیری رو به پایین می‌رفت و مدخل آن نکه سنگ بزرگی بود که درست شمال هرم $15/25$ متر بالا نر از کف کار گذاشته شده بود و به دور محور مرکزی خود به قانون اهرم باز و بسته می‌شد. این راهرو به یک اطاق ک نیمه باز می‌رسید و در کف آن چاهی کنده شده بود. پس از این اطاق ک، راهرو باریک راست شروع می‌شد که پس از $15/5$ متر پایان می‌یافتد و در انتهای آن هیچ چیز نبود.

در بخش اول راهرو سرازیری، پس از فاصله‌ای از مدخل آن، راهرو باریک سربالایی شروع می‌شد. این راهرو پس از 50 متر به یک دوراهه می‌رسید. یک راه راست، به همان باریکی و به اطاق کوتاه، که به اطاقی کوچک با طاق ضربی که از دو تخته سنگ بزرگ پوشیده شده بود، پایان می‌یافت.

راه دیگر دوراهه، راهرو پهن سربالایی و با طاقی به بلندی $8/5$ متر بود. این راهرو پهن، «گالری بزرگ» نامیده شده و پس از $46/5$ متر به تخته سنگ بزرگی می‌رسید که بالای آن پاگردی کوچک ساخته شده بود. پس از این پاگرد، راهروی راست با طاقی کوتاه ساخته شده بود و در پایان این راهرو، «اطاق بزرگ» واقع بود. کف این اطاق و طاق و هرچهار دیوار آن از سنگ خارا بود و روی کف آن سنگلایی مکعبی شکل از سنگ خارا که با دقتی شکفتی انگیز تراشیده شده بود، قرار داشت.

گریوز پس از آنکه به فلات گیزه رسید، از انبلاشته سنگ شکسته و خرده سنگ که از ویرانگری نازیان بهجا مانده بود، و کم یا بیش 12 متر بلندی آن بود، بالا رفت و با احتیاط و دقت از مدخل راهرو سرازیر به درون هرم پا گذاشت و بازحمت زیاد در این راه باریک پیش رفت ولی به پایان آن نرسید و از سر دوراهه، راه باریک سربالایی را گرفت و تا «اطاق کوچک» پیش رفت ولی از شدت بوی گند حشرات که در آن اطاق بود، تاب ایستادن نیاورد و بازگشت. گریوز، از «گالری بزرگ» نیز بالا رفت و به «اطاق بزرگ» رسید و پهنا و درازا و بلندی آن را اندازه گرفت و با خطکش فلزی که از لندن با خود آورده بود و تا یکهزار م پا به مقیاس پای استاندارد گیلدیهای لندن درجه بندی شده بود،

سنگاب درون «اطاق بزرگ» را اندازه گرفت.

گریوز در سر دوراهی «گالری بزرگ» و راه سرازیر، چاهی بسیار باریک کشف کرد که تا آن زمان شناخته نشده بود و این چاه که فقط ۴۰ سانتی متر دهانه‌ی آن بود، پس از ۲۰ متر به غاری زیرزمینی می‌رسید و از آنجا باز هم پایین‌تر می‌رفت. ولی گریوز نتوانست از آنجا پایین‌تر برود زیرا هوای چاه بسیار سنگین و درون آن هزار لانه‌ی شب‌کور بود. کار دیگر گریوز این بود که از پله‌های «هرم بزرگ» بالا رفت و به قله‌ی آن رسید و در راه بازگشته پله‌ها را شمرد و دانست که هرم بزرگ از ۲۰۷ پله یعنی ۲۰۷ طبقه سنگ ساخته شده است و بلندی هرم را در حدود $146\frac{1}{6}$ متر تخمین زد. گریوز درازای پهلوهای قاعده هرم را نیز با خط کش فلزی بلندخود اندازه گرفته ولی از بس سنگ شکسته و خرد سنگ در کار هرم ریخته شده بود، اندازه گیری او دقیق نشد.

گریوز پیش از بازگشت به لندن، همه اسباب‌های اندازه گیری خود را به بوراتینی داد تا او کارهای خود را دنبال کند. این دانشمند چهارسال در مصر ماند و اندازه گیری‌های دقیق انجام داد و نتیجه‌ی آنها را برای کرشر، پدر ژزوئیت که هزینه‌ی سفر او را می‌برداخته می‌فرستاد کوشش بوراتینی بر آن بود که با به کلربشن قانون پاندول که گالبله کشف کرده بود، یک واحد اندازه گیری جهانی به دست آورد و به این منظور پاندولی از گلوله‌ای زرین که مدت نوسان آن دقیقاً یک ثانیه بود ساخت ولی از آنجا که درجه‌ی گرما و بلندی زمین از سطح دریا، هر دو در مدت نوسان پاندول مؤثر هستند از کلر خود نتیجه‌ای نگرفت.

بوراتینی در نظر داشت که بررسی‌های و اندازه گیری‌های خود را به صورت کتاب منتشر کند. ولی در بازگشت از مصر، به دست راهزنان بالکان گرفتار شد و نه تنها پول بو را گرفتند بلکه همه‌ی نوشته‌ها و حساب‌ها و نقشه‌های او نیز به دست دزدان افتاد. خوشبختانه نامه‌های او به کرشر بیشتر آن اندازه‌ها و حساب‌ها را در برداشت.

اما گریوز به میهن خود بازگشت و کتابی درباره‌ی اندازه گیری‌ها و بررسی‌های خود نشر داد و نیوتون که در جستجوی اندازه دقیق محیط کره زمین بود تا بتواند نظریه‌ی جاذبه‌ی عمومی خود را نشر دهد، با خواندن آن کتاب به این اندیشه رسید که در ساختن هرم بزرگ واحد اندازه گیری آرش بوده است و از روی اندازه گیری‌های گریوز و بوراتینی در «اطاق بزرگ» حساب کرد که یک آرش برابر با $20\frac{1}{6}$ اینچ انگلیسی است. نیوتون این

آرش را آرش ممفیسی یا آرش معمولی نام گذارد و از روی اندازه‌هایی که ژوزفوس فلاویوس تاریخ‌نویس یهودی از محیط ستون‌های مزکت سلیمان به دست داده بود به آرش دیگری که بلندتر بود توجه کرد و آن را آرش مقدس نامید و اندازه آن را میان ۲۴/۸۰ تا ۲۵/۰۰۲ اینچ انگلیسی حساب کرد و نوشته‌ای منتشر کرد با عنوان «در باره آرش مقدس یهودیان و آرش ملت‌های دیگر و راه محاسبه اندازه آرش ممفیسی کهنه از روی اندازه‌هایی که آقای گریوز از هرم بزرگ به دست آورده.» با این همه نیوتون نتوانست فرمول دقیق رابطه معروف خود را در باره نیروی جاذبه زمین به دست دهد، زیرا با آنکه محاسبات او در باره اندازه‌ی آرش درست بود ولی از آنجا که اندازه‌گیری‌های گریوز و بوراتینی به علت انبالشته‌ی سنگ شکسته و خردمند که از ویرانگری تازیان به جا مانده بود، با دقت نبود نتوانست به گشودن مشکل خود راه ببرد و این کار ماند تا سال ۱۶۷۱ که ستاره‌شمر فرانسوی ژان پیکار Jean Picard فاصله دقیق دو نقطه را که عرض جغرافیایی آنها فقط یک درجه بود، به دست آورد و با این حساب نیوتون «نظریه جاذبه عمومی» خود را منتشر کرد و نشان داد که کثش هر جسم روی جسم دیگر به نسبت مجلور فاصله آن دو از یکدیگر کاهش و به نسبت حاصل ضرب جرم آن دو افزایش می‌یابد. پس از این کوشش‌ها، بازهم صدمالی به هرم‌های مصر توجهی نشد تا سال ۱۷۶۵ که مردی به نام داویسون Nathaniel Davison برای گزاراندن تعطیلات خود نزد دوستش به مصر آمد و در هرم بزرگ به جستجو پرداخت و گذشته از دو اطاق و راهروها و چاه که تازیان او در هرم بزرگ کشف شده بود، یک اطاقک با سقفی بسیار کوتاه که روی «اطاق بزرگ» واقع شده و با سنگ‌های بسیار بزرگ از گرانیت پوشیده شده بود، کشف کرد و این اطاقک بعد‌ها به نام خود او نامگذاری شد و علت ساختن آن روشن گردید.

در سال ۱۷۹۸ نپلئون بناپارت که در آن زمان ژنرال ۲۹ ساله بود به مصر لشکر کشید و او همراه خود هیتسی علمی از ۱۷۵ تن ریاضی‌دان و ستاره‌شمر به مصر آورد تا در باره‌ی هرم‌های مصر پژوهش کنند. درمیان آنان دانشمند جوانی به نام ادمه فرانسوا ژومار Edme Francois Jomard با دقت بیشتری به شناختن شکل خارجی هرم روکرد و با تلاش و کوشش فراوان گوشه‌های شمال شرقی هرم کویس را که از هزاران تن سنگ شکسته و خردمند ساخته از ویرانگری تازیان درکنار هرم بزرگ انبالشته شده بود، پاک کرد و به کف یعنی سطحی رسید که قاعده‌ی چهار گوشه‌ی هرم روی آن بود و پس از این کار نتوانست اندازه‌ی ضلع شمالی قاعده را بدست آورد: ۲۳۰/۹۲ متر. سپس مانند گریوز به

قله‌ی هرم بالا رفت و پله‌پله از آنجا پایین آمد و به روش اندازه‌گیری‌های مثالشانی، بلندی محور آن و زلوبه‌ی چهاربر هرم را اندازه گرفت: بلندی ۱۴۴ متر، زاویه ۵۱ درجه و ۱۹ دقیقه و ۱۴ ثانیه. آوردن جزئیات اندازه گیری‌های ژومار در اینجا ضروری نبست ولی اشاره به کار دانشمند جوان دیگری به نام شامپوللبون Jean Francois Champollion در دهانه‌ی (۱۷۹۰-۱۸۳۲) لازم است: فرانسوی‌ها در نزدیکی شهر روزت Rosette در دهانه‌ی شاخه‌ی غربی رود نیل سنگ نبشه ای کشف کردند که پس از بازگشت ناپلئون از مصر به دست ارتش انگلیس افتد و از مصر به موزه‌ی بریتانیا در لندن آورده شده. این سنگ نبشه که در زمان بطلمیوس نوشته شده بود، به سه خط بود، یکی هیروگلیف باستانی، یکی هیروگلیف عامیانه و یکی یونانی. شامپوللبون که استاد تاریخ در دانشگاه گُرْنَبِل بود از راه برابر نهادن نلم‌ها در سه خط توانست به راز خط هیروگلیف پی ببرد و به پاداش این کار به استادی کالز دوفرانس و هموندی انتستیتوی فرانسه رسید.

کارهای هیئت علمی فرانسوی ۲۵ سال پس از بازگشت آنان از مصر در ۲۱ جلد که ۹ جلد آن متن و ۱۲ جلد آن تصویر و عکس بود، به چاپ رسید و اثری جاودان شد که تا امروز نیز در کار پژوهش و بررسی‌های علمی دانشمندان سودمند است.

گذشته از این بررسی‌های علمی، کجکلوی‌های مردان دیگر نیز به کشف برخی از بخش‌های ناشناخته هرم کشید و این مردان به آگهی‌هایی که از پیشوaran منعی شنیده بودند به بررسی هرم‌های گیزه و گورهای باستانی که نزدیک آنها ساخته شده بود، رو کردند. از این میان می‌توان از گاویگلیا Gaviglia از مردم ونیز، و از هاوارد ویز Howard Vyse انگلیسی نام برد که نتیجه کاوش‌های خود را با عنوان «کارهایی که در سال ۱۸۲۸ در هرم‌های گیزه انجام گرفته» در سال ۱۸۴۰ به چاپ رساند.

نخستین مردی که یک نظریه‌ی دقیق و علمی درباره هرم‌های مصر نوشت، مردی شاعر و نویسنده بود به نام جون تیلر که هجع گاه به مصر نرفته و هیچ یک از هرم‌ها را ندیده بود و کارهای او درستی سخن لاتونسی را نشان داد که می‌گوید: «بی آنکه از خانه بیرون رویم می‌توان جهان را شناخت...» (آفوریسم ۴۷) تیلر، پس از خواندن گزارش کارکسانی که به کشف هرم‌ها به مصر رفته و در آنجا اندازه گیری‌هایی کرده بودند، به بررسی و برابر نهادن و سنجش کار آنها رو کرد و سی سال از زندگانی خود را به این سنجش و بررسی سپرد. تیلر، از روی تفاوت اندازه‌هایی که کاوش کنندگان به دست داده بودند، نتیجه

گرفت که هر یک از آنان در یک سطح که کمتر یا بیشتر بالاتر از کف هرم است و آنها توانسته بودند با کسار زدن انباشته سنگ شکسته و خردہ سنگ پیرون بکشند، اندازه‌گیری کرده‌اند، و هیچ یک به کف هرم نرسیده‌اند. پس از پی بردن به این نکه، تیلر بر آن شد که آخرین اندازه‌هایی را که هاوارد ویز بدست آورده بود، پایه محاسبات خود بگیرد و با آنها هرمی بسازد تا پی ببرد که آیا در ساختن هرم فرمول و با قاعده‌ای ریاضی و یا هندسی به کار برده شده یا نه. نخستین پرسش تیلر این بود که چرا سازندگان هرم زاویه‌ی چهاربر هرم را 51° درجه و 51° دقیقه گرفته‌اند و نه 60° درجه تا هر یک از چهاربر هرم سه گوشه‌ای منظم باشد. نکه‌ی دیگری که تیلر در نظر آورد، این بود که اگر هرم بزرگ یک ساختمان هندسی است، لازم است که مساحت چهاربر هرم با مربع بلندی آن مطابقت داشته باشد. در بررسی این نکه، تیلر پی برد که اگر محیط قاعده هرم بزرگ را به دو برابر بلندی آن بخش کند، عدد $\frac{3}{144} \approx 0.021$ به دست می‌آید که نزدیک به عدد اندازه‌ناگرفتی $\pi = 3.1459\ldots$ است. و از آنجا که احتمال می‌داد که این تفاوت نتیجه‌ی این باشد که بلندی هرم دقیق اندازه‌گرفته نشده، با این احتمال توانست پیذیرد که نسبت محیط قاعده‌ی هرم به بلندی آن، همانند نسبت محیط دایره است به قطر آن. تیلر گفت که این نسبت نمی‌تواند اتفاقی برقرار شده باشد و چنان می‌نماید که سازندگان هرم خواسته‌اند مقدار عدد اندازه‌ناگرفتی پی را در سنگ بدست دهند. با این گونه اندیشه‌ها، تیلر به اینجا رسید که شاید محیط قاعده هرم متناسب با محیط کره زمین در استوا و بلندی آن متناسب با محور کره‌ی زمین از مرکز تا ستاره‌ی خطی باشد و با این فرض چنان می‌نماید که سازندگان هرم اندازه‌ی یک درجه‌ی عرض جغرافیایی را به دست آورده و سپس آن را در 36° ضرب کرده‌اند و از این راه محیط کره‌ی زمین را اندازه‌گرفته باشند.

تیلر گفت: «دانشمندان مصر باستان می‌دانسته‌اند که زمین به شکل یک کُره است و از مشاهدات منظم حرکت ستارگان در افق زمین، توانسته بودند محیط آن کُره را حساب کنند و برای نگاهداشتن یک چنین اندازه دقیق حساب شده، ساختمانی برباکرده‌اند که تا آنجا که شلنشی است، پایدار باشد. برای تیلر روشن شده بود که سازندگان هرم بزرگ واحد اندازه‌گیری معینی داشته‌اند. برای بدست آوردن این واحد، تیلر به سنجش نسبت عددی‌ای پرداخت که حاصل تقسیم آنها برابر با عدد پی باشد. یکی از این گونه نسبت‌ها، نسبت $366/5 = 73.2$ است و اندیشیدن درباره این نسبت اورا به اینجا کشاند که عدد 366 را که شماره روزهای سال خورشیدی است، به دیگر عللها برتری دهد و پیذیرد که سازندگان

هرم بزرگ، محیط قاعده را چنان انتخاب کرده باشد که ۳۶۶ برابر مقیاس اندازه گیری آنها باشد. تیلر، از این راه به این نتیجه رسید که مقیاس اندازه گیری آنان در مصر باستانی، آرش بوده و یک آرش آن زمان برابر با ۲۵ اینچ انگلیسی است. در همین زمان سرجان

Sir John Herschel هرشل ستاره شمر انگلیسی در بررسی های خود در باره‌ی واحد اندازه گیری طول به این نتیجه رسیده بود که درست ترین واحد اندازه گیری فقط از اندازه‌ی محور کره‌ی زمین، از قطب شمال به قطب جنوب، محاسبه شدنی است. و از روی اندازه‌ی این محور که سازمان مساحتی دولت بریتانیا آن را معادل با $7978/78$ میل که کم با بیش برابر با 2 میلیون آرش (ell) است، به دست آورده بوده، واحد اندازه گیری طول را یک آرش برابر با 25 اینچ پیشنهاد کرد. گذشته از این پیشنهاد هرشنل، تیلر در جای دیگری نیز به همین عدد 25 برخورد کرده بود، به این معنی که با دقت در مقیاس نقشه‌های چاپی که همه به مقیاس 25 هزارم بود، پی برد که واحد این مقیاس نمی‌تواند همان میل انگلیسی که برابر با 5280 پا است باشد ولی این واحد دقیقاً برابر با اندازه‌ای است که نیوتون «آرش مقدس» نامیده بود و همچنین متناسب با واحد مساحت یعنی ایکر acre است که سطحی چهارگوش است و هر بر آن 100 آرش است و هر آرش 25 اینچ است.

با این گونه سنجش‌های عددی، تیلر نتیجه گرفت که بنیاد اندازه گیری طول در مصر باستانی بر ابعاد کروی زمین بوده است و از راه برابر نهادن آرش که واحد اندازه گیری همه‌ی ملت‌های باستانی بوده، پی برد که بعضی از آن‌ها، نسبت‌های ریاضی با یکدیگر داشته‌اند.

کار دیگر تیلر این بود که اندازه واحد‌های حجم را نیز نسبت به هم سنجید و با پیروی از نظریه ژومار که «اطاق بزرگ» و سنگابی که درون آن است، گورگاه نیست، نتیجه گرفت که همه واحدهای اندازه گیری طول و سطح و حجم در ابعاد این اطاق و سنگاب آن نگاهداری شده است.

نتیجه کلی که تیلر از سی سال کار خود در سنجش نسبت‌ها و بررسی اندازه‌های هرم بزرگ گرفته این بود که همه اندازه‌های به کار رفته در هرم بزرگ، چنان انتخاب شده‌اند که همه قانون‌های ریاضی، هندسی و ستاره‌شماری را بیان کنند و این دانش را به مثل در هشت سنگ برای نسل‌های آینده به یادگار بگذارند. کتاب تیلر با عنوان «هرم بزرگ چرا ساخته شده و چه کسانی آن را ساخته‌اند» در سال ۱۸۵۹ به چاپ رسید و دانشمندی

ستاره‌شمر به نام Piazzi Smyth هموند انجمن شاهانه ادینبرو که با تیلر نامه نویسی داشته آن را به دقت خواند و درباره‌ی محاسبات آن کتاب رساله‌ای نوشت و پس از مرگ تیلر در سال ۱۸۶۴ بر آن شد که برای نشان دادن درست بیان نادرست بودن نظریه تیلر در باره نسبت پی (pi) و واحد اندازه‌گیری در ساختمان هرم بزرگ، باید خود به مصر برود و «هرم بزرگ» را اندازه‌گیری کند.

سپس اسمیت در ماه دسامبر سال ۱۸۶۴ همراه همسر خود از راه دریا رهسپار قاهره شد تا شاید بتواند از اسماعیل پاشا خدیو مصر برای پاک کردن دور و بر هرم بزرگ از انباشته سنگ شکسته و خرد سنگ یاری بگیرد، زیرا انجمن شاهانه‌ی لشکن درخواست او برای کمک مالی را نپذیرفته بود. اسماعیل پاشا ۲۰ تن کارگر و چند شتر و الاغ بردن صندوق‌های وسایل و خواروبار و اسباب‌های اندازه‌گیری او از قاهره به گیزه در اختیار او گذاشت.

پس از رسیدن به فلات گیزه، اسمیت در همان گورگاه که هلوارد ویز آن را انبار وسایل خود کرده بود، فرود آمد و به فراهم کردن زمینه‌ی کار و آسایش خود پرداخت و سرانجام در پایان ژانویه «از کوچکترین درها به درون بزرگترین ساختمان جهان» پا گذاشت و با اسباب‌های بسیار دقیق که از انگلستان به همراه آورده بود، به اندازه‌گیری‌های ریاضی و هندسی و ستاره‌شمری پرداخت، در اندازه‌گیری‌های اطاق بزرگ درست بودن نظریه تیلر آشکار شد و اسمیت نیز پی برد که این اطاق که به علت هواکش ویژه‌ای گرمای آن تغییر نلپنیر لسته اطاق استاندارد اندازه‌گیری‌های طول و سطح و حجم است و جنس سنگ‌ها چنان است که هیچ‌گونه آسیب طبیعی به تراش دقیق آنها و زاویه‌های آن نمی‌رسد.

کار دیگر اسمیت این بود که برای ستاره‌شماری و به دست آوردن عرض جغرافیایی محل هرم بزرگ همراه همسر خود و یک کارگر به بالای هرم رفت و چندین روز و شب در آنجا زندگانی کرد. انگیزه‌ی او در این کار این بود که اسباب‌های اندازه‌گیری را از اثر نیروی جاذبه‌ی هرم دور نگه دارد و میزان دقت تسودولیت‌ها و سکستانت‌ها Sextant دوریین‌های نجومی او کاهش نیابد.

اسمیت در سطح بالای هرم عرض جغرافیایی را برابر با ۲۹ درجه و ۵۸ دقیقه و ۵۱ ثانیه بدست آورد و میزان دقت در مطابقت چهاریال هرم با چهارجهت اصلی یعنی شمال و جنوب و شرق و غرب را از دقتی که در ساختمان رصدخانه‌ای که تی کودویراهه Tycho

de Brahe دانمارکی در قرن ۱۶ میلادی ساخته بود، بیشتر دانست. از اندازه گیری‌هایی که در سطح بالای هرم بزرگ انجام داده بود، نتیجه گرفت که سازندگان این هرم از کف راهروی سرازیری به آسمان نگریسته و با در نظر گرفتن نیمروز Meridian یعنی نصف‌النهاری معین، ستاره شمری کرده‌اند. برای شناختن این نیمروز، اسمیت از روی اندازه‌ی زاویه‌ی راهرو سرازیر، که ۲۶ درجه و ۱۷ دقیقه، و عرض جغرافیایی محل هرم بزرگ که نزدیک به ۳۰ درجه است، توانست پی‌برد که کدام یک از ستاره‌هایی که دور ستاره‌ی قطبی می‌گردند، در نیمروز هرم بزرگ از رصدگاه انتهای این راهرو دیده شدنی است. و با پیروی از نظریه‌ی هرشل که گفته بود که این ستاره آلفا در اکونیس Alpha Draconis است حساب کرد که این ستاره در کدام زمان‌ها در نیمروز هرم بزرگ و زیر ستاره‌ی قطبی بوده است و با این حساب گفت که اگر نخستین سنگ بنای هرم بزرگ در نیمه شب اول پاییز سال ۲۱۷۰ پیش از مسیح گذارده شده باشد، در آن وقت ستاره‌ی الکیون Alkyone که از ستارگان رشته ثریا است، در نیمروز خود و در امتداد نقطه‌ی پاییزی یکسانی شب و روز و بالای ستاره قطبی، و آلفا در اکونیس در نیمروز خود و پاییز ستاره قطبی بوده است.

کار دیگر اسمیت این بود که به درستی نظریه‌ی تیلر در باره‌ی رابطه «پی» ρ پی‌برد و برای این کار لازم بود که زاویه‌ی یکی از تخته سنگ‌های پوشش هرم بزرگ را اندازه بگیرد و با تلاش و کوشش فراوان توانست از میان سنگ‌شکسته‌ها که هاوارد ویز آنها را کار زده و به پوشش کف هرم رسیده بود، تکه‌های یکی از تخته سنگ‌ها را که زاویه آن آسیب ندیده بود، پیدا کند و آن زاویه را اندازه بگیرد. آن زاویه ۵۲ درجه و مکمل آن ۱۲۸ درجه بود و اسمیت با درنظر گرفتن مقدار این دو زاویه، درست بودن نظریه‌ی تیلر را تأیید کرد که سازندگان هرم بزرگ بلندی هرم و محیط قاعده‌ی آن را چنان انتخاب کرده بوده‌اند که نسبت قاعده به بلندی همان نسبت پی ρ یعنی نسبت محیط دایره به قطر آن باشد. با اندازه گیری‌های دیگری که اسمیت با تثولیت خود از سایه‌ی یال‌های هرم که نسبت پی ρ ۲/۱۴۱۵۹ در آمد. در باره نظریه‌ی دیگر تیلر، یعنی اینکه محیط قاعده‌ی هرم ۲۶۶ برابر واحد اندازه گیری سازندگان هرم بوده و این عدد با کمی تفاوت همان شماره روزهای سال خورشیدی است. اسمیت لازم می‌دانست که کف واقعی هرم بزرگ را از زیر انباله‌ی سنگ‌شکسته‌ها و خردمندگان که از ویرانگری تازیان بهجا مانده بود، بیرون کشد. ولی چون وسایل و اسباب‌های خود را جمع کرده و صندوق‌ها را آماده برای فرستادن

به کشی کرده بود و پهول او نیز تمام شده بود، نتوانست این کار را شخصاً انجام دهد. خوشبختانه در همین زمان دو مهندس اسکاتلندی که از زیارت اورشلیم برگشته، به بازدید هرم‌های گیزه آمده بودند، به محل کار اسمیت رسیدند و اسمیت برنامه‌ی خود را به آنها گفت و از آنان خواهش کرد که این آخرین کار علمی او را به انجام برسانند و آن دو مهندس با خوشروی پنیرفتند و بازحمت فراوان، انباشته سنگ‌های شکسته و خردمندانه سنگ‌ها را از چهار گوشی هرم دور کردند و به کف واقعی رسیدند و دانستند که قاعده‌ی هرم در میان سطحی سنگ‌فرش و دقیقاً افقی قرار گرفته است و اندازه‌های چهارپهلوی هرم را با اسباب‌هایی که اسمیت در اختیار آنها گذاشت بود، به دست آوردند و نتیجه‌ی کار و کوشش خود را برای اسمیت به اسکاتلند نوشتند. با این اندازه‌ها که مهندسان به دست آورده بودند، برای اسمیت روشن شد که محیط قاعده‌ی هرم بزرگ ۳۶۵/۲ واحد اندازه‌گیری است و نه ۴۹۶، و این عدد نزدیکتر به شماره‌ی روزهای سال خورشیدی است.

پیاتسی اسمیت از کارهای علمی که در «هرم بزرگ» انجام داده بود چنین نتیجه گرفت:

«سازندگان هرم اندازه‌گیری زمان و مکان را بر بنیادی گذارده بودند که خردمندانه‌تر از آن بنیادی بافت نمی‌شد و این بنیاد همان محور قطبی است که کره زمین شباهه روزی یکبار دور آن می‌گردد و اگر ما به ساختمان هرم بزرگ به دید فلسفی بنگریم، همبتگی زمان و مکان را در آن بازمی‌یابیم و تصدیق می‌کیم که انتخاب این گونه واحدی‌ای اندازه‌گیری لز دانشی برخاسته که برتر و بالاتر از همه‌ی اندیشه‌هایی است که دانش انسانی تاکون به آن رسیده است. ساختمان هرم بزرگ گواه بر این است که سازندگان آن در علم‌های فیزیک ستارگان و زمین، در مقامی بوده‌اند که دانش یونانیان که ۱۵۰۰ سال پس از زمان آنان بوده، نسبت به دانش آنان بچه کارگی دیده می‌شود.»

اسمیت نتیجه‌ی کارهای خود را چندسال پس از بازگشت از مصر، درسه جلد با عنوان «کار وزندگانی در کنار هرم بزرگ چیزه در ماههای ژانویه، فوریه، مارس و آوریل سال ۱۸۹۵» به چاپ رساند.

پس از پیاتسی اسمیت، مهندسی ماشین ساز به نام ویلیام پتری William Petrie بر آن شد که اسباب‌های اندازه‌گیری بسیار دقیق برای بررسی کارهای تیلر و اسمیت بازد و

سال زندگی خود را بر سر این کار گذاشت و سکستانت‌ها و تودولیت‌ها و نونیوس‌های Nonius بسیار دقیق ساخت. پسر او، ویلیام فلینتر پتری نیز همه کتاب‌هایی را که درباره هرم‌ها نوشته شده بود، خواند و در همه کلیساها و برجخی از ساختمان‌های دیگر انگلستان اندازه‌گیری‌های علمی کرد و سرانجام در نوامبر سال ۱۸۸۰ اسباب‌های اندازه‌گیری را که پدرش ساخته بود، با دقت بسته بندی کرد و با کشتنی به اسکندریه و از آنجا به قاهره رفت. او نیز در یکی از گورگاه‌های کنار هرم بزرگ برای خود کلاشانه‌ای ساخت و اسباب‌ها و کتاب‌های خود را در آنجا جا داد. نخستین کار پتری، یک مثلث‌گیری Triangulation دقیق از همه فلات گیزه بود و با تودولیتی که تا حد ثانیه دقت داشت، به اندازه‌گیری پرداخت و همه چیزهای اندازه‌گرفتی درون و بیرون هرم را با دقتی تا حد ۲۵ ده هزار م سانتی‌متر اندازه‌گرفت و انحراف دیوارهای راهرو سازی‌ری را از خط مستقیم در طول ۱۰۶/۷ متر کمتر از ۵/۶۲ سانتی‌متر دید. در اطاق بزرگ نیز هی برد که نسبت طول اطاق به محیط آن همان نسبت پی است و نسبت ضلع‌های اطاق همان نسبت دو سه گوشه ای است که به نام مثلث‌های فیثاغورثی شناخته شده‌اند یعنی $\frac{3}{4}$ به $\frac{5}{4}$ به $\frac{7}{5}$ به $\frac{2}{3}$. با دقت در سنگاب درون اطاق بزرگ‌هی برد که برای تراش چنین سنگ یک‌پارچه اره‌ای به بلندی ۲۷۴ سانتی‌متر با دندانه‌هایی از الماس یا سنگ‌های گرانبهای بسیار سخت لازم بوده و برای تهی کردن میان آن، متله‌ای از الماس یا Korund با فشار دوتن در سانتی‌متر لازم بوده است. تراش سنگاب چنان دقیق بود که پتری را به شگفتی آورد. او همچنین پی برد که نوشتن هیروغلیف‌هایی به این ظرافت در روی دیوارهای بسیار سختی که از دیوریت Diorite ساخته شده‌اند، فقط با قلم‌هایی از نوع همان اره و متله‌ها ممکن بوده است.

آوردن گزارش کارهای دانشمندانی که برای پی بردن به راز ساختمان هرم‌های مصر کوشش کرده‌اند، به درازا خواهد کشید و تنها به یادآوری این نکته بسی کمیم که اهمیت این کار، یعنی پی بردن به راز هرم‌های مصر چنان است که در سال ۱۹۶۸ نیز دنباله‌ی آن گرفته شد و در این ساله پروفیور دکتر لویی الوارس Prof. Dr. Louis Alvarez آمریکایی، دارنده‌ی جایزه‌ی نوبل در فیزیک به مصر آمد و با همکاری گروهی از دانشمندان و انسیتوها و سازمان‌های علمی آمریکا و همچنین دانشگاه قاهره، دستگاه‌های الکترونیک برای اندازه‌گرفتن پرتو کیهانی که به درون هرم نفوذ می‌کند، در هرم کفرن که پس از هرم کتوپس ساخته شده، کار گذاشت تا پی برد که آیا به جز راهروها، اطاق‌ها و اطاقک‌هایی

که شرح آنها پیش از این آورده شد، فضاهای خالی دیگری در آن هرم یافت می‌شد یا نه. پس از بررسی دقیق نوارهای الکترونیک، برای هیئت علمی پروفسور الوارز روشن شد که در بخش اندازه‌گیری و آزمایش شده، هیچ‌گونه فضای خالی دیگر یافت نمی‌شد ولی این آزمایش‌ها باید در بخش‌های دیگر دنبال شود.

با دقت در تاریخ کار و کوشش دانشمندان رشته‌های متفاوت روش روشن می‌شد که به گفته‌ی پیاتسی اسمیت، «سازندگان هرم، اندازه‌گیری زمان و مکان را بر بنیادی گذارده‌اند که خردمندانه‌تر از آن بنیاد یافته نمی‌شود.» اما هی بردن به بنیاد خردمندانه بسته به خردمندی و خردورزی است و همه کس نمی‌تواند به راز هرم‌های مصر و یا زیگورات‌های ایلام و میان‌دونهر و یا تخت جمشید و دیگر ساختمان‌های باستانی هی برد و از این رو آشکار است که فقط آن دسته از مردم که با بنیادهای خردمندانه آشناشی داشته باشند می‌توانند به راز این‌گونه ساختمان‌ها پی ببرند.

اگون می‌توان فهمید که چرا سازندگان هرم کویس نمی‌توانستند به همه‌ی مردم بفهمانند که چهارپال هرم بزرگ نشان دهنده چهار جهت اصلی یعنی شرق و غرب و جنوب و شمال است و محور این هرم دقیق ترین مقیاس اندازه‌گیری است و این محور خطی است که از مرکز دایره‌ای که قاعده‌ی هرم را دور گرفته تا نوک هرم می‌رود و این خط دنباله‌ی محور کره زمین است که از یک قطب به قطب دیگر و از آنجا تا ستاره‌ی قطبی تصور می‌شود و اگر سازندگان هرم می‌خواستند به مردم بفهمانند که از اطاقک کوچک که در کف راهرو باریک سرازیری ساخته شده، می‌توان زمان نمایان شدن و نلپدید شدن و دویاره نمایان شدن ستارگانی را که دور ستاره‌ی قطبی درگردش‌اند اندازه گرفت و با این اندازه دوران گردش آنها را حساب کرد، مردم سخنان آنان را یله‌سرایی می‌شمردند. سازندگان هرم از سیر دیدگان بوده‌اند و از این رو کسانی که به زبان فراماسونری عوام نامیده می‌شوند نمی‌توانستند به راز آنان هی ببرند، چنانکه هرودوت که نمونه‌ی عوامی بوده، در شگفتی است که چرا میلیون‌ها تن سنگ مکعبی شکل را روی هم چینده‌اند تا گوری بسازند. اما سیر دیدگان می‌دانستند که در منطقه‌ای با عرض جغرافیایی گیزه، هیچ‌اُبليسک یعنی شخص مکعبی شکل که نوک آن به صورت هرم درآورده شود، نمی‌تواند چنان بلند باشد که از روی سایه‌ی آن بتوان درازای سال ۲۶۵ روزه را اندازه گرفت و از این رو برای شناختن و اندازه گرفتن سال خورشیدی، باید ساختمانی بسیار شود که لز روی سایه‌های آن که بر سنگ فرشی چهارخانه دور آن می‌افتد، آغاز فصل‌ها و آغاز ماه‌های سال

خورشیدی معین شود، و این ساختمان باید چنان باشد که در نیمروز نختین روز بهار و پاییز که شب و روز یکسان است، خورشید در آسمان محل آن ساختمان به اندازه کافی بلند است که به سطح شمالی نیز می تابد و همه ساختمان روشن و از هیچ طرف سایه نداشته باشد. تنها حجم منظم هنلیسی که می تواند دارای همه این شرط‌ها باشد، هرگز است که از هر ضلع قاعده‌ی چهارگوش‌های آن با زاویه معینی، سطحی سه گوشه بالابرده می شود و هرچهار سطح در یک نقطه که انتهای محور هرگز است به یکدیگر پیوندد. با برپا کردن هرگز کویس که بزرگترین هرگز مصر است، سیر دیدگان می توانستند طول سال خورشیدی را با دقیقی همانند دقت تلسکوپ‌های امروزی اندازه بگیرند و خطای این اندازه گیری چنانکه دانشمندان ستاره‌شماری و مصرشناسی روشن کردند، به حسب ساعت و دقیقه به معنای کوئی، کمتر از چند دقیقه است. سیر دیدگان که سازندگان همه ساختمان‌هایی بودند که در زمان دولت کهن مصر برپا شده، در همه جا نسبت «برش زرین» را به کار بردند و این نسبت همان است که لوناردو داونچی، زنی دانش و هنر، آن را قاعده‌ی هرماتیک یعنی راز سر بسته‌ی هنرهای زیبا شمرده است. آیا آنان می توانستند به همه مردم بفهمانند که «برش زرین» و نسبت $\Phi_{i+1} = \Phi_i^{1.618}$ شگفتی‌انگیز هستند² و از این رو $\Phi_{i+1} = 1 + 1/\Phi_i$ است؟ بیش از دوهزار سال پس از آنان، افلاطون آشکار کرد که برش زرین و نسبت Φ_{i+1} برترین نسبت‌های ریاضی و کلید فهم ساختمان کیهانی هستند.

دانشمندانی که در باره‌ی هرگز بررسی کردند، به این نتیجه رسیدند که این هرگز بهترین تسودولیت یعنی بهترین اسباب اندازه گیری زاویه، بهترین دستگاه مساحی و جغرافیایی، پرمغنا ترین رصد خانه‌ی جهان و مزکت ستاره‌شماری و ستاره‌شناسی است. بسیاری از دانشمندان و مصرشناسان که کم‌بایش با بنیادهای آین ملسومنی آشنا بودند، برآند که هرگز با رازگاه‌های مصر باستانی نیز وابستگی داشته است و رهبران طریقت کسانی را که شایسته می دانستند، به دانشی که برای مردم پنهان ولی در هیئت «هرگز بزرگ» آشکار بود، سیر می دادند تا به راز گردش ستارگان و مدار هر یک از آنها و به کار بردن این دانش در زندگانی شخصی و اجتماعی آشنا شوند. از سوی دیگر چنانکه یکی از دانشمندان ستاره‌شناسی، ویلیام کینگزلند William Kingsland یادآوری می کند در آن روزگار ستاره‌شماری و (Astronomie) فقط علم درباره‌ی مکانیک ستارگان نبود بلکه با ستاره‌شناسی (Astrologie) نیز پیوند داشت و راز این دانش پنهان، پله به پله و هماهنگ با پایه‌های تکامل فرد، برای او آشکار می شد و تنها سیر دیدگان می توانستند آن

راز را به طور کامل بشناسند.

«هرم بزرگ به دست سیر دیدگان، برای سیر دیدگان ساخته شده بود و سازندگان این هرم همه گونه نیروهای طبیعی را به کار می گرفتند و اگر ما نیز همه آن نیروها را می شناخیم، همه معکلهای ساختمان این هرم برای ما نیز آشکار می شوند.» از کتاب تامکینز صفحه ۲۷۴.

برای اینکه سخن این دانشمند درباره نیروهای طبیعی که ما هنوز نمی شناسیم گزافه پنداشته نشود، پیش آمدی که برای زیمنس Siemens مخترع نامدار در بالای هرم کویس روی داده و با دقت گزارش داده شده در اینجا آورده می شود: «وقتی زیمنس دست خود را بالابرد و انگشت نشانه را بالا نگه داشته احساس جریان برق کرد و آنگاه خواست از بطری که با خود داشت آب بنوشد. ضربت الکتریکی کوچکی به دهان او وارد آمد. زیمنس روزنامه‌ای را خپس کرد و آن را دور بطری پیجید تا دستگاه بطری لیدن Leyden را بسازد و آن را بالای سر خود نگه داشت. بطری در مدتی کوتاه بار الکتریکی گرفت و شدت آن هر لحظه افزایش می یافت تا اینکه شروع به جرقه زدن کرد...» تامکینز، صفحه ۳۹۹.

یکی از بازدیدکنندگان هرم کویس، به نام بوویس Bovis در زباله‌هایی که در اطاق بزرگ بافت می شد، لشه‌ی گریه و لشه‌ی برخی دیگر حیوانات کوچک را دید و دقت کرد که چرا این لشه‌ها گدالود نیستند و بوی بد ندارد. وقتی یکی از آنها را به دست گرفته دید کاملاً خشک و بی آب هستند، چنانکه گوبی مویایی شده‌اند. گو آنکه هوای داخل اطاق رطوبت داشت. بوویس، با اندیشه درباره این نمود، حدس زد که علت این چگونگی همانا شکل هرم است و در خانه خود، نمونه‌ی دقیقی از هرم کویس ساخت و گریه‌ی مرده‌ای در میان آن، به تناسب سطح «اطاق بزرگ» هرم گذاشت و حتی نکهای مغز گوساله و بعضی چیزهای دیگر که زود فاسد می شوند در آنجا گذاشت ولی هیچکدام از این مولاد آلی فالد نشد و بوویس به این اندیشه رسید که هیئت هرم بازدارنده‌ی فساد مواد آلی است و باعث خشک شدن آنهاست... یک مهندس رادیو از مردم چکسلواکی، هس از خواندن گزارش بوویس، بر آن شد که دنباله‌ی آن را بگیرد و نمونه‌هایی از هرم بزرگ ساخت و پس از چندین آزمایش به این نتیجه رسید که فضای درون هرم بسی شک با پیش آمد های فیزیکی، شیمیایی و زیست شناسی که در آن فضا صورت می گیرد، رابطه

ویژه‌ای دارد... در یکی از آزمایش‌ها، که با نمونه‌ای از هرم بزرگ انجام داد، تیغ کهنه ریش تراشی را درون اطاق بزرگ هرم کوچک خود گذاشت و پهلوی هرم را دقیقاً به سمت شمال قرار داد و دید که تیغ دوباره نیز شده است و با تکرار این آزمایش توانست ۲۰۰ بار با یک تیغ صورت خود را بتراشد. این مهندس، اختراع خود را در چکسلواکی به ثبت داد و دستگاه تیغ نیز کی هرمسی شکل که نخست از مقوا ساخت، به بازار برد.» (از کتاب تامکینز، صفحه ۲۹۷-۲۹۸)

آوردن این گونه نکه‌ها برای این نیست که ما به جادوگری بگرویم، بلکه برای این است که ما که در دهه‌های آخر قرن بیستم زندگانی می‌کیم هنوز بسیاری از چیزها را نمی‌دانیم و به گفته‌ی شارل ریاند، بزرگ فرمانروای انجواری شورای عالی ایران، سخن شکسپیر در هاملت، هنوز نیز درست است: «بُسی چیزها در آسمان و زمین یافت می‌شود، هراسیو Horatio بُسی بیشتر از آن که شما خواب آنها را در فلسفه‌ی خود دیده‌اید.» و از این رو، مراد از آوردن این پیشاندها، که مثلاً پاکت شیر را به شکل هرم ساخته‌اند تا مدت بیشتری بیرون از یخچال نیز بماند و فاسد نشود، این است که شکل هرم دارای ویژگی‌هایی است که به علت آنها، نیروهای طبیعی شگفتی‌انگیز درون آنها به کار می‌آیند، نیروهایی که در جاهای دیگر طبیعت، تنها به توانایی یافتن می‌شوند و نه به کار، و از همین جاست که بیشتر کسانی که در باره ساختمان هرم بزرگ اندیشه‌یده اند به اینجا رسیده اند که شکل هرم که همه اصل‌های هندسی، حساب، ستاره‌شمیری و ستاره‌شناسی در ساختن آن به کار برده شده، نیروی سازندگی طبیعت را نمایان می‌سازد. این گونه اندیشه‌ها با اندیشه‌های رازمندانی چون یاکوب بوهم Jakob Bohme سوییدن بُرگ Swedenborg و کلودسون مارتین Claude St. Martin بسیار نزدیک‌اند و از اینجاست که بعضی از پیروان این فیلسوفان رازمند به ویژه خانم بلاواتسکی Mme. Blavatsky هرم‌های مصر را مزکت سیر می‌دانسته‌اند و عقیده داشتند که در این مزکت‌ها، انسان به خدایان نزدیک می‌شود و خدایان به انسان‌ها، فیلسوفان رازمند، چنانکه اووارد شوره Edward Sohure نشان داده است، بر آنند که موسی، سن پُل، فیثاغورث، سولون، سوفوکلیس، پیندار، هراکلیت، سقراط و افلاطون همه از راه سیر به راز زندگانی و مرگ آشنا شده‌اند.

نظرکلی در باره هرم کویس، در سخن ریاضی‌دان نامدار دانمارکی، تونس بروننس Tons Brunes در کتاب 1969 The Secrets of Ancient Geometry، یعنی «راز‌های هندسه باستانی» چنین آورده شده است.

«همهی ساختمان‌های باستانی، مزکت‌های بزرگ و هرم بزرگ مصر، بر بنیاد دانش سریسته‌ی هندسه گذارده شده بودندو راز این دانش تا زمان پیش از این کتاب پیدا نشده بوده است. الفبا و حسابه هر دو پس از هندسه کشف شده‌اند و هندسه مادر همهی دانستی هاست. امروز ما بیشتر عدد را چون عنصر بنیادی محاسبه به کار می‌بریم و هندسه را به کمک می‌گیریم، ولی مصریان باستان، بر عکس ما کار می‌کرده‌اند و چنانکه از پایپروس رایند Rhind پیداسته سیستم شمارش مصر باستانی از رابطه‌های هندسی معین می‌شده و قاعده‌های هندسه بنیاد تصورات و نظریه‌های آنان بوده است. برای آنان دایره مقدس بوده، مانند چهارگوش و سه گوش و صلیب و همه این شکل‌ها در ساختمان هرم به کار رفته‌اند، زیرا قاعده‌ی چهارگوشی هرم و پهلوهای سه گوش‌ای آن، نماینده دایره‌ی مقدس هستند و صلیب که دایره را به چهاربخش می‌کند بنیاد ساختن شکل‌های پنج‌ضلعی، شش‌ضلعی، هشت‌ضلعی و ده‌ضلعی است و از همه اینها پنج‌ضلعی، که ستاره پنج‌پاره استه اهمیت بیشتری دارد، زیرا با این شکل به آسانی می‌توان به برش زدن و به نسبت Phi رسید. عوام گمان می‌کنند که یونان گهواره‌ی دانش بوده، ولی فیثاغورث که بنیادگذار دانش یونانی است، ۲۲ سال در مصر آموختش دیده و از آنجا به شرق رفت و پس از بازگشت به یونان دانشی را که در سفرها آموخته بود، به یونان آورد و انجمنی بنیادگذارد و دانش هندسه و عرفان عدد را به یونانیان آموخت. افلاطون نیز پس از مرگ سقراط به مصر رفت و در آنجا سیر دید و سندها و نوشه‌های فیثاغورث را گرد آورد و بر بنیاد آنها نظریه‌ی خود را در باره اینکه کیهان از پنج حجم منظم که درون گره جاگیر هستند، ساخته شده، اولین پنج حجم از «سه گوش‌های زیبا» ساخته شده‌اند، در کتاب تیمه Timaeus خود بیان گرد...» تامکینز، صفحه‌های ۲۸۰ تا ۲۸۴.

بررسی ساختمان هرم بزرگه نمونه‌ای بود که برای نشان دادن روش قضاؤت در تاریخ آورده شد و اکنون می‌توانیم این نمونه را در باره‌ی تاریخ فراماسونری به کار ببریم:

چنانکه گفته شد «هرم بزرگ» برای هرودوت و عوام دیگر، گورگاه بوده و تازیان آن را گنج خانه می‌پنداشتند. دانشمندان که گونه‌ای دیگر از عوام هستند، درازا و پهنا و بلندی آن را اندازه می‌گرفتند و می‌خواستند از این راه به راز آن بپرسند. لاما چون تیلر که اصلاً به مصر نیامده و هرم‌ها را ندیده بود، دراندیشه‌ی خود با به کار بستن قانون ویکو، که سازندگان تاریخ پیش از نویسندگان تاریخ بوده‌اند، «بی آنکه از خانه بیرون رود» به راز هرم

بی برد و دانست که سازندگان هرم، نسبت PI و phi «برش زرین» را می‌شناخته‌اند و سه گوشه‌هایی را که به نام فیثاغورث معروف شده‌اند و میان ضلع‌های آنها نسبت 3 به 4 به $\sqrt{5}$ و با 2 به $\sqrt{5}$ به 3 برقرار است و افلاطون آنها را «سه گوشه زیبا» نام گذارد، در همه جای ساختمان به کار برده‌اند. سازندگان هرم به گردن سtarگانی که دور ستاره‌ی قطبی می‌گردند، آشنا بوده‌اند و طول و عرض جغرافیایی محل ساختمان هرم‌ها را در فلات گیزه می‌شناختند و به این دانش‌ها بوده که هرم کتویس که کامل‌ترین و بلندترین هرم‌های مصر استه با بلندی 147 متر و با قاعده‌ای در حلوود پنج هکتار از دو میلیون و نیم تخته سنگ مکعبی شکل از جنس سنگ آهکی محکم و گرانبیت که وزن آن از دو تن تا 70 تن بوده در مناسب ترین محل ساخته شده است. سازندگان «هرم بزرگ» این هرم را ساخته‌اند تا سالنامه همیشگی آنان باشد و بتوانند اندازه هر سال را دقیقاً معین کند و همچنین اندازه‌های کره زمین را بدست آورند و نقطه‌ای برای هرگونه مساحی داشته باشند و رصدخانه‌ای دقیق برای کنند، و...

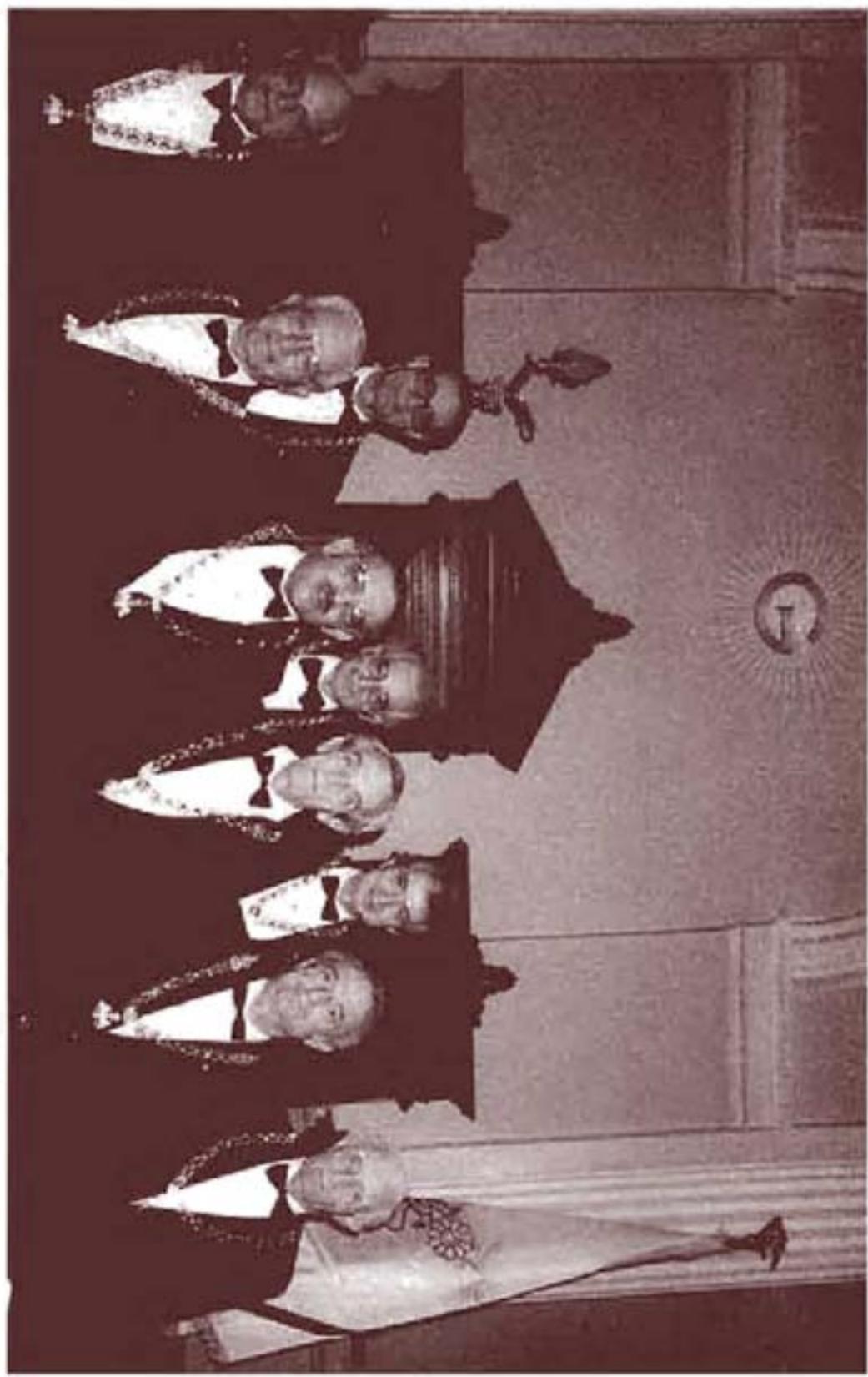
با به کار بستن این نمونه، می‌بینیم که فراماسونری نیز برای عوام سازمانی سری یکدسته از مردم است که دشمنان دولت و دشمنان دین هستند و از آنجا که در سیاست عقب مانده‌اند، گردهم آمده‌اند تا به جاه و مقام برسند. دانشمندان نیز گمان می‌کنند که فراماسونری گونه‌ای باشگاه است که هموندان آن برای سرگرمی و گذراندن وقت در آن گرد هم می‌آیند... دسته‌ای دیگر از این عوام گمان می‌کنند که فراماسونری سازمان نیکوگاری و با انجمن خیریه است و ماسون‌ها کوشش دارند به بیان کمک کند و برای بیماران درمانگاه و بیمارستان بسازند.

اما فراماسونری هیچ‌یک از اینها نیست و تاریخ فراماسونری چنانکه نویسنده‌گان دفتر ثبت پیش آمدها نوشه‌اند نمی‌تواند به ما نشان دهد که فراماسونری چیست. برای اینکه به ذات این طریقت پی ببریم مانیز باید از قانون و یکو پیروی کیم و بدانیم که فراماسون‌ها، پیش از نویسنده‌گان تاریخ فراماسونری بوده‌اند. اکون ما بر سر دوراهی هستیم یا اینکه خود ما هنوز از عوام هستیم و به همان چشم به فراماسونری نگاه می‌کیم و به اینجا آمده‌ایم تا وقت بگذرانیم و دوستان خود را بینیم یا در کارهای خیریه شرکت کیم و یا از راه دسته‌بندی به جاه و مقام برسیم. این یک راه است و کسانی که از این راه به فراماسونری راه یافته‌اند، بیهوده وقت خود را تلف می‌کنند.

راه دیگر تکامل است و ما به فراماسونری آمده‌ایم تا نکامل باییم و برای این منظور باید سیر بینیم و از راه سیر تربیت شویم.

شورای عالی ایران این هدف را هدف فراماسونری می‌شناسد و برای این شورا، چنان‌گه دریازدهمین کنفرانس بین‌المللی شوراهای عالی جهان که در شهر ایندیاناپولیس آمریکا گفته شد، فراماسونری سازمان تربیت انسان استه چون انسان، و از همین جاست که باید در گفتار چشم طریقت سال آینده، درباره فراماسونری چون دستگاه تربیت انسان، سخن گفته شود تا به زبان آن سیر دیده‌ی بزرگ، همه‌ی برادران بدانند که:

هر کسی از ظن خود شد بار من
از درون من نجست لسرار من



ردیف اول از چپ: لطف‌الله حنی، مهندس حسین دفتریان، پروفسور یگانگی، دکتر هوشمنگ ظلی، سهندس علامدین روحانی، نعمت‌الله راثنی، ردیف دوم از چپ: محمد حسین مشیری و ابریج هدایت.

Major North American Masonic Philanthropies, 1995 Figures

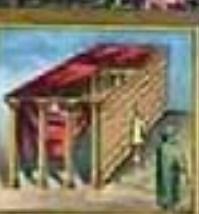
	Non-Profit Hospitals	Masonic Homes	Medical Research	Scholarships and Youth	Community Services	Buildings Open To Public	Totals
St. Luke's Hospitals and Burns Institutes	\$ 391,644,000	-	\$17,612,000	-	-	-	\$409,456,000
Texas Scottish Rite Hospital For Children	41,590,000	-	1,940,000	53,150	-	-	\$43,583,150
Grand Lodge of Pennsylvania	-	41,738,246	-	472,847	300,524	337,798	\$42,849,415
Atlanta Scottish Rite Children's Medical Center	31,163,000	-	-	-	-	-	\$31,163,000
Grand Lodge of New York	-	27,000,000	1,800,000	500,000	100,000	150,000	\$28,550,000
Grand Lodge of California	-	23,392,000	-	470,000	-	433,000	\$24,345,000
Grand Lodge of New Jersey	-	19,800,000	-	452,000	15,000	-	\$20,267,000
Scottish Rite, Southern Jurisdiction	6,510,226	3,396,560	5,554,655	2,119,403	1,645,992	472,202	\$19,700,038
Grand Lodge of Ohio	-	13,543,967	-	84,500	100,000	-	\$13,628,467
Grand Lodge of Illinois	-	10,969,000	-	10,000	519,864	-	\$11,488,864
Grand Lodge of Indiana	-	10,626,320	-	434,000	-	-	\$11,060,320
Grand Lodge of Connecticut	-	10,210,350	-	-	-	-	\$10,210,350

Scottish Rite, Northern Masonic Jurisdiction	1,151,118	68,492	2,457,408	756,976	358,854	2,244,324	\$7,069,472
Grand Lodge of Kentucky	-	6,932,067	-	13,182	-	-	\$6,945,249
Grand Lodge of Michigan	95,500	6,400,000	-	152,700	115,820	-	\$6,763,820
Grand Lodge of North Carolina	-	6,725,140	-	-	-	-	\$6,725,140
Grand Lodge of Missouri	-	6,356,734	-	14,000	50,130	-	\$6,420,864
Grand Lodge of Maryland	-	6,000,000	-	24,000	31,750	-	\$6,065,750
Grand Lodge of Florida	-	5,565,442	-	12,000	-	10,307	\$5,588,349
Grand Lodge of Massachusetts	-	5,000,000	-	80,000	-	-	\$5,080,000
Knights Templar Eye Foundation	4,000,000	-	400,000	-	-	-	\$4,400,000
Grand Lodge of Virginia	-	4,340,000	-	37,000	-	-	\$4,377,000
Grand Lodge of Washington	1,000	4,101,651	-	10,000	5,000	12,000	\$4,129,651
Grand Lodge of Minnesota	358,000	3,000,000	500,000	128,000	68,000	6,000	\$4,059,000
Grand Lodge of Texas	-	3,823,779	-	-	-	-	\$3,823,779
Grand Lodge of Oklahoma	-	1,958,580	-	21,000	1,086,321	-	\$3,054,581
General Grand Chapter of Eastern Star	-	317,039	739,662	902,692	474,804	1,618	\$2,435,816
Grand Lodge of Oregon	-	2,249,784	-	51,255	11,450	-	\$2,312,489
Grand Chapter of Texas, Royal Arch Masons	-	2,068,000	-	-	-	-	\$2,068,000
Canada	-	-	239,184	362,300	405,400	-	\$1,006,884
TOTALS	\$479,612,844	\$225,699,831	\$31,472,999	\$7,123,991	\$8,378,869	\$8,717,868	\$749,875,448



FROM DARKNESS TO LIGHT

G





Aspects of the History of Freemasonry in Iran

Alaeddin Rouhani



**IBEX PUBLISHERS
Bethesda, Maryland**

Aspects of the History of Freemasonry in Iran

Aspects of the History of Freemasonry in Iran

Alaeddin Rouhani

این کتاب به جنبه هایی از تاریخ فراماسونری ایران،
بخصوص در دوران محمد رضا شاه و همچنین بعد از
انقلاب در خارج کشور میپردازد.

نویسنده، علالدین روحانی، از اعضای قدیمی طریقت
فراماسونری می باشد که در تحولات فراماسونری ایران
در چهل سال اخیر شرکت داشته است.

ISBN 1-56814-025-3



52000>

چاپ پاژن
IBEX Publishers 